نگاهی نو به اسلام

بخش نخست

دکتر مسعود انصاری

www.kavehsara.com

فصل اوّل

شرح کوتاهی از زندگی محمّدبن عبداللّه بنیانگزار اسلام

پیامبران از دروغگویان حرفه ای نیز زشتکارترند زیرا دروغگویان حرفه ای از قول خود، ولی پیامبران از قول خدا دروغ می گویند.

دکتر مسعود انصاری

اگر چه هدف نویسنده شرح جزئیّات زندگی محمّد نیست، ولی برای درک اینکه چگونه یک تازی شترچران موفّق شد یکی از بزرگترین دین های بشری را بوسیله شمشیر و اقدامات تروریستی در دنیا بنیادگزاری کند، بی مناسبت نیست نخست شرح حال پالیده ای از چگونگی زندگی او و از اصول و موازین اسلامی به خامه درآوریم. به گفته دیگر بدیهی است که برای درک *قرآن*، یعنی قانون اساسی دین اسلام باید ابتدا نویسنده این کتاب را به خوبی بشناسیم. این شرح حال بر پایه نوشتارهای معتبر مشهورترین نویسندگان و پژوهشگران مسلمان و غیر مسلمان درباره محمّد و اسلام کاویده شده است.

www.kavehsara.com

هـرگـاه نـوشتارهای معتبر تاریخی اسلام با ژرف یابی بایسته و بدون پی ورزی مـورد کَنکـاش قـرار بگیـرد، بـدون تـردید این نتیجه به دست خواهد آمد که هدف پایه ای در ایجاد یک امپراتوری مذهبی گسترده ای که از چین و هندوستان در خاور تـا آسیـای جنـوب شرقی و منطقه مدیترانه تا اسپانیا کشیده شد، بر پایه اصل «هدف وسیلـه را تـوجیـه می کند» و روش های تروریستی و کاربُرد شمشیر به وجود آمد. این فـراخواست بر پایه بازشکافی فروزه های روانی محمّد بن عبداللّه بنیانگزار دین اسـلام، شـرائط زنـدگی و سنّت هـای تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و قومیِ تیره ها و طـوایفی که در سالهای آغازین سده هفتم در حدود و حوالی شهر مکّه، زادگاه اسلام بسر می بردند، پژوهش و کاوش خواهد شد.

زایش محمّد

در باره تاریخ دقیق زایش محمّد بن عبدالله بین تاریخنویسان هم آهنگی کامل وجود ندارد. تاریخنویسان باور دارند که او بین سال های ۵۶۷ و ۵۷۳ میلادی زایش یافته است. تاریخی که بیشترِ تاریخنویسان در باره زایش محمّد روی آن اتّفاق نگر دارند، پـائیز سال ۵۷۰ میلادی است که در تاریخ، «سال فیل»[1] نامیده شده است. محمّد در شهـر مکّـه، سپنتـاتـرین شهر اسلامی که در غرب شبه جزیره عربستان واقع شده، پا بـه‌پهنـه زنـدگی گـذاشت. درزمـان زایش محمّد، ساکنان شهر مکّه از مذاهب سنّتی مـردم آن سـرزمین کـه بت پـرستی بود پیروی می کردند، ولی در این شهر همچنین

---

[1] در این سـال اشـرم ابرحـه، فـرمـانـدار صنعـا در یمن کـه زیر حمایت نگوس پادشاه حبشه بر این شهر فرمانروائی می کرد و مسیحی مذهب بود، فرمانروایان یهودی همیار را از آن سرزمین بیرون رانده بود، زیرا در آغـاز سـده ششم ذوالنّوّاس فرمانروای یهودی آن منطقه با مسیحیان نجران در نبردی درگیر شده و بیست هزار نفـر از آنهـا را در یک کوره آدم سوزی آتش زده بود. سپس با لشگر مجهّز فیل سواری به قصد حمله به مکّه و ویـران کـردن بتخانه کعبه و گسترش مسیحیّت بین تازی ها به آن منطقه لشگرکشی کرده و به‌گونه ای که سوره الفیل قرآن می گوید، ابرهه در این نبرد با شکست روبرو می شود. شرح افسانه ای شکست ابرهه آنست که در نتیجه معجزه خانه کعبه – که در آن زمان بتخانه ای بیش نبوده، مرغانی به نام ابابیل در آسمان پدیدار می شوند و بـا سنگ ریـزه هـائی کـه در منقـار داشتـه اند، لشگر فیل سوار ابرهه را نابود می کنند. باید توجّه داشت این رویـداد بنابر نوشته قرآن در سال زایش محمّد رخ می دهد. متن این سوره نشانگر آنست که سراسر متن قرآن مانند رویداد بالا افسانه های توخالی و نا بخردانه ای بیش نیست.

www.kavehsara.com

«خـانـه مقّـدس» دین ابـراهیم یعنی خانه کعبه نیز دیده می شد. (*قران*، آیه ۹۷ سوره مائده و آیه ۱۳۰ سوره بقره).

پـدر محمّد، عبداللّه نام داشت و به خاندان هاشم از تیره قریش وابسته بود و مادر بیـوه اش آمنـه دختر وهب نامیده می شد و به تیره بنوزهرا وابستگی داشت. کودک عبداللّه و آمنه «محمّد» که در فرهنگ لغت تازی ها مفهوم «ستوده» دارد، نامیده شد. تیره قریش که محمّد به آن وابستگی داشت، مدّت دویست سال پیش از زایش او بین سـایـر تیـره هـا در شهـر مکّه به جایگاه برتری بدون چون و چرا دست یافته و تمام تـوان هـای شهری، اجتماعی، نظامی و مذهبی معمول بین تازی ها را به خود ویژگی داده بود.

کودکی محمّد

بدون تردید می توان گفت که پدر و مادر محمّد بغیر از او فرزندی نداشتند و او یگانه فـرزنـد پـدر و مادرش بوده است. عبداللّه پدر محمّد یا در هنگام بارداری همسرش آمنـه از محمّـد و یـا کمی پس از زایش محمّـد، در زمـانی که مکّه را برای انجام یک مسـافرت تجارتی ترک گفته و در راه ورود به مدینه بوده، بدرود زندگی گفته است. عبـداللّـه از نگر مالی دارای وضع مرفّهی نبود و در هنگام مرگ، اموال بسیار ناچیزی کـه تنها شامل یک خانه کوچک، پنج شتر گرسنه، چند گوسفند و یک زن سالخورده حبشی بـه نـام امّـه ایمن کـه خدمتکار خانواده اش بود از خود به جای گذاشت.[2] در زمـانی که محمّد بیش از شش سال نداشت، آمنه مادر او نیز در راه مسافرت به مدینه درگذشت و فرزند خردسالش را بدون سرپرست از خود به جای گذاشت.

بـا تـوجّـه بـه اینکه مکّه پیوسته دارای هوای ناسالم بوده، برخی خانواده های تازی عادت داشتند فرزندان خود را به دایه های شیرده بادیه نشینی که در بیابان های نـزدیک محلّ سکـونت آنهـا بسر می بردند، می سپردند. تازی ها با سپردن کودکان

---

[2] Essad Bay, *Mohammed*, trans. Helmut L. Ripperger (London: Cobden-Sandergon, 1938), p.55; Maxime Rodinson, *Mohammed* (New York: Pantheon Books, 1971), p. 42.

www.kavehsara.com

خود به دایه های بادیه نشین از چند مزیّت بهره می گرفتند. یکی اینکه همسرانشان زمانی را که باید صرف نگهداری کودک خود بکنند وقف خدمت به شوهر می کردند و برای او فرزندان بیشتری به بار می آوردند و دیگر اینکه فرزندانشان با آب و هوای سالم بیابان در میان اسب ها و شترها رشد می کردند و از تندرستی و تنومندی قابل توجّهی برخوردار می شدند. بدین ترتیب محمّد کوتاه زمانی پس از زایش، به‌یک زن بادیه نشین به نام حلیمه از خاندان بنی سعد که به تیره هوازین وابسته بود و به‌بنی لهب عموی محمّد تعلّق داشت، سپرده شد. حلیمه در خیمه ای در بیابان های نزدیک مدینه بسر می برد و همراه سایر زنان بادیه نشین برای پذیرش کودک شیرخواری به مکّه آمده بود.

زمان شیرخوارگی و بخشی از کودکی محمّد زیر سرپرستی حلیمه در بین خاندان بنی سعد گذران یافت. هنگامی که محمّد دو ساله شد، حلیمه او را از شیر گرفت و نزد مادرش برد. آمنه مادر محمّد از چگونگی رشد جسمیِ محمّد و تندرستی و تنومندی او که شباهت به‌کودکی که دو برابر سنّ او را داشت، شاد شد و چون آب و هوای مکّه ناسالم بود، از وی خواست، دوباره او را با خود به بیابان ببرد. حلیمه درخواست مادر محمّد را پذیرا شد و ویرا با خود به خیمه اش برد.[۳]

در پایان چهارمین سالی که حلیمه از محمّد نگهداری می کرد، رویداد شگفت انگیزی رخ داد که به شدّت حلیمه را نگران کرد. این رویداد آشکارا نشان می دهد که محمّد از زمان کودکی به بیماری غش و ضعف مبتلا و یک انسان پندارپرور بوده که دستخوش اوهام و پندارهای نابجا خیالی قرار می گرفته است.[۴]

«کوله» از اسلامشناسان بسیار برجسته از قول ابن اسحق تاریخنویس شهیر عرب می نویسد، روزی یکی از دوستان محمّد از وی درخواست کرد شرح کوتاهی از روزهای آغاز زندگی اش بیان کند. او رویداد یاد شده را بدین شرح زیر بیان کرد: «روزی زمانی که من و برادر ناتنی ام از گوسفندان و شتران در بیابان مراقبت می کردیم، دو مرد سفیدپوش که یک لگن طلائی پر از برف در دست داشتند به‌سوی

[3] S.W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingtons, 1972), p. 40.
[4] *Ibid.*

www.kavehsara.com

من آمدند، مرا گرفتند، بدنم را باز کردند، قلبم را از بدن خارج کردند و آنرا چاک زدند و لخته خون سیاهی را آزان درآوردند و آنرا دور انداختند. سپس قلب و بدنم را با برف به گونه کامل شستشو دادند، آنگاه یکی از آنها به دیگری گفت: «او را در برابر ده نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» او این کار را انجام داد و گفت، وزن من از آن ده نفر سنگین تر بوده است. سپس اوّلی گفت: «اکنون او را در برابر یکصد نفر از افراد قبیله اش وزن کن.» باز هم وزن من از آن یکصد نفر هم بیشتر بود. آنگاه گفت: «اکنون او را در برابر یکهزار نفر ازافراد قبیله اش‌وزن کن.» و چون وزن من باز هم بیشتر از آنها درآمد، اوّلی گفت: «کافی است، او را رها کن، زیرا اگر او را در برابر تمام افراد قبیله اش نیز وزن کنی، باز هم او سنگین تر از آنها خواهد بود.»[5]

طبری تاریخنویس بسیار شهیر، همین رویدادی را که محمّد از زبان خود بیان کرده، در مورد دیگری ذکر کرده است. بدین شرح که او از قول ابوذر غفّاری نقل می کند که او زمانی از محمّد پرسش کرده است، نخستین بار چگونه او یقین کامل پیدا کرده است که پیامبر اللّه می باشد. محمّد پرسش ابوذر غفّاری را به همان شرح بالا، ولی با کمی تفاوت بیان کرده است.[6] برخی از تاریخنوسان نوشته اند، هنگامی که محمّد درباره مسافرت خیالی اش به آسمانها یاوه گوئی می کرده، اظهار داشته است که همان داستان بالا پیش از اینکه جبرئیل او را به آسمان ها پرواز دهد، برایش روی داده و جبرئیل به همان کیفیّت، قلب او را شستشو داده است.

حلیمه، دایه پرورش دهنده او نیز همان رویداد بالا را به‌این شرح بیان کرده است: «چند ماه پیش از آنکه من محمّد را به مادرش بازگردانم، روزی هنگامی که محمّد با برادر ناتنی‌اش، فرزند من پشت خیمه ما در بیابان مشغول گوسفندچرانی بودند، برادر او سراسیمه نزد ما آمد و آنچه را که محمّد به او گفته بود برای ما چنین بیان داشت: (دو مرد سفیدپوش برادر قریشی ام را گرفتند، روی زمین خواباندند، شکم او را باز کردند و آنرا به همزدند.) من و پدرش با شتاب نزد او شتافتیم و مشاهده کردیم که او با رنگ پریده در آنجا ایستاده بود. ما نزد او رفتیم و از وی

---

[5] Quoted by Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 40.

[6] At-Tabari, *The History of At-Tabari*, v.I. 6, New York: State University, New York Press, 1988), p. 75.

www.kavehsara.com

پرسش کردیم، (چه رویدادی برای وی رخ داده است؟) محمّد پاسخ داد: (دو مرد سفیدپوش اینجا آمدند و مرا روی زمین خواباندند و شکمم را باز کردند و درون آن در جستجوی چیزی بودند که من از آن آگاهی ندارم.) ما پس از شنیدن این جریان، او را به خیمه آوردیم.» «گیللوم» دانش پژوه شهیر اسلامشناس، این رویداد را به‌مفهوم آیه نخست سوره الاشّرح نسبت می دهد. این آیه می گوید: «آیا ما سینه ترا باز نکردیم ؟»[۷]

حلیمه درباره رویدادی که محمّد ادّعا کرده برایش رخ داده، ادامه می دهد: «هنگامی که ما او را به خیمه خود آوردیم، شوهرم به من گفت: (من از اینکه ارواح خبیثه وارد بدن این کودک شده باشند بیم دارم، بنابراین پیش از اینکه آثار وضع ناگوار روانی او به ما آسیبی وارد سازد، بهتر است او را به خانواده اش باز گردانیم.) بدین ترتیب، ما او را نزد مادرش بردیم. هنگامی که مادرش ما را مشاهده کرد، به گونه پیش بینی نشده ای بانگ برآورد: «من از شما درخواست کردم او را نزد خود نگهدارید، چرا او را نزد من آورده اید؟) من به او پاسخ دادم: «من خویشکاری بایسته را در باره پسرم انجام دادم و با کمک اللّه، او اکنون پنج ساله شده و به اندازه کافی رشد کرده و چون بیم دارم که مبادا رویداد ناگواری برای او رخ دهد، ازاینرو او را آورده ام به شما باز گردانم.) مادرش در پاسخ من گفت: (من می دانم سبب بازآوردن او این نیست، راستش را به من بگو.) و چون او در این باره پافشاری کرد، من آنچه را که رخ داده بود برایش بازگو کردم. هنگامی که سخنان من به پایان رسید او گفت: (هیچ روح خبیثه ای توان ورود به وجود فرزند مرا که آینده تابانی در پیش خواهد داشت، ندارد.)»[۸]

از این رویداد می توان چنین برداشت کرد که پس از گذشت دو سال دیگر، کودکی که دارای آنچنان بدن سالم و توانمندی بوده، مانند سایر افرادی که اندیشه پیامبری در مغز می پرورانند، سیستم عصبی‌اش بسیار حسّاس بوده و پندارهای غیر

---

[7] Alfred Guillume, *The life of Muhammad* (London: Oxford University Press, 1955), p. 72.

[8] Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 71-72.

www.kavehsara.com

عـادی او شـایـد نشـانـه هـای حملـه هـای بیمـاری صـرع بـوده است.[۹] بـرخی از تاریخنویسان نوشته اند که چون محمّد به بیماری زمین افتادگی مبتلا بوده، هر زمانی کـه او مـورد چنین حملـه ای واقع می شـده، وانمـود می کرده که جبرئیل برای او از سـوی اللّـه پیـام آورده و بـدین منـاسبت حالت پندارگونه برایش به وجود می‌آمده است. تـوضیح محمّـد در این بـاره این بـوده کـه چـون او نمی توانسته است شکوه مغنـاطیسی حضـور جبـرئیل را کـه از سوی اللّه برای او پیام می آورده تحمّل کند، از اینرو یک حالت ناخودآگاه غیر قابل کنترل بر او چیره می شده است.[۱۰]

در بین همـه اجتمـاعـات بشـر و در میان همه نژادها، افرادی یافت می شوند که بـه سبب شخصیّت غیـر عـادی و پیچیـده و یـا سـرشت ریـاکـارانـه، عوامفریبانه و خـودخـواهی های گزافه گویانه ای که دارند، یا باور دارند و یا وانمود می کنند که با دنیـای فـراسـوی لمس و مشاهده، یعنی دنیای خدایان و ارواح تماس و پیوند دارند. هفتـاد و دوّمین سـوره *قرآن* که سوره «جنّ» نامیده می شود و دارای ۲۸ آیه است و مـدّعی است، مخلوقات نادیدنی در این دنیا وجود دارند که محمّد با آنها در تماس و پیـونـد بـوده، سخن از همین دیدمان می راند. نویسنده در فصل ششم زیر فرنام «آیا بـراستی بـه محمّـد وی می شـد؟» چگونگی حالت روانی او را در زمانی که وانمود میکـرده، جبرئیل برایش از سوی اللّه وحی می آورده، مورد بازشکافی گسترده قرار خواهم داد.

زمـانی کـه محمّـد شش سال بیشتر نداشت، مادرش او را برای دیدار منسوبینش بـه مـدینـه برد. پس از اینکه آمنه با محمّد مدّت یکماه در مدینه ماند، قصد بازگشت بـه مکّـه نمـود، ولی در نیمـه راه در محلّی کـه «البـوا» نـامیده می شود، بیمار شد و درگـذشت و در همـانجـا دفن گـردید.[۱۱] پس از درگذشت آمنه، خدمتکار حبشی او بـه نـام امّـه ایمن، محمّـد را به‌مکّه بازگردانید و او را به پدربزرگش عبدالمطّلب که هشتـاد سـالـه بـود، سپـرد و عبدالمطّلب، مرد سالخورده ای که نام راستینش «شیبا»[۱۲]

---

[9] R. F. Dibble, *Mohammed* (New York: The Viking Press Inc., 1926), pp. 33-34.

[10] Humphrey Prideaux, *The Life of Mahomet* (London: Darf Publishers, 1986), p. 7.

[11] Ibn Hishm, p. 107; Ibn Saad, p. 73.

[12] M. TH. Houtsma, T. W. Arnold, K. Rasset and R. Hartmann, ed., *The Encyclopedia of Islam*, vol. 1, (London: Luzac & Co., 1913), p. 52; at-Tabari, vol.6, p. 9.

www.kavehsara.com

به معنی «مو سفید» بود و سالهای نزدیک به‌مرگش را می گذرانید، سرپرستی محمّد یتیم را بردوش گرفت. عبدالمطّلب نیز پس از دو سال بدرود زندگی گفت و قیمومت او نسبت به‌محمّد پایان پذیرفت. عبدالمطّلب در روزهای نزدیک به‌مرگ، قیمومت نوه یتیمش را به ابوطالب عمویش که به تجارت پارچه و عطر اشتغال داشت واگذار کرد. ابوطالب نه ارشدترین و نه ثروتمندترین فرزند عبدالمطّلب بود، بنابراین دلیل اینکه عبدالمطّلب او را از بین سایر فرزندانش به‌قیمومت‌محمّد برگزید، این بود که وی شریف تر و مهربان تر از سایر فرزندانش بود و او و پدر محمّد، عبداللّه از یک پدر بودند. ابوطالب به اندازه ای به برادرزاده یتیمش علاقه داشت که نسبت به او بیش از فرزندان خود مهر می ورزید و هیچگاه بدون حضور برادرزاده اش دست به غذا نمی زد.

تنها مطلب مستندی که در قرآن وجود دارد، اینست که‌محمّد زمان کودکی اش را در تنگدستی و محرومیّت بسیار شدیدی گذرانده است. (*قرآن*، آیه ۶ سوره ۹۳). این آیه می گوید: «اللّه ترا که فرد فقیر و تنگدستی بودی، توانگر کرد.»

در این زمان بود که ابوطالب، برادرزاده ۱۲ ساله اش محمّد را با خود همراه کاروان های تجارتی از مکّه به یمن و گاهگاهی مصر، حبشه و ایران می برد و در راه این مسافرتها از میان شهروندان امپراتوری بیزانتین و راهب های مقدّسی که در بیابان ها برای رستگاری خود در تلاش بودند، گذر می کرد. تردید نیست که این مسافرت های تجارتی افق‌های مغزی‌محمّد، جوان محرومیّت زده ای را که اندیشه های بلندپروازانه ای در ژرفای مغز و روانش در جوشش و تکاپو بوده، گسترش داده و آموزشگاه مطلوبی برای آشنا شدن او با چینه های گوناگون مردم و چگونگی رفتار با آنها به شمار رفته است.[۱۳] افزون بر آن، در این مسافرت ها محمّد همچنین از محلّ سکونت یهودی‌ها گذر می کرد و بامسیحیان سوریّه به گفتگو می نشست. محمّد در این مسافرت‌ها از هر کوچکترین فرصتی که برایش پیش می‌آمد، برای آگاهی یافتن از اصول و احکام مذهبی یهودی ها و مسیحی ها و چگونگی اجرای آنها و گفتگو کردن با خاخام های یهودی و راهب ها و کشیشان

---

[13] Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, pp. 43-44.

www.kavehsara.com

مسیحی که با آنها برخورد می کرد، بهره می گرفت.[۱۴]

در محلّی در سوریّه به نام «بوُسرا» که مرکز بزرگی برای مسیحیّت به شمار می رفت، راهبی بسر می برد به نام «بُحِیره» که از دانشمندان به نام مسیحیُت بود و مشهور است که محمّد در این مسافرت ها با او تماس داشته و اصول مسیحیّت را از او بسیار آموخته است. نویسنده های مسلمان و شرح حال نویسان شخصیّت های مذهبی و قدّیسان و بویژه حدث نویس‌های دوره های اخیر بدون اینکه هیچگونه مدرک و سندی ارائه دهند، و افسانه ای ساخته اند مبنی براینکه در این برخوردها توجّه بحیره به شدّت به محمّد جلب شده و به وی اظهار داشته است، بر پایه آنچه که در کتب مقدّس آمده، او به اصطلاح مُهر پیامبری را بین دو شانه محمّد مشاهده کرده است. تا این زمان محمّد تنها جسته و گریخته برخی از مراسم مذهبی یهودی ها را در عمل مشاهده کرده بود، ولی با شنیدن این سخن، فرصتی به چنگ آورد تا اعمال مذهبی آنها را به گونه کامل و نیز آئین مذهبی گروهی یهودی ها را که به گونه مرتّب انجام می دادند، مشاهده نماید.

همچنین، محمّد با مراسم ملّی و اجتماعی مسیحیان، کلیساهای آنها و چگونگی به صدا درآمدن ناقوس کلیساها، انجام مراسم مذهبی و غیره آنها آشنا گردید. آگاهی محمّد از رسوم و آداب مذهبی یهودیان و مسیحیان و مقایسه آنها با مراسم بت پرستی تازی ها در مکّه باید اثر شگرفی در روحیّه او برجای گذاشته باشد. بسیاری از نویسندگان باور دارند، آثاری که مشاهده مراسم مذهبی یهودی‌ها و مسیحی ها در این مسافرت های تجارتی در وجود محمّد ایجاد کرد، نخستین انگیزه برای ادّعای پیامبری را در مغز او جایگزین کرده است.[۱۵]

بسیاری از نویسندگان را باور برآنست که آگاهی ها و دانشی را که محمّد از اصول و سنّت های مسیحیّت می دانسته، از «بحیره» آموخته بوده است. محمّد با بحیره درباره دین و مذهب گفتگوهای مداومی داشته و با توجّه به اینکه او با بت پرستی به شدّت مخالف بوده و اندیشه هایش را در این باره به‌محمّد سرایت داده، از اینرو اندیشه های ضدّ بت پرستی بحیره باید اثر شگرفی در ژرفای مغز محمّد

---

[14] William Muir, *Mahomet and Islam* (London: Darf Publishers Limited, 1986), p. 16.

[15] Tor Andrae, *Muhammed: The Man and His Faith*, trans. Theophil Menzel (New York: Barnes and Noble, Inc., 1935). P. 38.

www.kavehsara.com

بسرجای گذاشته باشد. نوشتارهای نویسندگان و تاریخنویسان حاکی است که محمّد در مسافرت های بعدی خود به سوریّه، با بحیره تماس‌های تنگاتنگی برقرار کرده است.[۱۶]

جوانی محمّد

بیابان‌های راه مکّه به سوریّه و یمن و نیز بیابان های شبه جزیره عربستان که محمّد در جوانی در آن مناطق به گوسفند و بزچرانی اشتغال داشته، دارای آنچنان سکوتی است که تیره های خانه به دوشی را که در این مناطق بسر می برند، به گونه طبیعی وادار به پندارهای خرافه گونه می کند. در نتیجه، مغز افرادی که در این بیابان ها زندگی می کنند با انواع و اقسام موجودات خیالی و غیر راستین مانند جنّ، دیو، عفریت، شیطان، غول، یأجوج و مأجوج، فرشته و غیره آلوده می شود. هنگامی که شب ها در مسافرتهای تجارتی کاروان ها برای استراحت و خواب توقّف می کرده اند، بدون تردید مغز جوان محمّد در سکوت بیابان ها با این موجودات خرافاتی و پنداری درگیر می شده و بعدها زمانی که او کار پیامبری را آغاز کرده، این پندارهای غیر راستین و بیمارگونه را به عنوان الهامات الهی در *قرآن* وارد کرده است.

گذشته از آن در سرزمین های سوریّه و یمن، همه درباره «خدا» سخن می گفته اند. هر کسی در بازارها، کلیساها، خیابان ها، باغ ها و گرمابه های همگانی سخن از خدا به میان می آورده است. هواخواهان فرقه های گوناگون مذهبی مانند یهودی هائی که درباره این دین باورهای متفاوت داشتند، مسیحی ها، نستوری ها، مونوفیزیت ها، قبطی ها، گریگوری ها، در مکان های همگانی درباره باورهای خود و مزایای آنها تبلیغ و با یکدیگر کشمکش می کردند و باورهای متافیزیکی غیر از خود را محکوم می نمودند. تمام این فرقه ها به تورات و انجیل و وحی الهی به پیامبران

---

[16] Washington Irving, *Washington Irving's Life of Mohammed* (Th Ipswich, Massachusetts: Ipswich Press, 1989), pp. 20-21.

www.kavehsara.com

خود اعتقاد داشتند، ولی هریک نوشتارهای مقدّس را به گونه ویژ ای تعبیر و تفسیر می کردند.

محمّد مشاهده کرد که در سرزمین عربستان نیز وضع به همین منوال جریان دارد، ولی تازی ها از زندگی آسوده ای برخوردار نبودند و معمولاً در تنگدستی بسر می بردند و به‌خرده فروشی، قصّابی، حجامتگری، شراب فروشی، دوره گردی و آهنگری اشتغال داشتند و یا برده بودند. این گونه زندگی فقرآلوده به تازی ها امکان نداده بود که برای خود اجتماعی سازمان داده شده، مذهبی که در خور ارزش آن زمان بود و یا مردان مذهبی و نیایشگاه های وابسته به آنها به‌وجود آورند. تازی ها در آن زمان هر یک به تیره و طایفه ای وابسته بودند و هر یک از آنها دیگری را از هر جهت بیگانه می پنداشت. بدیهی است که باورهای خرافاتی بادیه نشین های شبه جزیره عربستان و اندیشه های خداپرستانه شهرنشین های آن زمان در مغز محمّد که شترچرانی بسیار جاه طلب بود، بهم گره خورده و اندیشه های او را زیر و رو کرده بود.

از دگر سو، تبلیغات مذهبیِ یهودی ها و مسیحیان در مکّه ایمان تازی ها را نسبت به‌بت ها و الهه هایشان ناتوان کرده، سیستم دیرینه بت پرستی در عربستان گیرائی خود را از دست داده و تازی ها مانند پیش به پرستش بت های خود شوری به کار نمی بردند. تمام این اوضاع و احوال این اندیشه را در مغز محمّد به وجود آورد که چون شبه جزیره عربستان فاقد یک دین سازمان داده شده است، از اینرو این سرزمین نیاز به یک ساختار دینی سازمان داده شده دارد و او می تواند نوآور و بنیانگزار چنین دینی بوده و خود را پیامبر آن به مردم این سرزمین شناختگری کند.

در یکی از مواردی که ابوطالب عمو و قیّم محمّد، تیره های اطراف مکّه را جمع آوری کرده بود تا آنها را برای دفاع در برابر حمله نگوس فرمانروای حبشه تجهیز کند، محمّد نیز ناگزیر بود در آن جنگ شرکت کند. با توجّه به اینکه این نخستین باری بود که محمّد با جنگ آشنا می شد و خطرات آنرا احساس می کرد، از اینرو، حضور در میدان جنگ او را بسیار عصبی و وحشت زده کرد و چون شهامت رزم آزمائی در خود نمی دید، از جبهه نبرد گریخت و این موضوع سبب شد از آن

www.kavehsara.com

پس جوانان همسالش او را به سبب ترسوئی و فرار از میدان جنگ مسخره کنند.[۱۷]

محمّد، همچنین در زمانی که بیست ساله بود، پیوسته در بازار مکّاره ای که هر سال در عُکّاظ که سه روز مسافرت با مکّه فاصله داشت، برپا می شد، شرکت می کرد و با یهودی ها و مسیحیان دیدار می‌نمود. تردید نیست که در این دیدارها نیز محمّد اصول و احکام دین های موسویّت و مسیحیّت را از یهودی ها و مسیحی ها آموزش می گرفته است.[۱۸] محمّد خود بعدها اعتراف کرده است که با یک اسقف اهل نجران به نام «کراس» دیدار داشته و اصول ابراهیمی مذهب کاتولیک ها را از او آموخته است.[۱۹]

پروفسور موير نيز مي نويسد، زمانی در بازار مکّاره عُکاظ بین طایفه کنعانه که با طایفه قریش خویشاوندی داشتند و طایفه ای که به نام هوازین در همسایگی آنها بسر می بردند، بر سر اختلاف باورهای پرستشی یک نبرد معمول محلّی درگرفت. این نبرد به سبب اینکه بر سر باورهای پرستشی انجام گرفت و به‌مکان هائی که برای تازی ها مقدّس بود، گسترش یافت، از اینرو در تاریخ «نبرد تقدّس ستیز» نامیده شده است. در یکی از صحنه های این نبرد محمّد حضور داشت و اگرچه جوانی بیست ساله بود، ولی از شرکت در نبرد خودداری می کرد و تنها کاری که در این نبرد انجام داد این بود که تیرهائی را که از سوی دشمن پرتاب می شد، جمع آوری می کرد و آنها را به عمویش ابوطالب می داد. برپایه نوشته موير: « محمّد، براستی در هیچیک از دوه های عمرش، از شهامت انسانی و جسارت رزمی نشانی از خود بروز نداده است.»[۲۰]

دوره جوانی محمّد، بدون رویداد مهمّ دیگری سپری گردید. بدیهی است که در

---

[17] Sprenger, *vie et Enseignement de Mahomet* quoted in Andre Servier, *Islam and the Psychology of Musulman*, trans. A. S. Moss – Blundell (London: Chapman & Hall Ltd., 1924), pp. 45-46.

[18] Muir, *Mahomet and Islam*, p. 16.

[19] *Ibid.*

[20] *Ibid.*

www.kavehsara.com

یکی از دوره های جوانی، محمّد مانند سایر جوانان تازی به شغل شبانی و نگهداری از بزها و گوسفندان اشتغال داشته است.[21] هنگامی که وی در مدینه خود راپیامبر نامید و به قدرت دست یافت، به این دوره اشاره کرده و گفته است: « تمام پیامبران زمانی به چوپانی اشتغال داشته اند.» بدیهی است که این ادّعا در باره موسی و داود، مصداق دارد، ولی در باره سایر افرادی که در خود پیامبردانی به پیروزی های برجسته دست یافتند، کاربرد ندارد.

زمانی که محمّد به سنّ ۲۵ سالگی پای گذاشت و به مرحله رشد کامل رسید، ابوطالب به او پیشنهاد کرد، باید شغلی برای خود دست و پا کند تا بتواند زندگی خود را اداره نماید.[22] در این زمان که برابر با سال ۵۹۵ میلادی بود، به گونه ناگهانی فرصت فراسوی پنداری در خانه محمّد، بزچران محروم و تنگدست را کوبید و زندگی او را دگرگون کرد و در مسیر کامیابی به جنبش درآورد. بدین شرح که یکی از بزرگان شهر مکّه درگذشت و همسر بیوه او به نام «خدیجه دختر خویلد ابن اسد» که از بانوان تجارت پیشه، والا ارج و ثروتمند طایفه قریش به شمار می رفت، محمّد را استخدام کرد تا کالاهای تجارتی او را برای فروش از مکّه به خارج به سوریّه ببرد و از بیزانتین کالاهای تجارتی برای فروش در بازارهای مکّه وارد این شهر کند. مکّه سرزمین بسیار خشک و غیر باروری است که امکان کشاورزی در آنجا وجود ندارد و از اینرو ساکنانش برای گذران زندگی مجبورند خود را با فعّالیّت های تجاری درگیر سازند. خدیجه در این زمان بیوه ای ۴۰ ساله بود که در پیش دو مرتبه شوهر کرده، دارای چندین فرزند بود و دیگر از جوانی نشان چندانی برایش برجای نمانده بود. محمّد برای مدّت سه سال با کاروان شترخدیجه به مسافرت های تجاری پرداخت و با کمال درستی به خدیجه خدمت کرد. در این مسافرت ها محمّد دو باره فرصت یافت تا در سوریّه با راهب ها، کشیش ها و سایر مسیحی های سوریّه دیدار کند و از خرمن دانش های مذهبی آنها بیشتر خوشه بچیند. به گونه یقین می توان اطمینان داشت که محمّد در این مسافرت ها از هر فرصتی که به چنگ آورده، برای آموختن اصول و

---

[21] Ibn Saad, p. 97f.
[22] Ibn Hisham, p. 119f.; At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 1. 1127f. Ibn Saad, p. 82f.

www.kavehsara.com

احکام دین های یهودی و مسیحی بهره گرفته است.

با این وجود، بسیاری از دانشمندان، مانند «بروکلمن» با یقین کامل ادّعا می کنند که «آشنائی محمّد با اصول تورات و انجیل بسیار ابتدائی بوده و آنچه را نیز که وی از آنها آموخته، سرشار از اشتباه بوده است. او برخی از مطالب *قرآن* را از (هاگادا) برداشت کرده و بیشتر آنها را از آموزگاران مسیحی که او را با اصول مقدّماتی انجیل، افسانه های وابسته به‌هفت خوابنده، اقدامات قهرمانانه اسکندر و سایر افسانه هاو داستانهائی که در نوشتارهای‌آن منطقه آمده بوده، گرفته است.[۲۳]

نخستین ازدواج محمد با خدیجه

مسافرت هائی که محمّد در سمت مدیریّت کاروان های تجارتی خدیجه انجام داد، از یکسو سبب ازدیاد ثروت او و ازدگر سو شهرت خودش شد. اگرچه محمّددر سمت مدیریّت کاروان های تجارتی خدیجه از فقر و تنگدستی نجات یافت، ولی در حالی که جوانان قریش در سنّ ۲۵ سالگی کمتر مجرّد باقی می‌ماندند، او همچنان در این سنّ بدون همسر بسر می برد. شاید دلیل تجرّد محمّد فقر و تنگدستی او پیش از استخدامش بوسیله خدیجه بود. ولی، همچنانکه محمّد به کارگزاری برای خدیجه ادامه می‌داد، با اینکه خدیجه با او ۱۵ سال اختلاف سنّ داشت، بتدریج احساس کرد هر زمانی که درباره مدیر کاروان های تجارتی اش فکر می کند، تپش قلبش حالت عادی خود را از دست می دهد و سرانجام به‌او پیشنهاد ازدواج کرد. محمّد با روی گشاده، پیشنهاد خدیجه را پذیرا شد و آندو با یکدیگر زناشوئی کردند. این رویداد، مسیر زندگی محمّد را تغییر داد و از این پس او از جایگاه کارمندی خدیجه به سمت شوهری و کدیوری دارائی او والائی گرفت. نتیجه این رویداد برای محمّد آن بود که ویرا از نگر دارائی با توانمندترین مردان شهر مکّه برابر ساخت و از این پس، مغز جاه طلب وی برای پذیرائی از اندیشه هائی که درباره در دست گرفتن بالاترین قدرت شهر دور می زد، به‌جنبش و کار افتاد.

یکی از روانکاوها درباره محمّد گفته است، محرومیّت هائی که او در زمان

---

[23] Muir, *Mohammed and Islam*. P. 21.

www.kavehsara.com

یتیمی بـه سبب نبود مِهر و نوازش مادری متحمّل شده، ممکن است، سبب گرایش او بـه همسری سالمندتر از خود شده تا بدینوسیله عشق همسر را جانشین نبود مِهر مادر کـرده بـاشـد. محمّد نیز خود بارها گفته است، در بین همسران اوخدیجه از همه بهتر بـوده و او در بهشت بـا او در خـانـه ای کـه از چـوب نی شـاختـه شده در آرامش و آسودگی بسر خواهد برد.[۲۴]

کـوتـاه اینکـه ازدواج محمّـد بـا خدیجه سبب شد که او در ردیف ثروتمندترین مـردان شهر درآید و امکان جامه عمل پوشانیدن به پندارهای آرمانگرایانه اش فراهم شـود. ازدواج بـا خدیجه فراغت خاطری را که محمّد بدان نیاز داشت، به وی ارزانی داشت و او را از دغدغه تأمین زندگی روزانه رها کرد و شیفتگی عاطفی دو سویه ای کـه بین او و خـدیجـه بـه وجود آمد، برای مدّت ۲۵ سال به زندگی او آرامش پایدار بخشیـد. خـدیجـه بـا کفایتی که داشت به اداره امور اموال و دارائی های خود اشتغال ورزیـد و محمّـد بـا بهـره بـرداری از ثروت مالی سرشار همسرش از عضو فقیر یک خـانـواده بـزرگ کـه می بـایستی برای گذراندن زندگی به خدمت های سخت برای دیگـران اشتغـال ورزد به یک شخصیّت مهمّ و والا تغییر جایگاه داد. بدیهی است که خـدیجـه یک بـانـوی تازی بود که به سبب کارآئی مغزی و تجارب اجتماعی همسر مورد علاقه اش محمّد را در کنترل خود داشت و از اینرو تا زمانی که زنده بود به‌وی اجـازه گـزینش همسـر دیگـری نداد، ولی هنگامی که او درگذشت، اگرچه محمّد از شبـاب عمـر گـذر کـرده بـود، سـرشت پنهان و امیال کوفته شده اش سر باز کرد و حرمسرای انبوهی از زنان گوناگون برای خویش به وجود آورد.[۲۵]

تـاریخنـویس بـرجستـه سـوریـائی تبار «امیانوس» Ammianus گفته است: «هـرگـاه مـردم جهان از اشتهای جنسی تازی ها آگاهی می داشتند، کمتر کسی خواه زن و خواه مرد در دنیا یافت می شد که مایل نبود، خود را تسلیم شور جنسی تازی ها بکنـد.» همچنین، خـاخـام «تـاتان» یکی از دانشمندان تالموددان اظهار داشته است،

---

[24] Maxim Rodinson, *Mohammed*, trans. Anne Carter (New York: Pantheon Books, 1971).

[25] Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 47.

www.kavehsara.com

«همچنانکه در دنیا هیچ قدرتی بالاتر از قدرت ایرانی ها، هیچ ثروتی بیشتر از ثروت رومی ها و هیچ نیروی سحر و جادوئی بیشتر از سحر و جادوی مصریان وجود ندارد، بـه همـان نسبت نیز هیچ ملّتی در دنیا بیش از تازی ها تمایل به عمل زنا ندارد. هرگاه تمـام نیروهای جنسی مردم جهان به‌ده بخش تقسیم گردد، ۹ بخش آن سهم تازی‌ها و یک بخش سهم سایر مردم جهان خواهد شد.»[۲۶]

اندیشه گری برای ادعای پیامبری

پس از ازدواج بـا خدیجه، برای مدّت چند سال محمّد به‌سرپرستی امور تجارتی همسرش ادامه داد و در این سالها از بازارهای بزرگ مکّاره عربستان دیدار می کرد و کـالاهـای تجارتی را بوسیله کاروان های تجاری به‌نقاط دور دست می برد. در بین خـویشـاونـدان خـدیجـه نیـز افـرادی وجـود داشتند که از اصول دینی یهودی ها و مسیحی ها و چگونگی اجرای آنها دارای دانش گسترده بودند و بدون تردید در شکل دادن بـه انـدیشه های مذهبی محمّد نقش مهمّی بر دوش داشته اند. این افراد عبارت بـودنـد از دو عموزاده خدیجه به نامهای عثمان و ورقة بن نوفل که دوّمی دانشمندی سالخورده و در پایه یهودی مذهب بود که بعدها مسیحیّت اختیار کرده و باید در ایجاد اسـلام نفوذ زیادی به کار برده باشد.[۲۷] ورقة بن نوفل یک فرد حنفی باور ـ یعنی فردی کـه در بـرابـر چند خداپرستی به یکتا پرستی ایمان دارد ـ بود و گفته شده است که با اصـول و احکـام نـوشتـارهای مقدّس هم یهودی ها و هم مسیحی ها آشنا بود و حتّی بخش هـائی از کتـاب هـای عهـد قـدیم و جـدید را رونویسی و یا برای نخستین بار به زبان های عبری و عربی ترجمه کرده بوده است.[۲۸] گفته شده است که او حتّی زبان

---

[26] S. Krauss, "Griechen und Romer," *Monumenta Talmudica,* vol.1 (Vienna and Leipzig, Orion, 1914), p. 57, quoted in Rodinson, *Mohammed*, p. 54.

[27] David S. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam* (New York: Books for Libraries press, 1972), p. 42.

[28] Ibn Hisham, p. 143f.

www.kavehsara.com

عبری را نیز می دانسته است.[۲۹]

حنفی ها خود را پیرو ابراهیم می دانستند و می توان گفت که آنها نوعی یهودی بودند که نه آداب و مراسم دینی آنها و نه نوشتارهای مقدّسشان را به مورد اجرا می گذاشتند. در واقع، اسلام در زهدان فرقه حنفی ها زایش یافت. محمّد خود بارها گفته است که او نیز مانند حنفی هائی که در مکّه، طائف و یثرب (مدینه) بسر می بردند، یک حنیف بوده است. حنیف به کسی می گویند که به یکتاپرستی ایمان دارد و از بت پرستی متنفّر است.[۳۰] گفته شده است که محمّد بیشتر دانش خود را درباره نوشتارهای مقدّس یهودی ها و مسیحی ها و نیز بسیاری از سنّت های میشنو و تالمود را از ورقة بن نوفل آموخته است. بنابراین زمانی که محمّد به ساختن آیه های قرآن مبادرت می کرده، باید بسیار به یاد «ورقة بن نوفل» افتاده باشد. ولی همه آگاهی هائی را که محمّد از منابع گوناگون یاد شده و از جمله اصول و موازین یهودی ها و مسیحی ها آموخته و بکرّات در *قرآن* به گونه دست و پا شکسته ذکر کرده، همانگونه که در پیش اشاره شد، بسیار ابتدائی و سطحی بوده و وی قادر به درک کامل آنها نبوده است. با این وجود برای اینکه وانمود کند که آگاهی های او کامل تر از تورات و انجیل بوده، متون آن کتاب ها را به شکل ناشیانه ای دگردیس کرده و به بی پایگی برداشت های خود از آن کتاب ها بیشتر افزوده است.

بسیار احتمال داده می شود که خدیجه هنگامی که با عموزاده اش ورقة بن نوفل در باره امور حسّاس خانوادگی مشورت می کرده، نسبت به آرمان های حنفی ها در دل احساس هم اندیشی داشته است. بویژه زمانی که او از اوهام پنداری شگفت انگیز محمّد آگاهی یافته، باید برای مشورت و رهنمودیابی در باره چگونگی برخورد با اندیشه ها و گفتار بیمارگونه وی به ورقه مراجعه کرده باشد. با توجّه به اینکه خدیجه خود به حنفی بودن تمایل فراوان داشته، بسیار احتمال دارد که در لحظه های حسّاس زندگی محمّد، نفوذی را که روی همسرش داشته، به اتّفاق ورقه در تشویق او به ادّعای پیامبری به کار برده باشد.

---

[29] Rodinson, *Mohammed*, p. 73.

[30] Clement Huart, *A History of Arabic Literature* (London: William Heinemann, 1903), p. 33.

www.kavehsara.com

ادعای پیامبری

در شرایط و اوضاع و احوالی که از جهت اندیشه های وابسته به‌دین و مذهب، برای محمّد به وجود آمده بود، و با توجّه به امکانات مالی که وی با ازدواج با خدیجه به‌آنهادست یافته بود و نیز وجود میهن خواهان پر شور و اصلاح طلبان دینی که برای رهائی ساکنان شبه جزیره عربستان از خرافه خواهی و بت پرستی به تلاش و تکاپو افتاده بودند، محمّد برای نخستین بار به‌اندیشه های متراکم شده در پهنه مغزش راه مفرّ داد. بدین شرح که او وانمود کرد که فرشته جبرئیل برای او از سوی اللّه پیام آورده است که او به‌پیامبری وی برگزیده شده و از این لحظه به شکل انسان تازه ای که با محمّد پیشین تفاوت کامل داشت و با فرنام «رسول اللّه» به‌آغاز زندگی تازه‌ای پای گذاشت.[۳۱]

محمّد، این دوره از زندگی اش را در سنّ ۴۰ سالگی آغاز کرد و هر روز ساعات زیادی از اوقاتش را در حالتی که «تحنّث» نامیده می شد، به عبادت می پرداخت. تحنّث، یعنی حالتی که انسان در گوشه ای انزوا اختیار می کند و برای پاک شدن از گناه به عبادتِ همراه با ریاضت می پردازد و محمّد، این کار را در کوه حرا انجام می داد. خدیجه همسرش می دانست که هر زمانی که محمّد به کوه حرا می رود، به گونه ای عبادت دست می زند و در این راه نیز به گونه کامل از او پشتیبانی می کرد. همین پشتیبانی های همه جانبه خدیجه بود که سرانجام به محمّد جرأت داد تا ادّعای پیامبری کرده و گستاخانه بگوید که جبرئیل از سوی اللّه برای او پیام آورده که او به پیامبری وی برگزیده شده است. نویسندگان مسلمان در باره دیدار جبرئیل با محمد و پیامی که از سوی اللّه در باره پیامبری اش برای او آورده، بسیار نوشته و در *قرآن* هم ذکر موضوع آمده است. زمانی که محمّد به این ادّعا دست زد، سال ۶۱۰ میلادی و شبی بود که تازی ها آنرا شب قدر می نامند. شب قدر شبی است که بر پایه بیهوده گوئی های *قرآن*، در این شب فرشته ها در زمین فرود می آیند و جبرئیل فرامین الهی را با خود به زمین می آورد. محمّد، خودش در این باره گفته

---

[31] Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 48.

www.kavehsara.com

است:

زمانی که من در خواب بودم، جبرئیل در شکل یک انسان نزد من آمد و یک قطعه پارچه ابریشمی را که حروفی با ابریشم روی آن نوشته شده بود، به من نشان داد و گفت: «بخوان!» من پاسخ دادم: «من نمی دانم چگونه بخوانم!» او آنچنان به من فشار وارد آورد که در شرُف خفه شدن قرار گرفتم و فکر کردم که باید بمیرم. سپس، او مرا رها کرد و گفت: «بخوان!» من از ترس اینکه خود را از دست او رها کنم تا مبادا آنچه را نسبت به من انجام داد، تکرار کند، گفتم: «چه باید بخوانم؟» او گفت: «به نام خدائی که همه چیزها را آفریده، کسی که بشر را از لخته ای خون آفریده، بخوان.» به نام خدای جلیل، آنکه بوسیله قلم آموزش می دهد، به بشر آنچه را نمی داند آموزش می دهد، بخوان. (*قرآن*، آیه های ۱ تا ۵ سوره العلق)

من آنرا خواندم و آنگاه آن فرشته آسمانی اظهار داشت: «تو پیامبر اللّه و من فرشته او جبرئیل هستم.» پس از آن او سکوت کرد و ناپدید شد. من بیدار شدم و احساس کردم که واژه هائی که جبرئیل بر زبان آورد، در قلبم نقش بسته است. از بین تمام آفریده های اللّه من از هیچکس بیش از یک چکامه سرا و یا فرد دیوانه نفرت نمی بردم و حتّی نمی توانستم به هیچکدام آنها نگاه کنم. به‌خودم گفتم: «اگر چه قریش هیچگاه چنین تصوّری در باره من نداشته، ولی شاید من یک چکامه سرا بوده و یا دیوانه شده ام. باید خود را در پرتگاه کوهی قرار دهم و از آنجا خود را به پائین پرتاب کنم تا از رنج زندگی راحت شوم.»[۳۲]

پس از اینکه محمّد وانمود کرد که چنین رویدادی برایش رخ داده است، خود را به افسردگی زد و اظهار داشت، او نمی داند که آیا دلیل این تجربه این بوده است که او در حالت یک چکامه سرای فرومایه به چنین احساسی دچار شده و یا اینکه روح

---

[32] At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 6, pp. 70-71.

www.kavehsara.com

نـابابی در او نفوذ کرده است. به هر روی، پس از اینکه او وقوع چنین رویدادی را در انـدیشـه پـایـه ریـزی کرد تا با این گام به اجرای نیّات بعدی خود اقدام کند، به اتاق خـدیجـه وارد شد و داستان را با او در میان گذاشت. خدیجه سخنان او را باور کرد و اظهـار داشت: «تـو بـه جای اینکه از چنین رویدادی ناراحت شوی، برعکس باید از چنین رخـدادی شـاد گـردی، زیرا، اللّه هیچگاه سبب تشویش برایت نخواهد شد، تو نسبت بـه خویشاوندان خود مهربان هستی و شایستگی آنرا داری که اللّه به تو اعتماد کنـد.» پس از شنیـدن این داستـان، خدیجه شوهر هنرباز خود محمّد را نزد ورقة بن نوفل فرستاد. محمّد نزد ورقه رفت و برای او نیز هنربازی خود را تکرار نمود و سپس نزد خدیجه بازگشت و نتیجه دیدار خود را با ورقه برای خدیجه چنین بیان داشت:

«بـه عقیده ورقة بن نوفل در باره رویدادی که برای من رخ داده گوش کن. او در این مـورد پـرسش هـائی از من به عمل آورد و من آنچه را برایم روی داده بود، برایش شرح دادم. او گفت: (این فرد همان فرشته ای بوده که برای موسی از سوی اللّـه پیـام آورده است. اگر من جوان می بودم! اگر زمانی که افراد طایفه ات ترا از خـود می رانـند، من زنده بودم!) من سخنانش را بریدم و گفتم، (آیا آنها مرا از خود خـواهنـد رانـد؟) او پـاسخ داد: (آری، هیچکس نبوده است که آنچه را که تو قرار است بـرای مردم بیاوری به آنها برساند و در نتیجه دشمنی آنها بر ضدّ او برانگیخته نشـود. اگـر تو در زمان من به چنین موهبتی دست می یافتی، من با تمام وجود در خدمت به تو کوشش می کردم.)»[۳۳]

نـوشتـارهـای معتبـر تـاریخی حاکی است که پشتیبانی غیورانه ورقة بن نوفل از ادّعـای محمّد اثر شگرفی در تشویق او به پیش برد هدفش داشته و هر گونه دودلی و

[33] Ibn Ishaq in A. Guillume, *New Light on the Life of Mohammed* (Manchester: University Press, 1960), pp. 7, 27, 59, quoted in Rodinson, *Mohammed*, p. 73.

www.kavehsara.com

تـردید را از دست زدن به امن کار در او نابودکرده است.[۳۴] نخستین افرادی که قربانی تـرفنـد محمّد شدند و ادّعای او را مورد پذیرش قرار دادند، افراد خانواده اش بودند. خـدیجه ابتدا، سپس برده آزاد شده و فرزندخوانده اش زید بن حارث بود که به تیره کلب وابستگی داشت و چون بسیاری از افراد این تیره مسیحی بودند، بدیهی است که زیـد بن حـارث در آمـوزش اصـول مسیحیّت به‌محمّد نقش بزرگی انجام داده است. سوّمین نفـر عمـوزاده و دامـادش، علی بن ابیطالب و چهارمین، ابوبکر بود. ابوبکر، صمیمی تـرین دوست محمّـد، بـازرگانی برجسته و ثروتمند بود که در همسایگی او پسر می بـرد. ابـوبکر دو سال از محمّد جوان تر بود و نخستین فرد خارج از خانواده اوست کـه ادّعـای پیـامبری ویرا پذیرفته است. این فرد، تا پایان عمر محمّد با تمام وجود نسبت به او وفادار ماند و چون فرد خردآگاه و با تدبیری بود، در تصمیماتی که او می گـرفت، نفـوذ مـؤثّـری داشت و در پیروزی هایش سهم بزرگی انجام داد. نام راستین ابـوبکر «عتیق بن عثمان» بود و چون دخترش عایشه بین همسران محمّدتنها زن بـاکـره ای بود که به همسری او درآمد، از اینرو او ابوبکر نامیده می شود. ابوبکر جـوانـان زیـادی از سـاکنان مکّه را که برخی از آنها به خانواده های توانمند بستگی داشتند به اسلام درآورد و پس از درگذشت محمّد، جانشینی او را بر عهده گرفت.

محمّد، یک اندرزگوی مکی

سـه سـال پس از اینکـه محمّـد وانمـود کرد از سوی اللّه به او وحی شده است، برای مـردم انـدرزگـوئی آغـاز کـرد. تـا این زمان، او تنها برای افراد خانواده اش در باره پیامبری اش سخن می گفت. هنگامی که برای نخستین بار در نقش پیامبر در اجتماع سـاکنـان مکّـه پـدیدار شد، مردم او را مسخره می کردند و به سخنان و رفتارش می خنـدیدند و او را دروغگوئی بزرگ می نامیدند که سخن از افسانه های کهنه بر زبان می آورد. محمّـد در این باره بسیار شکوه کرده است. بازتاب افراد تیره قریش و نیز

---

[34] *Washington Irving's Life of Mohammedl*, ed. Charles Getchell (Massachusetts: The Ipswich Press, 1989), p. 29.

www.kavehsara.com

مـردم مـدینـه نسبت به سخنان محمّد و ادّعای پیامبری او برایش بسیار دردآور بوده است. همچنـانکـه او از کنار گروههای مردم گذر می کرد، آنها به‌عنوان مرد خُل و یا دیـوانـه ای کـه تندرستی مغزی اش را از دست داده و ارواح خبیثه روانش را اشغال کرده اند، به سختی ویرا مورد اهانت قرار می دادند.[۳۵] همچنین، مردم با انگشت دست به‌او اشاره می کردند و با اهانت فریاد می زدند: «این نوه عبدالمطّلب است که لافزنی می کند، از آنچه که در آسمان می گذرد آگاهی دارد!» آنهائی که غش و ضعف های او را بـه‌اصطـلاح در هنگـام وحی مشـاهـده کـرده بـودنـد، فکـر می کردند او فرد روان بیماری است که خرد خود را از دست داده و نیاز به درمان دارد. گروهی معتقد بودند که ارواح خبیثه در او نفوذ کرده و برخی نیز او را متّهم به سحر و جادو و شیّادی می‌کردند.[۳۶] بدیهی است که محمّد از گروه ویژه ای از مردم انتظار داشت که به‌سخنان او گوش فرادهند و آئین مذهبی او را پذیرش کنند، ولی هنگامی که بازتاب منفی این افـراد را نسبت بـه خود مشاهده می کرد، به اندازه ای برایش ناگوار و غیرقابل تحمّل بود که بارها او را به فکر خودکشی انداخت. او در *قرآن* در این باره می گوید:[۳۷]

مَّا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِـَٔابَآئِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَٰهِهِمْ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا

«نـه آنهـا، نـه پـدرانشـان در این باره هیچگونه علم و آگاهی ندارند و جز سخنان بـاطل و بیهـوده چیزی از دهـانشان خارج نمی شود. آنچه که از دهان آنها بیرون می آید، جز شرک و دروغ چیزی نیست.» (*قرآن*، ۵: ۱۸)

لَعَلَّكَ بَٰخِعٌ نَّفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا۟ مُؤْمِنِينَ

«ای رسـول مـا، تـو بـرای اینکـه آنهـا ایمـان نمی‌آورنـد بـه انـدیشه کشتن خود بر آمده ای.» (*قرآن*، ۲: ۲۶)

چنـانکه از مطالب بالا بر می آید، می توان گفت که شرح حال نویسان محمّد تنها

---

[35] Muir, *The Life of Mohammad*, p. 43.

[36] *Washington Irving's Life of Mohammed*, Getchell, ed., p. 40.

[37] Muir, *The Life of Mohammad*, p. 44; Subhash C. Inamdar, *Muhammad and the Rise of islam* (Madison, Cinnecticut: Psychological Press, 1959), p. 110.

www.kavehsara.com

به آنچه که او گفته اشاره کرده و از ژرف نگری در عوامل و انگیزه های وابسته به روانشناسی او خودداری ورزیده اند. ولی تردید نیست که او با ادای این سخنان، می دانسته است چه هدفی را دنبال می کند. تا زمانی که او در مکّه بود، تمام آزارهائی را که بوسیله تازی ها بر او وارد می شد، بدون کوچکترین اثر رنجیدگی و یا اینکه بازتابی در برابر اهانت های آنها از خود نشان دهد، با نهایت ادب و نزاکت ساختگی، اهانت ها و تعرّضات آنها را تحمّل می کرد، با تمام گروه های گوناگون رفت وآمد و کوشش می کرد آنها را به پذیرش اصول دین نوبنیاد خود ترغیب کند. زیرا هیچیک از اقدامات اهانت‌بار و خشونت آوری که بر ضدّ وی انجام گرفت، او را از دنبال کردن هدفش بازنداشت و او با کمال خونسردی و کاردانی به راهی که در پیش گرفته بود ادامه داد. محمّد در سالهای نخست شغل خودساخته ای که پیشه کرده بود، هنگامی که با شخصیّت های بزرگ برخورد می کرد، در برابر آنها از خود چاپلوسی نشان می داد و زمانی که با افراد چینه های پائین اجتماع روبرو می شد، با دادن هدّیه و کمک های مالی کوشش می کرد آنها را به سوی خود جلب کند. بدین ترتیب او موفّق شد در سال های نخست ادّعای پیامبری اش، چندین نفر را به کیش نوبنیاد خود درآورد. سالها بود که او برای جامه عمل پوشانیدن به تمایلات جاه طلبانه و قدرت خواهانه اش نقشه می کشید که خود را نماینده و برگزیده اللّه به مردم بنمایاند و اکنون در سنّ ۴۰ سالگی فکر می کرد، زمان برای تحقّق چنین هدفی آمادگی و بازدهی یافته است.

ابوبکر که پیش از همکاری مذهبی با محمّد سرمایه‌اش بالغ بر ۴۰/۰۰۰ درهم بود، در هنگام مهاجرت محمّد از مکّه به مدینه سرمایه اش به ۵/۰۰۰ درهم کاهش یافته بود و این مبلغ را صرف جذب پنج نفر از جوانان مکّه به پیروان محمّد کرده بود. رویهمرفته پس از اینکه محمّد ادّعای پیامبری کرد، در سه و یا چهار سال نخست تنها ۴۴ نفر، شامل ۳۵ نفر مرد و ۹ نفر زن به آئین نوبنیاد او گرویدند.

با توجّه به اینکه در آن زمان فرقه های مسیحی خاور و نیز یهودی ها به گروه های مخالف پاره پاره شده و با تمام وجود برضدّ یکدیگر کارشکنی می کردند، محمّد به‌این نتیجه رسید که هیچ اقدامی برای گردآوردن مریدانی برای خود و در غایت دستیابی پیروزمندانه به هدف هایش بارورتر از این نیست که خود را

www.kavehsara.com

پیامبر بنامد و دین جدیدی نوآوری کند. نیکولا ماکیاولی می‌گوید: «با دین و مذهب می توان به آسانی ارتش و انضباط به وجود آورد، ولی بوسیله ارتش ایجاد مذهب کار آسانی نیست.»[۳۸] محمّد،چوپان بچّه بیمایه‌ای که ثروت همسر او را از اندوه کار کردن و کسب روزی نمودن بی نیاز کرده بود، به اندازه ای با هوش بود که فلسفه ماکیاولی را پیش از زایش او به کار بگیرد و به درستی تشخیص داده بود که با دین می توانند برای فرمانروائی کردن بر شهروندان عربش، میان بُر بزند. او نه برای فرمانروائی بر همنوعان تازی اش دارای مشروعیّتی بود و نه اینکه ارتش و تدارکاتی در اختیار داشت، ولی ادّعای پیامبری به هیچیک از این عوامل و یا پیش شرطی نیاز نداشت و بویژه اینکه زمان مناسب برای ظهور پیامبر جدیدی در شبه جزیره عربستان به گونه کامل فرا رسیده بود. زیرا در آن زمان یهودی ها، مسیحی ها، زرتشتی ها، ستاره پرستان، همه دارای آئین و مقرّراتی سازمان داده شده بودند که به آن فروزه الهی داده بودند، ولی همبودگاه تازی ها به سبب واپسگرائی از چنین ساختاری محروم مانده بود.

محمّد برای فریب دادن تازی ها، روش پاداش و مجازات را پیش گرفت. بدین شرح که چون او به‌خوبی به‌اوضاع و احوال شبه جزیره عربستان و نیازهای گوناگون مردم آن منطقه و روانشناسی آنها آشنابود، با حیله گری سنجیده شده ای پاداش پیروی از فرامینش را برآمدن نیازهای روانی و اجتماعی آنها نوید داد و سرپیچی از پیروی از اصول دین نوبنیادش را مجازات آنها بر شمرد. با توجّه به اینکه سرزمین عربستان دارای آب و هوای خشک و حرارت سوزنده ای بوده و برای مردم تنگدست و عقب افتاده این منطقه ازدواج کار آسانی نبود، از اینرو همیشه برای اهالی این سرزمین، وجود رودخانه، آب، آشامیدنی های سرد، باغهای پر درخت و دارا بودن همسری زیبا پیوسته آرمان های دلخواهی به شمار می رفته اند. محمّد با آگاهی از نیازهای گوناگون تازی‌ها برای جلب نگر آنها نسبت به خود، با ترفندهای بایسته، آیه‌هائی از قول اللّه واردقرآن کرد مبنی بر اینکه آنهائی که به اللّه ایمان بیاورند و از پیامبر او فرمانبرداری کنند، در دنیای دیگر در بهشت اللّه بسر خواهند

---

[38] Niccolo Machiavelli, *The prince and Discourses* (New York: Ranson House, Inc., 1950), p. 147.

www.kavehsara.com

برد که فروزه های آن را به شرح زیر برشمرد:

ایمـان آورنـدگـان بـه‌اللّـه و پیامبر او، پرهیزکاران، دینداران و پارسایان، شهدا، تـوبه کاران و آنهائی که در راه اللّه رنج کشیده و از خانه های خود به خارج مهاجرت کـرده، چنـانکـه اللّـه نـوید داده، در برابر کردار نیکی که انجام داده‌اند، پاداششان در دنیـای دیگـر زنـدگی و بهـره بـرداری از مـزایا و موهبت های فراسوی پندار بهشت خـواهد بود. این افراد در خانه دائمی خود بهشت، که در آن مرگ و میر وجود ندارد بسر خواهند برد. بهشت دارای باغهائی است که از فوّاره های زیبائی که در آن وجود دارد آب فـوران خـواهـد کـرد، چشمـه هـای جـوشـان در آن وجـود داشتـه و رودخـانـه هـائی کـه در آن جاری است، پایان ناپذیر خواهند بود. قرآن و احادیث اسـلامی بهشت را مکـانی معـرّفی می کنند که بی نهایت زیبا بوده و در آنجا از گناه، درد و انـدوه نشـانـه ای وجـود نـدارد و دارای انـواع و اقسـام وسـائل عیّـاشی و خـوشگـذرانی است. در باره فروزه های بهشت، که فرجامگاه شهدای اسلام و افراد پـرهیزکار است، آیه ۱۵ سوره محمّد و آیه های ۱۱ تا ۳۸ و ۸۸ تا ۹۱ سوره واقعه، آیه ۳۳ سوره النبأ و آیه ۷۴ سوره الّرحمن *قرآن*، به شرح زیر یاوه گوئی می کند:

مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿۱۵﴾ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿۱۱﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿۱۲﴾ ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۳﴾ وَقَلِيلٌ مِّنَ الْآخِرِينَ ﴿۱۴﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ ﴿۱۵﴾ مُّتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ ﴿۱۶﴾ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿۱۷﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ ﴿۱۸﴾ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ ﴿۱۹﴾ لَّا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنزِفُونَ ﴿۲۰﴾ وَفَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿۲۱﴾ وَلَحْمِ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ ﴿۲۲﴾ وَحُورٌ عِينٌ ﴿۲۳﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿۲۴﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۵﴾ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا ﴿۲۶﴾ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ﴿۲۷﴾ وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ﴿۲۸﴾ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ﴿۲۹﴾ وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ﴿۳۰﴾ وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ﴿۳۱﴾ وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ﴿۳۲﴾ وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ﴿۳۳﴾ لَّا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ ﴿۳۴﴾ وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ ﴿۳۵﴾ إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ إِنشَاءً ﴿۳۶﴾ فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ﴿۳۷﴾ عُرُبًا أَتْرَابًا ﴿۳۸﴾

«در بهشتی کـه بـه‌پـرهیـزکـاران نـوید داده شده، نهرهائی از آب زلال گوارا و نیز نهـرهـائی از شیر تازه وجود دارند که طعم آنها هیچگاه تغییر نخواهد کرد. همچنین نهـرهـائی از شـراب نـاب و لـذّت بخش و نهـرهائی نیز از عسل صاف شده یافت می شـونـد. انـواع میوه ها و بویژه خرما، انار و انگور در همه جای بهشت به گونه فـراوان در دسترس می باشد. بهشتیان با عزّت در بهشت بر سریرهای زربفت که با انـواع جـواهـرات زینت یـافته تکیه می زنند و جوانان زیباروئی که دارای جوانی

www.kavehsara.com

ابـدی هستند، با کوزه های بلورین و مشربه های زرّین و جامهای پر از شراب ناب بـه خدمتگزاری آنها اشتغال خواهند داشت. این شراب ها نه سردرد می آورد و نه خماری ... و دختران زیبا رو و سیاه چشمی که دارای سینه های برجسته هستند، در اختیارشان خواهند بود. این زنان همیشه باکره بوده، شوهردوست و همسال بوده و دست هیچ جنّ و انسی به آنها نرسیده است.»

گوش باختگی به‌همین یاوه ها بود که از تازی های بادیه نشین غارتگر عربستان ارتشی بـه وجـود آورد که سربازان آن کشته شدن در نبرد را با روئی گشاده استقبال می کردند، به گونه ای که می توان گفت، شور و اشتیاق تازی ها به بهشت، علاقه آنها بـه غارت و چپاول اموال و دارائی های دیگران و دستیابی به زنان زیبا جانشین کیش اسـلام شـد و سبب گـردیـد کـه ارتش اسـلام با پیروزی همگام شود و در غایت در ساختار «تروریسم سازمان داده شده» در جهان کاربُرد پیدا کند.

تـردیـد نیست، تـازی‌هـای بادیه نشین خشک مغز و آذرنگ زده ای که با رنج و تنگـدستی در صحـراهای عربستان بسر می بردند، این افسانه های خیالی را به عنوان الهـامـات الهی پـذیـرش کـردنـد. یکی از حـدیث هـای معتبـر اسـلامی که بوسیله صحیح البخاری نقل شده، می گوید:

از انس بن مالک نقل شده است که محمّد گفت: «هر کس که بدرود زندگی گوید و در آن دنیـا رستگـار شـود، اگر تمام این دنیا و آنچه را که در آن وجود دارد به وی بـدهنـد، هیچگـاه حـاضر نخواهد شد به این دنیا باز گردد، مگر اینکه شهید شده و مزایای شهادت را تجربه کرده باشد که البتّه میل خواهد داشت، دو باره به دنیا بیاید و در راه اللّه کشته شود.»[۳۹]

همـانگونه که محمّد فروزه های بهشت را برابر نیازهای انسانی، اجتماعی، روانی و نفسـانی تـازی ها به پندار درآورد و به خورد آنها داد، به همان شکل نیز دوزخ را با فروزه هائی شرح داد که کمتر چکامه سرای پندارپردازی را می توان در جهان یافت

---

[39] Muhammad Muhsin Khan, *Sahih al-Bukhari*, 9 vols., (Cambridg Cambridge University, 1975), Hadith 4: 42, 52, 6, 53.

www.kavehsara.com

کـه هر اندازه نیز زشت اندیش بوده، توانسته باشد چنین شکنجه گاه آتش سرشتی را بـه پندار درآورد. محمّد اظهار داشت دوزخ مجازاتگاه دردناکی است که افرادی که بـه سخنـان او گـوش ندهند و به او ایمان نیاورند، در آن جای خواهند گرفت. دوزخ به قول او، مکان بدبو و دردزائی است که در آن بدن افراد بدون ایمان به آتش کشیده شـده و کبـاب و بریان می گردد. در دوزخ به افراد کافر و بدون ایمان تنها آب بسیار بـدبـو و جـوشان خورانیده می شود و از بادهای سوزان ـ که در عربستان برای مردم وحشت آور است ـ استنشـاق می کننـد. افراد غیر مسلمان در دوزخ برای همیشه در میان آتشی سوزان و شعله ور بسر خواهند برد و دود سیاه، غلیظ، سوزان و نمکداری آنهـا را احـاطه خواهد کرد. خوراک آنها بوته های خار و زقّوم است که شکمشان را میـدرد و تبـدیل بـه دیگ مشتعل قیـر می کند. همچنین در گوشهای این افراد سرب مُذاب خواهند ریخت.

در زمـان دیگـری محمّـد بـه تـازی‌ها گفت، هنگامی که اللّه به‌صالح که یکی از پیـامبـران زمـان خود بود، قدرت معجزه داد، باز هم مردم به او و سایر پیامبران ایمان نیـاوردنـد و از اینـرو اللّـه آنها را نابود کرد. (*قرآن*، آیه های ۷۳ تا ۷۹ سوره اعراف، آیـه های ۶۱ تا ۶۸ سوره انعام، آیه های ۱۴۱ تا ۱۵۹ سوره شعراء و آیه های ۴۵ تا ۵۳ سوره النّمل.) همچنین، محمّد در راستای افسون کردن تازی ها اظهار داشت، آنهائی کـه اللّـه بخواهد بدون اینکه درخواست معجزه بکنند، ایمان خواهند آورد و آنهائی را کـه اللّـه نخـواستـه است ایمان بیاورند، در گمراهی کامل باقی خواهند ماند. (*قرآن*، آیه های ۱۱۱ و ۱۲۵ سوره انعام). ولی این سخنان به گوش تازی ها فرو نرفت و سبب شـد کـه چنـدین نفر از پیروان او از اسلام بازگشتند که او در این باره در قرآن لب به شکـوه گشـوده است. ولی به گونه ای که در جای خود خواهیم گفت، زمانی که او از مکّه به مدینه فرار اختیار کرد، آهنگ سخنانش را تغییر داد.

هـرگاه نویسندگان و پژوهشگران از اینکه آیا محمّد یک پیامبر راستین بود که از مقامات فیزیکی الهام می گرفت و یا شیّادی بود که برای فریب دادن همنوعان خود و فرمانروائی بر آنها با پشت هم اندازی وانمود می کرد که از آسمان به او الهام می شود، در تـردید هستند، ولی او خود به خوبی می دانست برای دستیابی به‌هدفی که در سر دارد، چه می کند و چه می گوید.

www.kavehsara.com

«کوله،» یکی از دانشمندانی که باور داشت محمّد مبتلا به بیماری هیستری (غش و ضعف) بوده است، می نویسد: «افرادی که مانند محمّد مبتلا به بیماری هیستری هستند، دارای اراده ای توانا و عزم پابرجائی که آنها را به مرز خودکامگی گرایش می دهد بوده و عوامل روانی آنها در آرمانهایشان جذب می شود و به‌جای اینکه اندیشه ها و باورهایشان در اختیار آنها باشد، خود جذب اندیشه ها و آرمانهایشان می شوند.»[۴۰] نویسنده، مکانیسم حالت های روان ـ بدنی ویژه ای را که محمّد در مواردی که وانمود می کرد، جبرئیل براو نازل شده است، از خود بروز می داد، در فصل ششم این کتاب بازشکافی خواهم کرد.

تا زمانی که محمّد و پیروانش از تبلیغ در باره اصول و احکام کیش نوپای خود و اهانت به بت های سنّتی موجود در خانه کعبه خودداری می کردند، از آزار و اذیّت افراد تیره قریش درامان بودند، ولی هنگامی که شمار آنها از ۴۰ نفر افزون تر شد، آنها شروع به تبلیغ دین خود کردند و از اینرو هدف ساکنان مکّه قرار گرفتند. یکی از سرسخت ترین منتقدان محمّد، عمویش ابولهب و بالاتر از او همسرش امّه جمیل، خواهر ابو سفیان بود که نفوذ بسیار زیادی روی شوهرش داشت.

محمّد، به مشروعیّت *عهد عتیق* و *عهد جدید* و نیز پیامبری موسی و عیسی اعتراف می کرد، ولی می گفت، یهودی ها و مسیحی ها از نوشتارهای مقدّس خود سرپیچی کرده و گمراه شده و از اینرو او به پیامبری اللّه برگزیده شده تا آنها را به قانون خدا و اجرای اصول راستین نوشتارهایشان بازگشت دهد.

مخالفان محمّد از او درخواست می کردند که اگر او به راستی پیامبر اللّه است، باید برای اثبات ادّعای خود، نشانه هائی از عوامل ماوراءالطّبیعه به آنها ارائه کند. زیرا، موسی، عیسی و سایر پیامبران هر یک معجزه هائی برای اثبات پیامبری خود به مردم ارائه داده اند و او هم باید همین کار را انجام دهد. ولی چون محمّد قادر نبود دلیل و یا معجزه ای از خود بیاورد و به تازی ها ثابت کند که او در ادّعایش راستگوئی می کند، از اینرو در برابر اعتراض تازی ها به چند شیوه دست زد. یکی اینکه از قول اللّه آیه ای آورد که به او دستور می دهد، به آنهائی که نسبت به پیامبری

---

[40] Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 52.

www.kavehsara.com

او شکّ دارند بگوید: «چه معجزه ای می تواند بزرگتر از *قرآن*، کتابی که بوسیله یک مرد بیسواد آورده شده، باشد. آنچنان کتابی که هیچ چون و چرائی در مطالب و چگونگی نوشتارهای آن وجود ندارد و هر گاه تمام افراد جنّ و انس دور هم گرد آیند توان ایجاد نوشتاری مانند آنرا نخواهند داشت. و چه معجزه ای بالاتر از اینکه این کتاب بوسیله تنها خود اللّه به رشته نگارش درآمده است. بنابراین، کتاب *قرآن* خود یک معجزه است.» (*قرآن*، آیه ۲۳ سوره بقره، آیه ۳۸ سوره یونس، آیه ۱۳ سوره هود و آیه ۸۹ سوره اسری) دو آیه نخست (۲:۲۳ و ۱۰:۳۸) می گویند: «هرگاه شما از آنچه که ما وحی کرده ایم، مشکوک هستید ... یک سوره مانند آنها بیاورید ...» و آیه ۱۳ سوره هود می گوید: «هرگاه شما از آنچه که ما وحی کرده ایم، مشکوک هستید ... ده سوره مانند آنها بیاورید ...» آیه ۱۸۸ سوره اعراف می گوید:

• قُل لَّآ أَمۡلِكُ لِنَفۡسِي نَفۡعٗا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُۚ وَلَوۡ كُنتُ أَعۡلَمُ ٱلۡغَيۡبَ لَٱسۡتَكۡثَرۡتُ مِنَ ٱلۡخَيۡرِ وَمَا مَسَّنِيَ ٱلسُّوٓءُۚ إِنۡ أَنَا۠ إِلَّا نَذِيرٞ وَبَشِيرٞ لِّقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ۝

«بگو، من در برابر اراده الهی به سود و زیان خود نمی اندیشم و بر پایه آنچه که اللّه به من فرمان می دهد، رفتار می کنم. اگر من از نادیده ها و بغیر از آنچه که به‌من وحی می شود، آگاهی می‌داشتم، بر خیر و سود خود پیوسته می افزودم و هیچگاه رنج و زیان نمی دیدم. من نیستم مگر رسولی ترساننده و بشارت دهنده به گروهی که اهل ایمان هستند.»

در زمان دیگری او به تازی ها اظهار داشت، او مردی است که از سوی اللّه تنها برای اینکه درباره موهبت های بهشت و مجازات های دوزخ اندرز بدهد، به پیامبری برگزیده شده است.

مهاجرت مسلمانان به حبشه

به گونه ای که در پیش گفته شد، در سه سال نخست ادّعای پیامبری محمّد تا زمانی که او و یارانش از تبلیغ برای کیش نوپایشان دم فروبسته بودند، از گزند وآسیب مردم مکّه در امان بودند، ولی زمانی که شمار آنها به ۴۰ نفر رسید و آنها شروع به تبلیغ کیش نوپای خود کردند و بویژه زمانی که محمّد به‌بت‌های آنها

www.kavehsara.com

ناسزاگوئی آغاز کرد، بین آنها دشمنی و کشمکش آغاز گردید. تا هنگامی که ابوطالب عموی محمّد در بند زندگی بود، چون ساکنان مکّه به او فشار می آوردند تا برادرزاده مرتدّ خود را به آنها تسلیم کند، او از گفتار و منش محمّد و ادّعای پیامبری او ابراز نارضائی می کرد و او و افراد خاندان هاشمی ویرا در بند حمایت خود نگهداری می کردند. چون در این شرایط و اوضاع و احوال، محمّد زیر فشار شدید قرار گرفته و بوسیله دشمنانش محاصره شده بود، در سال پنجم پیش از هجرت (۶۱۴ میلادی)، مدینه را ترک گفت و به خانه یکی از مریدانش به نام «ارکم» پناه برد. «ارکم» مرد ثروتمندی بود که در حدود ۲۵ سال از سنّش می گذشت و دارای خانه بزرگی در مرکز شهر مکّه بود. محمّد، خانه «ارکم» را که محلّ امنی برای او به شمار می رفت، مرکز فعّالیّت های خود قرار داد و در حالیکه هنوز عمویش ابوطالب از او محافظت می کرد، برای مدّت یکماه در خانه «ارکم» بسر برد.

بدین ترتیب محمّد، خود را از گزند مخالفانش در امان نگهداشت، ولی پیروان او که بیشتر برده بودند بوسیله مردم مکّه آزار و حتّی تهدید به مرگ می شدند و محمّد برای حفظ جان آنها در شهرِ فاقدِ قانونِ مکّه هیچ اقدامی نمی توانست به عمل بیاورد. زمانی که محمّد مشاهده کرد که پیروان بدون دفاعش مورد آزار اهالی مکّه قرار گرفته و او برای نگهداری آنها هیچ اقدامی نمی تواند انجام دهد، در سال پنجم ادّعای پیامبری اش ۱۵ نفر آنها را به حبشه فرستاد و پادشاه مسیحی آن سرزمین، به نام «نجاشی» و یا «نگوس» آنها را با کمال مهمان نوازی پذیرا شد. بقیّه مسلمانان بعدها به آنها ملحق شدند و شمارشان به حدود ۸۰ نفر رسید که ۲۰ نفر آنها زن بودند. مدّت ماندگاری پیروان محمّد در این دوره که «مهاجرت اوّل» نامیده شده، سه ماه به درازا انجامیده است. فرار محمّد از مکّه به مدینه «مهاجرت دوّم» نامیده شده است.

ورود حمزه و عمر به اسلام

در سال چهارم ادّعای پیامبری محمّد، زمانی که وی هنوز در خانه «ارکم» بسر می برد، دو رویداد بسیار شگون آور برایش رخ داد که سبب استواری پایه های شکننده ادّعای شیّادانه اش شد. نخستین آنها اسلام آوردن یکی از عموهایش حمزه

www.kavehsara.com

و دیگری عمر بن الخطّاب، دوّمین خلیفه بود.

اسلام آوردن حمزه بدین ترتیب انجام گرفت که یکی از روزها ابوجهل رئیس طایفه بنی مخذوم، محمّد را در خیابان دیدار کرد و به سختی به او پرخاش کرد و او را مورد سرزنش قرار داد. اندک زمانی پس از آن، حمزه عموی محمّد که مردی تنومند و ورزشکار بود، درحالیکه تیر و کمانش به شانه اش آویزان بود، از شکار بازگشت نمود و زنی که ماجرای اهانت ابوجهل به‌محمّد را مشاهده کرده بود، جریان را برای او شرح داد. حمزه که هنوز به اسلام نگرائیده بود، ولی حفاظت از محمّد را وظیفه خود می دانست، بسیار خشمگین شد و ابو جهل را در خانه کعبه یافت و ضربه محکمی به سراو وارد کرد و پس از آن اسلام اختیار کرد و یکی از پیروان پروپا قرص محمّد شد تا آنجا که در جنگ اُحُد در راه خدمت به‌اسلام از پای درآمد. بدیهی است، زمانی که حمزه نیرومندترین فرد قریش اسلام اختیار کرد، به توانمندی محمّد کمک کرد و او بیشتر مورد حمایت و پشتیبانی حمزه، عمویش قرار گرفت.[۴۱]

در مورد دیگری، عمربن الخطّاب، پسر برادر ابو جهل که در آن زمان ۲۶ ساله بود و از دشمنان سرسخت محمّد به شمار می رفت و مردی شرور و خشونتگر بود، برای کشتن محمّد خانه اش را ترک کرد. در راه، به مرد مسلمانی از خاندان خود برخورد و هدفش را با او در میان گذاشت. آن مرد به عمر گفت، بهتر است پیش از اجرای نیّت خود و کشتن محمّد، به حساب خواهرش، امینه و شوهرش سیّد که در پیش اسلام آورده اند، رسیدگی کند. عمر نمی توانست باور کند که خواهر او و همسرش اسلام اختیار کرده اند، ولی هنگامی که به خانه آنها رفت، زیر تأثیر اسلام قرار گرفت و او هم به اسلام گروید و در پی آن دخترش، حفصه را مانند ابوبکر به‌محمّد به زناشوئی داد. ورود حمزه و عمر به اسلام، محمّد را به گونه بسیار زیادی توانمند کرد.

هنگامی که حمزه و عمر، دو نفر از مردان پر نفوذ قریش به اسلام ایمان آوردند، پایه های اسلام و قدرت محمّد استواری یافت و سبب شد که محمّد خانه «ارکم» را ترک گوید و دوباره به خانواده اش متّکی شود و نیروی خود را در راستای افزودن

---

[41] At-Tabari, *The History of At-Tabari*, vol. 6, p. 104.

www.kavehsara.com

بـه پیروانش متمرکز کند. زمانی که افراد تیره قریش مشاهده کردند، پیروان محمّد در حبشـه مکـان امنی بـرای زندگی پیدا کرده، حمزه و عمر اسلام آورده و کیش نوپای اسـلام بتـدریج در بین افـراد خـانواده آنها گسترش می یابد، در هفتمین سال ادّعای پیـامبری محمّد، به اقدام بسیار مهمّی بر ضدّ محمّد و پیروانش دست زدند. بدین شرح کـه آنها را از نگر اجتماعی تحریم کردند و با رهبری پر تلاش ابوجهل، فرمانی صادر نمـودنـد کـه هرگونه تماس اجتماعی، ازدواج و یا دادوستد تجارتی را با آن گروه از افـراد تیـره قـریش کـه بـه اسـلام ایمان آورده بودند، ممنوع می‌ساخت. بنابه‌فرمان یـاد شـده، تنها در موردی تحریم اجتماعی مذکور برداشته می شد که حامیان محمّد، شیّادی که خود را پیامبر شناختگری می کرد را برای مجازات به آنها تحویل دهند.

مرگ خدیجه و ابوطالب

برای مدّت سه سال، تحریم اجتماعی یاد شده به قدرت خود باقی بود و سبب شد که محمّـد نتواند به تبلیغ دینش بپردازد. سرانجام با پادرمیانی ابو طالب، تحریم یاد شده در آخـرین سـال سکـونت محمّد در مکّه (۶۲۰ میلادی) برداشته شد. ولی در همان سـال، دو رویداد ناگوار برای محمّد رخ داد و او را اندوه زده کرد. زیرا در خلال چند مـاه نخست، همسـر با وفایش خدیجه و پس از آن ابوطالب، عمویش که در تمام این سـالهـا از او محـافظت کـرده بـود، یکی پس از دیگری درگذشتند. محمّد، نتوانست جـای ابـوطـالب، فـردی را کـه از او محـافظت می کـرد پرکند، ولی به زودی جای همسـرش خـدیجـه را بـا دو زن تازه پر کرد. یکی از این دو، دختر بچّه ۶ ساله یار با وفـایش ابـوبکـر، بـه نام عایشه بود. خدیجه در سنّ ۶۵ سالگی درگذشت و عایشه همسـری کـه جای خدیجه را پر کرد، تنها ۶ سال داشت. به گفته دیگر، ۵۹ سال بین همسـر درگذشته و عروس بچّه تازه محمّد، اختلاف سنّ وجود داشت. چون از نگر جسمی امکـان همخـوابگی با همسر کودک سالش عایشه امکان نداشت، از اینرو دو مـاه پس از مـرگ خـدیجـه، وی سـوده بیـوه «سَکران» یکی از پیروانش را که جزء مهاجران حبشه بود، به عقد ازدواج خود درآورد.

مرگ ابوطالب اندک زمانی پس از مرگ خدیجه رخ داد. با درگذشت ابوطالب

www.kavehsara.com

کـه نه تنها عموی محمّد بود، بلکه با تمام نیرو از او محافظت به عمل می آورد، آزار و اذیّت سـاکنـان مکّـه بر ضدّ محمّد آغاز گردید. چون در این شرایط محمّد بهیچوجه قـادر به تبلیغ آئین نوپایش در مکّه نبود، از اینرو همراه پسرخوانده اش زید به طائف پنـاه بـرد. طائف سرزمین بارآور کوچکی بود که در ۴۰ میلی مشرق مکّه واقع شده، در اطـراف شهر دیوار کشیده شده و محلّ سکونت طایفه ثقیف بود. ساکنان این شهر همه بت پرست بودند و در راستای همکاری با ساکنان مکّه در آزار رساندن به‌محمّد، در بـرابـر تبلیغـات دینی او، به وی و زید سنگ پرانی می کردند. سرانجام با فریاد و جنجـال، در حـالیکـه سنگ هائی که به‌آنها اصابت کرده بود، سبب خونریزی از بدن محمّـد شـده و سـر زیـد، پسـرخـوانـده اش نیز شکسته شده بود، آنها وادار شدند با دل شکستگی طائف را ترک و به مکّه بازگشت کنند.

در راه بازگشت به مکّه، محمّد مانند همیشه به لاف زنی پرداخت و اظهار داشت، در محلّی بـه نـام نخلـه که بین طایف و مکّه قرار دارد، زمانی که شب هنگام در آنجا تـوقّف کرده و مشغول خواندن قرآن بوده، گروهی از موجودات غیر مرئی که «جنّ» نـامیـده می شـونـد و از آن محلّ در حـال گـذر بـوده انـد، در آنجـا تـوقّف کرده و بـه‌قـرآن خـوانی او گـوش فرا داده اند. دلیل اینکه محمّد به چنین دروغ نابخردانه و خـرافی که سالها پیش از ظهور وی در سراسر مشرق معمول بود دست زد، آن بود که می خـواست وانمود کند که هرگاه مردم عربستان به گفتارهای او باور ندارند، برخی از مـوجـوداتی که دیدن آنها برای افراد بشر امکان ناپذیر است، به‌آنها با دیده احترام می نگـرنـد. این رویـداد در هفتاد و دوّمین سوره قرآن شرح داده شده است. از آن پس محمّـد لاف می زد که او برای هدایت افراد بشر و موجودات نادیدنی و یا به گفته تازی ها جنّ و انس به پیامبری برگزیده شده است.[۴۲]

محمّد مدنی، مرد شمشیر

اسلام بدون شمشیر و نیرنگ، مرده زایش می یافت.
Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. iv.

---

[42] *Washington Irving's Life of Mohammed*, ed. Charles Getchell (Massachusetts: The Ipswich Press, 1989), p. 57.

www.kavehsara.com

پس از آنکه محمّد در حدود ۱۳ سال در مکّه برای گرایانیدن تازی ها به کیش نوبنیادش چرب زبانی و نیرنگ بازی کرد، موفّق شد تنها در حدود ۵۰ نفر را به دین خود درآورد. هنگامی که وی به مدینه تغییر مکان داد و در آنجا ارتش منظّمی برای اسلام به وجود آورد و قدرت آن شهر را در دست گرفت، بیکباره ۱۸۰ درجه تغییر منش داد. بدین شرح که شمشیری در دست گرفت و از محمّدِ اندرزگویِ زاهد و عبادت پیشه مکّی، به گونه ناگهانی به یک فرمانروای ستمگر، یک راهزن و یک تروریست تبدیل گردید و به تازی ها اظهار داشت، اللّه موسی و عیسی را با قدرت معجزه به پیامبری برگزید، با این وجود مردم به آنها گوش ندادند، از اینرو او اکنون ویرا بدون معجزه به پیامبری برگزیده است تا بوسیله شمشیر، مردم را به فرمانبرداری از فرامینش وادار کند. به دنبال این سخن، محمّد هرگونه بحث و ستیزی را در باره اصول و باورهای دینش ممنوع کرد و به پیروانش فرمان داد، به جای بحث و گفتگو در باره اصول و احکام اسلام، شمشیر به دست گیرند و برای گسترش اسلام نبرد کنند و هر کسی را که با آن مخالفت ورزد، نابود سازند.

در حالیکه محمّد خود نتوانست هیچ معجزه ای به‌مردم ارائه دهد و ادّعا کرد که *قرآن* معجزه ای است که به یک پیامبر بیسواد وحی شده است، ولی پیروان او و آنهائی که به خود برچسب علمای اسلام زدند، معجزه های بسیاری را به او نسبت دادند. این افراد لاف زدند که محمّد ماه را به دو نیم کرده، هنگامی که او راه می رفته درخت ها در برابرش خم می شدند، او گروه زیادی را با مقدار بسیار کمی خوراک تغذیه کرده، شتری در حضور او به صدا درآمده و در موردی لب به شکایت گشوده، شانه بریان شده گوسفندی به‌او گفته است که آنرا زهرآلوده کرده اند و غیره. افزون بر آن علمای اسلامی اظهار داشتند، سلیمان بدان سبب به پیامبری برگزیده شد تا خرد، شکوه و قدرت خداوند را به مرحله تجلّی درآورد، دلیل برگزیده شدن موسی به‌پیامبری این بود که رساننده مراتب مِهر و بخشش خداوند نسبت به بندگانش باشد و عیسی مأموریّت داشت تا نیک اندیشی و قدرت و دانش خداوند را برای بندگانش پیام آورد و از اینرو، این پیامبران به معجزه نیاز داشتند، ولی چون محمّد بدین سبب به پیامبری برگزیده شد تا شکیبائی خداوند را به آگاهی مردم رسانیده و بوسیله نیروی شمشیر تمامی مردم را وادار به‌فرمانبرداری از اللّه بکند، از اینرو نیازی به ارائه

www.kavehsara.com

معجـزه نـداشت. این دیـدمـان متـافیزیکی سبب ایجاد دکترین جهانی «شمشیر» در اسـلام گـردید. مفهوم این دکترین اینست که دین اسلام باید بوسیله شمشیر همه جا گیـر شـود و وظیفـه دینی مسلمـانان آنست که در هر شرایطی که بسر می برند، برای گسترش اسلام نبرد کنند. حال هرگاه در این نبرد پیروز شوند، اموال و دارائی و زنان کـافران به مالکیّت آنها در خواهد آمد و اگر کشته شوند، عنوان شهید خواهند یافت و بیـدرنگ وارد بهشت خواهند شد و زنان زیبا و سیاه چشم پرهیزکاری که دست هیچ جنّ و انسی بـه آنهـا نرسیده، در اختیارشان قرار خواهد گرفت. (*قرآن*، آیه ۵۶ سوره الرّحمن، آیه های ۲۲، ۳۷ تا ۳۹)

حدیثی وجود دارد که می گوید، زمانی علی بن ابیطالب، پسر عمو و داماد محمّد کـه بـه سمت چهـارمین خلیفـه اسـلام برگزیده شد، برای رهبری مسلمانان به محلّی گسیل شـده بـود، ولی شمشیـر او به گونه ناگهانی شکست. از اینرو، اللّه فرمان دادتا فـرشتـه جبرئیل برای او شمشیر دولبه آراسته ای به نام «ذوالفقار» از آسمان بیاورد. جبـرئیل این شمشیـر را به محمّد و وی آنرا به علی تحویل داد. این حدیث در سمت چپ یک تصویر چینی که از شمشیر محمّد چاپ شده، نوشته شده است.[۴۳]

علی که از بزرگترین قهرمانان جنگی اسلام به شمار می رود، چکامه ای سروده کـه در عـربستان بسیار مشهور است و دلیل شجاعت و دلاوری او در جنگ به شمار رفته است. چکامه یاد شده، به شرح زیر است:

اَلسَّیْف وَالخَنْجَرْ رِیْحانونا
عَفّانَ اَلْنَرْجِس وَالْآس
شَرابونا دَمُ الْعَدُوّنا
وَالْجُمْجُمَةُ رَأسَ الْکاس

گل های ما شمشیر و خنجر هستند
گل نرگس و شقایق نزد ما هیچ هستند

---

[43] Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 37.

www.kavehsara.com

علی بن ابیطالب بزرگ دژخیم اسلام و شمشیر دو دمِ او

فرتور بالا از هفتگی نامه جمهوری اسلامی و فصلنامه هنر (جلد چهارم، سال ۱۳۶۲ هجری شمسی) برداشت شده و نشریّه های یاد شده نیز آنرا از فرتوری که در نمایشگاه باستانی موزه لندن وجود دارد نسخه برداری کرده اند.

www.kavehsara.com

آشامیدنی ما خون دشمنانمان می باشد
جام شرابمان کاسه سر دشمنانمان است.[۴۴]

بین بسیاری از قرآن شناسانی که این کتاب را ارزشیابی کرده اند، عقیده دانشمندی به نام William Cantwell Smith بسیار آموزشگرانه است. او می نویسد:

«مسلمانان *قرآن* را برای آن نمی خوانند که بفهمند آیا آن کلام خداوند است یا نه، بلکه آنها ابتدا باور می کنند آن کلام الهی است و سپس آنرا می خوانند. بدیهی است که این روش اندیشه گری، در درک *قرآن* تفاوت به‌وجود می آورد. دانشجویانی که قصد دارند قرآن را یاد بگیرند، باید بدون پیش داوری در باره اینکه آیا براستی *قرآن* کلام خداوند است یا نه، آنرا بخوانند تا بتوانند واقعیّت آنرا درک کنند. اگر یک فرد غیر مسلمان این کتاب را باز کند و به درونمایه آن نگاهی بیندازد، از خود خواهد پرسید: «مگر چه نکاتی در این کتاب آورده شده که مسلمانان فکر می کنند، آن کلام خداست؟» چنین شخصی نمی تواند درک کند که این پژواک خود آنهاست که این باور را در آنها به وجود می آورد. به گفته دیگر، آنها آنرا کلام خدا می دانند، زیرا پیش از خواندن این باور را در مغز خود کاشته و سپس به خواندن آن پرداخته اند. حال اگر این شخص کتاب *قرآن* را بدین هدف بخواند که بتواند بفهمد آیا درونمایه آن کلام خداوند است یا نه؟ آن زمان می تواند درک کند که در این همه سده هائی که از عمر اختراع این کتاب می گذرد، بسر مسلمانان جهان چه آمده است؟»[۴۵]

در *قرآن* آیه ای وجود دارد که بین مسلمانان به «آیه شمشیر،» (آیةالسّیف) مشهور است. این آیه مشهور که در سوره توبه آمده و نشانگر روان دین اسلام است، می گوید:

---

[44] *Ibid.*, p. 26

[45] William Cantwell Smith, "Is the Koran the Word of God?" in *Questions of Religious Truth* (New York: Charle's Scribner's Sons, 1967), pp. 49-50.

www.kavehsara.com

• فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝

«پس چون ماههای حرام بسر آمد، مشرکان را هر کجا یافتید بکشید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید. ولی هر گاه آنها توبه کنند، نماز برپای دارند و زکات بپردازند، پس از آنها دست بدارید.» (قرآن، ۵ : ۹)

بنابر آنچه که گفته شد، محمّد در بدایت امر و پیش از اینکه از مکّه به مدینه فرار کند و در آنجا قدرت را به دست بگیرد، تنها به تازی ها پند و اندرز می داد، ولی زمانی که در مدینه قدرت را به دست گرفت، به کاربُرد شمشیر پرداخت. به‌همین دلیل، «آیه شمشیر» به اندازه ای در اسلام اهمیّت یافت که این آیه، ۱۲۴ آیه ای که از مسالمت جوئی، گذشت و نیک منشی نسبت به مشرکین دم می زدند، همه را نسخ کرد.

فرار محمّد از مکّه به مدینه

پس از ناکامی اندوهبار محمّد در طائف و بازگشت او به مکّه، روز به روز وضع او در این شهر بیشتر و بیشتر به وخامت گرائید. با درگذشت خدیجه و ابو طالب که هر دو با تمام امکانات خود از محمّد پشتیبانی می کردند و گسترش مخالفت بر ضدّ او، براستی که زندگی در مکّه برایش بسیار طاقت فرسا شده بود. ولی در بحبوحه چنین وضع ناگواری، ناگهان راه حلّ مطلوبی در سال ۶۲۰ از افق مدینه پدیدار و چاره گشای گرفتاری های محمّد شد.

در این سال، یک گروه هفت و یا هشت نفری که همه آنها بجز یک نفر وابسته به‌تیره خزرج بودند، از مدینه برای انجام مراسم زیارت خانه کعبه وارد مکّه شدند. محمّد با این گروه به گفتگو نشست و اصول دین نوپایش را برای آنها شرح داد. این افراد زیر تأثیر شخصیّت محمّد قرار گرفتند و به دو سبب به او پاسخ همکاری دادند. بر پایه نوشته ابن اسحق، در شهر مدینه، یهودی های بسیاری وجود داشتند که در زمانی که با تازی ها نبرد می کردند، به آنها گفته بودند به زودی پیامبری پدید خواهد آمد و به‌آنها کمک خواهد کرد تا بر بت پرست ها پیروز شوند و آنها فکر کردند

www.kavehsara.com

محمّـد ممکن است آن فـرد بـاشـد. دیگر اینکه، آنها فکر کردند محمّد می‌تواند بین تیـره هـای متخـاصم خزرج و اوس میانجیگری کرده، آنها را آشتی دهد و با یکدیگر متّحد کند و در نتیجه خون و خونریزی را در آن شهر به پایان برساند. در پایان مراسم زیـارت خـانـه کعبه، این گروه به مدینه بازگشت کردند و در باره گفتگوهای خود با محمّد و امکان انجام آنها به اندیشه گری پرداختند.[۴۶]

در تـابستـان سـال ۶۲۱، آن گروه هفت نفری که در سال پیش با محمّد به گفتگو نشستـه بودند، همراه پنج نفر دیگر از یاران خود، برای انجام مراسم زیارت خانه کعبه وارد مکّـه شـدند. این گروه ۱۲ نفری که ۱۰ نفرشان وابسته به تیره خزرج و ۲ نفرشان وابستـه بـه تیـره اوس بـودنـد، نمایندگی بیشتر تازی های مدینه را بر عهده داشتند و در بـاره مشکـلات شهـر خود با محمّد به گفتگو پرداختند و نگر مشورتی او را جویا شـدنـد. پس از اینکـه این گـروه بـا محمّـد گفتگـوهائی به عمل آوردند و به اسلام گـرویـدند، قول دادند پیامبری محمّد را پذیرا شوند، از او فرمانبرداری کنند و بر پایه اصـول مـذهب او از دست زدن بـه گنـاه های معیّنی خودداری نمایند. این دیدار در عقبـه کـه محلّی است در راه بین عرفات و مینا روی داد و بعدها به «پیمان جنگ،» یا «پیمـان نخست عقبـه» و یـا «پیمـان زن» شهرت یافت، زیرا نمایندگان مدینه بدون ورود در جنگ و خونریزی به محمّد قول همکاری داده بودند.

هنگـامی که این گروه می خواستند به مدینه بازگشت کنند، محمّد یکی از پیروان مورد اعتمادش به نام «مصعب بن عمیر»[۴۷] که قرآن را خوب می‌دانست و جزء افرادی

---

[46] John Bagot Glubb, *The Life and Times of Muhammad* (New York: Stein and Day Publishers, 1970), p. 143

[۴۷] «مصعب بن عمیر» از یـاران نـزدیک محمّـد بـه شمـار می رفت و از نگـر جسمی بسیار به‌او شبیه بود و پرچمداری لشگر او را نیز بر دوش داشت. در جنگ اُحُد «مصعب بن عمیر» در گرماگرم نبرد در برابر چشمان محمّـد کشتـه شد و چون او با محمّد شباهت زیادی داشت، لشگریان قریش با کشته شدن او فکر کردند، خود محمّـد را از پـای درآورده اند و از اینرو همه آنها با هیجان زیاد فریادهای هلهله و شادی برآوردند و خبر کشته شـدن محمّـد را بـه‌یکـدیگر مژده دادند. این رویداد سبب شد که بین لشگریان محمّد هرج و مرج و بی نظمی به‌وجود آید.

www.kavehsara.com

بود که در پیش به حبشه مهاجرت کرده و در آن زمان از آنجا بازگشته بود، همراه آنها روانه کرد تا به آنها *قرآن* و اصول اسلام را آموزش دهد. نتیجه کار این گروه به اندازه ای موفّقیّت آمیز بود که در مراسم زیارت خانه کعبه سال بعد (۶۲۲)، یک گروه ۷۵ نفری، شامل ۷۲ نفر مرد و ۳ نفر زن از مدینه برای همکاری با محمّد وارد مکّه شدند و یکی از آن شب ها به گونه سرّی با محمّد دیدار کردند. عبّاس، عموی محمّد که هنوز اسلام نیاورده بود، نخست لب به سخن گشود و به آن گروه گفت، اگر آنها قول دهند از محمّد پشتیبانی کنند، او پذیرش خواهد کرد به مدینه بیاید و در بین آنها زندگی کند. رئیس گروه به نام «البارا بن مرور» پاسخ داد، تمام اهالی مدینه آماده اند همانگونه که از زنان خود نگهداری می کنند، از محمّد نیز با سلاح های خود حمایت و پشتیبانی نمایند. این موافقت نامه بین محمّد و اهالی مدینه، بعدها به «پیمان دوّم عقبه» مشهور شد و راه را برای فرار محمّد از مکّه به مدینه هموار کرد.

هنگامی که خبر پیمان محمّد با نمایندگان مدینه در عقبه در مکّه شایع شد، دشمن سرسخت و آشتی ناپذیر او ابوجهل پیشنهاد کرد، هر یک از گروه های وابسته به تیره قریش نماینده ای برگزینند و همگی آنها در یک زمان ضربه ای با شمشیر به محمّد وارد آورند تا پیروان او نتوانند هیچ خانواده ویژه‌ای را متّهم به قتل او کنند و از آن انتقام بگیرند. همچنانکه دشمنی بین رهبران مکّه و محمّد به‌وخامت بیشتر می گرائید، او به بیشتر پیروانش تکلیف کرد، شهر مکّه را ترک گویند و به مدینه بروند تا جائی که تنها خود او، ابوطالب و ابوبکر در مکّه باقی ماندند.

دشمنان محمّد به درستی پی برده بودند که محمّد برآنست تا به‌مدینه فرار کند و هرگاه در انجام این کار پیروزی یابد و رهبری آن شهر را به دست بگیرد، برای آنها خطرناک خواهد شد. بنابراین، برآن شدند تا او را در شهر مکّه نگهدارند و در همانجا به زندگی اش پایان دهند. نویسندگان نوشته اند که چون فرار محمّد از دست دشمنانش در مدینه کار آسانی نبود، از اینرو، او علی را به جای خود در رختخوابش خوابانید و هنگامی که افراد قریش برای کشتن او آمدند، علی به‌جای او از رختخواب درآمد و مهاجمین او را رها کردند. بدین ترتیب محمّد همراه ابوبکر به گونه پنهانی از مکّه فرار اختیار کرد و تا زمانی که افراد قریش در جستجوی او بودند، در غاری در نزدیک کوه ثور که در نزدیکی‌های جنوب مکّه قرار داشت،

www.kavehsara.com

پنهـان گـردیـد. پس از دو روز پسر ابوبکر که مراقب اوضاع بود، به آنها خبر داد که قـریشی ها جستجو برای یافتن او را پایان داده و بنابراین، محمّد و ابوبکر غار را ترک کردند و به‌سلامت وارد مدینه شدند. آیه ۴۰ سوره توبه در این باره می گوید:

• اِلاَّ تَنصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنزَلَ اللَّهُ

«اگـر شما او را یاری ندهید، اللّه این کار را انجام خواهد داد. هنگامی که کافران او را همـراه یکی از یارانش ازمکّه بیرون کردند و آندو در غار بودند، او به همراهش گفت: «اندوه به خود راه مده، زیرا اللّه با ما خواهد بود...»

فـرار محمّـد از مکّـه بـه مدینه که در روز ۱۲ ماه ربیع الاوّل (۱۶ ژوئیّه سال ۶۲۲ میـلادی) انجـام گـرفت، د ر تـاریخ، «هجرت» نامیده شد و بعدها نخستین سال آغاز تاریخ اسلام دانسته شد و نقطه عطف بزرگی در تاریخ وانمودسازیِ محمّد به‌پیامبری و اسـلام بـه شمـار آمـد. آن گروه از پیروان محمّد که با او از مکّه به مدینه مهاجرت کـردنـد، «مهاجران» و آنهائی که در مدینه ساکن بودند و به اسلام پیوستند، «انصار» نـامیـده می شـونـد. بزرگترین دلیل فراخواندن محمّد به شهر مدینه، اوضاع و احوال داخلی این شهـر بود. بر خلاف شهر مکّه که تنها تیره قریش در آن سکونت داشتند، در شهر مدینه، دو تیره متخاصم تازی به نامهای «خزرج» و «اوس» و سه تیره یهودی بـه نـامهـای «بنی نضیر،» «بنی قینقاع،» و «بنی قریظه» بسر می بردند. برای سالهای متمـادی، دو تیـره «خـزرج» و «اوس» با یکدیگر کینه خانوادگی داشتند و با هم در نبـرد بـودنـد. در این شهـر نیـز مـانند مکّه یک قدرت مرکزی و یا حکومتی وجود نـداشت و از اینـرو، سـاکنـان مـدینـه انتظـار ظهور فردی را می کشیدند تا آنها را با یکدیگر متّحد نماید. برخی از پژوهشگران باور دارند، یهودیانی که در این شهر به‌سر می بردند، از نگر کشاورزی، صنعت، اقتصاد و فرهنگ از تازی ها پیشرفته تر بودند و شاید به همین دلیل بیشتر تازی های این شهر از یهودی ها تنفّر داشتند.[۴۸]

بنـابـر این، یکی از نخستین وظائف محمّد در هنگام ورود به مدینه آن بود که در این شهـر یک نظم سیـاسی بـه وجـود آورد تـا پیروان او بتوانند در امنیّت بسر برند و

---

[48] Martin Froward, *Muhammed: A Short Biography* (Oxford, England: One World Publications, 1977), p. 17.

www.kavehsara.com

همچنین شهر را از کشمکش هائی که سالها بود بین تیره های گوناگون ساکن آن وجود داشت، نجات بخشد. برای دستیابی به این هدف، محمّد قانون اساسی قبیله‌ای دیرین این شهر را لغو کرد و قانون اساسی تازه و مهمّی برای مدینه به وجود آورد که بتدریج، دین نوپای او اسلام را به یک امپراتوری جهانی و نیز یک دین جهانی تبدیل نمود. این قانون، شامل مقرّراتی در باره آغاز کردن جنگ، پرداختن خونبها و آزادسازی اسیران در برابر پرداخت پول (فدیه) بود. یکی از اصول قانون پیش بینی کرده بود: «در مواردی که طرفین اختلاف قادر نیستند بر پایه اصول پیش بینی شده در این قانون به حلّ اختلافات خود بپردازند، باید آنرا به اللّه و پیامبر او واگذار کنند.»

بدیهی است که چون واژه اللّه در این موارد به عنوان موجودی نادیدنی به کار می رود که نه کسی می تواند آنرا ببیند و نه اینکه با او تماسی داشته باشد، بنابراین هر زمانی که محمّد ذکری از اللّه به میان می آورد و کم و بیش همیشه نام خود را در کنار او به کار می برد، هدفش این است که مزایائی را که به اللّه ویژگی می دهد، خود از آنها بهره برداری کند. به گفته دیگر می توان گفت که در سراسر نوشتارهای اسلامی، واژه اللّه نام غیر رسمی و غیر مستقیم خود محمّد می باشد.

به هر روی، یکپارچه کردن همبودگاه مدینه بدون اختلاف و کشمکش انجام نگرفت. نه تنها بین تیره های یهودی و تازی در مدینه مشاجره و نزاع وجود داشت، بلکه بین گروه های مهاجرین و انصار نیز به سبب اینکه هر یک باور داشتند، بیش از دیگری به اسلام خدمت کرده و باید سهم بیشتری برایشان در نگر گرفته شود، با یکدیگر اختلاف بهم زده بودند. افزون بر آن، گروهی از ساکنان مدینه که «منافقین» نامیده می شدند با دادن هر گونه امتیاز اجتماعی و یا قدرت سیاسی به محمّد مخالف بودند. «منافقین» افرادی بودند که در ظاهر وانمود می کردند مسلمان شده، ولی در باطن غیر مسلمان باقی مانده و رهبر آنها فردی بود به نام «عبداللّه بن اوبی» که فردی بسیار جاه طلب بود و کم و بیش، پیش از ورود محمّد به مدینه خود را در جایگاه پادشاهی این شهر قرار داده بود.

محمّد، برای یگانه کردن و مهاجرین و انصار، کوشش کرد به سنّت دیرین تازی ها که عبارت از «برادری» بود، متوسّل شد. ولی بر پایه اصول کیش نوپائی که خود به‌وجود آورده بود و از جمله آیه ۱۰ سوره حُجَرات، این اصل می توانست تنها

www.kavehsara.com

بین مسلمـانـان کـار بُـرد داشته باشد و نه مسلمانان و غیر مسلمانان. به ویژه آیه ۵۱ سوره مائده می گوید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلْيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوْلِيَآءَ ۘ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُۥ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥١﴾

«ای کسانی کـه ایمان آورده اید، یهودی ها و مسیحی ها را به دوستی خود نپذیرید، زیرا آنها دوست یکدیگر هستند و هر کسی از شما که چنین کاری بکند، مانند خود آنها خواهد بود.»

بـه هـر روی، پیـونـد محمّـد با یهودی های مدینه بسیار برایش نگرانی آور بود. قـانـون اسـاسی مـدینه به یهودی های مدینه آزادی داده بود که کیش مذهبی خود را نگهـداری و بـه آن عمل کننـد، ولی همچنین از آنهـا خـواستـه بود، در صورت لزوم بـه پشتیبانی از محمّد اقدام ورزند. بیشتر یهودی ها بر پایه پیش بینی کتاب مقدّسشان انتظـار داشتنـد پیامبر دیگری ظهور کند و سبب نجات و رستگاری آنها شود. محمّد کـوشش می کرد به آنها بپذیراند که آن پیامبر اوست، ولی یهودی ها مدّعی بودند که آن پیـامبر از خانواده داود خواهد بود و نه تیره قریش و یا تازی های دیگر و از اینرو، آموزش های دینی محمّد را مسخره می کردند و او را یک شیّاد می خواندند.

محمّـد بـرای اینکـه همکـاری یهـودی هـا را نسبت بـه خود جلب کند، در آغاز کـوشش کـرد آئین مـراسم دینی آنهـا را برای اسلام پذیرش کند. برای مثال، او ابتدا اورشلیم را بـرای قبلـه مسلمانان برگزید و آنها در آغاز، هنگام برگزاری نماز، چهره خـود را به سوی اورشلیم می گرداندند و نیز هنگامی که در باره مسافرت خیالی اش بـه آسمـان هـا بیهوده گوئی می کرد، اظهار داشت که مبدأ مسافرت او اورشلیم بوده است. همچنین، او روزه مسلمـانـان را از آئین مـذهبی یهودی ها برداشت کرد و روز «یـوم کیپور» را که یهودی ها در آن روز به انجام رسم روزه گیری می پردازند، برای مسلمان ها برگزید و حتّی نام روزه مسلمان ها را نیز همان نامی که یهودی ها در زبان خـود به کار می برند، یعنی «عاشورا» که در گاهنامه عبری ها مفهوم دهم ماه تیشرین را می دهـد، تعیین کـرد. محمّد تمام این اقدامات حیله گرانه را بدین سبب به کار برد کـه وانمود کند که دین نوپای او با سایر دین های سامی پیوند داشته و در واقع دنباله تکمیلی آنها به شمار می رود. ولی هیچیک از ترفندهای محمّد در گرایش یهودی ها

www.kavehsara.com

به اسلام کارگر نیفتاد و وی را بر آن داشت که به تاکتیک فریبگرانه همیشگی اش دست بزند و به گونه ناگهانی آیه های ۱۳۶ تا ۱۴۷ سوره بقره *قرآن* را از سوی اللّه نازل کند. این آیه ها می گویند، مسلمان ها از این پس به جای اورشلیم باید چهره خود را به سوی مکّه بگردانند. همچنین او زمان روزه مسلمانان را تغییر داد و آنرا از روز دهم ماه تیشرین (عاشورا) به تمامی روزهای ماه رمضان تغییر داد و در برابر مخالفت یهودی ها با دین تازه ای که آورده بود، تنها کاری که توانست انجام دهد این بود که اظهار داشت، این افراد از پذیرش یک دین راستین سرباز زده و اصول و موازین دینی و نوشتارهای مقدّس خود را که خود او هم باور دارد از سوی خداوند آمده، نادیده گرفته اند.

مکّه یک شهر تجارتی بود و در اطراف و حوالی آن کشاورزی غیر ممکن می بود. ولی مدینه که در ۲۵۰ میلی شمال مکّه قرار دارد، بر عکس یک شهر کشاورزی بود که درآمد ساکنان آن از خرما و کشت حبوبات به دست می‌آمد. در زمانی یهودی ها قدرت سیاسی مدینه را در اختیار خود گرفته بودند و شاید در پایه، همانگونه که آنها در سایر بخش های شبه جزیره عربستان کشاورزی به وجود آوردند، در شهر مدینه نیز آنها نخست به ایجاد کشاورزی دست زده باشند. شهر مدینه دارای سه هزار نفر جمعیّت بود که از دو تیره متخاصم تازی «خزرج» و «اوس» و سه تیره یهودی «بنی نضیر،» «بنی قینقاع» و «بنی قریظه» تشکیل یافته بود. گروهی از نویسندگان باور دارند، یهودی ها دست کم از نگر کشاورزی، هنرهای دستی، فرهنگی و اقتصادی از تازی ها پیشرفته تر بودند و شاید به همین دلیل، تازی ها از آنها نفرت داشتند و بنابر این بین یهودی ها و تازی ها نیز اختلاف و کشمکش وجود داشت. اگر چه محمّد موفّق شد به وضع آشفته سیاسی مدینه و مشکلات سیاسی و مذهبی که مهاجرت او و یارانش به مدینه ایجاد کرده بود سر و صورتی بدهد، ولی چگونگی وضع معیشت پیروان او که با دست های خالی از مکّه به مدینه مهاجرت کرده و وسیله ای برای گذران کردن زندگی در اختیار نداشتند، همچنان به شکل مشکل مهمّی باقی ماند. چون مکّه یک شهر تجارتی بود و پیروان محمّد سرمایه و هنری نداشتند که بتوانند بدانوسیله به زندگی شرافتمندانه ای ادامه دهند، از اینرو محمّد چاره را در بازگشت به‌سنّت دیرین تازی ها یعنی راهزنی یافت.

www.kavehsara.com

محمّد به راهزنی دست می زند

پیروان محمّد که همراه او از مکّه به مدینه مهاجرت کردند، در فقر و تنگدستی زیاد از اندازه بسر می بردند و مجبور بودند برای گذراندن زندگی، به کارهای سنگین تن در دهند. علی، پسر عمو و داماد محمّد، برای ساختمان سازی یهودیان آب حمل می کرد و در برابر هر سطل آب، یک خرما مزد می گرفت و این خوراک فقیرانه را با محمّد که پس از فرار به‌مدینه آهی در بساط نداشت، بخش می کرد. به این دلیل، محمّد برای امرار معاش خود و پیروانش به اندیشه افتاد و تصمیم گرفت برای رهائی از تنگدستی خود و یارانش به‌حرفه و وسیله درآمد طبیعی بادیه نشینان شبه جزیره عربستان که راهزنی و غارت و چپاول اموال و دارائی‌های کاروان های تجارتی که در راه به سوریّه و یا از آن سرزمین به سایر نقاط از مدینه عبور می کردند، دست بزنند. بدین ترتیب، چون محمّد هیچ وسیله ای برای امرار معاش پیروان خود و یا افراد تازه مسلمان شده در اختیار نداشت، به آنها دستور داد به کاروانزنی بپردازند. بنابر این، نخستین افرادی که به اسلام گرویدند، در واقع شغل راهزنی پیشه کردند.

نخستین کوشش مسلمانان برای راهزنی در سال دوّم هجری (۶۲۳ میلادی) انجام گرفت. بدین شرح که محمّد به یکی از پیروانش به نام «عُبید بن الحارث» دستور داد، با ۶۰ و یا ۸۰ نفر اسب سوار به کاروان تجارتی قریش حمله کند و کالاهای آنرا غارت نماید. در این یورش توفیقی بهره راهزنان نشد و آنها با ناامیدی به مدینه بازگشتند. در ماه مارس ۶۲۳، محمّد عمویش حمزه را که تنها ۴ سال از خودش بزرگتر بود با ۳۰ نفر مرد به ساحل دریای سرخ گسیل داشت تا به یکی از کاروان های تجارتی مکّه که از سوریّه بازگشت می کرد، حمله کند. این کاروان را ۳۰۰ تن از مردان قریش به رهبری ابوجهل دشمن سرسخت محمّد، همراهی می کردند و بنابراین، کوشش برای ربودن اموال این کاروان نیز به جائی نرسید و حمزه و مردانش با دست خالی به مدینه بازگشت نمودند.

محمّد و پیروانش به‌هفت راهزنی دیگر دست زدند که هیچیک از آنها به نتیجه نرسید و سبب دل شکستگی محمّد و یارانش شد. در چهار مورد از این راهزنی ها خود محمّد شرکت داشت و در سه مورد دیگر افراد مورد اعتمادش را به‌رهبری

www.kavehsara.com

راهـزنـان تعیین کـرده بود. دلیل مهمّی که سبب شد محمّد و پیروانش نتوانند در این راهـزنی هـا تـوفیقی بـه دست بیاورند آن بود که مخالفان محمّد در مدینه، طرح این راهـزنی هـا را به مردم مکّه آگاهی می دادند و آنها با پیش بینی‌های بایسته خود رااز دسترسی راهزنان اسلامی برکنار نگه می داشتند.

نخستین راهزنی موفّقیّت آمیز محمّد در ژانویّه ۶۲۴ انجام پذیرفت. دلیل پیروزی محمّـد در این راهـزنی آن بـود کـه محمّد، زمان این راهزنی را یکی از ماههای حرام بـرگـزیـد. تـازی ها از دیرباز، چهار ماه (ذیقعده، ذیحجّه، محرّم و رجب) را مقدّس دانستـه و در این مـاههـا از هـر گـونـه کشمکش و نبردی دست می شستند و حتّی با دشمنـان خـود مهـر و دوستی می ورزیـدنـد. محمّـد بـرای پیروزی در این راهزنی بـه روش غیـر شـرافتمنـدانـه ای دست زد کـه تا آن زمان در تاریخ تازی ها پیشینه نـداشت. بـدین شـرح که ماه «رجب» را که یکی از ماههای مقدّس تازیها بود، برای حملـه بـه‌یک کـاروان قـریش کـه از سوریّه به مکّه کالاهای تجارتی حمل می کرد بـرگـزیـد، زیـرا می دانست که قریشی ها بنابر رسم سنّتیِ دیرینِ تازی‌ها و بمناسبت تقـدّس این مـاهها فکر نمی کردند مورد حمله و تجاوز کسی قرار بگیرند و از همین روی بـرای جلـوگیـری از خطـر و محـافظت خـود، پیش بینی هـای بـایسته به‌عمل نمی آوردنـد. ازدگـر سـو، محمّـد می دانست کـه شکستن رسم دیرینه ای که برای تـازی هـا جنبـه تقـدّس داشتـه، کـار آسانی نیست و ممکن است پیروانش آمادگی نـداشتـه بـاشنـد تا رسم سنّتی و تاریخی خود را زیر پا بگذارند و در یکی از ماههای مقدّس، دیگران را مورد حمله مسلّحانه قرار دهند.

بـه هـر روی، محمّد پسر عموی خود «ابو عُبیده» را مأمور اجرای این طرح کرد، ولی وی به دلیل بالا از پذیرش اجرای این کار سرباز زد. سپس محمّد یکی دیگر از پیـروانش را بـه نـام «عبدالله بن جحش الاسدی» برگزید و برای اینکه قصد او پنهان مـانـده و مـانند راهزنی های پیشین با شکست روبرو نشود، شمار ۸ تا ۱۰ نفر از یاران مهـاجرش را با یک نامه سربسته و مهر شده در اختیار او قرار داد و به‌وی دستور داد، مدّت ۲ روز به سوی شمال شرقی مسافرت کند و آنگاه نامه مهر شده را بگشاید و بر پـایه آموزش هائی که در آن نامه آمده رفتار نماید. بدیهی بود که با کاربُرد این تدبیر کسی در مـدینـه نمی تـوانست از نقشه محمّد آگاه شود و قریشی ها را از جریان آگاه

www.kavehsara.com

سازد.

عبداللّه بر پایه دستور محمّد، مدّت دو روز راه رفت و در زمانی که به او دستور داده شده بود، نامه مهر شده را گشود و مشاهده کرد در آن نوشته شده است: «به نام و با کمک اللّه به نخله (محلّی بین مکّه و طائف) برو و در آن محلّ در انتظار کاروان تجارتی قریش باقی بمان. هنگامی که آنها به آن نقطه رسیدند، کاروان را مورد حمله قرار بده و اموال و دارائی های آنها را ضبط کن و باخود به اینجا بیاور. هیچیک از افرادی را که در اختیار داری، به زور وادار به‌شرکت در این عملیّات مکن، بلکه آنها را در اجرای دستورهای من آزاد بگذار.» همه همراهان عبداللّه بغیر از دو نفر به نامهای (سعد و عُتبه) که ناپدید شدند موافقت کردند در عملیّات راهزنی شرکت جویند. پس از چند روز این دو نفر به مدینه بازگشتند و اظهار داشتند شترهایشان ناپدید شده و آنها در آن مدّت در جستجوی شترهایشان بوده اند. به همین دلیل، هنگامی که اموال و دارائی های کاروان غارت شده بین راهزنان تقسیم می شد، این دو نفر از دریافت سهمیّه محروم شدند. دلیل اینکه محمّد به عبداللّه دستور داد همراهانش را در شرکت و یا عدم شرکت در عملیّات راهزنی آزاد بگذارد، نشان می دهد که عمل راهزنی محمّد در آن زمان با آداب و رسوم فرهنگی تازی ها مغایرت داشته[۴۹] و چون نفس اقدام بسیار خطرناک بوده، از اینرو شرکت کنندگان در آن عملیّات می بایستی به گونه داوطلبانه به این اقدام دست می زده اند.

به هر روی، عبداللّه به درّه نخله رسید و با کاروانیان قریش که رهبری آنها را فردی به نام «عمر بن الحضرمی» بر دوش داشت و کشمش، چرم و سایر کالاهای تجارتی حمل می کرد و تنها چهار نفر از آن مراقبت می کردند، روبرو شد. یکی از افراد راهزن سرش را تراشیده بود تا وانمود کند که قصد زیارت خانه کعبه را دارد و بدینوسیله اعتماد کاروانیان را جلب کند. بدین ترتیب راهزنان با هدف اینکه در زمان مناسب آنها را مورد حمله قرار دهند، همراهشان به‌سوی مکّه راه افتادند. با توجّه به اینکه آن روز برابر با آخرین روز ماه رجب بود، راهزنان با یکدیگر به‌مشورت نشستند و به این نتیجه رسیدند که اگر حمله به کاروان و نگهبانان آنرا به تأخیر

---

[49] Andrae, *Muhammed: The Man and His Faith*, P. 141.

www.kavehsara.com

بینـدازند تا ماه رجب که از ماههای حرام به شمار می رفت سپری شود، کاروان وارد حـریم مکّـه کـه آنهم جنبـه تقدّس داشت خواهد شد و نتیجه ای از تأخیر در حمله به دست نخـواهـد آمـد. از اینـرو بـه گـونه ناگهانی به کاروانیان حمله بردند، رهبر آنرا کشتنـد و دو نفـر آنهـا را اسیر نمودند و تمام اموال و دارائی های کاروان را ربودند و همراه زندانیان به مدینه نزد محمّد بردند. نگهبان چهارمی موفّق شد از دست راهزنان الهی بگریزد.[۵۰]

این اقـدام راهـزنی و کشتـار در مـاه مقـدّس رجب که خونریزی بر پایه آداب و رسوم فرهنگی تازی ها ممنوع شده بود انجام گرفت، اثر بسیار نفرت بار و نامطلوبی در بین تـازی هـا بـه وجود آورد و محمّد که متوجّه شد مرتکب جنایتی بسیار زشت شـده، بـه وحشت افتـاد و ضمن اینکه وانمود می کرد از اقدام عبداللّه خشمگین شده اظهـار داشت، بـه عبـداللّـه دستـور خـونـریـزی و کشتـار در ماه رجب نداده و وی خـودسـرانه دست به چنین اقدامی زده است. به دنبال این وانمودسازی ناجوانمردانه، محمّـد از پذیرش اموال و دارائی های غارت شده کاروان خودداری کرد، ولی دو نفر نگهبـان اسیـر شـده قریش را در زندان نگاه داشت تا فرمانی در این باره از آسمان از سـوی اللّـه بـه وی وحی شـود. بـدیهی است کـه اللّه همیشه آماده به خدمت پیامبر محبـوبش، هنـوز نمرده بود و بیدرنگ به خدمت او درآمد و آیه ۲۱۷ سوره بقره را در باره این جنایت شرم آور نازل کرد:

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلشَّهْرِ ٱلْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ ۖ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ ۖ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَكُفْرٌۢ بِهِۦ وَٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِۦ مِنْهُ أَكْبَرُ عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَٱلْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ ٱلْقَتْلِ ۗ وَلَا يَزَالُونَ يُقَٰتِلُونَكُمْ حَتَّىٰ يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ ٱسْتَطَٰعُوا ۚ وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُو۟لَٰٓئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَٰلُهُمْ فِى ٱلدُّنْيَا وَٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَٰلِدُونَ ﴿٢١٧﴾

«آنهـا در باره جنگ در ماه حرام از تو پرسش می کنند. بگو: (گناهی است بزرگ، ولی بـازداشتن مـردم از راه اللّه و کفر به اللّه و پایمال کردن حرمت حرم او و بیرون کـردن مـردم گنـاهی است، بسیـار بزرگتر و فتنه گری و فساد بدتر از قتل است. کـافـران پیـوسته با شما مسلمانان کارزار کنند تا آنکه هر گاه بتوانند شما را از دین

---

[50] Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 144.

www.kavehsara.com

خود برگردانند و هر کس تا زمان مرگ به کفر رو کند، در دنیا و آخرت باطل شده و اهل دوزخ و پیوسته در عذاب خواهد بود.»

با ساختن آیه بالا، محمّد خود را از شرم دریافت اموال غارت شده از راهزنی یاد شده در بالا رها کرد و درباره سهم خود از اموال غارت شده در آن راهزنی و سایر راهزنی هائی که او در آینده انجام خواهد داد، اللّه پیامبر دوستِ او آیه های ۱ و ۴۱ سوره انفال را به ترتیب به‌شرح زیر برایش نازل کرد:

يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَنفَالِ قُلِ ٱلْأَنفَالُ لِلَّهِ وَٱلرَّسُولِ فَٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَأَصْلِحُوا۟ ذَاتَ بَيْنِكُمْ ۖ وَأَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ ﴿١﴾ ۞ وَٱعْلَمُوٓا۟ أَنَّمَا غَنِمْتُم مِّن شَىْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ

«در باره غنائم (اموالی که در نبردها غارت می شود) از تو پرسش می کنند، بگو: (این اموال متعلّق به اللّه و رسول است. بنابر این از اللّه بترسید و بین خود اتّحاد برقرار کنید. هرگاه شما اهل ایمان هستید، از اللّه و پیامبرش فرمانبرداری کنید.)»

«و بدانید که هرچه از انفال به شما می رسد، یک پنجم آن سهم اللّه و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفرماندگان است ....»

بدون تردید، نه کسی خداوند را می بیند و نه اینکه می تواند با او سخن بگوید، ولی پیامبرش تجسّم وجودی او بوده و پیوسته در دسترس است. بنابر این به فرمان اللّه، «عبداللّه بن جحش» یک پنجم اموال راهزنی را در اختیار پیامبر اللّه قرار داد و بقیّه را بین خود و سایر راهزنان بخش نمود.

پس از این رویداد، خویشاوندانِ دونفر نگهبانِ دستگیر شده کاروان برای پرداخت بهای آزادی زندانیان از مکّه وارد مدینه شدند و به‌محمّد مراجعه کردند. او به آنها گفت، دو نفر از پیروان او (سعد و عباده) که در آن عملیّات درگیر بودند، هنوز بازگشت نکرده اند. هرگاه آنها بوسیله کاروانداران کشته شده باشند، او هم نسبت به‌دو نفر زندانی همین کار را انجام خواهد داد. ولی پس از اندک زمانی آن دو نفر به مدینه بازگشت کردند و محمّد برای آزادی هر یک از آنها ۴۰ اونس نقره دریافت و آنها را آزاد نمود.

تاریخنویسان تازی به‌این اقدام جنایتکارانه محمّد بسیار اهمیّت داده و ابن هشام نوشته است رویداد نخله در اسلام برای نخستین بار سبب خونریزی شد. در این

www.kavehsara.com

رُخداد، مسلمانان برای نخستین بار اموال دیگران را چپاول و بین خود تقسیم کردند و برای نخستین بار زندانی گرفتند.[۵۱]

رویداد راهزنی نخله و اختراع آیه ۲۱۷ سوره بقره قرآن را می‌توان بزرگترین دلیل شیّادی محمّد به شمار آورد. چون برای او ممکن نبود تقدّس ماه رجب را که با سنّت های اخلاقی تازی ها گره خورده بود انکار کند، از اینرو، او با حیله گری هرچه تمامتر کوشش نمود، از راهزنی جنایتکارانه «عبداللّه بن جحش» شرم ستانی کند. محمّد، اعتراف می کند که کشتار در ماه مقدّس رجب که سبب شکستن یکی از اصول اخلاقی سنّتی تازی ها در این رویداد شده، گناهش کمتر از مخالفت با برخی از اصول اسلامی بوده و به همین دلیل ، او دست به این جنایت آلوده است. فریبکاری و حیله گری محمّد در پنهان نگهداشتن طرح این جنایت، با دادن نامه مهر شده به «عبداللّه بن جحش» و اینکه به او دستور داد نامه را پس از دو روز بازکند، همه نشان از زشت کاری هائی دارد که نه تنها بر خلاف فروزه های فردی است که ادّعای پیامبری می کند، بلکه با ارزش های اخلاقی افراد عادی مردم نیز مباینت دارد. فراموش نکنیم زمانی که او در مکّه بسر می برد و هنوز قدرتی بهم نزده بود، خود را مرد خدا می‌خواند که وظیفه اش تنها اندرزگوئی و ارشاد مردم به راه نیک و درست است، ولی هنگامی که به مدینه می رسد و در آنجا به قدرت می‌رسد، به‌ارتکاب این جنایت های هولناک دست می زند.

همین آیه ۲۱۷ سوره بقره که محمّد در پایان سال ۶۲۳ اختراع کرد، ریشه و بنیاد «جهاد»[۵۲] و یا نبرد مقدّس را پایه ریزی کرد و از آن پس به عنوان یکی از مهمترین اصول دین اسلام پابرجای مانده است. به گفته دیگر، شمشیری که این آیه از غلاف بیرون کشید، هنوز به غلاف بازنگشته است. سرشت تروریستی جهاد در هیچیک از اصول اسلام بیش از تئوری جهاد آشکار نیست. شیره مفهوم جهاد آنست که هر کسی

---

[51] Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 145; W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Satesman* (Oxford, England: Oxford University Press, 1961), p. 109.

[۵۲] به فرنام جهاد (جنگ مقدّس) در فصل دوّم همین کتاب مراجعه فرمائید.

www.kavehsara.com

که برای اسلام نبرد کند، چه در هنگام جهاد زندگی گوید و چه زنده بماند، به دریافت شکوهمندترین پاداش ها افتخار خواهد یافت. هر فردی که برای اسلام و در راه اللّه شمشیر بکشد، فرآورده کشت خود را بدون تردید خواهد دَرَوید. اگر فرد مسلمان در جنگ پیروز شود، او اموال و دارائی و حتّی همسر انسان کشته شده (قرآن، ۴ :۲۴) را مالک خواهد شد که با هیچ منبع درآمدی قابل مقایسه نیست و هرگاه در جنگ کشته شود، بیدرنگ از گناهان خود پاک شده و در بهشت، مورد پذیرائی حوریانی که دست جنّ و انس به آنها نرسیده قرار خواهد گرفت. (قرآن، ۵۴ :۴۴ و ۵۵ :۶۵). بنابر این، شمشیر کلید بهشت و دوزخ است. «پاول فرگوسی» نویسنده کتاب Jihad in the West می نویسد: «تروریسم اسلامی که ما امروز فهمیده ایم همان جهاد دینی مسلمانان می‌باشد، با نبردهای مقدّس اسلامی که بیش از ۱۳۰۰ سال پیش در شبه جزیره عربستان آغاز شد، پیوندهای تنگاتنگ دارد. این نبردها که ابتدا در عربستان جوشش کرد، در خلال ۱۳ سده بعد به خاور میانه، اروپا، افریقا و آسیا گسترش یافت و اکنون در کشورهای امریکای شمالی و جنوبی کاربُرد پیدا کرده است.»[۵۳]

نکته جالب آنست که پیش از ظهور اسلام، حمله یکی از تیره های بادیه نشین شبه جزیره عربستان بر ضدّ تیره دیگر برای غارت و چپاول اموال و دارائی‌های آن «رزیّه» نامیده می شد. حتّی اگر دو طایفه تازی با یکدیگر پیوندهای دوستانه داشتند، پیوندهای نزدیک آنها در سالهای بعد ممکن بود به سردی گراید و بین آنها «رزیّه» روی دهد. با ظهور اسلام، اصطلاح «جهاد» جانشین «رزیّه» شد و با پا گرفتن این دین «جهاد» به اقدام گروه مذهبی مسلمان بر ضدّ افرادی که عضو این گروه نبودند، به کار برده شد.

همچنانکه جمعیّت مسلمانان جهان رو به افزایش نهاد، تمایلات تهاجمی مسلمانان به فراسوی همبودگاه های اسلامی نیز رشد کرد و در آنها خوی چیرگی بر جهان را شکوفا ساخت. همین فروزه مذهبی «جهاد» بود که نیروهای تازی ها را به‌جنبش درآورد و سبب شد که آنها کمتر از یک سده به ایجاد یک امپراتوری مذهبی

---

[53] Paul Fregosi, *Jihad in the West* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 15.

www.kavehsara.com

گسترده ای بپردازند که از اقیانوس هند و سلسله کوههای پیرنه در غرب تا رود سیحون و پنجاب در شرق گسترش یافت. بدون تردید می توان گفت که بدون وجود و کاربُرد تئوری «جهاد» ایجاد چنین امپراتوری گسترده ای غیر ممکن می بود.[۵۴]

راهزنی موفقی که به جنگ بدر منتهی شد

هنوز شش هفته از رویداد شرم آور نخله نگذشته بود که جاسوس های محمّد به او آگاهی دادند یک کاروان تجارتی وابسته به ساکنان مکّه با ثروتی کران از سوریّه در حال بازگشت به مکّه می باشد. کالاهای تجارتی این کاروان که بوسیله ۱/۰۰۰ شتر حمل می شد، ۵۰/۰۰۰۰ دینار ارزش داشت و بیشتر بازرگانان مکّه در آن سرمایه گزاری کرده بودند. رهبری این کاروان را «ابوسفیان بن حرب» برجسته ترین مرد مکّه و دشمن سرسخت محمّد بر دوش داشت و در حدود هفتاد نفر از این کاروان نگهبانی می کردند. راه کاروانروی بین مکّه و مدینه از سلسله کوهها و دریا می گذشت. ربودن این کاروان برای محمّد و پیروان تنگدست و فقرزده اش که همراه وی از مکّه به مدینه مهاجرت کرده بودند، یک فرصت طلائی به شمار می رفت تا آنها را از تهیدستی و مسکنت نجات بخشد. به مجرّد اینکه محمّد این خبر را دریافت کرد، پیروانش را فرا خواند و به آنها گفت: «کاروانی که وابسته به قریش می باشد و سرشار از ثروت است، در راه می باشد، خود را برای حمله به آن آماده کنید، شاید اللّه کالاهای پر بهای آنرا بهره شما گرداند.»[۵۵]

نه تنها آنهائی که اسلام آورده بودند، بلکه بسیاری از تازی های مشرک و بت پرست نیز با شنیدن این خبر از زبان محمّد، داوطلب حمله به آن کاروان و ربایش اموالش شدند. تازیان بت پرست، آنچنان شور شرکت در این راهزنی و ربایش اموالش را داشتند که حتّی برخی از آنها اسلام آوردند. این رویداد آشکارا نشان

---

[54] W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Satesman*, p.109.
[55] Koelle, *Mohammed and Mohammedanism*, p. 145.

www.kavehsara.com

می دهـد که هدف آنهائی که دور محمّد گرد آمده بودند، دستیابی به مزایای دنیوی و مـال و منـال بود و نه گرایش های مذهبی. به همین سبب گفته شده است که تازی ها بین غـارت و چپاول اموال مردم و ربایش زنهای آنها تفاوت قائل نبودند و این هر دو را یکی می دانستند.

بـا تـوجّه به اهمیّتی که این کاروان از نگر ثروت داشت، در حدود میانه های ماه رمضـان سال دوّم هجری، محمّد بزرگترین نیروئی را که در اختیار داشت برای حمله به کاروان یاد شده و ربایش اموال آن ویژگی داد. نیروی او شامل ۳۰۵ مرد و ۷۰ شتر بـود. ابوسفیان از دستور محمّد آگاهی یافت و مسیر کاروان را به سمت دریا منحرف کـرد. در شهر مکّه نیز، طرح کاروانزنی محمّد فاش گردید و ساکنان مکّه ارتشی در حـدود ۱/۰۰۰ مرد، ۷۰۰ شتر و ۱۰۰ اسب برای رویاروئی با محمّد ترتیب دادند. انگیزه این نبرد برای اهالی مکّه انتقامجوئی از مسلمانان به سبب خونریزی در رویداد نخله و بـرای مسلمـانان، غارت و چپاول و ربایش اموال کاروان ساکنان مکّه بود که نیروی نگهبانانشان بمراتب از نیروی مسلمانان ناتوان تر به‌نگر می رسید.[۵۶]

در شب ۱۷ مـاه رمضان، دو ارتش متخاصم قریش و مسلمان در وادی بدر که در ۱۱ میلی جنـوب غـربی مدینه بود، رویاروی یکدیگر قرار گرفتند. خیمه ای با شتاب در محلّی کـه مسلمـانـان آرایش گرفته بودند، برای محمّد برپا شد و شتری نیز آماده گـردید تا هرگاه مسلمانان شکست خوردند، وی به مدینه فرار کند. پهنه نبرد، دشتی بـود که چندین چاه آب در آن وجود داشت. برپایه آموزش های افراد محلّی، محمّد بهتـرین آن چـاههـا را در اختیـار گرفت و بقیّه را ویران کرد. این کار مسلمانان را در مـوقعیّت مطلـوبی قـرار داد و سبب نـاراحتی و زیـان بـزرگی بـرای قریشی ها شد. مسلمـانـان همچنین از مـزیّت قـرار داشتن در یک زمین سخت بهـره می بـردند، در حـالیکـه ارتش قـریش در زمین سستی که از شن های ساحلی تشکیل شده بود نبرد می کـردند. هنگام درگیری دو ارتش، باد شدیدی وزیدن گرفت و شن ها را به سر و روی قریشی ها پاشانید و سبب شد که بسیاری از افراد برجسته آنها، از جمله ابوجهل

---

[56] W. Montgomery Watt, *Muhammad, Prophet and Satesman*, p.121.

www.kavehsara.com

که سرسخت ترین دشمن محمّد بود، کشته شوند. افزون برآن بین افراد ارتش مکّه اتّحاد و همکاری بایسته وجود نداشت و این امر در شکست آنها بسیار مؤثّر بود. بر پایه این فرنودها، ارتش ۳۰۰ نفری محمّد، لشگریان بمراتب نیرومندتر مکّه را شکست دادند و بین ۴۵ تا ۷۰ نفر از آنها از جمله رهبرانشان را کشتند و ۶۸ نفر آنها را اسیر کردند و تنها ۱۴ کشته برجای گذاشتند.

در نتیجه شکست مکّیان، اموال زیادی به چنگ مسلمانان افتاد و مبالغ هنگفتی نیز در برابر آزادی اسیران جنگی بهره آنها شد، زیرا بسیاری از افراد اسیر شده از بازرگانان ثروتمند مکّه بودند و در برابر آزادی خود پول کلانی به‌مسلمانان پرداخت کردند. بیشتر آیه های سوره انفال قرآن به چگونگی تقسیم اموالی که مسلمانان در نبرد بدر غارت کردند، ویژگی داده شده است. زیرا پس از پایان جنگ بدر، در باره تقسیم اموال غارت شده بین مسلمانان اختلاف به وجود آمد. آنهائی که در نبرد شرکت کرده و دست به کشتار و خونریزی زده بودند، ادّعا داشتند که سلاح های افراد کشته شده حقّ آنهاست و آنهائی که در هنگام نبرد مشغول محافظت از جان محمّد بودند و نه توانسته بودند کشتار کنند و نه اینکه فرصت غارت و چپاول اموال کشته شدگان و اسیران جنگی را پیدا کرده بودند، باور داشتند مانند آنهائی که در جنگ کشتار کرده اند، سزاوار دریافت سهم بایسته از اموال غارت شده هستند. سرانجام محمّد دستور داد تمام اموال و دارائی های غارت شده اموال افراد کشته و اسیرشده و نیز پولهائی که در برابر آزاد کردن زندانیان گرفته شده بود، همه در یک مکان جمع آوری و به‌گونه مساوی بین مسلمانان تقسیم گردد. ولی پیش از انجام این کار یک پنجم اموال غارت شده بر پایه متون آیه های ۱ و ۴۱ سوره انفال در اختیار محمّد قرار گرفت.

به‌گونه پالیده باید گفت که تازی های بادیه نشین و بت پرست، از تمایلات و گرایش های مذهبی بدون بهره بودند و از نگر روانی به‌نیروهای متافیزیکی باور نداشتند، بلکه انگیزه آنها در اسلام آوری، غارت و چپاول اموال دیگران، شور مال اندوزی و دستیابی به‌رفاه دنیوی بود. به همین دلیل، بسیاری از آنها در ظاهر پذیرای اسلام شدند ولی در واقع نه به اسلام معتقد بودند و نه اینکه آداب و رسوم مذهبی آنرا مورد عمل قرار می دادند و اگر امکانات آنها ایجاب می کرد، آماده بودند

www.kavehsara.com

به همان آسانی که به‌دین ثروت زای اسلام – که با شتاب آنها را به ثروت و مکنت رسانیده بود – درآمده بودند، به همان سادگی و آسانی نیز آنرا رها سازند.[۵۷] پس از درگذشت محمّد این موضوع در عمل به‌اثبات رسید، زیرا طوایف و قبایل تازی یکی پس از دیگری از اسلام برگشتند و در واقع تنها کار ابوبکر در مدّت دو سال و سه ماه خلافت پس از درگذشت محمّد، برگرداندن تازی ها به اسلام بود که این کار را بوسیله یکی از سرداران خونخوار مشهور تازی به نام خالد بن ولید با غایت ستمگری به مورد اجرا گذاشت. نبردهائی که ابوبکر در راستای بازگردانیدن تازی ها به اسلام انجام داد «جنگ های ردّه» و طوایف و قبایلی که از اسلام بازگشتند، «اهل ردّه» در تاریخ به ثبت رسیده است.

Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1995). P. 242.

www.kavehsara.com

فصل دوم

قرآن

قانون اساسی مقدّس دین اسلام

این عرب بینوا تا آن اندازه نابخرد بود که می خواست ما را وادار کند از او بپذیریم که او از زبان خدا با ما سخن می گوید.

Lermentov (لرمونتوف)

ساختار قرآن

نام قرآن از واژه عربی فعل قَرَءَ گرفته شده است. *قرآن* از نگر حجم کم و بیش با عهد عتیق برابر می باشد. *قرآن* و یا قانون اساسی اسلام، دارای ۱۱۴ فصل است که سوره نامیده می شود. سوره یک واژه عبری است که معنی ردیفی از سنگ های دیوار را می دهد و بنابر این در همانندسازی در *قرآن* مفهوم ردیفی از نوشتارهای *قرآن* را دارد. محمّد ادّعا می کرد که ۸۸ سوره *قرآن* زمانی که او در مکّه اقامت داشته و ۲۶ سوره آن پس از فرار او از مکّه به مدینه به او وحی شده است. سوره های مکّی دارای آهنگ ملایم و انسانیِ یک اندرزگوی شکیبا و واعظ نیک سیرت است که در ۱۳ سالی که او در مکّه سکونت داشته نوشته شده و سوره های مدنی در ۱۰ سالی که

www.kavehsara.com

او پس از فرار از مکّه در مدینه به فرمانروائی رسیده نگارش یافته شده است. سوره های مدنی بر خلاف سوره های مکّی سخن از کشتار بیرحمانه (*قرآن*: ۶۱: ۳۳)، گردن زدن و بریدن اعضای بدن کافران و ملعونین می راند. نکته جالب آنجاست که بسیاری از سوره های انسانگرایانه مکّی، بعدها بوسیله سوره های نرمش ناپذیر و خونریز مدنی نسخ شده است. برای مثال، گفته شده است که آیه ۵ مشهور سوره توبه می گوید: «بت پرست ها را هر کجا یافتید، بکشید،» شمار ۱۲۴ آیه را که فرمان تحمّل، نرمش و بردباری می دهد، نسخ کرده است.[۵۸]

هر سوره ای به آیه بخش شده و تمام *قرآن* دارای کم و بیش ۶۲۲۰ آیه بوده که برخی از آنها دارای بیش از ۲۰۰ آیه و بعضی از آنها دارای ۳ تا ۵ آیه است. گفته شده است که تمامی *قرآن* دارای ۷۷۹۳۴ و بنابر نوشته نویسندگان دیگر ۷۹۹۳۴ حرف است. همچنین *قرآن* به ۳۰ بخش تقسیم شده که مسلمانان خردباخته بتوانند در ماه رمضان هر روز یک بخش آنرا بخوانند تا روز سی‌ام ماه پایان پذیرد. کتاب *قرآن* برای نخستین بار به‌زبان عربی در سال ۱۵۳۰ در رم به چاپ رسید.[۵۹] نخستین برگردان آن به زبان فرانسه در سال ۱۶۴۷ انجام گردید و برگردان آن به زبان انگلیسی از روی نسخه فرانسه در سال ۱۶۵۷ به عمل آمد.

ساختار *قرآن* نه بر پایه تاریخ به اصطلاح وحی ترتیب یافته و نه موضوع درونمایه های آن، بلکه بیشتر سوره ها از ابتدا تا انتها بر اساس شماره آیه ها نظم گرفته است. هنگامی که یک خواننده آشنا به نوشتارهای ابراهیمی این کتاب را می خواند، در می یابد که درونمایه آن همان مطالب و داستان هائی است که در آن نوشتارها آمده است.[۶۰] بیشتر مطالب *قرآن* از نوشتارهای عادی کلیمی ها که جنبه

---

[58] Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1995), p. 115.

[59] Anis A. Shorrosh, *Islam Revealed* (Nashville, U.S.A.: Thos Nelson Publishers, 1988), p. 26.

[60] Toby Lester, "What is the Koran," in Ibn Warraq, ed. and trans. *What the Koran Really Says* (Amherst, New York: Prometheus Books, 2002), p. 119.

www.kavehsara.com

وحی نداشته و به ویژه تالمود برداشت و بکرّات در این کتاب دوباره و چند باره تکرار شده است. کتاب *قرآن* سرشار از تضادّها و اشتباهات تاریخی و علمی است. افزون بر آن، اللّه و کتاب *قرآن*، رفتارهای غیر اخلاقی از قبیل دروغگوئی، دزدی، نیرنگ، فریب و حیله گری، برده داری، تجاوز جنسی، زجر و شکنجه و تروریسم را مجاز بر می شمارند.[۶۱] اگر فردی بدون احساس ایمان مذهبی به خواندن و فهمیدن مطالب این کتاب بپردازد، بدون تردید دچار گیج مغزی شده و به این باور می رسد که این کتاب بوسیله چند نفر و یا دست کم دو نفر و در دو مکان جغرافیائی گوناگون نوشته شده است.

محمّد، *نویسنده قرآن* با نخوت و غروری نابجا، بکرّات این کتاب را کلمات اللّه شناختگری کرده، آنرا ستایش می کند و با تأکید و کاربُرد عبارات گوناگون، مزایای آنرا یکی یکی بر می شمارد. او لاف می زند که این کتاب شکوهمندی است (۸۷ :۱۵) که بر روی لوح محفوظی (۲۲: ۸۵) در مخزن کتب آسمانی(۴: ۴۳) نقش بسته است. او می افزاید، مطالب این کتاب بهیچوجه تقلیدپذیر نیست. (۱۵: ۱۱، ۳۸:۱۰، ۲:۲۱، ۹۰: ۱۷)، در هیچ زمانی قابل تغییر نیست (۱۱۵ :۶، ۲۶:۱۸، ۶۴: ۱۰)، هیچگونه ریائی در آن وجود ندارد (۱ :۱۸) و از هر گونه تناقضی تهی است (۴:۸۲). این کتاب از سوی اللّه خردآگاه (۳۷ :۱۳، ۱ :۱۱) آمده و شفای دل و رحمت الهی است (۸۴ :۱۷). محمّد می گوید، کتاب *قرآن* آنچنان نفوذگذار است که خواندن آن سبب به‌لرزش درآوردن پوست بدن فرد با ایمان می شود (۲۴ : ۳۹) و اگر بر کوه نازل شود، از ترس اللّه به دو نیم شده و فرو می ریزد. جنّ‌ها که موجوداتی نیمه انسان و نیمه غیر انسان هستند: هنگام شنیدن آن در برابر عظمتش به سجده افتادند (۱ : ۷۲). هیچ چیزی در روی زمین و یا در آسمان وجود ندارد که در کتاب *قرآن* نیامده باشد (۷ :۲۷ و ۷ :۱۱، ۶۱، ۱۰: ۵۹، ۶ : ۳، ۳۴:). آدم ناپاک نباید به قرآن دست بزند (۵۶: ۷۸)[۶۲]

Charles Cutler Torrey[۶۳] در پژوهش با ارزشی که در باره اسلام به‌عمل

---

[61] Craig Winn, *Prophet of Doom* (Canada: Cricketsong Books, 2004), p. xvii.

[62] Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran* (United Kingdom: Reading, 1995), pp. 61-62.

[63] Charles Cutler Torrey, *The Jewish Foundation of Islam* (New york: Kitab Publishing House, Inc., 1968), pp. 1, 2, 7, 54.

www.kavehsara.com

آورده، می نویسد، پیامبر عرب خودش اعلام داشت که اسلام زاده راستین *تورات* و *انجیل* می باشد. بدون تردید می توان گفت، نخستین اثری که از خواندن *قرآن* در خواننده آن می نشیند آنست که محمّد، اصول و موازین اسلام را از یهودیان حجاز دریافت کرده است. اصول و احکامی که برگ‌های نخستین *قرآن* را پر کرده اند، عبارتند از: روز قیامت، بهشت و دوزخ، کتاب آسمانی، وحی بوسیله فرشته جبرئیل، مزایای پیروی از انجام امور مذهبی و غیره، که به گونه کامل از نوشتارهای مقدّس یهودی‌ها و کلیمی‌ها گرفته شده است. واژه «اللّه،» و یا «خدا» که زیربنای فرهنگ اسلام را تشکیل می دهد، پیش از ظهور اسلام و محمد، در بین بادیه نشینان عربستان بسیار معمول بوده است. برای مثال، بر پایه نوشته Torrey یکی از چکامه سرایان عرب به نام «زوهیر» از خطّ ۲۷ به بعد *معلّقات* می سراید:

آنچه را که در دلت وجود دارد از اللّه مپوشان،
او از تمام گفتار و کردار تو آگاهست، چیزی را از او پنهان مکن.
پاداش تو از اللّه ممکن است دیر و زود داشته باشد، ولی از بین نخواهد رفت
زیرا، روز قیامت و یا انتقام با شتاب خواهد آمد.

و یا اینکه در سطر ۱۹ کتاب *دیوان* که بوسیله Ahlwart ویراستاری شده، النّبیق می‌سراید:

«زیرا اللّه به هیچ فردی زیان نخواهد رسانید.»

هنگامی که Noldoke درباره پوچی کتاب *قرآن* سخن می راند، می نویسد:

«احترام بی نهایتی که مسلمانان برای قرآن قائل هستند، به آنجا می رسد که آنها با اطمینان بیش از اندازه می گویند، این کتاب کلام الهی است. یعنی اینکه قرآن یک کتاب جهان خدائی بوده و در نتیجه ابدی و غیرقابل تغییر است. البتّه، برخی از دانشمندان علوم الهی با نهایت قدرت به این عقیده اعتراض کردند و اظهار داشتند،

www.kavehsara.com

کتـاب کـاوَکی کـه از واژه هـا و مطـالب بیهوده ترکیب یافته و سرشار از باورهای متضـادّ و متنـاقض می بـاشـد ، چگـونـه می تـوانـد کلام الهی به شمار رود. ولی دانشمنـدان علـوم الهی اسـلام هنوز زنده بودند و هرگاه قادر نمی بودند با سفسطه و پشت هم انـدازی، بیهـوده گـوئی های قرآن را با تفسیرهای اختراعی خود، مفهوم و وجـود تازه ای دهند و مخالفانشان را به کفر و بیدینی و خداناشناسی محکوم کنند، پس وجودشان چه زمانی می توانست به کار آید؟»[۶۴]

Jane Dammen McAuliffe در پـژوهش پویائی که در این راستا زیر فرنام Quranic Hermeneutics بـه عمل آورده، گفتـار Noldoke را بـه خـوبی و روشنی تـأیید می کند.[۶۵] او در نوشتار خود به شرح تئوری «*محکمات*» و «*متشبّهات*» کـه بـوسیلـه طبـری بـرای تفسیـر *قـرآن* به کار رفته، می پردازد. بنابر باور طبری، محکمـات آیـه هـائی هستنـد که دارای مفاهیم روشن و استوار بوده و تنها یک تعبیر دارنـد، مـانـنـد احتـرام بـه یگـانگی ذات خدا و احترام به پدر و مادر. ولی متشبّهات آیـه‌هـائی هستند که اگرچه از نگر واژه متفاوتند، معانی آنها با یکدیگر شبیه هستند و تفسیـرهـای گـوناگون می توان برایشان به کار برد. محکمات را دانشمندان اسلامی می تـوانـنـد درک کننـد، ولی متشبّهات را بغیر از اللّه هیچکس دیگر نمی تواند بفهمد. هـر گـاه چنین بـاشد باید از این شیّادان خردربا پرسش کرد، پس چرا چنین آیه هائی برای افراد بشر نازل شده است؟

طبری این بحثِ سفسطه نهاد را برای پنهان کردن بیهوده گوئی‌های *قرآن*، بر پایه آیه ۷ سوره آل عمران اختراع کرده که می گوید:

هُوَ الَّذِیٓ أَنزَلَ عَلَیۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ مِنۡهُ ءَایَٰتٞ مُّحۡكَمَٰتٌ هُنَّ أُمُّ ٱلۡكِتَٰبِ وَأُخَرُ مُتَشَٰبِهَٰتٞۖ فَأَمَّا ٱلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمۡ زَیۡغٞ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَٰبَهَ مِنۡهُ ٱبۡتِغَآءَ ٱلۡفِتۡنَةِ وَٱبۡتِغَآءَ تَأۡوِیلِهِۦۖ وَمَا یَعۡلَمُ تَأۡوِیلَهُۥٓ إِلَّا ٱللَّهُ

[64] Theodor Nöldeke, "The Koran," in *The Origins of the Koran*, ed. Ibn Warraq (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 63.

[65] Jane Dammen McAuliff, "Quranic Hermeneutics: The Views of at-Tabari and Ibn Kathir, in Andrew Rippin, ed. *Approaches to the History of the Interpretation of the Qur'an* (Oxford: Clarendon Press, 1988), pp. 51-52.

www.kavehsara.com

«اوست خدائی که قرآن را برای تو فرستاد که برخی از آنها آیات محکم است که آنها اصل و پایه سایر آیات خواهند بود و برخی دیگر آیاتی است متشابه تا آنکه گروهی که در دلشان میل به باطل است، از پی کشف موارد پنهان شده در آیه بروند. ولی بغیر از اللّه هیچکس از آن موارد آگاهی ندارد ....»

بر پایه تفسیر طبری و فقهای اسلام، بخش نخست آیه بالا که می گوید: «اوست خدائی که قرآن را برای تو فرستاد» از جمله «محکمات» قرآن است، زیرا معنی و مفهوم آن روشن و قابل درک بوده و یک تفسیر بیشتر ندارد. ولی بقیّه آن از «متشبّهات» است، زیرا موضوع آن دارای مفاهیم گوناگون بوده و روشن نیست «میل به باطل چیست؟» «موارد پنهان شده در متن آیه کدامند؟» و «آنچه که تنها اللّه از آنها آگاهی دارد،» چه مواردی می باشند؟ از اینرو این بخش از آیه چون می تواند تفسیرهای گوناگون داشته باشد به اصطلاح فقهای اسلامی از «متشبّهات» قرآن به‌شمار می رود.

نویسنده این کتاب باور دارد، از بحث بالا دست کم دو نتیجه می توان برگرفت: یکی موضوع دادگری اللّه و دیگری برداشتی که هر انسان با خردی می تواند از متن کلّی آیه داشته باشد. در باره موضوع دادگری اللّه باید گفت، خدایِ دُژنهادی که محمّد در مغز بیمارگونه اش اختراع کرده تا آن اندازه دادگر می باشد که در کتابش آیه هائی وارد کرده که بغیر از خودش هیچکس توان فهم آنها را ندارد. با این وجود، اللّه افرادی را که به دستورات و فرامینش در قرآن عمل نکنند در آتش دوزخ کباب و بدنشان را پودر خواهد کرد. دوّم اینکه هر گاه مسلمانان جهان کتاب قرآن را با دقّت بایسته و برای درک و فهم متون آن بخوانند به آسانی داوری خواهند کرد که سراسر متون قرآن را «متشبّهات» که یک واژه ادبی برای «مزخرفات» است تشکیل می دهند. در اینصورت مسلمانان ناچار در برابر دو گزینه قرار خواهند گرفت: یکی اینکه همانگونه که روش و عادت همه مسلمانان جهان می باشد، درونمایه بیهوده کتاب قرآن را از روی ایمان پذیرش نموده و خود را درگیر معانی متون و مفاهیم آن نکنند و یا اینکه درونمایه آنرا «متشبّهات» دانسته و با واژگون کردن آن به زباله دانیِ هجویّاتِ تاریخی، نیوند انسانی خود را از اسارت خرافه پرستی و ماندگی ذهنی نجات بخشند.

www.kavehsara.com

حقوق بشر در قرآن

یگـانـه عـاملی کـه بـه انسـان امکان زیستن در همبودگاه بشری می دهد تنها حقوق انسـانیِ او به عنوان یک موجود زنده است. فرهنگ و تمدّن بشر حتّی برای حیوانات نیز قائل به حقوق شده است. حقوق حیوانات از آموزش های فیثاغورث، فیلسوف و ریـاضی دان شهیـرِ یـونانیِ سده ششم پیش از میلاد آغاز شده و نخستین بار در سال ۱۶۴۱ بوسیله مهاجرانِ انگلیسی در مستعمره ماساچوست آن زمان و سپس در بریتانیا در سال ۱۸۲۲ به شکل قانون درآمده است.

دانشمنـدان علـوم اجتمـاعی، حقـوق بشـر را ذاتیِ انسان دانسته و آنرا از طبیعت نـاشی می داننـد و نـه اصـول و مقرّرات اجتماعی. به گفته دیگر این دانشمندان باور دارنـد، حقـوق بشر بوسیله خود اوو یا همبودگاهی که در آن بسر می بردایجاد نشده، بلکـه هنگـامی کـه او از زهدان مادر پا به پهنه هستی گذاشته، حقوق بشر با وجودش آمیختـه بوده است. حقوق بشر در منشور مگنا کارتا (۱۲۱۵) و منشورهای حقوق بشر در انگلستـان در سـال هـای ۱۶۲۸ و ۱۶۸۹ ریشه داشته و در مشهورترین پیمان های تـاریخی جهان مانند اعلامیّه آزادی امریکا (۱۷۷۶)، قانون اساسی امریکا (۱۷۸۹) و بـویـژه نخستین منشـور اصـلاحی قانون اساسی این کشور (۱۷۹۱) پیش بینی شده و بـوسیلـه اعـلامیّه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ بوسیله مجمع عمومی سازمان ملل متّحد به تصویب رسیده، مورد تأیید قرار گرفته است.

فـرآینـد آنچـه کـه در بالا گفته شد آنست که اگر حقوق بشر را از فرتاش انسان حذف کنیم، وجود او در همبودگاه بشر با گیاه تفاوتی نخواهد داشت. ولی اگرچه آیه ۵۹ سـوره می گوید، «وَ لا رَطْبٍ وَ لا یابِسٍ إلّا فی کِتابٍ الْمُبینْ» یعنی «هیچ خشک و تـری نیست کـه در قـرآن نیـامـده بـاشـد،» چون متون این کتاب در رسوم و آداب بـادیـه نشینی تازی های پیش از سده هفتم میلادی ریشه دارد، وجود و حقوق بشر را نـادیـده گـرفتـه و تنها روی وجودالله تکیه نموده و تمام هنجار هستی را در وجود او پـالیـده کـرده است. محمّـد در قـرآن از «الله» برای مصرف خود هیولای دیوخوئی سـاخته که در فراسوی زمان و مکان بسر می برد، تمام مخلوقات روی زمین را برای ستـایش وجـود خـود آفـریده و روان هر مسلمانی از ترس و هراس از او در وحشتی

www.kavehsara.com

همیشگی و پایان ناپذیر بسر می برد. این هیولای خودپرست پیوسته در هر آیه‌ای از قرآن خود را با غروری فراسوی پندار می ستاید و از عظمت و بزرگی نامحدود خود سخن می‌راند. ولی با وجود اینهمه فروزه های پُر منشانه و فراسوی پندار مغزش آنچنان کوچک و فرونهاد است که در آیه ۵۶ سوره الذّاریات می گوید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

«من جنّ و انس را تنها برای آن آفریدم تا مرا پرستش کنند.»

با توجّه به اینکه در سده هفتم که اسلام به وجود آمد، هیچگونه آزادی فردی و یا حقوق بشر، شامل آزادی بیان، آزادی مذهب، آزادی مطبوعات و حتّی آزادی اندیشه در شبه جزیره عربستان وجود نداشت، بدیهی است که در *قرآن* و اسلام نیز نشانه ای از چنین آزادی هائی نمی توان دید. آیه ۳۶ سوره احزاب تکلیف حقوق و آزادی های بشر را در اسلام یکسره کرده و می گوید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی را در کاری که اللّه و رسول حکم کنند اراده و اختیاری نیست و هر کس نافرمانی خدا و رسول ند، دانسته به گمراهی افتاده است.»

اصل سوم اعلامیّه حقوق بشرِ سال ۱۷۸۹ اعلام می دارد: «قدرت سُلطه از ملّت ها ناشی می شود. هیچ فرد و یا گروهی نمی تواند به انجام عملی که از حقّ یاد شده ناشی نشده باشد، دست بزند.» ولی این جانور خودخواه پنداری اسلام که خود آفریننده حقوقش در قرآن بوده می گوید: «... اللّه قدرت خود را به هیچکس تفویض نمی کند.» وبنابر این، اسلام و *قرآن* آنچه را که وابسته به حقوق بشر باشد انکار می کند.

اعلامیّه حقوق بشرِ سال ۱۷۸۹ و همچنین اعلامیّه جهانی حقوق بشرِ سال ۱۹۴۸، خدا و سایر دکّانداران امور دینی را از حقوق و مزایای ستمگرانه ای که برای زجر و شکنجه کردن افراد بشر به نام خدا در غرب برای خود قائل شده بودند سلب نمود، ولی چون اللّه در آیه ۲۶ سوره کهف می گوید: «... اللّه به تمام اسرار و رموز آسمان ها و زمین آگاه است ....» مسلمانان نمی توانند در باره حقوق بشر هیچ ادّعائی بکنند. مردم متمدّن دنیا به حقوق بشر مانند خودِ زندگی احترام می گذارند و برای

www.kavehsara.com

آن ارج قائل هستند، ولی اسلام و همبودگاه های اسلامی با اعلامیّه های حقوق بشر مخالف هستند و کنفرانس اسلامی در شهر جدّه در سال ۱۹۷۹، پیش نویسی را برای یک اعلامیّه حقوق بشرِ اسلامی به وجود آورد که از اصول و موازین نابخردانه کتاب *قرآن* و احادیث اسلامی برداشت شده است. در قرآن آیه هائی وجود دارد که در باره حقوق فراسوی پندار اللّه سخن می گویند. پاره ای از آنها به شرح زیر می باشند:

هرچه در زمین و آسمان هاست ملک اللّه است و او به همه چیز احاطه و آگاهی کامل دارد. (قرآن، ۴:۱۲۶)

إِنَّ ٱللَّهَ وَمَلَٰٓئِكَتَهُۥ يُصَلُّونَ عَلَى ٱلنَّبِيِّۚ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ صَلُّواْ عَلَيْهِ وَسَلِّمُواْ تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾

هرچه که در آسمان‌ها و زمین است با همه آثار وجودش به رغبت و اشتیاق و به اکراه و الزام شب و روز به طاعت اللّه مشغول است. (قرآن، ۱۵ :۱۳)

در احادیث اسلامی نیز شماری حدیث وجود دارند که تأکید می کنند، هرچه که در دنیا وجود دارد به اللّه و پیامبرش تعلّق دارد و مسلمانان برای تصمیم گیری در امور زندگی خود و اداره آن هیچگونه حقّی ندارند. به گفته دیگر، اسلام یک گزینه اختیاری نیست که افراد مردم در انتخاب و پذیرش آن آزاد باشند، بلکه باید با زور به‌افراد مردم تحمیل شود. حدیث های زیر تنها نمونه و نهادی از آن احادیث می‌باشند.

محمّد گفت: «به من فرمان داده شده است با مردم تا آن اندازه نبرد کنم تا بگویند، (هیچکس به غیر از اللّه نباید پرستیده شود،) و هر کس بگوید، (هیچکس به غیر از اللّه نباید پرستش شود،) جان و مالش بوسیله من در امان خواهد بود، البتّه بغیر از کسی که به اسلام تن درنمی دهد و حساب او با اللّه خواهد بود که یا او را ببخشد و یا مجازاتش کند.)»[۶۶]

محمّد به کلیمی ها گفت، «شما باید بدانید که کره زمین به اللّه و پیامبرش (محمّد)

---

[66] *Sahih al-Bukhari*, trans. Dr. Muhammad Khan (New Delhi: Kitab Bhavan, 1966), vol. 4: 196.

www.kavehsara.com

تعلّق دارد و من برآنم که شما را از این سرزمین (شبه جزیره عربستان) بیرون برانم، بنابر این اگر کسی بین شما زمینی دارد مجاز است آنرا بفروشد در غیر اینصورت شما باید بدانید که کره زمین به اللّه و پیامبرش تعلّق دارد.»[۶۷]

آخرین سخنان محمّد در بستر مرگ عبارت بودند از: «مشرکین (غیر مسلمانان) را از شبه جزیره عربستان دور بریزید.»[۶۸]

بدیهی است حقوق بشر که با کمک «جان لاک» و سایر پدران عصر روشنگری به‌وجود، هیچ اثری در اسلام بر جای نگذاشت و مسلمانان بنیادگرا خود با افتخار به‌این امر معترف هستند. در ژانویّه سال ۱۹۸۵، سعید رجائی خراسانی نماینده دائمی حکومت جمهوری اسلامی در سازمان ملل متّحد اعلام داشت: «تئوری حقوق بشر اختراع یهودیان و مسیحیان بوده و در کشورهای اسلامی نمی تواند کاربُردی داشته باشد....» روح‌اللّه خمینی نیز اظهار داشت، یکی از زشت ترین گناهان شاه آن بود که فرمان داد ایران از جمله نخستین کشورهای جهان، اعلامیّه جهانی حقوق بشر را پس از پایان جنگ دوّم جهانی دستینه بگذارد.[۶۹]

قرآن قانون اساسیِ دینی است که مسلمانان را بوسیله اسلام زنجیر می کند، آنها را از حقوق فردی شان محروم می سازد و در مغز آنها بردگی مطلق نهادینه می کند. نهاد اسلام برای مسلمان شأن و ارزشی قائل نیست و تنها هدفش اینست که جنّ و انس را روی زمین وادار به پرستش اللّه بکند (*قرآن*، ۵۶ :۵۱) و اینکه خود اللّه و فرشتگانش باید محمّدِ پیامبر را ستایش کنند (قرآن، ۵۶ :۳۳). آنگاه در برابر این فرمانبرداری، به مسلمانان نوید داده می شود که در عشرتکده بهشت خیالی، آنها با حوریان بهشتیِ سیاه چشمی که دست هیچ جنّ و انسی به آنها نخورده تا ابد به عیّاشی

---

[67] *Ibid.*, 4: 393.
[68] *Ibid.*, p. 716.
[69] Amir Taheri, *The spirit of Allah: Khomeini and the Islamic Revolution* (Bethesda, Maryland: Adler & Adler, 1986), pp. 20, 45.

www.kavehsara.com

اشتغال خواهند ورزید (*قرآن*، ۷۴ :۵۵).

تلاش های ساعیانه *قرآن* برای بر آوردن نیازهای جنسی محمّد

شمار ۲۰ آیه از ۷۳ آیه سوره احزابِ *قرآن* به زنان محمّد و چگونگی مشروع نشان دادن ازدواج های او با زنان گوناگون و رفتار او با زنان حرمسرایش ویژگی داده شده است. این آیه ها ازدواج او را با همسر طلاق داده شده پسر خوانده اش مشروع بر می شمارند طبقات گوناگون زنانی را که او می تواند با آنها ازدواج کند، یکی یکی بر می شمارند، به همسران محمّد تکلیف می کنند که باید از او فرمانبرداری کنند و خود را با چادر بپوشانند و همچنین به مسلمانان دستور اکید می دهد که پس از مرگ محمّد نباید با همسران او ازدواج کنند. آیه های دیگر این سوره به پیروان محمّد چگونگی رفتار در برابر پیامبر اللّه را آموزش می دهد و ورود آنها را به خانه او بدون اجازه اش منع می کند. آیه ۵۶ همان سوره هشدار می دهد که هرکس محمّد را رنجانیده و یا با او به شایستگی رفتار نکند به عذاب ابدی محکوم خواهد بود. تمامی آیه های سوره تحریم *قرآن* به بحرانی که بین محمّد و همسرانش، در نتیجه همخوابگی او با یکی از صیغه های حرمسرایش خارج از نوبت به وجود آمد ویژگی داده شده است. رابطه جنسی مرد زیبا و جوانی به نام «صفوان بن معطّل سهمی» با سوگلی حرمش عایشه و مجازاتی که برای ارتکاب زنا در اسلام به وجود آمد نیز بخش بزرگی از سوره نور را تشکیل داده است.[۷۰]

در آیه ۵۰ سوره احزاب، اللّه محمّد را از تمام قواعد اخلاقی که درباره ازدواج برای سایر مسلمانان مؤمن مقرّر داشته معاف می سازد و به او اجازه می دهد با هر زنی که خود را در اختیار او می گذارد همخوابگی کند، البتّه به شرط اینکه او هم به همخوابگی با آن زن تمایل داشته باشد.

در آیه ۵۱ سوره احزاب، اللّه وظیفه مدیریّت حرم پیامبرش را بر دوش می گیرد و به او آزادی می دهد نوبت همخوابگی با زنان حرمسرایش را نادیده گرفته و به او

---

[70] Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p. 7.

www.kavehsara.com

اجـازه می دهـد هر زمانی که مایل بود با هر یک از زنانش که اراده کرد به‌رختخواب بـرود و نـوبت هر یک از زنانش را که میل همخوابگی با آنها را نداشت نادیده بگیرد. هنگـامی که آیه ۵۱ سوره احزاب که به محمّد اجازه می دهد، نوبت هر یک از زنانش را که مایل است به تأخیر بیندازد، عایشه سوگلی محبوب حرمسرایش به او می گوید: «یـا رسـول اللّه، آنچه که من مشاهده می کنم اینست که گوئی تنها وظیفه اللّه اینست که به خواست های جنسی تو جامه عمل بپوشاند.»[۷۱]

در آیـه هـای ۱ تـا ۵ سوره الحجرات و آیه ۶۳ سوره نور، اللّه به مسلمانان اندرز می دهـد هنگـام سخن گفتن آهنگ صـدایشـان را بلنـدتـر از صـدای محمّد نکنند و همچنین هنگـامی که با او سخن می گویند، مانند زمانی که با یکدیگر حرف می زنند بـا او سخن نگـوینـد. هر آینه اگر آنها به این روش ادامه دهند احمق خواهند بود. در سـوره دیگـر (۶۲ سـوره نـور)، اللّـه رعایت ادب و نزاکت از سوی مسلمانان نسبت بـه پیـامبـرش را دلیل ایمان آنها نسبت به خود به شمار می آورد و به مسلمانان اندرز می دهـد تا از او اجازه نگیرند، از حضورش خارج نشوند. در اینجا اللّه آنچنان نسبت بـه پیامبرش مهربان می شود که در کتاب مقدّس می افزاید، حتّی زمانی که مسلمانان از پیامبر اجازه خروج می طلبند او مجاز است به هر کس مایل بود اجازه خروج دهد و از دادن اجازه خروج به کسی که میل نداشت خودداری کند. (*قرآن*، ۶۲:۲۴)

در آیـه ۵۳ سـوره احـزاب، اللّـه به گونه مستقیم مؤمنان مسلمان را مورد خطاب قـرار داده و بـه آنهـا آمـوزش می دهـد چگـونه به خانه پیامبرش وارد شده، چگونه بـه غـذاهـای سر سفره که او برایشان تهیّه دیده است نگاه کنند، پس از اینکه خوردن غذای آنها به پایان رسید، چه بکنند و سرانجام اینکه چگونه خانه او را ترک گویند.

در آیه ۱۰۳ سوره توبه، اللّه به گونه مستقیم محمّد را مورد خطاب قرار داده و به او فـرمـان می دهد برای پاک کردن مسلمانان از گناه و وسیله شدن برای آمرزششان از آنهـا صدقه بگیرد و در آیه ۱۲ سوره المجادله، اللّه به مؤمنان مسلمان دستور می دهد، هنگـامی کـه می خـواهنـد بـا پیـامبـرش مشـورت کنند، پیش از این کار به او پولی بپـردازنـد. (نکتـه بسیار جالب در این آیه آنست که مسلمانان باید این کار را پیش از

---

[71] *Sahih al-Bukhari*, vol. 7, p. 48.

www.kavehsara.com

مشورت با محمّد انجام دهند و نه پس از آن). نباید فراموش کرد که محمّد اللّه را برای آن اختراع کرده که پیوسته در کنارش بوده و در موارد نیاز برای جامه عمل پوشانیدن به هدف های خودخواهانه اش به او کمک کند و مسئولیّت را از روی شانه های او بردارد. به هر روی، فکر اینکه خداوند عالم اینچنین برای جامه عمل پوشانیدن به امیال نفسانی و خواست هایِ جسمانی یک فرد شهوت نهاد اینچنین با الهامات خود کمر خدمت بسته است، در ورای شگفتی انسان قرار دارد.[۷۲]

جایگاه محمّد برتر از خداوند است

در سراسر آیه های *قرآن* و نیز سایر نوشتارهای مقدّس اسلامی به ندرت می توان واژه اللّه را بدون محمّد و یا بر عکس یافت. این روش ترفندکارانه را محمّد برای آن به کار گرفته تا تمامی اختیارات فرضی خداوند را به خود ویژگی بدهد. بدیهی است که چون کسی نمی تواند به خدا دسترسی داشته باشد چه رسد به اینکه او را ببیند، بنابر این هر زمانی که محمّد سخن از خدا به میان می آورد و یا خودش را در کنار او قرار می دهد، چون کسی نمی تواند به خدا دستیابی پیدا کند، هدفش خود او خواهد بود. برای مثال، آیه ۴ سوره انفال می گوید: «و بدانید از آنچه شما در میدان جنگ به‌دست می آورید یک پنجم آن سهم اللّه و پیامبر اوست ....» افسون بر آن آیه ۱ همان سوره می گوید: «در باره (انفال –غنائم)، اموالی که در جنگ ها به دست می آید، از تو پرسش می کنند. بگو این اموال در اختیار اللّه و پیامبر او خواهد بود....» در آیه ۱۰ سوره الفتح نیز اللّه می گوید: «آنهائی که با تو بیعت کردند در واقع با اللّه بیعت کردند ....»

در احادیث صحیح البخاری نیز حدیثی وجود دارد که همین مفهوم را افاده می کند، به شرح زیر:

محمّد اظهار داشت: «آنکسی که از من فرمانبرداری کند، از اللّه فرمانبرداری کرده

---

[72] Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. 562.

www.kavehsara.com

و کسی که از فرمان من سرپیچی کند، از فرمان اللّه سرپیچی کرده است ....»

با همه این مزایائی که محمّد به نیابت اللّه به خود می دهد، گویا هنوز هم از یکسان کردن خود با اللّه راضی نیست و مایل است حتّی بالاتر از او قرار بگیرد. بدین سبب در آیه ۵۶ سوره احزاب، خود را در بالای اللّه و برتر از او به شمار می‌آورد و به نیابت اللّه و از قول او به پیروانش فرمان می دهد همچنانکه اللّه و فرشتگانش به‌محمّد سلام می فرستند و او را احترام می کنند آنها هم نسبت به او همان عمل را باید انجام دهند. این آیه حاکی است:

«اللّه و فرشتگانش به پیامبر صلوات و درود می فرستند: ای افراد با ایمان، شما هم با نهایت احترام به او درود و صلوات بفرستید.»

و نکته اینست که در واقع چه کسی باید به چه کسی سلام بکند؟ بدیهی است که بر پایه اصول اخلاقی، همیشه فرد کوچکتر به‌بزرگتر سلام می کند. بنابر این اگر قرار باشد اللّه و فرشتگانش به محمّد سلام بکنند، معلوم می شود که او بالاتر و برتر از آنها می باشد.

در قرآن خداوند خود را مکّار، انتقامجو و گمراه کننده می نامد

در بسیاری از آیه های *قرآن* اللّه می گوید، او «مکّار» بوده و مکرش بسیار شدید است (۴۵ :۶۸، ۳۰ :۸ ۱۸۳ : ۷، ۵۴ :۳). در آیه ۳۶ سوره الزّمر، اللّه خود را «انتقامجوئی بزرگ» به شمار می آورد. در*قرآن* آیه های زیادی وجود دارد که اللّه در آنها خود را «گمراه کننده» می نامد. این آیه ها می گویند، کسی را که اللّه گمراه کند دیگر کسی قادر به هدایت او به راه راست نخواهد بود و او برای همیشه گمراه خواهد بود (۳۱ :۷۴، ۸ :۳۵، ۴۳ :۴، ۲۹ :۳۹، ۲۶ :۲۳، ۳۳، ۳ :۱۳، ۷ :۱۸۶، ۴ :۱۴۳).

طبری هفت نفر از یاران محمّد را از بین سایر یارانش، شامل ابن عبّاس و ابن مسعود نام می برد که حدیث زیر را از لبان محمّد شنیده اند.

«اللّه به آدم گفت: «تو همراه همسرت در بهشت سکونت گزین، از تمام نعمت های موجود در بهشت هر چه خواستی بخور، ولی به نزدیک این درخت مرو زیرا در

www.kavehsara.com

اینصورت مرتکب اشتباه خواهی شد.) ابلیس می‌خواست وارد بهشت شود و آنها را دیدار نماید، ولی نگهبانان بهشت به او اجازه این کار را ندادند. ابلیس نزد مار رفت که لباس بر تن داشت، یکی از زیباترین حیوانات به نگر می‌آمد و مانند شتر روی چهار پا راه می رفت. ابلیس با مار وارد گفتگو شد و کوشش کرد او را اغوا کند تا به وی اجازه دهد او وارد دهانش شود و وی را نزد آدم ببرد. مار به‌انجام این کار راضی شد و او را در دهان جای داد و از نگهبانان بهشت عبور کرد و بدون اینکه آنها او را تشخیص بدهند وارد بهشت شد، زیرا اللّه این نقشه را طرح کرده و مایل به انجام آن بود.»[۷۳]

اللّه در *قرآن* دارای نود و نه نام است که برخی از نام های دیگر او بغیر از آنچه که در بالا نام برده شد، عبارتند از: قهّار، جبّار، متکبّر، مُمیت (کشنده)، غالب، قاهر و غیره.

Goebbels نکته ای را بر زبان آورد که دانش روانشناسی امروز آنرا تأیید کرده است. او گفت: «هر گاه کسی گفته دروغی را چندین مرتبه تکرار کند، بتدریج که به این‌عمل می پردازد فکر خواهد کرد که راست و درست است.» این تئوری در مغز مسلمانان جهان و باورهای اسلامی آنها کاربُرد کامل یافته و مسلمانان را وادار کرده است فکر کنند که خرافات *قرآن* و اسلام دارای واقعیّت می باشد. برای مثال، مسلمانان با این عقیده «اللّه» را در مغز و روان خود جانشین «خدا» کرده، «کعبه» را «خانه خدا» می دانند، «قرآن» را «کلمات خدا» به شمار می آورند و «کشتار افراد غیر مسلمان، غارت و چپاول اموال آنها و ربودن زنهایشان را» جزء «وظائف و عبادات دینیِ» خود می دانند.

به همین دلیل است که هرگاه کسی *قرآن* را با چشم خرد و نه چشم ایمان و از روی کنجکاوی بخواند، آن زمان می تواند درک کند که با خواندن *قرآن* چگونه مشتی خرافات خردستیزی را که ساخته یک مغز بیمارگونه است در مغز خود

---

[73] Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. 562.

www.kavehsara.com

می‌ریزد و آنها را واقعیّات مقدّس به شمار می آورد. محمّد نویسنده *قرآن*، یک تازی شهوت پرست بود که پس از دستیابی به قدرت و در زمانی که سنّ او بالاتر از پنجاه می رفت، حرمسرایش را یکی پس از دیگری پر از زن نمود. محمّد، آدمکش ستمگری بود که خون بسیاری از افراد بیگناه را برای استوار کردن جایگاه قدرتش به‌زمین ریخت. او حتّی اصول و احکام به اصطلاح آسمانی را که خود برای پیروانش آورده بود برای تامین منافع دنیوی اش زیر پاگذاشت. چگونه می‌توان چنین فردی را «پیامبر» و یا دست کم آموزشگر اصول اخلاقی و انسانی به شمار آورد. براستی که در باره درونمایه بی پایه *قرآن* ویاوه گوئی های آن می توان کتابی جامع نگارش نمود، ولی چون هدف نویسنده تنها آشنا کردن خوانندگان خود با این کتاب بود، جستار را در این باره خواهم بست و به هدف پایه ای این کتاب که بررسی آن گروه از آیه های *قرآن* است که آموزش های ترور و تروریسم می دهد خواهم پرداخت.

جهاد (جنگ مقدس،) نماد تروریسم و امپریالیسم اسلام

دانشمندان جدید علوم اجتماعی، پدیده Globalization و یا «جهانی شدن» دنیا را یک پدیده تازه به شمار می آورند، در حالیکه تاریخ گسترش اسلام و عقیده به‌عبور از کشورهای فردی و آزاد و اسلامی کردن جهان را باید آغاز این تئوری به‌شمار آورد. محمّد به مسلمانان آموزش داد که وسیله دستیابی به این هدف «*جهاد*» می باشد. واژه جهاد، از نگر لغوی دارای مفهوم «کوشش و تلاش» ولی در فقه اسلامی معنی آن «کاربُرد حدّ بیشتر کوشش انسان در راه اللّه» می باشد.[۷۴] اسلام بر پایه جهاد (جنگ مقدّس دائمی) بنیان یافته و به‌مسلمانان تکلیف می کند که دیگران را به ضرب شمشیر وادار به پذیرش اسلام بکنند و هرگاه به این کار توفیق پیدا نکردند، یا آنها را بکشند و یا از سرزمین محلّ سکونتشان آواره شان سازند. جهاد و یا نبرد در راه خدا (*جهاد فی سبیل اللّه*،) مانند سایر اصول دین اسلام از قبیل

---

[74] Imam Muslim, *Sahih Muslim*, trans. Abdul Hamid Siddiqi, 4 vols., vol. 3 (Beirut, Lebanon: Dar al Arabia, 2000), p. 398.

www.kavehsara.com

توحید، نماز، روزه، زکات و حجّ، در واقع زیربنای اسلام را تشکیل می دهد. هرگاه درونمایه سوره های انفال و توبه به دقّت بررسی شوند، معلوم خواهد شد که آنها سوره های جهادی هستند. ولی بدیهی است که بحث در باره زکات به این دو سوره ویژگی ندارد و در بسیاری از آیه های *قرآن* از آن سخن رفته است.

مفهوم فقهی جهاد کوشش هرچه بیشتر در راه اللّه، یعنی گسترش ایمان به اللّه در سراسر جهان است. پاداش چنین کوشش مقدّسی، ارمغان بهشت در جهان دیگر می باشد. آیه های ۱۰ تا ۱۳ سوره الصّف در این باره می گوید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ هَلۡ أَدُلُّكُمۡ عَلَىٰ تِجَٰرَةٖ تُنجِيكُم مِّنۡ عَذَابٍ أَلِيمٖ ۝١٠ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِكُمۡ وَأَنفُسِكُمۡۚ ذَٰلِكُمۡ خَيۡرٞ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ۝١١ يَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ وَيُدۡخِلۡكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ وَمَسَٰكِنَ طَيِّبَةٗ فِي جَنَّٰتِ عَدۡنٖۚ ذَٰلِكَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ۝١٢

«ای اهل ایمان! آیا شما را به تجارتی سودمند که شما را از عذاب دردناک آخرت نجات دهد، دلالت کنم؟ آن تجارت اینست که به اللّه و رسول او ایمان آورید و به مال و جان در راه خدا جهاد کنید. این کار از هر تجارت دیگر اگر دانا باشید، برایتان بهتر خواهد بود. او گناهانتان را خواهد بخشید و در بهشتی که زیر درختانش نهرهای آب گوارا جاریست داخل گرداند و به شما در بهشت جاودانی منزل های نیکو و قصرهای عالی بخشش خواهد فرمود. این همان رستگاری بزرگ و سعادت ابدی بندگان است.!

برخی از مدافعان اسلام می گویند، در اسلام نیز مانند یهودیّت، مسیحیّت، بودیسم و هندوئیسم، جهاد عبارت است از مبارزه در برابر غریزه های منفی و فسادآور، ولی هر کس کوچکترین آشنائی با اسلام داشته باشد می داند که چنین باوری در باره جهاد نا درست و گمراه کننده است. در باره جهاد و مشتقّات آن در *قرآن* بسیار سخن گفته شده است. یوسف علی که خود از مدافعان اسلام به شمار می رود، در *قرآن* بسیار مشهورش واژه «جهاد» را آشکارا « جنگ و نبرد» ذکر کرده است.[۷۵] در بین آن گروه از آیه های *قرآن* که

---

[75] Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Koran* (Brentwood, Maryland: Amana Corporation, 1989), p. 442, note 1270.

www.kavehsara.com

سخن از جهـاد (جنگ و نبـرد) می کننـد، می توان به آیه های زیر اشاره کرد: آیـه ۱۸۹ سـوره بقـره و آیـه ۴۰ سـوره انفـال: «در بـرابر بت پرستان نبرد کنید تا بت پـرستی از بین بـرود و دین اللّـه بر سراسر جهان گسترش یابد.» آیه ۲۱۵ همان سـوره (بقـره): «جنگ بـرای شمـا الـزام آور است، اگـر چه شما ممکن است آنرا دوست نداشته باشید. لیکن ممکن است شما چیزی را ناگوار داشته باشید، ولی آن بـه خیـر و سـود شمـا باشد.» آیه ۸۴ سوره نساء: «تو در راه اللّه نبرد کن، زیرا جز شخص تـو کسی بر آن مکلّف نیست.» آیه ۳۵ سوره مائده: «در راه اللّه سرسختانه نبـرد کنید تا پیروز شوید.» آیه ۶۵ سوره انفال: «ای رسول، مؤمنان را برای جنگ برانگیز. اگر بیست نفر از شما شکیبا باشید بر دویست نفر از دشمنان غالب خواهید شـد و اگـر یکصـد نفر باشید بر یکهزار نفر آنها پیروز خواهید شد.» آیه ۷۳ سوره تـوبـه: «ای رسـول، بـا کافران و منافقان جنگ و مبارزه کن و بر آنها بسیار سخت بگیـر، جایگاه آنها در دوزخ است.» آیه ۱۲۴ همان سوره (توبه): «ای اهل ایمان! با کافرانی که درپیرامون شماهستند، جنگ و جهاد کنید و با آنها با شدّت و سرسختی رفتـار نمـائیـد.» آیـه ۷۸ سـوره الحجّ: «بـرای اللّـه حقّ جهاد در راه او را به‌جای آوریـد.» آیـه ۱۵ سـوره حجرات: «مؤمنان راستین آنهائی هستند ... که در راه اللّه بـه جـان و مـالشان جهاد و نبرد کنند.» آیه ۴ سوره ۶۱: «اللّه آنهائی را که در صف استـوار جهـاد کـافـران در راهش کارزار کنند، دوست دارد.» آیه ۴ سوره محمّد: «چـون بـا کـافـران روبرو شوید، گردنشان را بزنید. پس از آنکه بسیاری از آنها را کشتیـد، بنـدهـای اسیـران را سخت کنیـد. سپس یـا بر آنان منّت گذارید و یا پول آزادیشان را از آنها دریافت کنید.»

آیه ۵۲ سوره فرقان می گوید:

فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُم بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا ﴿۵۲﴾

«پس تـو هرگز تابع کافران مباش و با آنها چنانکه مخالفت قرآن و دین حقّ کنند، سخت جهاد و کارزار کن.»

آیـا در آیـه‌هـای بـالا، جهـاد دلالت بر «فروزه هایِ زشتِ درونیِ انسان» دارد؟ تـردید نیست که حتّی یک ملّای بنیادگرای شیّاد نیز که هنر فسادآورش نیرنگ و ریا برای فریب مردم و فروش کالاهای خرافاتی و گمراه کننده دگان دینی اش می باشد،

www.kavehsara.com

نمی تواند به چنین پرسشی پاسخ مثبت دهد. آیه ۴۰ سوره انفال و آیه ۱۹۳ سوره بقره می گویند:

«و با کافران جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و تنها آئین اللّه همه جا را آئین دین اللّه فرا گیرد.»

فعلی که در آیه یاد شده بالا به کار گرفته شده، «قَتَلَ» به مفهوم «کشتن» می باشد و این فعل با «جَهَدَ» که مفهوم «کوشش بر ضدّ امیال نفسانی درونی» دارد، به گونه کامل متفاوت است. بنابر این، بحث در باره اینکه «قَتَلَ» در *قرآن* معنی «کوشش و تلاش برای خودسازی» می دهد و نه «جنگ افروزی و کشتار دیگران،» به گونه کلّی از بحث خارج بوده و اینگونه واژه بازی ها در نرمسازی فروزه وحشیگری و خونریزی *قرآن*، هیچ اثری نمی تواند داشته باشد. به گفته دیگر مفهوم این آیه ها می رساند که اسلام تنها با شمشیر باید گسترش یابد و این روش اسلامی باید تا روز به اصطلاح قیامت ادامه یابد. سرتاسر *قرآن* پر از آیه هائی است که بوسیله جهاد دستور خونریزی و وحشیگری می دهد. متن آیه ۵ سوره توبه به شرح زیر هیچ تردیدی در این باره باقی نخواهد گذاشت:

• فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝

«هنگامی که ماههای حرام به پایان رسید، آنگاه هر کجا مشرکان را یافتید آنها را به قتل برسانید و آنها را دستگیر و محاصره کنید و از هر سو در کمین آنها باشید. ولی هرگاه توبه کردند و نماز به‌جای آوردند و زکات پرداخت کردند، از آنها دست بدارید.»

اگر چه بخش نخست آیه بالا، در ظاهر خونریزی در ماههای حرام (ذیقعده، ذیحجّه، محرّم و رجب» را منع می کند، ولی محمّد حتّی آنچه را که خود او بعنوان وحی الهی به وجود آورد، مورد احترام قرار نداد، زیرا با یک حرکت ساختگی وانمود کرد که آیه دیگری (۲۱۷ سوره بقره» نازل شده که ناسخ آیه بالا می باشد و سپس به پسر عمویش «عبداللّه بن جحش» دستور ربودن کاروانی را داد که در آن عملیّات، رهبر آن کاروان کشته شد و این نخستین خونی است که در اسلام ریخته شده است.[۷۶]

---

[۷۶] به مطالب صفحه ۶۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

www.kavehsara.com

گسترش باشتاب اسلام در زمانی کوتاه پس از پدیدار شدن آن، وامدار فروزه جنگجوئی آن می باشد. اگر چه واژه های آیه ۱۸۶ سوره بقره حاکی است که مسلمانان باید در زمانی دست به جنگ بزنند که دشمن ابتدا به آنها حمله کرده است، ولی بهیچوجه در عمل چنین نبود و تاریخ رویدادهای اسلام چنین موردی را نشان نمی دهد. همچنین، هیچ سند و مدرکی وجود ندارد نشان دهد که جهاد دارای مفهوم اخلاقی بوده و برای پاکیزه کردن نفس انسان و اصلاح خود برای خدمت به‌اسلام به‌وجود آمده است.[۷۷]

یکی از ملاّهای اسلامی می نویسد: «بنا به باور ما هر کسی که امروز، بغیر از اسلام مذهب دیگری، مانند موسویّت و یا مسیحیّت و غیره را بپذیرد، کافر خواهد بود و باید توبه کند. هرگاه چنین نکرد، باید بعنوان مرتدّ و انکار *قرآن* کشته شود.»[۷۸] *فرنودسار بریتانیکا* می نویسد: «جهاد، یعنی (جنگ و نبرد) یک وظیفه دینی است که برای گسترش اسلام بر دوش هر مسلمانی هموار شده است. جهاد در فرهنگ اسلام، هر گونه مخالفتی را با اصول و باورهای این دین دربر می گیرد و اغلب به(جنگ مقدّس) تعبیر شده است.»[۷۹] یک مسلمان بنیادگرا از حزب آزادی اسلامی، پیش از گشایش گرد هم‌آئی بین المللی حزب یاد شده در لندن در سال ۱۹۹۴ اظهار داشت: «در *قرآن* ۱۲۳ آیه درباره جنگ و کشتار وجود دارد» و گستاخانه افزود: «دین ما اسلام را نباید دینی ایستا و متحمّل به‌شمار آورد.»[۸۰]

بین نوشتارهای زیادی که درباره جهاد در اسلام منتشر شده، بیانات یاد شده در بالا بوسیله یک ملاّی بنیادگرای اسلامی و نیز یک فرنودسار مشهور تردیدی باقی نخواهد گذاشت که هدف جهاد و یا جنگ مقدّس در اسلام، کشتار و نابود کردن آنهائی است که خود را تسلیم اصول و احکام خرافی اسلام و ساختار بنیادگرای آن

---

[77] Faruq Sherif, *A Guide o the Contents of the Koran*, p. 167.
[78] Shaikh Muhammad as-Saleh al-Uthaimin, The *Muslim's Belief*, p. 22.
[79] *Encyclopedia Britanica*, 15th ed., s. v. "Jihad."
[80] Paul Fergosi, *Jihad in the West, Muslim Conquests from the 7th to the 21th Centuries* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1998), p. 18.

www.kavehsara.com

نمی کنند. بدیهی است هر اندازه نیز که نویسندگان اسلامی کوشش کنند نخواهند توانست برای جهاد یک تعبیر مجازی و یا غیر تجاوزگرانه ساختگی به وجود آورند. برای مثال، آیه ۷۴ سوره نساء به گونه بسیار آشکار می گوید:

• فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَن يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۷۴﴾

«مؤمنان باید در راه اللّه با آنهائی که زندگی مادّی دنیا را بر آخرت برگزیدند جهاد کنند. هر کس در جهاد در راه اللّه کشته و یا پیروز شد، به زودی او را در بهشت ابدی پاداشی بزرگ خواهیم داد.»

این آیه به روشنی نشان می دهد که در زیربنای مفهوم واژه جهاد هیچ رگه انسانی و یا مسالمت جویانه ای وجود نداشته و جهاد بغیر از جنگ مسلحانه و انسان کشی چیز دیگری نیست. این واقعیّت در آیه ۷۷ سوره نساء به شرح زیر تأیید شده است:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا ﴿۷۷﴾

«آیا نمی بینی آن افراد ناتوانی که زمانی خواهان شرکت در جنگ بودند و به آنها گفته شد، اکنون از دست زدن به جنگ خودداری کرده و به وظیفه نماز و زکات خود بپردازید تا روان شما توانمند گردد. ولی هنگامی که زمان شرکت در جنگ فرارسید، برخی از آنها بیش از آن اندازه که باید از اللّه بترسند از مردم ترسیدند و گفتند ای اللّه چرا وظیفه جنگ را بر ما فرض کردی که عمر ما را تا بهنگام مرگ طبیعی به تأخیر نیفکنی؟ در پاسخ بگو که زندگی دنیا متاعی اندک است و جهان آخرت ابدی برای هر که خداترس می باشد بهتر از دنیاست.»

آیه بالا به روشنی نشان می دهد که اسلام به جای اینکه به مسلمانان توصیه کند از جنگ و خونریزی خود را برکنار نگهدارند با تأکید به تئوری جهاد، شرکت هر مسلمانی را در جنگ مسلّحانه واجب بر می شمارد. تردید نیست که محمّد این آیه را بدین سبب آورد تا به آن گروه از مسلمانانی که مخالف خونریزی و درگیری در اقدامات تجاوزگرانه بودند آموزش دهد که کناره گیری از این اقدامات برای

www.kavehsara.com

مسلمانان جائز نیست.[۸۱] در *قرآن* همچنین آیه ای وجود دارد که آشکارا می گوید، در اسلام آنهائی که در جهاد شرکت می کنند و آنهائی که از شرکت در جهاد خودداری می کنند، نباید یکسان فرض شوند. این آیه (۹۵ :۴) می گوید:

لَّا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً ۚ وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ ۚ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٩٥﴾

«مؤمنانی که بدون هیچ بهانه ای مانند نابینائی، بیماری، تنگدستی و غیره از شرکت در جهاد خودداری می کنند با آنهائی که با مال و جان در جهاد شرکت می کنند، یکسان نخواهند بود. اللّه آنهائی را که با مال و جان در جهاد شرکت می کنند بر افرادی که از این کار خودداری نموده و در خانه می‌مانند، برتری داده و همه اهل ایمان را به پاداشی بزرگ نوید داده و آنهائی را که در راه او نبرد می کنند، پاداشی بس بزرگ، درجه ای بس والا عطا خواهد فرمود و آنها را مورد بخشش و آمرزش قرار خواهد داد.»

صحیح مسلم، به گونه بسیار پالیده و آشکار در این باره می نویسد:

«مؤمنانی که در خانه می نشینند و آنهائی که برای جنگ در راه اللّه از خانه خارج می شوند، یکسان نخواهند بود.»[۸۲]

تئوری جهاد در شیعه دوازده امامی و یا فرقه ای که به علی و دوازده جانشین مستقیم او عقیده دارند، باورشان در باره جهاد در چند مورد مهمّ با مذهب تسنّن تفاوت دارد. اگرچه شیعیان دوازده امامی بیشترِ باورهای اهل تسنّن را در باره جهاد پذیرش می کنند، ولی عقاید این دو مذهب در باره جهاد در برابر مذاهب گوناگون

---

[81] Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War* (New Delhi, India: 1994), p. 12.

[82] *Sahih Muslim*, vol. 3, pp. 1051-1052.

www.kavehsara.com

دین اسلام با یکدیگر تفاوت دارد. بدین شرح که سنّی ها جهاد در برابر هر یک از مذاهب دین اسلام را غیر مشروع می دانند، ولی شیعیان دوازده امامی جهاد در برابر مذاهب غیر شیعه را مجاز به شمار می آورند. در واقع شیعیان دوازده امامی، جهاد در برابر مسلمانان غیر شیعه را حتّی از جهاد بر ضدّ غیر مسلمانان واجب تر می‌دانند. بر پایه فقه شیعه گری، نه تنها نبود ایمان به اللّه دست زدن به جهاد را بر ضدّ او مشروع می سازد، بلکه شیعیان دوازده امامی باور دارند که نبود باور یک مسلمان به امام های آنها (که در برابر خلفای سنّی ها به کار می رود،) سبب مشروعیّت جهاد در برابر او به کار برده می‌شود.[۸۳] بنابر اعتقادات شیعیان دوازده امامی، تنها یکی از امامهای شیعیان و یا کسی که نایب و نماینده آنهاست می تواند فرمان جهاد صادر نماید. امام شیعه گری در واقع با فرمان جهاد، ایمانی را که در وجدانِ دینیِ پیروان این مذهب «برای نبرد در راه اللّه» نهادینه شده، بیدار و به کار می اندازد. به گونه کلّی می توان گفت که شیعیان باور دارند که نبرد در برابر سایر مسلمانان غیر شیعه و افراد کافر، پاره ای از وظیفه و تعهّد دینیِ آنها به شمار می رود.[۸۴]

باید دانست که این اسلام نبود که جنگ و نبرد را وارد سرزمین عربستان کرد، زیرا پیش از ظهور اسلام، هر طایفه و یا قبیله ای در این سرزمین یک واحد سیاسی به‌شمار می رفت و آنها اغلب به سبب ربودن اموال یکدیگر و یا کینه جوئی های خانوادگی به یکدیگر حمله می کردند. به گونه این که ابن خلدون تاریخدان شهیر عرب نوشته است، جنگ و نبرد در بین طوایف و قبایل تازی، به عنوان عاملی در راستای اعتماد به نفس، شهامت و همکاری بین افراد قبیله و یا طایفه به شمار می‌رفت.[۸۵] همین عوامل سبب شد که فروزه رزم آوری و رقابت بین طوایف عرب تثبیت گردد و بین آنها بی ثباتی و ناآرامی به وجود آورد.[۸۶]

---

[83] Abdullah IBM Muftah, *Sharh al-Azhar*, vol. v (Cairo: 1358 A.H.), p. 525.

[84] Alvin Cottrell and William Olson, "Jihad: The Muslim View of War," *Middle East Insight*, day, 39.

[85] Ibn Khaldun, *al-Muquddima*, ed. Quartermere (Paris: 1858), vol. II, pp. 220-21.

[86] Majid Khadduri, *War and Peace in the law of Islam* (Baltimore: John Hopkins Press, 1955), p. 62.

www.kavehsara.com

اهمیّت جهـاد در اسـلام آنست کـه توجّه و تمرکز طوایف تازی ها را از نبردهای داخلی قبیلـه ای به‌دنیای خارج تغییر داد و این دین تازه بنیاد هر گونه رزم آوری بین تـازی ها را بجز جهاد و یا «نبرد در راه اللّه» غیر مشروع اعلام نمود. براستی که اگر تئـوری جهـاد وجود نمی داشت، امکان پابرجا ماندن حکومت اسلامی بسیار مشکل می بـود. ولی تئوری جهاد پس از اینکه نیروهای شگرفی را که تازی ها در نبردهای قبیلـه ای بـر ضدّ یکدیگر به‌کار می بردند به نام اسلام با یکدیگر یگانه و متّحد کرد، جهت آنهـا را تغییـر داد و در بـرابر دنیای خارج مورد بهره برداری قرار داد.[۸۷] به گونه کـوتـاه می تـوان گفت، آنچه که در دنیای امروز «تروریسم» نامیده می شود، روشی بود که تازی ها برای پیروزی بر دشمنانشان بر ضدّ غیر مسلمانان به کار می بردند.

بـدین تـرتیب محمّـد فـروزه تغییرناپذیری در اسلام به‌وجود آورد که نبض این پدیده را تشکیل می دهد و جهاد نام گرفته است. بر پایه این تئوری هر فرد مسلمانی کـه دارای کـاستی جسمی نبـاشد، وظیفه دارد برای گسترش اسلام با سرمایه جان و مـال نبرد کند. این فروزه ای که محمّد برای اسلام اختراع کرد و در ادیان یهودیّت و مسیحیّت نشـانی از آن وجود ندارد، در واقع یک حسّ درونی مذهبی است که دارای بـار امپریالیستی می باشد. یهودیّت چون اسرائیل را قوم برگزیده خدا می دانست، نه دارای سازمان تبلیغاتی بود و نه اینکه هدف گسترش دین خود را در سر می‌پرورانید. بنـابراین برای این دین، جنگ مقدّس برای دفاع از دین به کار می‌رفت و نه گسترش آن. مسحیّت نیز یک آئین رهائی بخش به شمار می رفت و در آغاز خود را از قدرت حکومتی برکنار داشته بود. ولی اسلام با هر دوی این ادیان تفاوت داشت، زیرا برای اسـلام دستیـابی بـه قدرت حکومت، هدف غائی به شمار می‌رفت و کارگردانان این دین چـه بـا وسـائل مسـالمت آمیـز و چـه با توسّل به زور و شمشیر در پی دستیابی به‌قدرت بودند. بدین ترتیب، اسلام بر پایه جهاد دارای یک فروزه جهانی گردید که این عـامل سبب یگـانه کردن پیروان آن در داخل چارچوب جهانی اسلام شد و لزوم عـامل دفاع از آن از یک سو و جنبه تهاجمی آن ازدگرسو، آنرا با جهان غیر اسلام در یک نبرد دائمی قرار داد.[۸۸]

---

[87] *Ibid.*
[88] *Ibid.*, pp. 63-64.

www.kavehsara.com

چکیده این جُستار آنست که جهاد در اسلام دو هدف را پیروی می کند: هدف فوری و یا کوتاه مدّت و هدف غائی و یا دراز مدّت. هدف فوری و یا کوتاه مدّت جهاد را می توان در چهار اقدام به شماره آورد، (۱) گسترش اسلام بوسیله جنگ (۲) نابود کردن کفّار، (۳) گرفتن جزیه (مالیّات دینی) و (۴) چپاول و غارت اموال و دارائی های نابودشدگان در عملیّات جهادی و اسیر کردن زن و فرزندان آنها که در فقه اسلام «غنیمت»[۸۹] ذکر شده است. هدف دراز مدّت و یا غائی جهاد، اسلامی کردن تمام بشریّت روی زمین می‌باشد. از زمانی که محمّد از مکّه به مدینه فرار اختیار کرد، این وظیفه دینی پیوسته در درازنای اینهمه سالها به‌مسلمانان سراسر جهان گوشزد و تأکید شده است.

مسلمانان مؤمن باور دارند که بهترین نوع عبادت «جهاد» می باشد. نبرد در راه اللّه در اسلام، دارای بزرگترین ثواب ها بوده و کسی که جانش را در جهاد از دست می دهد، با این اقدام زندگی جاودانی اش را تضمین کرده است.[۹۰] جهاد نبردی است که مسلمانان جهان بوسیله آن ملّت ها و حکومت هائی را که در دنیا مخالف اسلام هستند، نابود می سازند و همه آنها را زیر پرچم اسلام می آورند. بنابر این می توان به‌درستی گفت که در اسلام جهاد، همان تروریسم اسلامی است که بوسیله اللّه مقرّر و تأیید شده است. از نگرتئوری و تاریخی نیز می توان گفت که اسلام یک عامل امپریالیستی است که زیر پوشش یک اصل و وظیفه مذهبی پنهان شده است.[۹۱] جهاد یک وظیفه مذهبی است که بکرّات در *قرآن* و حدیث بویژه برای گسترش اسلام به مسلمانان گوشزد شده است.

در نتیجه و بوسیله همین جهاد بود که اسلام توانست نیروهای ملّت فقرزده،

---

[89] Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War*, pp. 15-16.

[90] Alfred Guillume, *The Traditions of Islam* (Salem, New Hampshire: Ayer Publishers, Inc., 1987), p. 111.

[91] Pam Swarup, *Understanding the Hadith* (Amherst, New York: Prometheus Books, 2002), p. 105.

www.kavehsara.com

دورافتاده و تهی از فرهنگ و تمدّن تازی را در جهت جهانگیری به جنبش درآورد و در کمتر از یک سده به ایجاد یک امپراتوری وسیعی بپردازد که از آتلانتیک و سلسله کوههای پیرنه در غرب تا رود جیحون و هندوستان در شرق گسترده شود. تردید نیست که بدون وجود تئوریِ جهاد، امکان ایجاد و گسترش چنین امپراتوری مذهبیِ نیست که بدون وجود تئوریِ جهاد، امکان ایجاد و گسترش چنین امپراتوری مذهبیِ گسترده ای امکان ناپذیر می بود.[۹۲]

استراتژیِ گسترش شتابزده امپراتوریِ عرب – اسلامی که در سال ۷۵۰ میلادی از مرزهای چین تا سلسله جبال پیرنه در اسپانیا به وجود آمد، سرشت تروریستیِ دین اسلام بود که نشانه های بارز آنرا ما در زمان کنونی به‌خوبی مشاهده می کنیم. مسلمانان در همه جا آموزش داده می شوند که هرگاه میل دارند مسلمانی خوب و مؤمن باقی بمانند و بهشت را برای خود تضمین کنند، باید سلاح جنگی برگیرند و برای گسترش این دین نبرد کنند تا دارالحرب را نابود کرده و همه دنیا را تبدیل به‌دارالسلام نمایند.[۹۳]

زن در اسلام کالا، در جهاد برابر مرد و در اخذ غنائم خرده انسان به‌شمار می رود

قرآن مقدّس هیچگاه زن و مرد را برابر به شمار نیاورده است. آیه های زیر در *قرآن* به‌خوبی سرشت ستمگرانه اسلام را نسبت به زن نشان می دهند: مردان را بر زنان حقّ تسلّط و نگهبانی است زیرا اللّه به مردان بیش از زنان توانائی داده و نیز مردان باید از نگر مالی و نفقه از زنان نگهداری کنند. بنابر این زنان شایسته باید از شوهرانشان فرمانبرداری کنند و در غیر اینصورت مردان حقّ دارند زنان خود را بزنند (۴:۳۴) آیه ۲۲۸ سوره بقره نیز آشکارا مردان را برتر از زنان به شمار آورده

---

[92] Montgomery Watt, Muhammad, *Prophet and Statesman* (Oxford: Oxford University Press, 1961), p. 109.

[۹۳] به مطالب فصل هشتم همین کتاب زیر فرنام «دارلاسلام و دارالحرب» مراجعه فرمائید.

www.kavehsara.com

است.

بر پایه متون *قرآن*، مردان می توانند چهار زن رسمی و به‌گونه بی نهایت زنهای غیر رسمی اختیار کنند. یک مرد مسلمان می تواند افزون بر چهار زن رسمی، بدون هیچگونه تشریفات و یا ضمانتی هر اندازه زن برده که اراده کند برای همخوابگی در اختیار داشته باشد.[۹۴] متون *قرآن* به زن به شکل یک کالا و یا چیزی می نگرد که به مالکش تعلّق دارد. بنابر این، مرد حقّ دارد هر عملی که مالکی می تواند با کالای متعلّق به خود انجام دهد با همسرش نیز همان عمل را به انجام برساند.[۹۵] حتّی زنان شوهرداری که در جنگ ها دستگیر می شوند، بر پایه اصول و مقرّرات *قرآن* به کسی که آنها را دستگیر می کند تعلّق خواهند گرفت. (۴:۲۸)

در دو مورد زن نیم مرد به شمار می رود: یکی در مورد «ارث» که سهم زن نصف مرد خواهد بود (۴:۱۱، ۱۷۶– ۱۷۸). چندین آیه *قرآن*، جزئیّات سهم ارث زنان را به اختصار شرح داده ولی هیچ موردی را در *قرآن* نمی توان یافت که سهم ارث زن را بیش از مرد تعیین کرده باشد، بلکه در هر موردی خویشاوندان مرد دو برابر منسوبین زن ارث می برند. برای مثال، اگر فرد درگذشته زنی باشد که فرزندی از او برجای نمانده ولی دارای دو خواهر است، آنها دوسوّم اموال باقی مانده از خواهر درگذشته خود را ارث خواهند برد و هرگاه از زن در گذشته دو خواهر و دو برادر باقی مانده باشد، سهم هر یک از برادرها دو برابر سهم خواهرها خواهد بود.

مورد دیگر، «گواهی» در دادگاه ها می باشد. آیه ۸۲ سوره بقره مقرّر می‌دارد که وام گیرنده و وام دهنده باید شرایط انجام عمل را با حضور دو شاهد در سندی به‌نگارش درآورند. حال اگر دو مرد در آن زمان در دسترس نباشند، یک مرد و دو زن باید گواه گرفته شوند. مفهوم این آیه آنست که (۱) زن تنها نمی تواند به عنوان شاهد در چنین مراسمی شرکت جوید، و (۲) هنگامی که تنها یک مرد در دسترس باشد، باید از وجود دو زن به جای یک مرد بهره برداری شود.

آیه ۱۱ سوره شوری، زنان را آلت و وسیله رفع نیازهای جنسی مردان به شمار

---

[94] William Muir, *Mahomet and Islam* (London: Darf Publishers Limited, 1986), p. 334.

[95] *Encyclopedia of Islam*, ed., H. A. R. Gibb *et al*, s. v. Abd., 1960.

www.kavehsara.com

آورده و در این راستا مردان را خطاب قرار می دهد و می گوید:

فَاطِرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَّمِنَ الْاَنْعَامِ اَزْوَاجًا يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ

«آفریننده زمین و آسمان ها از بین برای شما از نوع خودتان و بین چهارپایان نیز از بین خودشان، هم جفت آفریده تا نسل شما را افزون سازد ....»

مفهوم و منطق آیه بالا آنست که آفرینش زن و مرد در نگر آفریننده آنها به گونه کامل تفاوت داشته است. هرگاه هدف آفریننده را از آفریدن مرد کنار بگذاریم، هدف آفریننده از آفریدن زن آن بوده است که او در جایگاه جفت جنسی مرد برای ازدیاد نسل انسان، مورد بهره برداری قرار بگیرد. در *قرآن* آیه دیگری وجود دارد که آنهم زن را در چینه ای پائین تر از مرد قرار می‌دهد و آن آیه ۲۲۳ سوره بقره می‌باشد که مردان را مخاطب قرار داده و می گوید: «زنها کشتزارهای شما هستند، بنابر این به هرگونه که میل دارید آنها را در اختیار بگیرید.» برخی از فقهای اسلام باور دارند بر پایه تفسیر آیه یاد شده، مردها می توانند بویژه در هنگام عادت ماهیانه زنها با آنها از راه غیر عادی تماس جنسی برقرار کنند. ولی البتّه عمل را مکروه می دانند.

محمّد، در هنگام ایراد خطبه حجّةالوداع، زن را برابر چهارپایان قرار داد و اظهار داشت:

> «اللّه اجازه داده است که شما زنانتان را در اتاق های جداگانه زندانی کنید و آنها را بزنید، ولی نه بسیار شدید. هرگاه، آنها به خود آمدند و از نافرمانی دست کشیدند، باید خوراک و لباس آنها را بر پایه معمول تأمین کنید. با زنان به نیکی رفتار کنید، زیرا آنها برای شما مانند حیوانات دست آموزتان هستند و در نفس مالک چیزی نیستند.»[۹۶]

دانش روانشناسی عمل جنسی را یک کنش و واکنش روان ـ بدنی بین دو جنس مخالف به شمار می آورد، ولی اسلام وقانون اساسی آن *قرآن* باور دارد که زن ها برای این آفریده شده اند که پاسخگوی نیازهای جنسی مردان

---

[96] Al-Tabari, *The History of Al-Tabari*, vol. 9, p. 113.

www.kavehsara.com

باشند. یک نویسنده مسلمان به نام عبّاس محمود العقّاد و نیز امام غزالی، هر دو در تفسیر *قرآن* نوشته اند، زن ها دارای قدرتی هستند که بوسیله آن می توانند، مردان را از راه حیله و نیرنگ و پشت هم اندازی شکست دهند. ولی، در حالیکه العقّاد، کوشش می کند این فروزه منفی در زن ها را با سرشت ناتوان آنها پیوند دهد، امام غزالی این فروزه را در زنها برای نظم همبودگاه اسلامی بسیار خطرناک و ویرانگر می داند و به همین مناسبت زن و شیطان را در یک ردیف قرار می دهد. بنابر آنچه که امام غزالی در باره زن ها سخن فرسائی کرده باید گفت بنا به‌باور این ملاّی سنگی مغز که فرنام امام گرفته، نظم همبودگاه اسلامی موکول به‌چیرگی بر قدرت منفیِ ویرانگر زنان و نابود کردن آثار فساد آور آن می باشد.[97]

در اسلام هیچگونه اقدام حقوقی بین یک زن و شوهر آسان تر از طلاق نیست. *قرآن* به مرد برای طلاق زن بدون هیچگونه شرط و تشریفات و ازدواج با زن دیگر اختیار کامل داده است. (۲۰ :۴) مرد برای طلاق دادن همسرش نه نیاز به دادگاه دارد، نه مشاور اجتماعی، یا حقوقی، یا وکیل دعاوی و یا قاضی.[98] تنها ایراد یک جمله از سوی مرد می تواند به‌پیوند زناشوئیِ او با همسرش پایان دهد. این جمله عبارتست از: «تو دیگر همسر من نیستی،» یا «پیوند زناشوئی من با تو به‌پایان رسیده است،» و یا اینکه «تو دیگر با من پیوند مشروع زناشوئی نخواهی داشت.» ایراد همین یک جمله بوسیله شوهر، زن را مطلّقه می کند و کافی است که او را بیخانمان کرده و او و فرزندانی را که برایش به وجود آورده، به شکل خیابان نشین، وامدار، گدا و یا دزد درآورد.[99] غزالی در پایان می افزاید، زن موجود خطرناکی است

---

[97] Fatima Mernissi, *Beyond the Veil: Male-Female Dynamics in Modern Muslim Society* (Bloomington and Indianpolis: Indiana University press, 1987), p. 33.

[98] *Sahih al-Bukhari*, vol. 7, pp. 131, 137, 138.

[99] Jones and Jones, *Women in Islam*, p. 53, quoted by Anwar Hekmat, *Women and the Koran* (Amherst, New York: Prometheus books, 1997), p. 228.

www.kavehsara.com

که در همبودگاه اسلام تنها باید بوسیله مرد، برای هدف ایجاد فرزند مورد بهره برداری قرار بگیرد. مرد تنها باید شور جنسی خود را بوسیله زن فرو بنشاند و بهیچوجه نباید او را مورد توجّه قرار دهد. زن نه تنها نباید عضو همبودگاه بشری بلکه باید خطری برای آن به شمار رود. بدین ترتیب به‌تمام ساختار اجتماعیِ اسلام باید به شکل عاملی نگاه کرد که نیروی خود را در برابر خنثی کردن فروزه ویرانگر زنان به کار ببرد.[۱۰۰]

در اسلام همچنین حدیث های بسیاری وجود دارند که آیه های *قرآن* را در باره برتری داشتن مردان نسبت به زنان تأیید می کنند. حدیث های زیر، پاره ای از آنها می باشند:

اسامه بن زید روایت کرده است که محمّد گفت: «پس از رفتن من، هیچ عاملی بیش از وجود زنان برای ملّت من سبب هرج و مرج و ناامنی نخواهد بود.»[۱۰۱]

«عقیده همسر خود را پرسش کنید، ولی به آن عمل نکنید.
عقیده همسر خود را پرسش کنید، ولی بر خلاف آن عمل کنید.
هیچگاه به سخنان و پیشنهادهای همسر تان عمل نکنید.»[۱۰۲]

ابوهریره روایت کرده است که محمّد گفت: «مردی ممکن است بر پایه چهار فروزه با زنی ازدواج کند: به سبب پول او، به‌علّت اصل و نسب خانوادگی او، به‌سبب زیبائیِ او، و به‌علّت ایمان او به اسلام. حال هرگاه شما به علّت دیگری با زنی ازدواج کنید، دست های خود را در کثافت فرو برده اید.»[۱۰۳]

---

[100] *Ibid.*, p. 45.

[101] Abu Abdullah Muhammad Ibn Ismail al-Bukhari, *Kitab al-Jami' al-Sahih* (Leyden, Holland, 1986), p. 419.

[102] E. Westermark, *Wit and Wisdom in Morrocco*, p. 329. The first two proverbs can be traced to the second Caliph, Umar Ibn al-Kattab. See al-Ghazali's *Revivification*, p. 44, quoted by Mernissi, *Beyond the Veil*, pp. 110-111.

[103] *Mishkat al-Masabih*, trans. A. N. Matheus, vol., art. 171 (Calcutta, India: 1809), p. 545; Abu Isa Muhammed al-Tirmidhi, Al Jami' (The Collection), 3 vols. (Cairo, Egypt: 1937).

www.kavehsara.com

ابوهریره روایت کرده است که محمّد گفت: «هرگاه قرار بود من دستور دهم که فردی به دیگری سجده کند، به گونه یقین دستور می دادم که زنها به‌شوهرانشان سجده کنند.»[۱۰۴]

عبداللّه بن عمر روایت کرده است که محمّد گفت: «سه چیز نماد نُحوست هستند: زن، اسب و خانه.»[۱۰۵]

هنگامی که محمّد آگاه شد که ایرانی ها، دختر کسری را به پادشاهی خود برگزیده‌اند، فریاد برآورد: «مردمی که امور خود را به زنی واگذار کنند، هیچگاه موفّق نخواهند بود.»[۱۰۶]

اگرچه محمّد از زنبارگان مشهور تاریخ به شمار رفته و حتّی در جبهه های جنگ نیز بدون زن نمی توانست بسر ببیرد و هر زمانی که به جنگ می رفت قرعه می کشید و یکی و یا دو تن از زنانش را همسره خود می برد، ولی آنچنان نسبت به‌زنان بدبین بود که وضع دون پایه آنها را در امور مذهبی نیز تأکید کرده است. او در یک روز فطر زمانی که از کنار گروهی از زنان می گذشت، رو به آنان کرد و اظهار داشت: «شما زنها باید صدقه بدهید، زیرا من مشاهده کرده ام که بسیاری از شما ساکنان دوزخ خواهید بود.» آنها گفتند: «چرا؟» محمّد پاسخ داد: «زیرا شما نسبت به شوهرانتان حقّ شناسی نمی کنید. اگر چه شما از نگر هوش و مذهب دارای کاستی هستید با این وجود، من هیچکس را ندیده ام که بیش از شما زنها بتواند در مغز مردان نفوذ منفی داشته باشد.» زنها پرسش کردند: «کاستی ما از نگر هوش و مذهب چیست؟» محمّد پاسخ داد: «کاستیِ شما از نگر هوش آنست که گواهی شما برابر گواهی نصف مرد است و کاستیِ شما از نگر مذهب آنست که در زمان ناپاکی به سبب عادت ماهیانه، از برگزاری نماز و روزه محروم هستید.»[۱۰۷]

---

[104] Abu Isa Muhammed Ali al-Tirmidhi, *Al-Jami'* (The Collection), 3 vols. (Cairo, Egypt: 1937).

[105] Samuel M. Zwemer, *Across the World of Islam* (London: Fleming H. Levell Company, undated), p. 104.

[106] *Sahih al-Bukhari*.

[107] Alfred Guillaume, *The Traditions of Islam*, p. 126.

www.kavehsara.com

بازنمود بحث

هر گاه روانکاوی، آنچه را که در کتاب *قرآن* و حدیث درباره زن نوشته و در بحث بالا به آن اشاره گردید، مورد بررسی قرار دهد، تردید نیست که نویسنده چنین مطالب بیهوده ای را که تنها می تواند رسوبات یک مغز بیمارگونه باشد، بغیر از «ضدّ زن» بودن نمی تواند با برچسب دیگری مشخّص سازد. ولی، شاید چنین هم نباشد! زیرا نکته دیگری در گفتارهای محمّد وجود دارد که او را می تواند در بین برابرخواهان حقوق زن و مرد و نیز پشتیبانان حقوق زن طبقه بندی کند و در این راستا حتّی او را از روشنگران هزاره سوّم که ما در آن بسر می بریم نیز بالاتر قرار دهد و آن باور او در «برابری زن و مرد در شرکت در جهاد» است. ولی شوربختانه چنین نیز نیست. چرا؟ زیرا انس بن مالک روایت کرده است که در روز جنگ حُنین، ابو طلحه مشاهده کرد که امّه سلیم شمشیری در دست دارد. ابو طلحه رو به‌محمّد کرد و گفت: «یا رسول اللّه، این امّه سلیم است که شمشیری در دست دارد.» محمّد، از امّه سلیم پرسش کرد: «این شمشیر را برای چه در دست گرفته ای؟» امّه سلیم پاسخ داد: «قصد دارم بوسیله آن شکم بیدینی را که در دسترسم قرار می گیرد، بِدَرَم.» محمّد از سخنان او به خنده افتاد.[۱۰۸]

انس بن مالک روایت کرده است که : «پیامبر اللّه به امّه سلیم و گروهی از زنان انصار اجازه داده بود زمانی که به جنگ می رود او را همراهی کنند، به سربازان آب بدهند و زخم های آنها را درمان نمایند.»[۱۰۹] انس بن مالک می افزاید: «در روز جنگ اُحُد، من عایشه بنت ابوبکر و امّه سلیم را دیدم که هر دو لباس هایشان را به دور خود پیچیده بودند به گونه ای که من قوزک های پاهای آنها را می دیدم و با مشک های آبی که بر پشت خود حمل می کردند، به سربازان آب می دادند.»[۱۱۰]

اکنون نکته اینست که درحالیکه محمّد اجازه داده بود زنها مانند مردها به‌جبهه

---

[108] *Sahih Muslim*, vol. 3, No. 4453, p. 1001.
[109] *Ibid*. vol. 3, No. 4454, p. 1001.
[110] *Ibid*. vol. 3, No. 4455, p. 1001.

www.kavehsara.com

جنگ بروند و در کنار سربازان مرد با دشمنان او جنگ نمایند، ولی با این وجود هنگامی که اموال غارت شده شکست خوردگان بین سربازان مسلمان تقسیم می شد، سهم مردان با زنان تفاوت می داشت و به زنان تنها جایزه و یا پاداشی از اموال چپاول شده، داده می شد. روایت زیر این مورد را به خوبی روشن می کند:

«یزید بن هرمز روایت کرده است که نجد نامه ای به ابن عبّاس، عموی پیامبر نوشت و از او پرسش کرد، (آیا پیامبر اللّه اجازه می دهد که زنها در نبردهای اسلامی [جهاد] شرکت جویند و هر گاه پاسخ این پرسش مثبت است، آیا سهمی که از غارت و چپاول اموال شکست خوردگان به زنها ویژگی داده می شود مشخّص است یا نه؟) ابن عبّاس در پاسخ او نوشت: (پیامبر اللّه شرکت زنها در جهاد را اجازه داده و حتّی در کنار آنها نیز نبرد کرده است، ولی سهم آنها از اموال غارت شده بهیچوجه برابر سربازان مرد نخواهد بود، بلکه تنها به آنها جایزه ای پرداخت خواهد شد.)[111] حدیث دیگری با کمی تفاوت در کاربُرد واژه ها می گوید: (برای زنهائی که در جهاد شرکت می کنند سهم ویژه ای تعیین نشده، بلکه به آنها تنها پاداشی از اموال غارت شده داده خواهد شد.)»[112]

غیر مسلمانان ستمگرانه باید ترور شوند

آیه های ۶۱ و ۶۲ سوره احزاب کتاب *قرآن* می گوید:

لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾ مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾

«اگر منافقین و آنهائی که دارای قلب بیمارگونه هستند و نیز آنهائی که در شهر آشوب می کنند، دست از کارهای خود نکشیدند ... آنها افرادی ملعون هستند. این افراد را هر کجا یافتید دستگیر کنید و با ستمگری و بیرحمی آنها را بکشید.»

---

[111] *Sahih Muslim*, vol. 3, pp. 1002-1003.
[112] *Ibid.*, p. 1004.

www.kavehsara.com

بازنمود بحث

دُژاندیشیِ محمّد در آوردن چنین آیه وحشتناک و انسان ستیزی به گونه کامل روشن است. بدین شرح که آیا «منافقین» و یا «آنهائی که دارای قلب بیمارگونه بوده،» و یا «آنهائی که در شهر آشوب می کنند،» چه کسانی هستند؟ آیا بغیر از اینست که این افراد در برابر خرافاتی که یک فرد جاه طلب و تشنه قدرت می‌خواهد به آنها تحمیل کند تا بدینوسیله بتواند بر آنها حکومت نماید، ایستادگی می‌کنند؟ بنابر این آیا مجازات این افراد آنست که بر پایه آیه بالا، هر کجا مشاهده شدند، باید دستگیر و ستمکارانه کشته شوند؟ آیا این عدالت و دادگریِ اللّه و یا خداوندی است که دست کم ۱۱۴ مرتبه در *قرآن* «بخشنده و مهربان» نام گرفته است؟ پاسخ این پرسش ها اینست که این اللّه و یا خداوند خونریز وآدمکش در واقع جانور شگفت انگیزی است که یک شترچران جاه طلبی که قصد فرمانروائی بر همنوعانش را دارد، اختراع کرده تا از زبان او مردم را وادار به تسلیم شدن به خواست های خود بکند.

کشتار برای مسلمانان اجباری است، اگر چه آنها مایل به انجام این عمل نباشند

آیه ۲۱۶ سوره بقره *قرآن* می گوید:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَن تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

«کشتار برای شما اجباری است، اگر چه شما از انجام چنین عملی بیزار و رویگردان باشید. شما ممکن است از چیزی نفرت داشته باشید، ولی آن برای شما نیکو باشد و ممکن است شما چیزی را دوست داشته باشید، ولی آن برایتان خوب نباشد. اللّه آنرا می داند و شما نمی دانید.»

بازنمود بحث

در آیه بالا، اللّه عربستان برای بنده های عربش، قتل و کشتار، ترور، نفرت، و نابودی

www.kavehsara.com

تجویز می کند و از عشق، مهر و محبّت، دوستی، صمیمیّت و همزیستی انسانی لب فرو می بندد. او این فروزه های ویرانگر را در کتاب مقدّسی که برای آنها می فرستد مجاز می‌شمارد و برایشان اجباری می داند. آنها در جایگاه یک فرد انسان و بنده ناآگاه اللّه ممکن است از دست زدن به چنین اعمالی رویگردان باشند، ولی اللّه همه چیزدان بندگانش را ملزم به‌اجرای آن اعمال کشتارگرانه و نابودکننده می داند. فلسفه انسانگرایانه در پس این فرمانهای دیوصفتانه آنست که دشمنان پیامبر اللّه باید با این ترفندها نابود شوند تا راه برای قدرت حکومت محمّد هموار گردد.

مسلمان باید مرتد (از دین برگشته) را بکشد

به گونه ای که در فصل چهارم شرح داده خواهد شد، محمّد در چندین حدیث مجازات کسی را که از دین بر می گردد، «مرگ» به شمار آورده است. در *قرآن نیز* اسلام افرادی را که از دین برگردند محکوم کرده و مجازات های شدیدی برایشان برشمرده است. آیه های زیر حاکی از سرنوشت آنهائی که از اسلام برگردند و مجازات های آنها خواهد بود:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّن تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ ﴿٩٠﴾

«آنهائی که پس از ایمان آوردن کافر شدند و بر کفر خویش افزودند، هیچگاه توبه آنها پذیرفته نخواهد شد و در حقیقت آنها از گمراهان خواهند بود.» (*قرآن*، ۳:۹۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تُطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يَرُدُّوكُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ فَتَنقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾

«ای اهل ایمان، اگر از کافران پیروی کنید آنها شما را باز از دین اسلام به کفر باز می گردانند، آنگاه شما هم مانند آنها از زیانکاران جهان خواهید بود.» (*قرآن*، ۱۴۹:۳)

وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٨٩﴾

«کافران آرزو دارند که شما مسلمان ها هم مانند آنها کافر شوید تا همه در کفر برابر باشید. پس آنها را تا در راه اللّه هجرت نکنند دوست نگیرید و هرگاه مخالفت کردند، هر کجا آنها را یافتید گرفته و به قتلشان برسانید و از آنها نباید یار و دوستی

www.kavehsara.com

برگزینید.» (قرآن، ۸۹ :۴)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا لَّمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ سَبِيلًا ۝

«آنهائی که نخست ایمان آوردند، سپس کافر شدند، باز ایمان آورده و دگرباره کافر شدند، پس بر کفر خود افزودند. این افراد را الله نخواهد بخشید و به راهی هدایت نخواهد کرد.» (قرآن، ۱۳۷ :۴)

قَالَ اللَّهُ إِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَن يَكْفُرْ بَعْدُ مِنكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَّا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ۝

«الله گفت، من آن مائده را برای شما می فرستم، ولی هر کس پس از نزول مائده از دین برگردد او را عذابی کنم که هیچیک از جهانیان را نکرده باشم.» (قرآن، ۱۱۵ :۵)

دست کم در آیه بالا، الله در تحمیل درد، مجازات، ترور و وحشیگری بر آفریده های ستمگرش هم پیشی می جوید.

مَن كَفَرَ بِاللَّهِ مِن بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝

«هر کسی بعد از آنکه به الله ایمان آورد، باز کافر شد ... خشم الله را به خود خواهد خرید و مجازاتی سخت در انتظارش خواهد بود.» (قرآن، ۱۰۶ :۱۶)

أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ۝

«الله آنهائی را که از دین برمی گردند، هدایت نخواهد کرد. الله بر دلها و گوشها و چشمهای این افراد مُهر زده است و بدون تردید در عالم آخرت این افراد از زیانکاران خواهند بود.» (قرآن، ۱۰۹ ـ ۱۰۷ :۱۶)

إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ۝

«آنهائی که به‌راه رستگاری هدایت شدند، باز از دین باز گشتند و مرتدّ شدند، اینها افرادی هستند که شیطان کفر را در نگرشان جلوه گر ساخت و آنها را فریب داد.» (قرآن، ۲۵ :۴۷)

شاید گزافه گوئی نباشد اگر گفته شود که هرگاه براستی قرار می بود، یک سازمان سیاسی، اصول و احکام اسلام را آنچنان که در قرآن آمده است، به مورد اجرا بگذارد، امنیّت افراد آن اجتماع از امنیّت حیوانانی که در یک جنگل بسر می برند نیز بی ثبات تر می گشت. درست است که در زمان کنونی حکومت هائی

www.kavehsara.com

در دنیا وجود دارند که خود را «اسلامی» می نامند، مانند حکومت های عربستان سعودی، ایران، پاکستان و غیره، ولی به درستی می توان ادّعا کرد که این حکومت ها حتّی ۱۰ درصد اصول و موازین اسلامی را نیز به مورد اجرا نمی گذارند.

به گونه ای که در بالا گفته شد، آیه ۴۸ سوره نساء می گوید، مسلمانان نباید با غیر مسلمانان دوستی کنند و تأکید می کند که مسلمانان باید افراد غیر مسلمان را بگیرند و آنها را به قتل برسانند. آیه ۵۱ سوره مائده نیز می گوید مسلمانان نباید با یهودی ها و مسیحی ها دوستی کنند و هرگاه به این کار دست زدند، مانند آنها خواهند بود. آیا براستی می توان جامعه ای را به تصوّر آورد که همه افراد آن باید از مشتی خرافات نابخردانه پیروی کنند و هر کس از آن کار سرباز زد، سایر افراد اجتماع اختیار داشته باشند او را نابود کنند؟ بدیهی است که در چنین جنگلی، هر کسی هم پلیس، هم دادستان و هم قاضی خواهد بود و بدیهی است که چنین جامعه ای نیازی به زندان نیز نخواهد داشت. به راستی که یک جامعه ناب و سَره اسلامی چه «مدینه فاضله» انسانگرا و بشرنوازی خواهد بود!

الله آدمکشان را دوست دارد

آیه ۴ سوره الصّف، به روشنی سخن از عشق اللّه به خون و خونریزی می گوید:

إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفًّا كَأَنَّهُم بُنْيَٰنٌ مَّرْصُوصٌ ۝٤

«در حقیقت اللّه آنهائی را که در صفوف استوار و آهنین در راه او آدم می کشند دوست دارد.»

بازنمود بحث

با توجّه به اینکه اللّه به بندگانش فرمان می دهد که یکدیگر را مانند ماهی ها قتل عام کنند، بدیهی است که او همچنین دوست دارد مشاهده کند که بندگانش یکدیگر را قتل عام کنند و بویژه در صفوف استوار و آهنین، خون یکدیگر را بریزند. بدین ترتیب، پیامبر محبوب اللّه در برابر آنهائی که مخالف با عوامفریبی های او هستند احساس امنیّت بیشتری خواهد کرد.

www.kavehsara.com

اللّه فرمان می دهد، سر غیر مسلمان بریده و مسلمان بوسیله ارتکاب اعمال تروریستی آزمایش شود

در آیه ۴ سوره محمّد، اللّه به پیامبرش فرمان می دهد به مسلمانان بگوید، او میل دارد آنها غیرمسلمانان را زندانی کنند، گردنشان را قطع نمایند و خونشان را بریزند:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ۚ ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ ۗ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ۝

«شما مؤمنان چون با کافران روبرو شوید باید گردن آنها را بزنید تا اینکه از خونریزی بسیار دشمن را از پا درآورید، پس از آن اسیران جنگ را محکم به بند کشید که بعد یا آنها را آزاد سازید و یا فدیه بگیرید تا سختی های جنگ فرونشیند.»

اگر اللّه می خواست خود از کافران انتقام می کشید و همه را هلاک می کرد، ولی برای آزمایش شما این کار را به شما واگذار کرده است.»

بازنمود بحث

نکته بسیار جالب در آیه بالا آنست که اللّه می گوید او توان این را دارد که همه مخالفان پیامبرش را بکشد، ولی این کار را بدینمنظور به‌بندگان مسلمانش واگذار می کند تا توان قصّابی و فروزه خونریزی آنها را به مورد آزمایش بگذارد.! شاید مگر تو نمی گوئی که از آنچه در اندیشه بندگانت می گذرد با خبر و آگاه هستی، پس چگونه است که برای آزمایش آنها فرمان قتلشان را بوسیله سایر بندگانت صادر می کنی؟ شاید هم دلیل اینکه اللّه خودش بندگان نافرمانش را نمی کشد و این کار را بر دوش بندگان مسلمانش قرار می دهد آنست که می خواهد یک پنجم اموال و دارائی های کشته شدگان در جهاد، زنهای آنها و همچنین بهای فروش فرزندانشان، بهره پیامبر دلبندش شود. براستی که چه اللّه همه چیزدان، خردآگاه و مهربان و چه پیامبر نیک سرشت، با ایمان، راستگو و درستکاری مسلمانان دارند!

www.kavehsara.com

الله در ترور غیر مسلمانان بر پیامبرش پیشی می گیرد، در دل آنها وحشت می کارد و به فرشتگان دستور می دهد گردن آنها را بزنند و انگشتانشان را قطع کنند

آیه های ۱۲، ۱۷ و ۶۵ سوره انفال *قرآن* تألیف الله می گوید:

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا ۚ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾

«به یاد آر ای رسول، آنگاه که الله تو به فرشتگان وحی کرد من با شمایم، مؤمنان را ثابت قدم بدارید که من ترس در دل کافران می افکنم تا گردنهایشان را بزنید و همه انگشتانشان را قطع کنید» (*قرآن*، ۱۲ :۸)

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ ۚ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

«(ای مؤمنان) نه شما بلکه الله کافران را کشت و (ای رسول) چون تو تیر افکندی، نه تو، بلکه الله افکند.» (*قرآن*، ۱۷ :۸)

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ ۚ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ ۚ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

«ای رسول! مؤمنان را بر جنگ ترغیب کن که اگر بیست نفر از شما شکیبا باشید، بر دویست نفر از دشمنان پیروز خواهید شد و اگر صد نفر باشید، بر یکهزار نفر از کافران پیروز خواهید شد، زیرا آنها گروهی بی دانشند.» (*قرآن*، ۶۵ :۸)

بازنمود بحث

آیا در فرهنگ اسلامی چه کسی کافر نامیده می شود؟ پاسخ بسیار ساده است؟ در فرهنگ اسلام، کافر به کسی گفته می‌شود که به خرافات یاوه گونه ای که محمّد از قول الله خودساخته اش برای استوار کردن قدرتش در شبه جزیره عربستان می گوید گوش فرا نمی دهد. چرا باید گردن کافر قطع گردد و انگشتانش بریده شوند؟ زیرا او در جنگ های مذهبی (اقدامات تروریستی) که دشمنان محمّد را نابود

www.kavehsara.com

می کند و سبب می شود که یک پنجم اموال چپاول شده به او برسد و قدرت و دارائی های او را افزایش بخشد شرکت نمی کند.

در حالیکه اللّه به‌محمّد می گوید، اگر مسلمانان بیست نفر باشند می توانند دویست نفر و هرگاه یکصد نفر باشند، خواهند توانست بر یکهزار نفر از دشمنان او پیروز شوند، معلوم نیست پس چرا در جنگ اُحُد قول اللّه کار نکرد؟ زیرا به‌گونه‌ای که می دانیم در این جنگ قریشی ها شکست سخت و دردناکی به‌محمّد و مسلمانان وارد کردند. در این نبرد، شمار هفتاد و چهار نفر از پیروان محمّد که چندین نفر آنها از یاران نزدیک او بودند، از جمله عمویش حمزه که از دلاوران عرب به‌شمار می رفت و نیز مصعب پرچمدار دلیر او به خاک هلاکت افتادند و هند همسر ابوسفیان وحشیانه جگر حمزه را درآورد و آنرا به نیش کشید. در برابر هفتاد و چهار نفر از مسلمانان، قریشی ها تنها چهار نفر کشته دادند. محمّد نیز خود به سبب ضربه هائی که بر او وارد شد از هوش رفت، از ناحیه صورت به سختی زخمی گردید و یکی از دندانهایش را از دست داد. یکی از سربازان قریش به نام «ابن کمیّه» با شمشیر سر محمّد را هدف قرار داد، ولی طلحه با دست خود ضربه را گرفت و انگشتانش را برای همیشه از دست داد. هرگاه گروهی از پیروان محمّد او را محاصره و نگهداری نمی کردند، او بدون تردید در این نبرد جان باخته بود.[۱۱۳]

براستی که اللّه مسلمانان تا چه اندازه با مزه و در همان حال ستمگر است، زیرا در یک جنگ او فرشتگانش را به کمک پیامبر شیّادش می فرستد تا به دشمنانش تیراندازی و به آنها سنگ پرتاب کنند، ولی در جنگ دیگر، او ساکت و بدون حرکت باقی می ماند تا نامسلمانان چنین سرنوشت دردناکی را بسر پیامبرجانش دربیاورند.

آیا محمّد یک فرد خونخوار بود؟

آیه ۶۷ سوره انفال به شرح زیر، به پرسش بالا پاسخ می دهد:

مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَن يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ

[113] William Muir, *The life of Mohammad* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 261

www.kavehsara.com

عَزِیزٌ حَکِیمٌ ﴿۱۰﴾

«هیچ پیامبری را روا نباشد پیش از چیرگی بر دشمنان و کنترل سرزمینشان از اسیران جنگی پول (فدیه) گرفته و آنها را آزاد سازد، بلکه باید خون آنها را بسیار بریزد.»

بازنمود بحث

دست کم، دو مورد در آیه بالا وجود دارد که شایسته بحث و بررسی می باشد: نخست اینکه هدف اصلی محمّد کشتار دشمنان و دستیابی به قدرت می باشد و به همین سبب، هدفش را در دهان اللّه قرار داده و با زبان این خدمتگزار همیشه حاضر در صحنه می گوید، کشتن اسیران و تسخیر سرزمین دشمنان مهمتر از زندانی کردن و یا آزادکردن آنها در برابر فدیه می باشد. دوّم، این روش شیّادی و ریاکاریِ همیشگیِ اوست که با ساختن آیه‌ای که هدف او را برآورده می کرد، اللّه را دیکته کننده آیه می خواند و وانمود می‌کرد که او نیست که هدفش کشتار دشمنانش می‌باشد، بلکه این فرمان اللّه است که به او اندرز می دهد که پاداش و رستگاریِ او در دنیای آخرت بر سودهای مادّی و فانیِ او در این دنیا برتری دارد. بر پایه اصول روانشناسی، در واقع او اللّه را وسیله و آلت مکانیسم دفاع روانیِ خود قرار می داد.

نگاهی به رویدادهای زندگی محمّد نیز تردیدی در خون آشامیِ او باقی نخواهد گذاشت. بدین شرح که در جنگ محارب و بنی ثعلبه، او یکی از افرادی را که در آن نبرد دستگیر شده بود به نام یاسر به شتربانی شترهایش در نزدیکی محلّی به‌نام «الجما» گماشته بود. زمانی هشت نفر از افراد طایفه «قیس» که در «بجیلا» بسر می‌بردند، به مدینه نزد محمّد آمدند و اسلام آوردند. هوای مدینه به سبب رطوبت برای آنها سازگار نبود و پس از مدّتی به بیماری طحال دچار شدند. از اینرو نزد محمّد آمدند و از او چاره جوئی کردند. محمّد به آنها پیشنهاد کرد به بیابان نزد شتربان او بروند و از او بخواهند به آنها شیر و ادرار شتر بدهد تا درمان شوند. آنها این کار را انجام دادند و به هر علّتی از بیماری رهائی یافتند. پس از درمان، آنها شترها را ربودند و فرار کردند. یاسر شتربان محمّد در پی تعقیب آنها برآمد، ولی آنها او را

www.kavehsara.com

وحشیانه کشتند و از آنجا گریختند.

هنگامی که محمّد از جریان آگاهی پیدا کرد، «کرز بن جابر» را که خود در پیش راهـزن بـود و سپس اسـلام آورده و به‌محمّد پیوسته بود با بیست نفر برای دستگیری ربـاینـدگان شترهایش به بیابان گسیل داشت. «کرز بن جابر» رباینده‌گان را دستگیر کـرد و شتـرها را بغیر از یکی که بوسیله رباینده‌گان کشته شده بود، از آنها باز ستاند و آنهـا را نـزد محمّـد آورد. پیـامبر اللّـه دستور داد، دستها و پاهای آنها را قطع کنند و چشمـانشـان را از حدقه دربیاورند.[۱۱۴] یکی دیگر از تاریخنویسان می نویسد: « محمّد دستـور داد افـزون بر مجازات های بالا، میله های آهنی داغ به چشمان آنها بکشند و هنگـامی کـه در حـال جان کندن درخواست آب کردند، پیامبر اللّه دستور داد به‌آنها آب ندهند تا آنها جان دادند.»[۱۱۵]

یکی دیگـر از دلائل خـون آشـامی محمـد، بـازتـابی است کـه در جنگ بدر از خود نشان داد. این رویداد که بوسیله همه تاریخنویسان شرح داده شده اینست که در جنگ بـدر، زمـانی کـه سـر بـریـده ابوجهل، مخالف سر سخت محمّد را پیش پایش انـداختند، او از شدّت شادی آنچنان به هیجان و شادی آمد که به‌حالت غش افتاد و از حـال عـادی خـارج شد.[۱۱۶] Margoliouth نوشته است، زمانی که محمّد سر بریده ابـوجهل را در جنگ بـدر مشـاهـده نمود از شدّت هیجان شادی غش کرد.[۱۱۷] مویر نیز می نـویسد: «در جنگ بدر محمّد با مشاهده کشته شدگان درونش را آشکار کرد و با هیجانی فراسوی پندار، ابراز شادی و سرور نمود. او همچنین فرمان داد چندین نفر از اسیـران جنگی را کـه هیچ دلیل و مـدرکی از فعـالیّت هـای سیاسی آنها بر ضدّ خود در دست نداشت، اعدام کنند.»[۱۱۸]

---

[114] Muir, *The Life of Mohammad*, p. 350.

[115] Paul Fregosi, *Jihad in the West* (Amherst, New York: Prometheus, 1998), p. 47.

[116] P. De Lacy Johnstone, *Muhammad and His Power*(New York: Charles Scribner's Sons, 1901), p. 94.

[117] David A. Margoliouth, *Mohammed and the Rise of Islam*(New York: New World Book Manufacturing Co. Inc., 1972), P. 46.

[118] Muir, *The Life of Mohammad*, p. 513.

www.kavehsara.com

الله، شریک جرم داوطلبانه اقدامات تروریستیِ محمد

بر پایه آیه ۱۴ سوره توبه، الله گروهی از بندگانش را برای کشتار گروهی دیگر بر می‌انگیزاند و به آنها فرمان می دهد بر ضدّ همنوعان خود به کشتار برخیزند. الله همچنین به‌بنده های مسلمانش نوید می دهد زمانی که به خونریزی همنوعان غیر مسلمان خود برخاستند، او هم در عذاب دادن به آنها به‌کمک بنده های مسلمانش خواهد شتافت.

فَقَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ﴿١٤﴾

اهل ایمان، با کافران به قتال و کارزار برخیزید تا الله آنها را به دست شما عذاب کند و خوار گرداند و شما را بر آنها پیروز گرداند و دلهای اهل ایمان را شفا بخشد.»

براستی که افراد بشر چقدر خوشبخت هستند که سیستم جزائی آنها با سیستم جزائی الله مسلمانان تفاوت دارد. دلیل اینست که در سیستم جزائی افراد بشر، هنگامی که فردی به ارتکاب یک رفتار غیرقانونی متّهم می شود، جامعه بیدرنگ او را خطاکار به‌شمار نمی‌آورد، بلکه او نخست یک وکیل مدافع برای خود برمی گزیند تا در جریان دادرسی و مراجع رسیدگی به عمل جرم و بویژه در دادگاه از او دفاع نماید. افزون برآن، دادگاه پس از اینکه هیئت منصفه او را گناهکار شناخت، آنوقت برایش مجازات تعیین می کند. زمانی نیز که دادگاه برای او مجازات تعیین می‌کند، نوع مجازات باید با پیشینه مجرم، انگیزه او در ارتکاب جرم، چگونگیِ ارتکاب جرم و شرائط اوضاع و احوال محیطی که مجرم به ارتکاب جرم دست زده همخوانی داشته باشد. پس از صدور حکم مجازات نیز مجرم حقّ استیناف داشته و دادگاههای بالاتر می توانند حکم دادگاهی که او را محکوم به ارتکاب جرم کرده، باطل سازند. همچنین زمانی که حکم مجازات متّهم قطعی شود، هیچکس حقّ ندارد در فراسوی حکم دادگاه اقدامی بر ضدّ او انجام دهد. ولی در سیستم جزائی الله، عوامل پلیس، هیئت منصفه، وکیل مدافع، دادستان، قاضی و زندان، همه در اختیار ملاّی واحدی قرار دارد که «قاضی شرع» نامیده می‌شود وحکم او قطعی بوده و بیدرنگ باید به مورد اجرا گذاشته شود.

نکته بسیار جالب توّجه آنست که در سیستم جزائیِ عادی، هیچکس مجاز نیست

www.kavehsara.com

که یکی از طرفین دعوی را بر ضدّ دیگری برانگیزد، ولی در *قرآن*، اللّه گروهی از بندگانش را تحریک و تشویق می کند گروهی دیگر را به خاک و خون بکشند و به آنها نوید می‌دهد که در هنگام ارتکاب این عمل در دل طرف دیگر ترس و وحشت خواهد انداخت و گروه برانگیخته شده را در کشتار همنوع خود کمک خواهد کرد. براستی که چه اللّه منصف، بیطرف و دادگری!

اللّه از افراد صلح طلب نفرت، ولی جنگجویان و تروریست ها را دوست دارد

آیه ۳۵ سوره محمّد، می گوید:

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٥﴾

«ای اهل ایمان! در کار دین، خود را سست و ناتوان نشان ندهید و در جستجوی صلح برنیائید، زیرا شما برتر از کفّار هستید و اللّه با شما بوده و هیچگاه نخواهد گذاشت که شما شکست بخورید.»

گذشته از دلائلی که در پیش گفته شد، آیه بالا سرشت جنگجویانه و تروریستی اسلام و دُژاندیشیِ محمّد را برای خون آشامی، چپاول و غارت و روح قدرت طلبی او را به روشنی نشان می دهد. هرگاه او انسانِ راستگو و درست کرداری می بود و بوسیله اللّه برای هدایت افراد بشر به‌راه راست به‌رسالت برگزیده شده بود، چرا به‌جای صلح و صفا و زندگی مسالمت‌آمیز با همنوعانش می باید از این عوامل انسانگرایانه رویگردان باشد و پیوسته دم از خون و خونریزی بزند و حتّی از زبان اللّه در کتاب *قرآن* به پیروانش توصیه کند که پذیرای صلح با دشمنانش نباشند؟ اگر هدف محمّد تنها این می‌بود که دشمنانش را به دین نوینیادش فرابخواند و قصد تصرّف زمین‌ها و اموال و دارائیِ آنها را برای استوار کردن قدرت فرماندهی اش در عربستان نداشت، چرا از صلح با آنها خودداری و در جنگ کردن با آنها اصرار می‌ورزید؟ گذشته از آنچه که گفته شد، محمّد بر ضدّ یک کشور بیگانه نبرد نمی کرد تا بتوان گفت که به منظور برخی دلائل استراتژیک از صلح با دشمنانش خودداری می نمود، بلکه او در برابر طوایف و قبائل بی پناه سرزمین خودش جنگ و کشتار

www.kavehsara.com

می کـرد. بنـابـر این می توان از این بحث نتیجه گرفت که بدون هیچگونه تردیدی او به هر وسیله ریاکارانه و وحشیانه ای متوسّل می شد تا موفّق شود بر مردم سرزمینش حکومت کند.

یکی دیگـر از ریـاکـاری هـای محمّد در آوردن آیه بالا، فریب دادن تازی ها با اظهـار این مطلب است کـه اللّـه قول و نوید داده است که آنها را در برابر دشمنانشان پشتیبـانی و یـاری کند شکست سخت او در جنگ اُحُد، در پیش شرح داده شد. ولی این تنهـا موردی نبود که او با خواری و فرومایگی در جنگ شکست خورد. در سال هفتم هجـرت محمّـد نیـروئی را بـرای حمله به ساکنان فدک گسیل داشت که در این نبرد، افراد طایفه «بنی مورا» سربازان او را تکّه تکّه کردند.[۱۱۹]

یک سـال پس از آن، محمّـد نیـروئی بـرای مسلمان کردن طایفه «بنی سلیم» به محلّ سکـونت آنهـا در شرق مدینه گسیل داشت که در این نبرد افراد طایفه یادشده، بیشتـر سـربـازان او را کشتنـد و فـرمـانـده آنها در حالیکه زخمهای شدیدی در نبرد برداشته بود، به سختی توانست از میدان جنگ بگریزد و جان بدر ببرد.

یکی یا دو ماه پس از رویداد بالا، محمّد نیروی دیگری برای حمله به بخشی از طـایفـه «بنی لیث» که در راه به مکّه بسر می بردند، گسیل داشت. مسلمانان به گونه ناگهانی و بدون آگاهی پیشین به طایفه یاد شده حمله بردند و اموال و دارائی‌های آنها را غـارت کـردند و به سوی مدینه گریختن آغاز نمودند، ولی افراد طایفه «بنی لیث» آنهـا را تعقیب کـردنـد، اموال وشترهای غارت شده را از آنها بازپس گرفتند و آنها را به‌سوی مدینه فراری دادند.[۱۲۰]

در مـوردی دیگـر، محمّـد گروه کوچکی شامل پانزده نفر را برای حمله به قبیله «بنی امیـر» کـه بخشی از طـایفـه مخـالفش «هـوین» بود، به «ذات اتلا» در مرزهای سـوریّـه گسیل داشت. مسلمـانـان ابتدا موفّق شدند بر طایفه یاد شده پیروز شوند و امـوال و دارائی های آنها را به غنیمت ببرند، به گونه ای که به هر یک از آنها ۱۵ رأس شتـر سهم رسیـد، ولی پس از آن گـروهی از بـادیـه نشینان آن محلّ به آنها حمله ور

---

[119] *Ibid.*, p. 392.
[120] *Ibid.*

www.kavehsara.com

شدند و تمامی آنها را بغیر از یکنفرشان که به سختی مجروح شد و به مدینه فرار کرد، از دم تیغ گذراندند.[۱۲۱]

مصیبت بارتر از همه برای مسلمانان شکست آنها در سوریّه بود. بدین شرح که تا سال ۶۲۹ میلادی، محمّد تنها طوایف و قبیله های داخل عربستان را مورد حمله قرار می داد و اموالشان را غارت می کرد، ولی در سپتامبر این سال (۶۲۹)، شش ماه پس از بازگشت از مسافرت حجّةالوداع که بهمکّه انجام داده بود، برای نخستین بار تصمیم گرفت ملّت های خارج از عربستان را مورد حمله قرار دهد و گزینه او در این مورد نواحی جنوبی امپراتوری رم بود. سبب این حمله آن بود که او نامه ای بوسیله یکی از مسلمانان به «هراکلیتوس» (هرقل) امپراتور رم ارسال داشته و او را به دین اسلام فرخوانده بود، ولی در هنگام بازگشت هنگامی که او از بین افراد طایفه «قسانید» در نزدیکی های دریای مرده عبور می کرد، یکی از رؤسای آن طایفه به نام «شوراهبیل،» در «متعه» او را از پای درآورده بود.

در این لشگرکشی، محمّد فرزندخوانده اش «زید بن حارث» را به فرماندهی لشگر مسلمانان منصوب کرده و دستور داده بود هرگاه زید در آن جنگ کشته شد، «جعفر بن ابیطالب» برادر «علی بن ابیطالب،» جایگزین او شده و اگر او نیز از پای درآمد، «عبداللّه بن رواحه» فرماندهی مسلمانان را بهدست بگیرد. هنگامی که لشگر مسلمانان مدینه را ترک می کرد، محمّد به آنها گوشزد کرد که انتظار دارد آنها با دستی پر از اموال و دارائی های غارت شده - که هدف پایه ای وی از این رزم آوری ها بود - به مدینه بازگشت کنند.

نخستین رویاروئی لشگرِ اعزامیِ محمّد با نیروی دشمن، در «متعه» در جنوب شرقی دریای مرده روی داد. در این نبرد، لشگر مسلمانان در محلّ مطلوبی آرایش یافته بود و پرچم اسلام بوسیله زید، فرمانده آنها حمل می شد ولی در همان نخستین برخورد او از پای درآمد و سپس «جعفر بن ابیطالب» پرچم را در دست گرفت که او هم به همان سرنوشت گرفتار آمد و کشته شد. پس از کشته شدن او «عبداللّه بن رواحه» فرماندهی و پرچم اسلام را در دست گرفت، ولی دستهای او هم بوسیله

---

[121] *Ibid.*

www.kavehsara.com

نیروهای دشمن قطع گردید و او ناچار شد پرچم را زیر بازوانش حمل کند. مقاومت او به جائی نرسید و سرانجام او نیز از پای درآمد و کشته شد.

پس از شکست ناکام کننده یاد شده، مسلمانان درحالیکه فرماندهان برجسته و رزم آوران کارآزموده خود را از دست داده بودند، از میدان جنگ گریختند و هرگاه به‌سبب ورزیدگیِ رزمیِ «خالد بن ولید،» جنگ آور سلحشور و مشهور عرب نبود که با نهایت مهارت فرماندهی مسلمانان را در دست گرفت و موفّق شد سربازان باقیمانده را جمع و جور کرده و عقب نشینی اختیار نماید، تلفات آنها از اینها نیز زیادتر می‌بود.[۱۲۲] گوئی در تمام این شکست های رسواکننده ای که به مسلمانان وارد شد، اللّه، این لوده دست ساخته محمّد، یا به مرخصی رفته، یا گرفتار بیماریِ Alzheimer شده ویا اینکه مرده بود. زیرا او نه در راستای قول و وعده و وعیدهائی که به‌مسلمانان داده بود که در نبردها چنین و چنان به‌آنها کمک می کند، اقدامی به عمل آورد و نه اینکه فرشتگان مسلّحی را که در جنگ بدر از آسمان به‌کمک محمّد فرستاده بود، مأمور کمک به مسلمانها کرد!

کوتاه اینکه، برپایه گفتار *قرآن*، یک مسلمان خوب فردی است که خانه اش را ترک گوید و مال و جانش را در جنگ برای رضای اللّه و پیامبرش قربانی کند. اللّه نیز در برابر، اگر در جنگ زنده بماند، در این دنیا او را با سهمی که از چپاول و غارت اموال و دارائی ها و زنهای به دست آمده و در دنیای دیگر با امکان شهوترانی در عشرتکده بهشت، پاداش خواهد داد. ولی مسلمان بد، فرد صلح طلب و مسالمت جوئی است که اللّه از او نفرت دارد و شعله های گدازنده و گزنده آتش دوزخ در انتظار او هستند.

پدران و مادران غیر مسلمان را نباید فرزندانشان دوست داشته باشند

شاید کسی نتواند باور کند که یک کتاب به اصطلاح آسمانی که درونمایه آن باید بر پایه غایت نیکی و راستی و درستی بنیان گذاشته شده باشد، به افراد مردم آموزش

---

[122] S. W. Koelle, *Mohammed and Mohammedanism* (London: Rivingstons, 1972), pp. 199-200.

www.kavehsara.com

بـدهـد کـه اگـر پـدران و بـرادرانشان خرافات مسخره ای را که محمّد تبلیغ می کرد نپـذیـرفتنـد، نبـاید آنها را دوست داشته باشند. ولی با نهایت شگفتی باید دانست که بـرخی از آیـه هـای *قرآن* به افراد مردم توصیه می کند که هرگاه پدران و برادران و سایر منسوبینشان به اسلام ایمان نداشته باشند، نباید آنها را دوست بدارند. در بین این آیـه هـا، یکی آیـه ۲۳ سـوره تـوبه است که گستاخانه به مسلمانان به‌آموزش چنین فروزه ناانسانی می پردازد:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُوٓاْ ءَابَآءَكُمۡ وَإِخۡوَٰنَكُمۡ أَوۡلِيَآءَ إِنِ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡكُفۡرَ عَلَى ٱلۡإِيمَٰنِۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمۡ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ ۝٢٣

«ای اهل ایمان! شما پدران و برادران خود را نباید دوست بدارید، اگر آنها کفر را بر ایمان برتری بدهند و هر کس از شما آنها را دوست بدارد، بدون شکّ از ستمکاران است.»

اصول اخلاق حکم می کند که هر انسانی، هر موجود زنده‌ای، بویژه همنوع خود را دوست داشتـه باشد. به همان نسبت نیز اگر کسی از نزدیکیِ با یک بیگانه به‌سبب دین و مـذهبش خودداری کند مرتکب یک عمل غیر اخلاقی شده، چه رسد به‌اینکه دینی بـه انسـان آمـوزش بـدهـد کـه اگـر پـدر و برادرش از پذیرش پاره ای اصول خـردستیـز خودداری کردند، پیوند خویشاوندی خود را با آنها ببرد. فرض است که اصـول مـذهبی بـه افـراد بشـر درس برادری، شرافتمندی، درستی، راست کرداری، مهرورزی و یگانگی بدهند، ولی دین محمّد به مسلمانان آموزش می دهد که اگر پدر و بـرادرش از خـرافـاتِ خردستیزی که او برای استوار کردن پایه های قدرتش تبلیغ می کنـد پیروی نکردند، با آنها دشمنی ورزند. به همین دلیل، با ایمان کامل می توان گفت کـه هیچ دین و مـذهبی در دنیـا، مـانند محمّد و دینِ کاوَکِ او اسلام، پیوندهای خـانـوادگی را نـابود نکرده است. با وارد کردن این مطالب ضدِّ اخلاقی و بیهوده در *قرآن*، محمّد به مسلمانان گفت که آنها باید او را بیش از فرزندانشان دوست بدارند.

در آیه بالا (۲۳ :۹) نکته مهّم دیگری وجود دارد که نباید از نگر دور داشت و آن نکته اینست که به گونه ای که در پیش گفته شد، اسلام برای زن وجود یک کالا قائل است و نـه یک انسان. زیرا حتّی هنگامی که *قرآن* می‌خواهد افراد انسان را از داشتن پاره‌ای احساسات درونیِ مثبت منع کند، سخنی از زن به میان نمی آورد و «پدران» و

www.kavehsara.com

«برادران،» را مورد بحث قرار می دهد و «مادران» و «خواهران» را به‌فراموشی می‌سپارد.

آیه دیگری که در این باره در *قرآن* وجود دارد، آیه ۱۴ سوره تغابن است که می گوید:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ مِنْ أَزْوَٰجِكُمْ وَأَوْلَٰدِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَٱحْذَرُوهُمْ

«ای اهل ایمان! زنان و فرزندان شما برخی دشمن شما هستند، بنابر این از آنها حذر کنید.»

آیا مفهوم «فَاحْذَرُوهُمْ» که در این آیه آمده چیست؟ به فرهنگ لغت نگاه کنید. آیا این واژه بغیر از «حذر کردن و دوری جستن» مفهوم دیگری دارد؟ اکنون پرسش آنست که چگونه پدری می تواند از فرزندش حذر کند و دوری بجوید؟ مگر نه اینست که اگر پدری بخواهد از فرزندش دوری کند باید او را از خانه خود بیرون براند؟ آیا بغیر از بیرون کردن فرزند از خانه، راه دیگری برای دوری جستن از او وجود دارد؟ اکنون فکر کنید به سر فرزندی که پدرش او را از خانه بیرون کند، بویژه اگر دختر باشد چه خواهد آمد؟ اینست آموزش های یک کتاب آسمانی به نام *قرآن* که بیش از یک ششم جمعیّت دنیای کنونیِ ما باورمند آن هستند.

آیه ۳ سوره ممتحنه نیز سخن از جدائی و بی فایدگیِ فرزندان و خویشاوندان در روز قیامت به میان آورده و می گوید، در این روز آنها بین شما جدائی می افکنند:

لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَآ أَوْلَٰدُكُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝

«هرگز در روز قیامت خویشان و فرزندان شما برایتان سودی ندارند و در آن روز میان شما به گونه کلّی جدائی می افکنند.»

«ترور» و «تروریسم» واژه های جامعی بوده و دارای مفاهیم گسترده می‌باشند، نفرت بردن از پدر و مادر و سایر خویشاوندان، در موردی که آنها از خواست های جاه طلبانه یک فرد شیّاد پیروی نکردند، پاره‌ای از آنهاست.

افراد غیر مسلمان ناپاک (نجس) هستند

آیه ۲۷ سوره توبه می گوید:

www.kavehsara.com

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّمَا ٱلْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُواْ ٱلْمَسْجِدَ ٱلْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَٰذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِۦٓ إِن شَآءَ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝٢٨﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، بدانید که مشرکان ناپاک هستند. اجازه ندهید آنها پس از پایان این سال به مسجدالحرام نزدیک شوند.»

برای اینکه به خوبی با واژه «ناپاک» آشنا شویم، نخست بهتر است به مفهوم آن نگری داشته باشیم. واژه «ناپاک» دارای دو مفهوم است: معنوی و عملی. مفهوم عملی این واژه در باره فردی به کار می رود که دارای ظاهری کثیف و شلخته بوده و این حالت در او قابل مشاهده باشد. مفهوم معنوی این واژه که قابل مشاهده نیست، در باره کسی به کار می رود که دارای شخصیّتی گناه آلوده باشد. بدیهی است که مفهوم فقهی «ناپاک» در اسلام، مورد اخیر آن می باشد. اگر چنین باشد، در اینجا پرسشی به وجود می آید و آن اینست که در اسلام به چه کسی گناهکار می گویند و یا اینکه «گناه» در اسلام چه مفهومی دارد؟

در اسلام، «گناه» به دو بخش تقسیم می شود: گناه بزرگ و گناه کوچک. ولی به گونه کلّی و از نگر عملی، در اسلام «گناه» یک پدیده نظری است و به آسانی و سادگی به کسی نسبت داده می شود که با مقامات مذهبی اسلام مخالف بوده و یا اینکه رفتار مذهبی اش مشکوک به نگر برسد. بهترین مثالی که در این باره می توان آورد، اقدام آخوند روح اللّه خمینیِ گُجَستَک پس از در دست گرفتن قدرت در ایران می باشد. زیرا هنگامی که او در ایران به قدرت رسید، دستور داد به عنوان «محاربه با خدا» و «مفسد فی الارض» هزاران نفر از افراد بیگناه اعدام شوند. فَتوای کشتن سلمان رشدی، نویسنده کتاب Satanic Verses مثال آشکار «گناه» در اسلام و جنایات این ملاّی پریشان مغز اسلامی می باشد.

به گونه پالیده و کوتاه باید گفت، محمّد با آوردن واژه «ناپاک» در *قرآن*، برای اینکه مردم را با قدرت خود وادار به تسلیم بکند، آنها را بوسیله واژه «گناه» ترور زده کرد و در دل آنها ترس و وحشت به وجود آورد. فرهنگ لغت Webster واژه «ترور» را چنین تعریف می کند: «ترور، عبارتست از یک حالت شدید ترس و وحشت و نگرانی.»[۱۲۳] فرهنگ لغت American Heritage در تعریف «ترور»

---

[123] *Webster's Third new Dictionary*, rev. ed. (1993), s. v. "Terror."

www.kavehsara.com

می نویسد: «ترور عمل تجاوزگرانه ای است که گروهی برای تهدید کردن و زیر فشار قرار دادنِ توده های مردم، برای دستیابی به هدفهای سیاسی و یا نظامی به کار می برند.»[۱۲۴] و فرهنگ لغت Random House Unabridged «ترور» را چنین تعریف می کند: «ترور، عبارتست از: ایجاد ترس و وحشت شدید در مردم.»[۱۲۵]

بنابر این می توان گفت که واژه «ناپاک» و یا «نجس» در آیه بالا، یکی از ابزار و وسائل اختراعیِ محمّد برای ایجاد ترور و وحشت در مخالفانش بود و به گونه ای که در مطالب واپسین (فصل ششم) همین کتاب خواهیم دید، هر کسی را که بر سر راه قدرتش قرار می گرفت فرمان می داد وحشیانه کشته شود. امروز مسلمانان این واژه را هم از جهت معنوی و هم از نگر عملی به غیر مسلمانان بویژه، کلیمی ها، مسیحی ها و بهائی ها نسبت می دهند.[۱۲۶] گوئی اللّه با همه دانش و آگاهی هایش نمی دانسته است یکی از بنده هایش که به فرمان او در سده هفدهم پا به پهنه هستی خواهد گذاشت و «باروخ اسپینوزا» نامیده خواهد شد و از تابناک ترین چهره هایِ فلسفیِ جهان به شمار خواهد رفت، خواهد گفت: **«هنگامی که من با یک فرد مذهبی تماس می گیرم، احساس می کنم باید دست هایم را آب بکشم.»**

مسلمانانی که با یهودی ها و مسیحی ها دوستی کنند، دیگر مسلمان نخواهند بود

آیه ۵۱ سوره مائده به مسلمانان فرمان می دهد با یهودی ها و مسیحی ها دوستی نکنند وگرنه مانند آنها خواهند بود.

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ ٱلْيَهُودَ وَٱلنَّصَٰرَىٰٓ أَوْلِيَآءَ ۘ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ ۚ وَمَن يَتَوَلَّهُم مِّنكُمْ فَإِنَّهُۥ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٥١﴾

«ای کسانی که ایمان آورده اید، یهودی ها و مسیحی ها را به دوستی مگیرید،

---

[124] *American Heritage Dictionary*, fourth ed. (2000), s. v. "Terror."
[125] *Random House Unabridged Dictionary*, 2nd. ed. (1987), s. v.

[۱۲۶] به مطالب فصل ششم همین کتاب مراجعه فرمائید.

www.kavehsara.com

برخی از آنـان دوستدار برخی دیگرند و هر کس از شما مؤمنان که با آنها دوستی کند در حقیقت از آنها خواهد بود ....»

زمانی که آیه بالا به مسلمانان می گوید: «هر کس از شما با آنها (یهودیان و مسیحیان) دوستی کنـد از آنهـا خواهد بود،» نه کاستی های یهودیان و مسیحیان را بر می‌شمارد و نه اینکـه در بـاره علّت چنین دستـوری کـه بـا طبع اجتماعی بشر مغایرت و ناهمگونی دارد سخنی بـه میـان می آورد. ولی محمّد با وارد کردن چنین آیه بشرستیزانه ای در قرآن، هم کوته اندیشی خود را به اثبات می رساند و هم اینکه اسلام را دینی نژادپرست، انسان ستیز، نـابخـردانـه و غیـر منطقی می نمـایـانـد. دنیائی که روز به روز کوچکتر می شود و افراد گـوناگون بشر از هر نژاد، تیره، رنگ پوست، زبان، فرهنگ و ملّیتی که باشند باید در کنار یکدیگر بسر برده، با یکدیگر اتحاد و دوستی کنند تا سختی های زندگی را برای یکدیگر قـابل تحمّل سـازنـد، آیـا می تـوان بـرای چنین سخن نابخردانه ای کوچکترین ارزش و اعتبـاری قـائل شد و یا اینکه آنرا کلام خدا دانست؟ آیا مسلمانانی که به نحوی از انحاء با یهـودی هـا و مسیحی هـا در امور تجاری، اجتماعی، فرهنگی، هنری و غیره آمیزش‌های گـونـاگـون دارنـد و یا با پیروان یکی از این دو دین ازدواج کرده اند، می توانند با نادیده گرفتن متن و فرمان این آیه خود را مسلمان بخوانند؟

ارسطـو فیلسـوف نـامـدار یـونان باستان، بشر را حیوانی سیاسی و اجتماعی به شمار می‌آورد، ولی شترچران ناآگاه و در همان حال خودخواهی که دیوانه دستیابی به قدرت بـوده و شـرایط زنـدگی عـربستان آغاز سده هفتم میلادی در این راستا یار او شده است، می گـویـد افـرادی کـه در یک سـرزمین بسـر می بـرند و از جهت اندیشه های خرافی با یکدیگر تفاوت دارند نباید با یکدیگر دوستی کنند. آیا مسلمانان تا کنون اندیشیده اند که هرگاه از سایر ملل دنیا منزوی شوند، زندگی آنها چه شکل و شرایطی خواهد یافت؟ و آیا بـراستی اگـر قـرار بـاشـد، چنین وضعی در دنیا به مورد تحقّق درآید، زندگی جهانی چه شکلی پیـدا خواهد کرد؟ کمترین فرض فرآیند به اجرا درآمدن چنین فرضی، به شرح زیر خواهد بود؟

۱- بیدرنگ سازمان ملل متّحد و تمام نهادهای یاری رسانی گوناگون بین المللی باید از بین برداشته شوند.

۲ـ تمـام نمـایندگی های سیاسی کشورهای مسیحی و یهودی مذهب در کشورهای

www.kavehsara.com

مسلمان باید تعطیل شوند.

۳ـ پیمان های تجارتی و اقتصادی بین کشورهای مسلمان از یک سو و یهودی‌ها و مسیحی‌ها از دگرسو باید قطع گردد.

۴- شرایط خانمانسوز و ناگواری که جنگ های صلیبی برای در حدود مدّت ۳۰۰ سال از سده یازدهم تا سده چهاردهم برای پیروان ادیان ابراهیمی به وجود آوردند باید به‌تمام دوره های تاریخ بشر گسترش داده شده و جنگ و خونریزی و برادرکشی از شرایط روزانه طبیعی زندگی بشر به شمار آید.

۵- بهره برداری از اندیشه ها، اختراعات و اکتشافات یهودیان نامدار جهان مانند آلبرت اینشتین، زیگموند فروید، موسی هس، باروخ اسپینوزا، آیزیا برلین، والت دیزنی وغیره گناه شمرده شود. برای نویسنده نام بردن از دانشمندان، مخترعین و مکتشفین مسیحی امکان پذیر نیست، زیرا در اینصورت باید کتابی به قطر دفترهای راهنمای تلفن از نامهای این افراد پر گردد. تاریخ نام حتّی یک مسلمان را نیز در ردیف مخترعین و مکتشفین بزرگ جهان به ثبت نرسانده است.

۶- هرگاه مسلمانان از بهره برداری از اندیشه ها و نوآوری های اختراعی و اکتشافی یهودیان و مسیحیان جهان منع گردند، آنگاه باید از بهره برداری از تمام پیشرفت های علمی، تکنولوژیکی، صنعتی، پزشکی و بهداشتی که دست آوردهای سایر ملیتّ ها و پیروان ادیان و مذاهب دیگر جهان است دست بردارند و ناچار زندگی همه آنها در شرایط بادیه نشینی صحراهای خشک و سوزان عربستان آغاز سده هفتم میلادی دگردیس شود.

اللّه چهره یهودی ها و مسیحیانی را که به اسلام ایمان نیاورند، به‌پشت سر و پشت سرشان را به جلو می آورد

نه تنها باور کردن، بلکه حتّی پندار اینکه چهره کسی به پشت سر و پشت سر و گردنش به جلو تغییر یابد و چهره انسان، جای خود را با پشت سر و گردنش عوض کند، نه آسان است و نه خردگرایانه. ولی این فراگشت عضوی در انسان الهامی است که اللّه به پیامبرش محمّد نموده و متن آیه ۴۷ سوره نساء را دربر گرفته و مجازاتی است که *قرآن* برای یهودی ها و مسیحی هائی که به اسلام ایمان نیاورند قائل شده

www.kavehsara.com

است. این آیه یهودی ها و مسیحی ها را فرا می خواند تا به اسلام که تورات و انجیل را نیز بر پایه متن آیه شامل میشود، ایمان بیاورند و گرنه چهره آنها به عقب و پشت سرشان به جلوی آنها تغییر مکان خواهند داد و به‌سرنوشت قانون شکنان روز سبت (شنبه) مجازات خواهند شد.[۱۲۷]

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ ءَامِنُوا۟ بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَىٰٓ أَدْبَارِهَآ أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّآ أَصْحَٰبَ ٱلسَّبْتِ ۚ وَكَانَ أَمْرُ ٱللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٤٧﴾

«ای کسانی که برای شما کتاب آسمانی فرستاده شده، پیش از اینکه چهره شما را به پشت سر و پشت سرتان را به چهره‌تان تبدیل کنیم و مانند قانون شکنان روز سبت شما را مجازات کنیم، به قرآن که در بردارنده اصول و احکام تورات و انجیل شما نیز هست ایمان بیاورید و بدانید که فرمان ما به گونه حتم اجرا خواهد شد.»
(قرآن، ۵۰ : ۴)

بازنمود بحث

به گونه ای که از متن آیه بالا (۵۰ سوره نساء) برمی آید، اللّه به یهودی ها و مسیحی ها می گوید، آنها باید قرآن را به جای کتاب آسمانی خود پذیرش کنند و یهودی ها محمّد را به جای موسی و مسیحیان ویرا به جای عیسی به عنوان پیامبر خود بپذیرند و گرنه چهره آنها را به پشت سر و پشت سرشان را به چهره آنها تبدیل خواهد کرد و مجازات قانون شکنان روز سَبَت (شنبه، روز تعطیل یهودی ها)را بسرشان خواهد آورد. بالاتر و مهمّ تر از همه اینکه اللّه تأکید می کند که فرمان او دارای ضمانت اجرای حتمی و تغییرناپذیر بوده و به گونه یقین به مورد اجرا گذاشته خواهد شد. (برای آگاهی از سرنوشت یهودی هائی که به قول قرآن با کار کردن در روز شنبه قانون شکنی کردند، به مطالب صفحه شماره ۱۶۳ به بعد فصل سوم مراجعه فرمائید.) آورد، جای چهره و پشت سر یک یهودی و یا مسیحی با یکدیگر تغییر کرده باشند؟ هر گاه پاسخ این پرسش مثبت نباشد، ناگزیر ما به دو نتیجه دست می یابیم: یکی

---

[۱۲۷] به مطالب صفحه ۱۲۵ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

www.kavehsara.com

اینکه براستی اللّه مسلمانان لوده ای بسیار خوش مشرب و خنده آور است و دوّم اینکه، محمّد از بزرگترین و با شهامت ترین دروغگویانی است که دنیا تا کنون به‌خود دیده است.

دست و پای افرادی که بر ضد الله و رسولش به پا می‌خیزند باید قطع و اعدام شوند

دانش جزاشناسی به آموزش‌بینانِ این رشته می آموزاند که مجازات باید در برابر قانون شکنی بکار رود و اینکه چگونگیِ ارتکاب جرم بوسیله فرد قانون شکن و شرایط و اوضاع و احوالی که جرم در آن ارتکاب شده نیز باید در زمان تعیین مجازات در نظر گرفته شوند. ولی اینگونه که معلوم می شود اللّه همه چیزدان و پیامبرش که *قرآن* را برای تمام زمانها و ادوار به وجود آورده و آنرا غیرقابل تغییر و ابدی می دانند، درباره باورهای پیشرفته بشر در راستای مجازات قانون شکنان دگراندیش بوده و به‌آئین دادرسی نیز هیچ عقیده ای ندارند. بر پایه آیه ۳۶ سوره مائده که در زیر شرح داده خواهد شد، هرگاه کسی با به اصطلاح رسول مخالفت کند، اللّه فرمان داده است که پیامبر دست و پایش را برخلاف (دست راست و پای چپ و یا دست چپ و پای راست) قطع کند، او را اعدام نماید و یا از خانه و کشانه اش آواره اش سازد. البتّه این بخش سبک مجازات او خواهد بود، بخش سنگین تر در آن دنیاست که پس از مرگ بر او تحمیل خواهد شد.

إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ذَٰلِكَ لَهُمۡ خِزۡيٞ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝٣٣

«مجازات کسانی که با اللّه و رسول او به جنگ برخیزند و در روی زمین فساد کنند، جز این نباشد که آنها را به قتل برسانند یا به دار بکشند و یا دستها و پاهایشان به خلاف بریده شود و یا از سرزمینشان اخراج گردند. این ذلّت و خواری، عذاب دنیوی آنهاست و در آخرت به عذابی بزرگتر گرفتار خواهند آمد.»

حُکم بالا وحشیانه ترین مجازاتی است که تا کنون به نام دین و مذهب به‌وجود آمده است. بر پایه این آیه اگر برای مثال، کسی به محمّد بگوید سخنان او درباره

www.kavehsara.com

اینکه «خورشید، در یک چشمه آب تیره غروب می کند، (قرآن، ۸۶ :۱۸ ،)» و یا اینکه «اگر یهودیان و مسیحیان به اسلام ایمان نیاورند، چهره آنها به پشت سر و پشت سرشان به جای چهره آنها تغییر مکان خواهد داد (قرآن، ۴۷ :۴)» یاوه‌های خردآزاری بیش نیستند، دست ها و پاهای این فرد باید برخلاف (دست راست و پای چپ و یا دست چپ و پای راست) بریده شود و از سرزمینش اخراج و یا اعدام گردد.[۱۲۸]

نکته دیگر آنست که محمّد مفهوم این آیه وحشتناک را مانند بیشتر آیه های *قرآن* از نوشتارهای مقدّس یهودی‌ها ربوده است. زیرا آیه ۱۲۴ سوره اعراف و آیه ۴۹ سوره شعراء می گویند که چون ساحران و جادوگران فرعون اظهار داشتند که قدرت سحر و جادوی موسی از آنها بیشتر است، از اینرو فرعون بر آنها خشم گرفت و تهدیدشان کرد که دستور خواهد داد دست ها وپاهایشان را بر خلاف ببرند و پس از آنهم جسدشان را به‌صلیب بکشند تا بالای صلیب جان بدهند.

در آیه بالا، دو نکته شایسته ارزشیابی به نگر می رسد: یکی اینکه محمّد متن این آیه را از نوشتارهای یهودیان ربوده و دوّم اینکه وی تاریخ «مجازات بوسیله صلیب» را نمی‌دانسته است. زیرا بر پایه نوشته فرنود سار British Encyclopedia[۱۲۹] مجازات به صلیب کشیدن تنها از در حدود سده ششم پیش از میلاد معمول شده، در حالیکه موسی بین سالهای ۱۳۵۰ و ۱۲۵۰ پیش از میلاد مسیح زندگی می کرده است. بنابر این مجازات به صلیب کشیدن در زمان موسی معمول نبوده و اینهم یکی دیگر از یاوه گوئی های محمّد و *قرآن* است.

به هر روی، بدون تردید می توان گفت که تا کنون هیچ انسان مستبدِّ خردباخته‌ای چنین مجازات جانورخویانه ای را در دنیا مقرّر نکرده است. براستی که محمّد چه اللّه پریشان مغزی را اختراع کرده تا از قول او برای دستیابی به هدفهایش به این یاوه گوئی ها بپردازد. در سیستم جزائی اللّه، مجازات کسی که با اندیشه های محمّد مخالف باشد، قطع دست و پا بر خلاف، اخراج از محلّ زندگی، به صلیب کشیده شدن و اعدام است. براستی که اسلام چه دین دادگرانه ای است!

---

[128] Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. 614.
[129] *Encyclopedia Britanica*, 15th ed., s. v. "Crucifixion," p. 762.

www.kavehsara.com

چپاول و غارت، گوره جوشان تروریسم اسلامی

غارت و چپاول اموال شکست خوردگان در جنگ های اسلامی و یا به گونه ای که *قرآن* می گوید،«غنیمت» یکی از فرآیندهای جهاد است. پاداش یک رزم آور اسلامی – کسی که در جهاد شرکت می کند – در دنیای دیگر بهشت، ولی در این دنیا غارت و چپاولِ اموال و دارائی هایِ غیر مسلمانان، زنان و فرزندانِ آنهاست. ولی این عمل به زبان فقهی در اسلام «غنیمت» نامیده می شود:[۱۳۰]

پس از اینکه محمّد از مکّه به مدینه فرار کرد و قدرت را در این سرزمین در اختیار گرفت، مجبور شد با ساکنان مکّه و طوایف و قبایل تازی که از فرمانبرداری از او سرباز می زدند، دست به نبرد بزند و در همان زمان به‌کاروان های تجارتی حمله و دستبرد آغاز کرد. هنگامی که محمّد در این نبردها پیروز می‌شد، اموال و دارائی های آنها را چپاول و غارت و یک پنجم آنرا برای خود بر می‌داشت و بقیّه را بین سربازانش بخش می کرد و همین اموال بودند که منبع درآمد او و پیروانش به‌شمار می رفتند. چپاول و غارت اموال دیگران برای محمّد و پیروانش به اندازه ای اهمیّت داشت که تاریخنویسان آنرا یگانه انگیزه افرادی دانسته اند که در کنارمحمّد برای او نبرد می کردند. زمانی که در سال ۶۲۸ میلادی محمّد قصد مسافرت به مکّه برای زیارت خانه کعبه را داشت، چون در این مسافرت غارت و چپاولی در کار نبود، برخی از پیروانش از شرکت در این مسافرت خودداری ورزیدند. در این باره *قرآن* می گوید:[۱۳۱]

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ ۚ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِن قَبْلُ ۖ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا ۚ بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾

«آنهائی که در آن مسافرت با تو همراهی نکردند، هنگامی که مسافرتهای وابسته به‌کسب غنائم پیش آید خواهند گفت، بگذارید ما هم با شما همراهی کنیم و بدینوسیله می خواهند سخن اللّه را تغییر دهند. به آنها بگو، (اللّه گفته است، شما

---

[130] Suhas Majumdar, *Jihad: The Islamic Doctrine of Permanent War*, p. 26.
[131] Faruq Sherif, *A Guide o the Contents of the Koran*, p.170.

www.kavehsara.com

حقّ همراهی به ما را ندارید.) آنها خواهند گفت، (شما نسبت به ما حسودی می کنید.) اینها همه نادان هستند.» (قرآن، ۴۸:۱۵)

تصاحب اموال و دارائی های غیر مسلمانان و زنان آنها در نبردهای اسلامی بوسیله زور و یا بدون زور، تا زمانی که آنها بین جنگ آوران اسلامی بخش شود حقّ مسلّم مسلمانانی که در نبردهای اسلامی شرکت می کنند به شمار رفته است. زیرا بر پایه برهان فقه اسلامی، اگرچه در ظاهر غیر مسلمانان مالک اموال خود هستند، ولی چون از پذیرش اسلام خودداری ورزیده و در برابر مسلمانان به نبرد پرداخته اند، از اینرو مجازات آنها در برابر این گناه سلب حقّ مالکیّت آنها از اموال و دارائی و زنانشان می باشد.[۱۳۲] اصطلاح «غنیمت» بویژه در باره اموال و دارائی هائی به کار می رود که مسلمانان به زور از غیر مسلمانان بگیرند. این اموال نه تنها شامل اموال منقول و غیر منقول، بلکه حتّی افراد مردم نیز خواهد شد و اسیران جنگی و زنان و فرزندان آنها را نیز دربر می گیرد.[۱۳۳]

اللّه در آیه های ۲۶ و ۲۷ سوره احزاب، چگونگی سرشت «اموال و دارائی های چپاول شده و انسان های دستگیر شده در نبردهای اسلامی» را به روشنی بیان می دارد:

وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا
وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢٧﴾

«و اللّه آن گروه از اهل کتاب را که کمک و پشتیبان مشرکان بودند، از سنگرهایشان فرود آورد و در دلشان از شما مسلمین ترس افکند تا اینکه شما گروهی از آنها را به قتل رسانیده و گروهی را اسیر کردید. و شما را وارث سرزمین و دیار و اموال آنها کرد و نیز سرزمینی را که هیچگاه قدم بر آن ننهادید بهره شما گردانید.»

---

[132] Majid Khadduri, *War and Peace in the law of Islam*, p. 119.

[133] Sarakhsi, *Kitab al-Mabsut*. vol. x (Cairo: 1324 A.H.), p. 22; Shaybani, *al-Siyar al-Kabir*, with Sarakhsi's Commentary, vol. ii (Heydarabad: 1335 A.H.), p. 250; Marghinani, *al-Hydaya*, vol. ii (Cairo: 1936), p. 100, all cited in Khadduri, *War and Peace in the Law of Islam*.

www.kavehsara.com

آیه ۲۴ سوره نساء، حقّ مسلمانان را بر زنان غیر مسلمانی که در جهاد دستگیر می کنند، به شرح زیر روشن کرده است:

• وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُم مَّا وَرَاءَ

«تمام زنان شوهردار برای شما حرام هستند، بجز آنهائی که شما در نبردهای جهادی اسیر می کنید (دست های راست شما بر آنها قرار دارد). این حکم اللّه در باره آنهاست.»

به گونه ای که مشاهده می شود، آیه بالا با گستاخی کامل مسلمانان را آزاد گذاشته است بدون هیچگونه قید و شرطی هر عملی را که اراده کنند با زنان اسیرِ شوهردار، انجام دهند.

غنائم جنگی در دارالحرب (سرزمین غیر مسلمانان) و یا در دارالاسلام (سرزمین مسلمانان) بین رزمندگان اسلامی بخش خواهد شد. پیش از رویداد جنگ بدر (۶۲۴ میلادی)، محمّد اموال غارت شده را بر پایه روش های سنّتی تازی‌ها بین پیروانش بخش می کرد، ولی کاربُرد این روش سبب برخی نارضائی ها بین آنها شد و از اینرو مانند همیشه اللّه خوش خدمت و همه جا حاضر به کمک پیامبر محبوبش آمد و آیه زیر را به اصطلاح به او وحی کرد:

«و بدانید از آنچه که به شما غنیمت رسد، یک پنجم آن ویژه اللّه و رسول و خویشان او و یتیمان و فقیران و در راه سفرماندگان است ....» (قرآن، ۴۱ : ۸)

در آیه ۶۹ سوره انفال، اللّه می گوید:

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝

«پس اکنون هر چه از غنیمت بیابید، بخورید حلال و گوارای شما باد ....»

در آیه بالا، اللّه هرگونه تردید و وسواسی را از احساسات آنهائی که ممکن است دارای وجدان حسّاس باشند می زداید و بنده های مسلمانش را به گونه رسمی فرا می خواند تا اموال و دارائی های آنهائی را که خرافات دیکته شده یک تازی جاه طلب و شیّاد را زیر پرسش می برند، غارت و چپاول کنند.

آیه های ۱ تا ۳ سوره النّصر می گویند:

إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۝ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۝ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ۝

www.kavehsara.com

«چون زمان پیروزی با کمک اللّه فرارسد، در آن روز مردم را می بینی که گروه گروه به دین اللّه وارد می‌شوند. در آن زمان اللّه را ستایش کن و از او خواستار آمرزش باش که او بسیار توبه پذیر است.»

ولی بر خلاف گفتار آیه های بالا، پس از مرگ محمّد اسلام در شبه جزیره عربستان متلاشی شد. تاریخنویسان مسلمان می گویند، تازی ها اسلام را با غارت و چپاول اموال دیگران و زنربائی، هم معنی و یکسان می‌دانستند. به همین دلیل پس از مرگ محمّد، بسیاری از طوایف و قبایل تازی از اسلام دست کشیدند و بیدین شدند. این گروه که کم و بیش بغیر از طایفه قریش، تمامی تازی های عربستان را شامل می‌شد، در تاریخ، «اهل رِدّه» نامیده شده اند. ابوبکر که در این زمان جانشینِ محمّد را بر دوش گرفته بود، بر آن شد تا طوایف و قبایل از دین برگشته را به اسلام برگرداند و قدرت اسلام را در شبه جزیره عربستان یکپارچه و استوار سازد. در واقع می توان گفت، در دو سال و نیمی که ابوبکر پس از درگذشت محمّد خلافت اسلام را بر دوش گرفت، وظیفه اش تنها نبرد بر ضدّ طوایف و قبایلی بود که در سراسر شبه جزیره عربستان از اسلام برگشته بودند. شورش ضدّ اسلام پس از مرگ محمّد در عربستان به شکل مُسری درآمد و از این قبیله به آن قبیله سرایت کرد تا سرانجام شهر های مکّه، مدینه و طایف را نیز فرا گرفت.

مخالفانی را که پس از درگذشت محمّد، بر ضدّ اسلام و خلافت اسلامی قد برافراشتند به دو گروه می توان بخش نمود: یک گروه هم با پیروی از اصول و موازین دین اسلام مخالف بودند و خود ادّعای رهبریِ دین تازه ای را داشتند و هم اینکه با وجود یک خلافت اسلامی در عربستان مخالفت می ورزیدند. رهبران این گروه که خود را مانند محمّد هم رهبر دینی شناختگری می کردند و هم رهبر سیاسی، عبارت بودند از: «طلحه ابن خالد» که وابسته به طایفه بنی اسد در نجد بود، و خود را پیامبر شناختگری می کرد، «مسلمه بن حبیب» وابسته به طایفه بنی حنیفه در یمّامه که او نیز خود را پیامبر شناختگری می کرد، زنی به نام «سجاح بن منذر» که پیروان او را گروهی از طایفه بنی تمیم[۱۳۴] و نیز برخی از افراد طایفه بنی تقلیب در عربستان

---

[۱۳۴] رهبر طایفه تمیم، «مالک بن نویره» بود که خالد بن ولید، سردار مشهور اسلام شبی که مهمان او بود برای همخوابگی با همسرش او را کشت و سرش را در تنور انداخت.

www.kavehsara.com

شمال شرقی تشکیل می دادند که او هم ادّعای پیامبری می نمود و سرانجام پیروان او با پیروان مسلمه و طایفه بنی حنیفه یکی شدند و «اسودالانسی» از طایفه بنی انس در یمن که او نیز ادّعای پیامبری داشت. گروه دیگر مخالفتشان با اسلام و خلافت اسلامی بیشتر جنبه سیاسی داشت و برای مثال، با پرداختن مالیّات به حکومت اسلامی مخالفت می کردند، مانند طایفه بنی فزره از شعبه های بنی اسد و همچنین بخش هائی از طایفه بنی تمیم در نجد.[۱۳۵]

اگر چه محمّد در این زمان در خاک خفته بود، ولی شمشیر اسلام نه با او دفن شده و نه اینکه غلاف شده بود و ابوبکر «خالد بن ولید» و سایر فرماندهان اسلامی را برای فرونشاندن شورش ها و جنبش های ضدّ اسلامی به‌سراسر شبه جزیره عربستان گسیل داشت و آنها سرانجام موفّق شدند شورش طوایف و قبایلی را که از اسلام برگشته بودند، در خون فرو نشانند. تاریخنویسان اسلام، برگشتگی قبایل و طوایف تازی را از اسلام پس از مرگ محمّد، «جنگ های رِدّه» و یا (حرب الرّده) نامیده اند.

یکی از دلائل مهمّ بازگشتگیِ تازی ها از اسلام پس از مرگ محمّد این بود که آنها فکر می کردند با درگذشت محمّد، نبردهائی که به غارت و چپاول اموال مردم منتهی می شد پایان پذیرفته و دیگر کسی نیست آنها را به نبردهائی رهبری کند که برایشان ثروت قربانیان حمله‌های اسلامی به‌سایر طوایف و قبایل را به بار آورد. این گواه تاریخی نشان می دهد که اسلام بر پایه تاخت و تاز مسلمانان به سایر ملّت ها وغارت و چپاول اموال و دارائی ها و به برده گرفتن آنها در نبردهای مذهبی به وجود آمد. به گونه ای که در فصل اوّل این کتاب شرح داده شد، محمّد زندگیِ به‌اصطلاح پیامبری اش را در مدینه با راهزنیِ کاروان های قریش آغاز کرد.[۱۳۶]

فلسفه دین و مذهب و فرنود پیدایش آن، بالا بردن اصول و موازین اخلاقی و

---

[135] Fred McGraw Donner, *The Early Islamic Conquests* (Princeton, New jersey: Princeton University Press, 1981), p. 8; *Mahomet and His Successors*, ed. Henry A. Pochmann and E. N. Feltskog (Madison, Milwuakee: The University of Winsconsin Press, 1970), p. 85.

[۱۳۶] به مطالب صفحه ۶۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.

www.kavehsara.com

ارزش های انسانی و در نتیجه، ایجاد اصلاحات اجتماعی و تأمین جامعه ای آسوده تر و زندگی بهتری برای افراد بشر می باشد. ولی اسلام از آغاز پیدایش بر پایه اعمال تروریستی شکل گرفت و امروز پس ۱۴۰۰ سال، هنوز پیروان این آئین خردستیز، برچسب تروریستی را برای خود نگهداری کرده اند. فاروق شریف، یک نویسنده شرقی می نویسد:

«هدف آغازینِ دستبرد به کاروان ها و حمله ها و تازش های مسلمانان به‌طوایف و قبایل گوناگون که زیر فرنام جهاد و یا (جنگ مقدّس) انجام می گرفت، غارت و چپاول اموال و دارائی‌های آنها بود. در تمام نوشتارهای تاریخی آمده است که غارت و چپاول اموال مردم، عامل مهمّی برای گرایش تازی ها به اسلام و همچنین انگیزه آنها برای نگهداری این دین بوده است. از مفهوم کلّیِ آن گروه از آیه های قرآن که در باره (غنیمت) سخن می گویند برداشت می شود که انگیزه اصلی بادیه نشینان تازی برای شرکت در جنگ ها و حمله ها و تازش آنها به سایر طوایف و قبایل، غارت و چپاول اموال و دارائی ها و زمین های آنها و ربودن همسرانشان بوده است.»[۱۳۷]

جای نهایت شگفت است که اللّه در آیه های ۲۰ و ۲۱ سوره الفتح، خود در عمل غارت و چپاول مسلمانان شرکت می جوید و به پیامبر دلبندش نوید می دهد که اموال و دارائی های بیشتری برای غارت در راه است که مسلمانان باید در انتظار آنها باشند:

وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِۦ وَكَفَّ أَيْدِىَ ٱلنَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ ءَايَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾

«اللّه به شما غنیمت های بسیاری را نوید داده که به زودی شما به آنها دست خواهید یافت و در این کار شتاب به خرج داد و دست کافران را از سر شما کوتاه کرد ... و شما همچنین به غنیمت های دیگری دست خواهید یافت که خود قادر به دستیابی بر آنها نیستید، ولی اللّه امکانش را برایتان ایجاد خواهد کرد....»

---

137 Faruq Sherif, *A Guide to the Contents of the Koran*, p. 170.

www.kavehsara.com

متـون آیـه هـائی که در باره فلسفه فقهی «غنیمت» در بالا شرح داده شد و متون احـادیثی کـه در این بـاره در فصل پنجم همین کتاب شرح داده خواهد شد، تردیدی بـرجـای نخـواهنـد گـذاشت کـه بـراستی تازی ها اسلام را با غارت و چپاول اموال دیگران و ربایش زن های آنها یکسان می دانستند. فرنود راستین «جنگ‌های رَدّه» و جشن‌هـا و شـادی‌هـائی که تازی‌ها پس از مرگ محمّد به وجود آوردند، این بود که تـازی ها فکر می کردند با درگذشت محمّد دیگر از حمله و تازش به سایر طوایف و قبـایل و ملّت هـا و در نتیجـه غارت اموال آنها خبری نخواهد بود و از اینرو، از اسلام دست کشیـدنـد. بنـابـر این، از شرح این جُستار می توان به این نتیجه منطقی دست یـافت کـه «غـارت و چپاول» اموال مردم زیر فرنام «غنیمت،» از سرشت تروریستی اسلام ناشی می‌شده است.

کـوتـاه اینکـه، *قـرآن* زور ستانیِ اموال، دارائی، زمین، زن و فرزندان افراد غیر مسلمان را بدون استثناء برای رزمندگان جهاد مشروع و قانونی به شمار آورده است. بـدیهی است که نه نفسِ عملِ «غارت و چپاول اموال دیگران و ربایش زن های آنها» اخـلاقی است و نه انگیزه و فرنود آن می تواند دینی و الهی و یا گسترش اسلام باشد، بلکـه هـدف این عملیّات تبهکارانه جمع آوری مال و ثروت برای یک زندگی دنیویِ تجمّلی و بهره برداریِ جنسی از زن های ربوده شده است.

در اسلام خرید و فروش برده آسان‌تر از خرید و فروش کالاست

در زمـان ظهور محمّد، برده داری جزئی از فروزه های زندگی اجتماعی تازی ها بود و محمّـد نـه تنها این رسم غیر اخلاقی و انسان ستیز را منع نکرد، بلکه آنرا در *قرآن* و اصول اسلام نیز نهادینه نمود. *قرآن* در آیه های بسیاری در باره برده داری و حقوقی کـه مالکان برده نسبت به آنها دارند و احکام برده داری سخن می گوید. در آیه ها و سوره های (۲۹: ۴۹، ۵۲: ۲۹، ۳۳: ۲۷، ۳۰: ۳۳، ۲۴: ۵، ۲۳: ۷۷، ۱۶، ۴۰، ۲۹، ۲۸، ۳: ۴) *قـرآن* می گـویـد، تمـام اسیران مرد و زنی که در نبردهای اسلامی به عنوان غنیمت دستگیـر می شـونـد، ملک شـرعی و قانونیِ اربابان (دستگیرکنندگان) خود هستند. یک سـربـاز اسلامی حقّ دارد هر مرد و زنی را خواه شوهردار و خواه بدون شوهر به

www.kavehsara.com

مالکیّت قانونی خود درآورد. وضع یک برده در اسلام همانند یک بت سنگی در عربستان است، ولی *قرآن* توصیه می کند که با برده باید با مهربانی رفتار شود و هرگاه او بتواند بهای خود را به اربابش بپردازند، ارباب باید او را آزاد کند.

با توجّه به اینکه محمّد دستور کشتن اسیران را می داد، امام هم اختیار دارد یا دستور کشتن آنها را بدهد، یا آنها را برده سازد و یا اینکه اگر برتری می دهد آنها را آزاد سازد، ولی به هیچ روی حقّ ندارد برده های بت پرست و یا بازگشته از دین را در عربستان آزاد کند.[۱۳۸]

خرید و فروش برده در اسلام نه تنها مجاز می باشد، بلکه مشروع نیز به شمار رفته است.[۱۳۹] بر پایه فقه اسلام با برده ها، چه مرد و چه زن مانند نوعی کالا رفتار می‌شود. هر گاه ارباب برده خود را بکشد، به مجازات اعدام محکوم نخواهد شد، همچنین است اگر یک و یا دو نفر با همکاری یکدیگر برده ای را مقتول کنند. در این باره فقه اسلام با مقرّرات یهود تفاوت دارد، زیرا قانون یهود می گوید: «اگر مردی برده زن و یا مردش را با چوبدستی بزند و او بمیرد، ضارب باید به شدت مجازات شود.»[۱۴۰]

فقه اسلام می گوید، ارباب یک برده (نه فردی که در مالکیّت برده با دیگری شریک است)، می تواند با هر یک از برده های زنش که دارای یکی از ادیان اسلام، یهودیّت و یا مسیحیّت باشند، همخوابگی کند، ولی این عمل را در باره یک برده زن مشرک نمی تواند انجام بدهد. یک یهودی و یا مسیحی نیز نسبت به‌برده زنش دارای همان حقوقی است که در اسلام ذکر شده، به استثنای اینکه ارباب مسلمان می تواند پس از دستیابی به برده زن، بیدرنگ با او همخوابگی کند، ولی یک ارباب یهودی و یا مسیحی باید یک تا سه ماه پس از دستیابی به او از این کار خودداری ورزند.[۱۴۱]

---

[138] Thoma Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (New Delhi: Cosm Publications, 1977), p. 597.

[139] *Sahih Muslim*, vol. 1, p. 2.

[140] *Exodus*, xxi, 20.

[141] Thoma Patrick Hughes, *Dictionary of Islam*, p. 600.

www.kavehsara.com

طبری می نویسد:

«پیامبر ابن ابی را با یک گروه ۱۶ نفری به مأموریّت حمله و تهاجم فرستاد. مأموریّت این گروه مدّت ۱۵ روز به درازا انجامید. اموال و دارائی هائی که این گروه غارت کرده بودند، پس از بازگشت بین آنها بخش گردید و به هر یک ۱۲ شتر رسید که بهای هر یک از شترها برابر با ۱۲ گوسفند بود. هنگامی که مسلمانان به‌طایفه مورد تازش حمله کردند، هر یک به سوئی فرار نمودند و مسلمانان زن های آنها را اسیر کردند و به غنیمت گرفتند. بین زنهای اسیر شده، دختر جوان بسیار زیبائی وجود داشت که هنگام بخش غنائم به ابو قتاده رسید. پیامبر از ابوقتاده درخواست کرد که آن دختر را در اختیار او بگذارد. ابو قتاده او را در اختیار پیامبر گذاشت و وی سپس آن دختر را به مَهمیّه داد.»[۱۴۲]

بنابر آنچه که گفته شد، می توان به درستی اظهار داشت که در اسلام هیچ کالائی به آسانی یک برده نمی تواند مورد دادوستد قرار بگیرد.

بدزبانی های الله در قرآن

بد زبانی و زشتگوئی معمولاً روش افراد بی فرهنگ، بدون نزاکت و بیسواد است. بدیهی است که انسان میل ندارد از فروشنده ای که واژه های غیر ادبی و زشت از دهانش خارج می شود، کالا خریداری کند. ما نه تنها از افراد فرهیخته، بلکه حتّی از افراد عادی مردم انتظار داریم در گفتار خود ادب و نزاکت را رعایت نموده و از کاربُرد واژه های غیر ادبی و ناهنجار خودداری ورزند. مکانیسم روانی و مفهوم لعنت و نفرین آنست که فردی می‌خواهد به هر دلیلی دیگری را آزار کند، ولی چون توان این کار را در خود نمی یابد، از اینرو دست به دامان یک مقام متافیزیکی می شود و از او درخواست می کند تا او این کار را انجام دهد و به‌طرف او زیان وارد سازد. این

[142] Al-Tabari, *The History of Al-Tabari*, vol. 8, p. 151.

www.kavehsara.com

عمل در فرهنگ عوام «نفرین» نامیده می شود.[۱۴۳] ولی با کمال شگفتی مشاهده می کنیم که در *قرآن* مقدّس که کتاب دینیِ بیش از یک بیلیون جمعیّت جهان است، اللّه همه چیزدانِ قادرِ متعال، در یک کتاب مقدّس دینی به بنده هایش واژه هائی را نسبت می دهد که از افراد پائین بدون ادب و نزاکت اجتماع نیز نمی توان انتظار ذکر آنها را داشت. برخی از این واژه ها عبارتند از: «خران گریزان،» «حرامزاده،» «بیشرف،» «تف بر شما» و همانند آنها. واژه های بالا در آیه های زیر به‌کار رفته است:

عُتُلٍّۭ بَعۡدَ ذَٰلِكَ زَنِيمٍ ۝

«آنها متکبّر، خشن، حرامزاده و بیشرفند.» (آیه ۱۳ سوره القلم)

كَأَنَّهُمۡ حُمُرٌ مُّسۡتَنفِرَةٌ ۝

«گوئی خرانی هستند، گریزان.» (آیه ۴۹ سوره المدثّر)

قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ۝

«مرگ بر انسان، چرا کفر می ورزد.» (آیه ۱۷ سوره عبس)

أُفٍّ لَّكُمۡ وَلِمَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَعۡقِلُونَ ۝

«تف بر شما و بر آنچه به جای خدای یکتا می پرستید ....» (آیه ۶۷ سوره انبیاء)

تَبَّتۡ يَدَآ أَبِي لَهَبٖ وَتَبَّ ۝ وَٱمۡرَأَتُهُۥ حَمَّالَةَ ٱلۡحَطَبِ ۝

«دستان ابو لهب بریده و خودش نابود باد ... همسرش حمّال آتش دوزخ است.» (آیه های ۱ تا ۴ سوره المسدّ)

وَيۡلٞ يَوۡمَئِذٖ لِّلۡمُكَذِّبِينَ ۝

«مرگ بر دروغ پروران.» (آیه ۱۱ سوره الطّور)

اللّه در *قرآن* به تشبیهات آموزنده ای نیز دست زده که آنها هم دلیل و فرنود دانائی، ادب و نزاکت او هستند. ازجمله تشبیه و همانندسازی او در آیه های ۵ و ۶ سوره الجمعه می باشد، به شرح زیر:

مَثَلُ ٱلَّذِينَ حُمِّلُواْ ٱلتَّوۡرَىٰةَ ثُمَّ لَمۡ يَحۡمِلُوهَا كَمَثَلِ ٱلۡحِمَارِ يَحۡمِلُ أَسۡفَارَۢاۚ

«مثل آنهائی که کتاب (تورات) را پذیرش، ولی به آن عمل نکردند، مانند مثل

---

[143] Faruq Sherif, *A Guide o the Contents of the Koran*, p.170.

www.kavehsara.com

الاغی است که کتاب بر پشت دارد ....»

بازنمود بحث

نه تنها در آیه ۱۱ سوره الطّور که در بالا ذکر شد، بلکه در آیه‌های ۳۲ و ۶۰ سوره الزّمر نیز محمّد دروغ را گناهی زشت شمرده، به دروغگویان و بویژه آنهائی که به اللّه دروغ می بندند ناسزا می گوید و آنها را محکوم می سازد:

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ ۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾

«چه کسی ستمکار تر از فردی است که به اللّه دروغ می بندد و وعده درست پیامبران را تکذیب می کند ....» (۳۲ :۳۹)

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُم مُّسْوَدَّةٌ ۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾

«در روز قیامت خواهی دید آنهائی که به‌اللّه دروغ بستند، چهره شان سیاه خواهد شد. آیا جای اینها در دوزخ نخواهد بود؟» (۶۰ :۳۹)

یکی باید به این فرد شیّاد بگوید: «اگر کسی ستمکار تر از فردی نیست که بر خدا دروغ می بندد،» پس آیا به کسی که یک خدای دروغین اختراع می کند و او را آلت دست خود کرده و یک کتاب دروغ های خرافاتی و خردآزار از قول او بهم می‌بافد، تا بدینوسیله مردم را برای دستیابی به منافع و هدف های جاه طلبانه خود فریب دهد و مرتکب اینهمه تبهکاری می‌شود چه باید گفت؟ و اگر در روز قیامت چهره آنهائی که به اللّه دروغ بسته اند سیاه خواهد شد، بنابر این چهره محمّد باید به قیر تبدیل شده و جای او نیز همانگونه که «دانته الیگری» در اثر جاودانی‌اش گفته، در طبقه نهم دوزخ خواهد بود.[۱۴۴]

گذشته از آن، آیا می توان تصوّر کرد که خداوند این واژه های زشت و رکیک را در یک کتاب آسمانی به کار ببرد؟ پاسخ این پرسش اینست که خدای محمّد، اللّه، یعنی همان بتر سنّتی است که از جمله ۳۵۹ بت دیگر در خانه کعبه در مکّه

---

[144] Dante Alighieri, *Divine Comedy*, trans. Lawrence Grant White (New York: Pantheon Books, 1948) pp. 48-49.

www.kavehsara.com

نگهداری می شد. از اینرو این واژه های غیر ادبی و زشت و زبان افراد دون سرشت را که در برخی از آیه های *قرآن* به کار رفته باید نماد فرهنگ بیابانی شتربانی که در بیابان پرورش یافته دانست و نه زبان و ادبیّات هوشیدری بزرگ و والاجاه.

الله و پیامبر او از آنهائی که پرسش های مذهبی می کنند، نفرت دارند

یکی از شگفتی های *قرآن* و اسلام که دلیلی توانمند و معتبر بر بیهودگی آن به شمار می رود اینست که *قرآن* و حدیث، مسلمانان را از پرسش کردن درباره دین اسلام منع می کنند. نوشتارهای اسلامی به مسلمانان توصیه می کنند که هرگاه درباره دین اسلام پرسشی به عمل آورند، ایمان خود را نسبت به اسلام از دست خواهند داد. با وجود اینکه چندین آیه در *قرآن* از جمله (۱۷: ۵۴، ۱: ۴۳، ۶۹: ۳۶، ۲: ۲۶، ۷: ۳) تأکید می کنند که الله درونمایه کتاب *قرآن* را برای فهم و به خاطر داشتن همگان، روشن و ساده بیان کرده است، در *قرآن* و همچنین حدیث آیه هائی وجود دارند که مردم را از پرسش کردن در باره آیه های *قرآن* منع می کنند. این آیه ها عبارتند از:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَسْـَٔلُواْ عَنْ أَشْيَآءَ إِن تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ وَإِن تَسْـَٔلُواْ عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ ٱلْقُرْءَانُ تُبْدَ لَكُمْ عَفَا ٱللَّهُ عَنْهَا وَٱللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝

«ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگز از چیزهائی مپرسید که اگر فاش گردد، شما را ناراحت می کند و غمناک می شوید ....» (۵: ۱۰۱)

قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا كَٰفِرِينَ ۝

«پیش از شما هم برخی از مردم از آن امور پرسش کردند، هنگامی که برایشان بیان شد، کافر شدند.» (۵: ۱۰۲)

ابوالعلاء معدودی، در تفسیر *قرآن* مشهورش زیر فرنام The Meaning of *the koran* به مسلمانان توصیه می کند کورکورانه از اصول دین خود پیروی کرده و کوشش نکنند زیاد وارد ژرفای آن شوند.[145] او در تفسیر آیه بالا می نویسد: «پیامبر

---

[145] Seyyed Abul 'Ala Maudoodi, *The Meaning of the Quor'an*, vol. 3, (Lahore: Islamic Publications, 1982), pp. 76-77.

www.kavehsara.com

اسلام مردم را از پرسش و یا کنجکاوی کردن در باره امور دینی منع نمود.»[۱۴۶]

تنها در *قرآن* نبود که محمّد مسلمانان را از پرسش کردن در باره دین اسلام منع نمود، او در حدیث نیز همین امر را تکرار و تأیید می‌کند و می گوید، پرسش در باره امور دینی مجاز نیست. صحیح البخاری در این باره می نویسد: «از پیامبر اسلام پرسش هائی شد و او از این کار خوشش نیامد و هنگامی که پرسش کننده در باره پرسشش اصرار ورزید، محمّد خشمگین شد ....»[۱۴۷]

صحیح البخاری در این باره همچنین به ذکر حدیث زیر پرداخته است:

الشّعبی نقل کرده است : «منشیِ المغیره ابن شعبان روایت کرده است: (معاویه نامه ای به‌المغیره ابن شعبان نوشت و از او خواست، برایش نکته ای را که از زبان محمّد شنیده است بنویسد.) مغیره در پاسخ به‌او نوشت: (من از زبان محمّد شنیدم که گفت)، ((اللّه از آنهائی که در باره دین پرسش های زیاد می کنند نفرت دارد.))»[۱۴۸]

ابو موسی نیز روایت کرده است: «از پیامبر پرسش‌هائی شد که او به‌پاسخگوئیِ به‌آنها تمایلی نداشت و هنگامی که پرسش کننده در این باره اصرار ورزید، پیامبر خشمگین شد ...»[۱۴۹]

دانش روانشناسی آن گروه از افراد بشر را که به سبب نادانی، خشک مغزی و خرافه گرائی از منطق و برهان و فرنود گرائی گریزان هستند Idiophobic می نامد. براستی که قرآن از پیش مسلمانان را در این ردیف طبقه بندی کرده است.

بازنمود بحث

فلسفه منع پرسش در باره قرآن و اسلام را باید در سرشت نابخردانه، بیهوده و

---

[146] *Ibid.*
[147] *Sahih al-Bukhari*, vol.1, no. 92, p. 75.
[148] *Ibid.*, vol. 2, p. 323; vol. 1, p. 76.
[149] *Ibid.*, vol. 1, p. 75

www.kavehsara.com

خرافاتی آنها جستجو کرد. گشوده شدن ناسوتِ راستین *قرآن* و اسلام را باید کیمیای رهائی مسلمانان از افسون شدگی و ناقوس مرگ این کیش انسان ستیز به‌شمار آورد. به همین دلیل است که دگّانداران این کیش خرافاتی و نابخردانه از محمّد گرفته تا خرده ملاّهای کنونی کوشش می کنند، مفاهیم درونمایه آنرا پنهان نگهدارند. مسلمانان باید به *قرآن* و اسلام با چشمان بسته و خرد خفته ایمان داشته باشند وگرنه ساختار آن یکباره فروخواهد ریخت. همین دلیل سبب شده است که فقها و ملاّهای اسلام، مسلمانان غیر عرب را از خواندن *قرآن* به زبان غیر عربی منع کنند.

پرسش در باره اصول و احکام دین اسلام بدین سبب منع شده است که بیهودگی های *قرآن* و یاوه های اصول اسلام را با هیچ دلیل و منطقی نمی توان توجیه کرد. بر پایه همین منطق، آزاداندیشان و فرهیختگان بشر باور دارند، مطمئن ترین راه رهائی مسلمانان بینوا از مشتی خرافاتی که نام دین گرفته است، گشوده کردن درونمایه *قرآن* و اصول و موازین اسلام است. تردید نیست که عموم مسلمانان از روی ایمان به اسلام باور دارند و نه از روی خرد و منطق. آنها نه پیامبر این مجموعه خرافاتی را می شناسند و نه اینکه به اصول و احکام اسلام آشنائی دارند، بلکه به‌دین خود به شکل یک داده معنوی موروثی نگاه می کنند که باید مانند سایر عواملی که از راه ارث به آنها رسیده، در نگهداری آن کوشش کنند. آنها شاید در همه عمر تنها یکبار هم در صدد خواندن *قرآن* بر نمی آیند، زیرا بر این باورند که پدران و اجداد آنها در پیش این کتاب را خوانده و از روی خرد به آن ایمان آورده و از اینرو، نسل های بعدی دیگر به خواندن و درک کردن آن نیازی ندارند، زیرا پدرانشان در پیش برای آنها خوانده اند. براستی می توان گفت که این افراد در ناآگاهی شرطی شده، ستمزدگیِ خودکامانه و کرختیِ مغزی بسر می برند.

فرض کنید مسلمانی از یک مجتهد پرسش کند: «آیه های ۹۲ و ۹۸ سوره کهف و آیه های ۹۶ و ۹۷ سوره انبیاء می گویند، دو طایفه به نامهای یأجوج و مأجوج پشت سدّی در روی زمین پنهان شده و تنها پس از فرا رسیدن روز قیامت ظاهر میشوند و به مردم حمله می کنند. این سدّ، در کجا قرار گرفته است؟ چگونه این دو طایفه انسان در درازنای هزاران سال زنده مانده اند؟ چرا دانشمندانی که سایر کرات

www.kavehsara.com

آسمانی را کشف کرده تا کنون به محلّ پنهان شدن این افراد پی نبرده اند؟ آیا مجتهد پرسش شونده به این پرسش‌ها چگونه پاسخ خواهد داد؟ و یا فرض کنید، از مجتهدی پرسش شود، «چرا کسی تا کنون در این دنیا نتوانسته است وجود مخلوقاتی به نام جنّ را که هفتاد و دوّمین سوره *قرآن* درباره آن سخن می گوید، به‌اثبات برساند؟» و دهها پرسش دیگر مانند آن. آیا مجتهد یاد شده به این پرسش ها چه پاسخی دارد بدهد؟

پاسخ از پیش ساخته شده ای که برای پرسش هائی مانند بالا وجود دارد آنست که «هیچکس بغیر از اللّه پاسخ این پرسش ها را نمی داند.» مفهوم این پاسخ آنست که مسلمان باید درباره اصول و باورهای دینی، در خردش را با قفل ایمان به خرافات، مُهر و موم کند و عمری را در دنیای تاریک ناآگاهی و خرد باختگی بسر ببرد. آیه ۱۰۵ سوره مائده که در بالا شرح داده شد، برای این اختراع شده است که پاسخ دهنده چنین پرسش هائی را یاری رسانی کند و بدون دلیل و منطق بحث را به‌پایان برساند، زیرا از گفتارهای دیگران می توان انتقاد به عمل آورد، ولی مسلمانان دوست ندارند و اجازه نخواهند داد کسی از کتاب دینی آنها انتقاد کند.[۱۵۰] براستی که اگر مسلمانان خود را از چنگال ستمدینی اسلام رها سازند، بشریّت نیز از تازیانه ترور اسلامی نجات خواهد یافت.

به نگر می رسد که محمّد خود از بی پایه بودن خرافاتی که در *قرآن* آورد با خبر بود، به‌همین دلیل به مسلمانان توصیه کرده است که آنرا با خود به‌سرزمین های بیگانه نبرند. این حدیث در صحیح مسلم، چنین شرح داده شده است:

> «عبداللّه بن عمر روایت کرده است که پیامبر اللّه گفت: «قرآن را در مسافرت با خود به سرزمین بیگانه نبرید، زیرا ممکن است به دست دشمن بیفتد.» ایّوب (یکی از راویان سینه به سینه آن حدیث) می گوید، «دشمن ممکن است از درونمایه آن آگاهی پیدا کند و بر سر مطالب آن با شما نزاع نماید.»[۱۵۱]

---

[150] Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. 169.
[151] *Sahih Muslim*, Chapte dcclxxvi, pp. 1040-1041.

www.kavehsara.com

Zwemer نیز می نویسد: «اسلام فروش *قرآن* را به غیر مسلمانان منع کرده و به سربازان اسلام دستور داده شده است ، *قرآن* را با خود به سرزمین های خارجی نبرند زیرا ممکن است به دست غیر مسلمانان بیفتد.»[۱۵۲] دلیل روش مسلمانان را در پنهان نگهداشتن اصول و احکام اسلام، یک گفتار فلسفی به این شرح بیان کرده است: «ایمان به پدیده ای که ما در باره آن هیچ نمی دانیم و هیچگونه آگاهی هم در باره آن نمیتوانیم به دست بیاوریم، وجود آنرا بسیار استوار و پابرجا خواهد کرد.»

ابن خلدون می نویسد: «تاریخنویسان و مفسّران *قرآن* و راویان برجسته احادیث، اشتباهات مکرّری در باره گزارش‌های خود از داستان ها و رویدادها مرتکب شده و بدون اینکه آنها را ارزشیابی کنند، به همان ترتیبی که شنیده اند آنها را نقل کرده اند. آنها این مطالب را نه با اصول و موازینی که باید رویدادهای تاریخی را تأیید کنند برابری کرده، نه اینکه آنها را بر پایه اصول فلسفی و سرشت پدیده های شناخته شده بررسی کرده و نه اینکه آنها را با آگاهی ها و واقعیّت‌های تاریخی سنجیده اند. بنابر این می توان گفت که این افراداز واقعیّت ها منحرف شده و در وادی پندارهای غیر منطقی و غیرقابل دفاع سرگردان مانده اند.[۱۵۳]

به نگر می‌رسد که ابن خلدون، تاریخدان شهیر جهانی به درونمایه *قرآن* و احادیث به شکل پاره ای عقاید منطقی و آموزش‌های اخلاقی بایسته توجّه کرده و برداشت او این بوده است که اصول قرآن و اسلام نیز مانند نوشتارهای فلسفی قابل ارزشیابی های منطقی هستند. شاید ابن خلدون این حقیقت را از نگر دور داشته که هر گاه یک عقیده و یا تئوری دارای زیربنای منطقی باشد، آنزمان آنرا زیر آزمایش های علوم اجتماعی مانند آزمایش های گوناگون علمی و آماری قرار می‌دهند و بدینوسیله آنرا ارزشیابی می‌کنند. ولی هرگاه عقیده و یا تئوری مورد نظر بی پایه به نگر آید و حتّی ارزش آزمایش شدن نداشته باشد، آنرا نادیده می گیرند. اگر یک انسان روان پریش بگوید، «خداوند آسمان را نگهداشته است که روی زمین نیفتد،» هر کس چنین نکته ای را بشنود، به او و سخنش می خندد، نه اینکه این تئوری

---

[152] Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 80.
[153] Ibn Khaldun, *Al-Muquddima*.

www.kavehsara.com

را شایسته انتقاد و آزمایش و ارزشیابی بداند. هنگامی که آیه ۶۵ سوره الحجّ *قرآن* به ذکر چنین سخنی می پردازد، هر کسی آنرا بشنود براستی باید به آن بخندد، زیرا چنین سخن مسخره و بی پایه ای را حتّی برای سرگرمی کودکان نیز نمی توان مصرف کرد، چه رسد به اینکه انسان نیروهای ذهنی خود را برای اندیشه گری در این باره تلف سازد.

به هر روی، می توان گفت که یا مسلمانان نوشتارهای مقدّس خود را نمی خوانند و از درونمایه بی پایه و کودکانه *قرآن* آگاهی ندارند و یا اینکه اگر هم آنرا بخوانند، با چشمان نابینای ایمان آنرا می خوانند و نه با چشمان خردشان. یک گفتار فلسفی لاتین می گوید: « Credo quia absurdum یعنی «من می دانم این عقیده نابخردانه است، با این وجود میل دارم آنرا باور کنم.» دلیل وابسته به‌روانشناسی این امر آنست که برخی اوقات هنگامی که انسان به خرد خود پشت می کند و خویشتن را قربانیِ ناآگاهی‌ها و پیروی از پوچی‌ها می‌سازد، ناخودآگاهانه در درون خویش نوعی وارستگی غیر مسئولانه و آرامش کاذب احساس می کند. براستی که به گفته بنیامین فرانکلین: «برای اینکه انسان بتواند با چشمان ایمان پدیده ها را بنگرد، باید چشمان خردش را ببندد.»

شاید ذکر این نکته بی مناسبت نباشد که انگیزه نویسنده در نگارش این کتاب که در پیش هم چندین کتاب برای فاش کردن کیش نابخردانه و انسان ستیز *قرآن* و شیّادی‌های محمّد بن عبدالله زیر فرنام پیامبر اسلام به رشته نگارش درآورده، روی کار آمدن حکومت های اسلامی در دهه های اخیر در پاره ای از کشورهای جهان، مانند ایران، سودان، عربستان سعودی و غیره است. همانگونه که به گفته زکریّای رازی، پیامبران ریش بزی، این شیّادان رباینده خرد و نیوند بشر، برای دستیابی به قدرت به بهانه دین و مذهب و خدا بشر را از حقوق و آزادی هایش بی بهره ساختند، به همان گونه نیز رهبران مذهبی نما، فاسد ، پلیداندیشه و لاجَمَنِش این کشورها نیز به نام دین و مذهب، پیروی از نوشتارهای مقدّس و نمایندگیِ شیّادمردانی که به خود نام پیامبر بستند، شهروندان خود را از موهبت آزادی محروم کرده و نسبت به آنها مرتکب شرارت های بیشرمانه ای شده اند که سینه تاریخ از ثبت آنها احساس داغداری می کند. تردید نیست زمانی که افراد بشر نیوند خود را از گروی این

www.kavehsara.com

اندیشه ها و باورهای خرافی آزاد سازند، این انگل‌های پوسیده نیز همراه کتاب ها و نوشتارهای به اصطلاح مقدّس به کلّجانِ تاریخ واژگون خواهند شد. هر گاه این انگیزه وجود نداشت، نویسنده این کتاب هیچگاه در درازنای اینهمه سال ها عمرش را در راه فاش سازی اندیشه های خرافیِ مذهبی و بویژه اسلامی که از گهواره تا گور افراد بشر را در زنجیرهای نادانی و ناآگاهی دربند کرده است، تلف نمی ساخت و نیروی خود را به کَنکاش و پژوهش در سایر رشته های علمی ویژگی می داد.

ارزشیابی دانش پژوهان از قرآن

مسلمانانی که دروازه های خرد و درایتشان را مُهر و موم کرده و حتّی استعداد طبیعی سانسور و تردید را از خودآگاه خویش زدوده اند، باور دارند که درونمایه کتاب قرآن کلام مستقیم خداوند بوده که بوسیله جبرئیل فرشته به محمّد وحی شده است. این افراد با وجود آنهمه مطالب خرافی و بی پایه که در قرآن آمده و نیز صدها لغزش ادبی و وابسته به اصول نگارش که نویسنده آن از روی ناآگاهی در کتاب مرتکب شده و به زودی به شرح جزئیّات آنها خواهیم پرداخت، همچنین باور دارندکه قرآن از هر خطا و لغزشی برکنار بوده و آنچه که در آن آمده، ابدی و غیرقابل تغییر بوده و اصل آن در لوحی در آسمان نگهداری می شود. ولی بسیاری از دانش پژوهان و اسلام شناسان برجسته باور دارند که *قرآن* کتاب وحشت آور و ترسناکی است که از نگر ادبی و نوشتاری، موضوع، متن و یا ذکر رویدادهای مذهبی و تاریخی بر پایه تاریخ، دارای دهها اشتباه چشمگیر بوده و فاقد یک ساختار منطقی ادبی و نوشتاری است. Clair Tisdall یکی از دانشمندان برجسته اسلام شناس در پژوهش بسیار جامعی که زیر فرنام The Original Sources of the Qura'n به عمل آورده با استادیِ ستایش انگیزی نشان داده است که بیشتر درونمایه کتاب قرآن با رویدادهای روزانه پیرامون زندگی محمّد پیوند مستقیم داشته و هر زمانی که برای او مشکلی در زندگی روزانه به وجود می آمده بیدرنگ درباره آن موضوع از قول الله آیه ای می ساخته و بدینوسیله مشکلاتی را که با آنها روبرو می شده از پیش پا

www.kavehsara.com

بر می داشته است. محمّد در کاربُرد این روش تا آنجا پیش رفته که حتّی برای روابط جنسی خود با همسرانش نیز به نزول آیه از سوی اللّه دست زده و بنابر این هیچ خرد سلیمی نمی تواند باور کند که درونمایه قرآن کلام خداوند باشد. بنابر این باید بدون تردید به این باور گردن نهاد که درونمایه قرآن و اصول و احکام اسلام مجموعه ای از سنّت های تازی های بادیه نشین آغاز سده هفتم میلادی به شمار می رود. Clair Tisdall در این باره می نویسد:

«ارزش های اخلاقی که در *قرآن* ذکر شده، نگر آن در باره سرشت خدا، اشتباهات تاریخی که در آن آمده و بسیاری از کاستی های دیگری که در این کتاب وجود دارد، برای ما شکّی باقی نخواهد گذاشت که بدون هیچگونه تردید اطمینان داشته باشیم که این کتاب نوشته خود محمّد است. هر گاه، ما سوره های *قرآن* را بر پایه زمان نوشته شدن مطالب آن به رشته ترتیب درآوریم و آنها را با رویدادهائی که در زندگی محمّد رخ داده، برابری کنیم، خواهیم دید که متن آن آیه ها با رویدادهای زندگی محمّد همخوانی کامل پیدا می کنند و عقیده مسلمانان را در باره اینکه قرآن وحی الهی است، به گونه کامل ردّ می کند و نشان می دهد که محمّد هر زمانی که ایجاب می کرده، این آیه ها را به وجود آورده تا به اعمال و اقداماتش شکل مشروع ببخشد. *قرآن* را براستی می توان آینه تمام نمای مشروع زندگی و فروزه های نویسنده آن، محمّد دانست. از مطالب *قرآن*، بوی بیابان به مشام می رسد، درونمایه *قرآن*، آشکارا تمایلات جنگجویانه محمّد و پیروانش را در آغاز ادّعای پیامبری در گوش های ما زمزمه می کنند. درونمایه قرآن کارکرد اندیشه ها و خواست های محمّد را در متون خود جلوه داده و به این حقیقت انکارناپذیر گواهی می دهند که بتدریج ارزش های انسانی محمّد اُفت کرده و از یک فرد نیک گفتاری که با پندارهای جاه طلبانه دست به گریبان بوده، به یک شیّاد نفس پرستی که به آنچه که می کرده، آگاهی کامل داشته، شخصیّتش دگردیس شده است.»[۱۵۴]

---

[154] W. St. Clair Tisdall, *The original Sources of the Quor'an* (New York: E. S. Gorham, 1905), p. 27.

www.kavehsara.com

Rana Kabbani پژوهش‌های دو دانشمند دیگر به نامهای Fay Weldon و Conor Cruise O'Brien را نقل کرده و می‌نویسد، دانشمند نخست در درکتابش زیر فرنام *Sacred Cows* درباره هواخواهی اش از رشدی نوشته است:

«*قرآن* به هیچ دردی نمی خورد. آن حتّی مانند کتاب شعری نیست که اجتماعی بتواند به‌راحتی و آسانی به‌آن متّکی شود. درونمایه آن می تواند همانند سلاحی فرض شود که پلیسی آنرا در دست می گیرد که بوسیله آن در دیگران ایجاد ترس و وحشت کند ... هنگامی که من این کتاب را می خوانم تا تعریف خدا را از آن درک کنم، مشاهده می کنم که کتابی است بسیار محدود و بدون پایه.»[۱۵۵]

Conor Cruise O'Brien دانشمندی که ما را به‌حدیثی رجوع می دهد که هرگونه احترامی را برای اسلام یک کاستی و ناتوانی فرهنگی بر می شمارد، می نویسد:

«جامعه مسلمان بسیار نفرت آور به نگر می آید ... دلیل آن اینست که سرشت این دین چنین است... یک فرد غربی که همبودگاه مسلمان را مورد تمجید قرار می دهد و در همان حال خود را وابسته به ارزش های غرب می داند یا ریاکار است و یا ناآگاه و نابخرد و یا ترکیبی از هر دو ... جامعه تازی بیمار بوده و مدّت های مدیدی است که دارای این بیماری است. در سده پیش، جمال الدّین افغانی اندیشمند تازی نوشت: (هر مسلمانی بیمار بوده و تنها درمان بیماری او *قرآن* است.) شوربختانه، هر اندازه که داروی قرآن برای درمان بیماری مسلمان بیشتر به کار رود، بیماری او سخت‌تر و بدتر خواهد شد.»[۱۵۶]

---

[155] Fay Weldon (London: 1989), quoted by Karen Armstrong, *Muhammad, A Biography of the Prophet* (San Francisco, 1992), p. 43.

[156] Conor Cruise O'Brien, *The Times*. 11 May 1989, quoted by Karen Armstrong, *Muhammad, A Biography of the prophet* (San Francisco: 1992), p. 43

www.kavehsara.com

تئوری «ناسخ و منسوخ» در *قرآن* و اسلام، براستی یکی از نکات بسیار نابخردانه و مسخره می باشد. زیرا مسلمانان باور دارند که درونمایه *قرآن* حتّی پیش از آفرینش آدم و حوّا بوسیله اللّه نوشته شده و در لوحی در آسمان نگهداری می شده و درونمایه آن تغییرناپذیر است. هرگاه چنین باشد، یعنی سخنان خدا ابدی، جهانی و غیرقابل تغییر باشند، باید از آنها پرسش کرد پس چگونه است که گروهی ملاّی دُژاندیش به اصطلاح خود، دانش «ناسخ و منسوخ» به وجود آورده و بسیاری از آیه های آنرا تغییر داده اند؟ آیا نسخ کردن و از بین بردن آیه های *قرآن* دلیل آن نخواهد بود که اللّه مسلمانان برخی اوقات، خرد، درایت و تندرستی مغزی خود را از دست می دهد و دچار اشتباه می شود؟ پرفسور موير نوشته است، در حدود ۲۰۰ آیه *قرآن*، بعدها از این کتاب حذف شده است. از این کار می توان چنین نتیجه گرفت که از یکسو ما باید باور داشته باشیم، تمام مطالبی که سراسر *قرآن* را پر کرده کلام خداست و از دگر سو، به‌این واقعیّت اعتراف داشته باشیم که بسیاری از مطالب *قرآن* خرافات بیهوده و خردستیزی بیش نیست.[۱۵۷]

ابوبکر جانشین محمّد، برای نخستین بار مطالب *قرآن* را جمع آوری کرد و آنرا منتشر نمود. انگیزه ابوبکر در انجام این کار آن بود که در آخرین سال زندگی محمّد، فردی به نام مسلمه که شاهد پیروزی های او در جایگاه پیامبری بود، در یمّامه به‌رقابت با او برخاست و به فکر افتاد که او هم مانند محمّد به باز کردن دکّان ریا و فریبی چون او بپردازد تا بتواند به همان موفّقیّت‌ها دست یابد. برای اجرای این تصمیم، مسلمه قرآنی به رشته نگارش درآورد و آنرا برای پیروانش به انتشار رسانید. این موضوع سبب شد که ابوبکر در صدد چاپ و انتشار *قرآن* برآید تا هم از مسلمه عقب نماند و هم بدینوسیله برای دین اسلام تبلیغ نماید.

برای انجام این کار، ابوبکر از حافظه حفصه – یکی از زنان محمّد که درونمایه *قرآن* را از بر کرده بود – و سایر افرادی که می گفتند محمّد به آنها *قرآن* آموزش داده بود بهره برداری نمود و آنگاه به انتشار آن بین مسلمان ها اقدام کرد.

ولی دیرزمانی از انتشار آن نگذشته بود که معلوم شد *قرآن* منتشر شده بوسیله

---

[157] Quoted in Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 115.

www.kavehsara.com

ابوبکر سرشار از موارد متضادّ، بیهوده و نامفهوم می باشد. بنابراین هنگامی که عثمان بن عَفّان به خلافت رسید، بر آن شد تا بسیاری از مطالب نابخردانه و غیر منطقی *قرآن* را ویراستاری و حذف کند و آنرا به شکل بهتر و خردآشناتری منتشر نماید. برای انجام این کار، عثمان به بهانه اینکه قصد دارد قرآن های موجود را تصحیح کند، تمام نسخه های موجود را جمع آوری کرد و پس از اینکه نسخه جدید ویراستاری شده آماده گردید، همه نسخه های پیشین را سوزانید. قرآنی که اکنون در دسترس مسلمانان جهان وجود دارد همان نسخه ای است که عثمان آنرا در سال ۳۲ هجری قمری (۶۲۵ میلادی)، ۲۱ سال پس از درگذشت محمّد ویراستاری و منتشر کرد.[۱۵۸] کتاب *قرآن* به خودش می بالد که «مبین» یعنی «آشکار کننده و بیان کننده» می‌باشد، در حالیکه در حدود در هر پنج جمله، یک جمله آن بدون مفهوم است. با توجّه به مطالب نابخردانه و تماخره آوری که در قرآنی که اکنون در دسترس می باشد، وجود دارد، می توان حدس زد قرآنی که پیش از ویراستاری بوسیله عثمان وجود داشته، چه مجموعه ژاژخا و خردستیزانه ای بوده است.

Robert Murphy می نویسد:

«مسلمانان باور دارند که پیش از ظهور محمّد، اللّه در آسمان *قرآن* را روی یک لوح سنگی به‌رشته نگارش درآورده و متون آن ابدی و تغییرناپذیر است. هر گاه چنین باشد، این پرسش به‌وجود می آید که پس چرا عثمان در زمان خود، قرآن های موجود را جمع آوری و خود آنرا تجدیدنظر و ویراستاری نمود و نسخه ای که با سایر نسخه های موجود تفاوت داشت، منتشر کرد. افزون بر آن، ما می دانیم که بسیاری از مردم از پذیرش نسخه تجدیدنظر شده بوسیله عثمان سر باز زدند و مایل به نگهداری نسخه خود بودند و عثمان با تهدید به مرگ آنها را وادار به پذیرش نسخه تجدیدنظرشده اش کرد.»[۱۵۹]

---

[158] Toby Lester, "What is the Koran," in Ibn Warraq, *What the Koran Really Says*, p. 121.

[159] Robert Morey, *The Islamic Invasion* (Eugene, Oregon: Harvest House Publishers, 1992), p. 125.

www.kavehsara.com

بـه هـر روی، بـه گـونـه ای کـه Charles Adams می نـویسـد: «اگـرچـه مشهوراست که عثمان نسخه بدون نقص و عیبی را از *قرآن* آماده و منتشر نمود، ولی بـایـد تـأکیـد کـرد کـه پس از آن هزاران آیه با مفاهیم گوناگون از *قرآن* کشف شده است....»[۱۶۰] Arthur Jeffrey همچنین می نـویسـد، مسلمـانان کوشش می کنند این واقعیّت را کـه قـرآن های گوناگونی وجود دارد که با *قرآن* عثمان تفاوت دارد پنهان کنند. او در این باره می نویسد:

هنگـامی کـه پـرفسور Bergstrasser در یکی از کتابخانه های مصر مشغول عکسبـرداری از شماری کتاب های مقدّس دستنویس به خطّ کوفی برای آرشیو بود، من توجّهش را به قرآنی که درکتابخانه الازهر وجود داشت و دارای اشکال عجیب و غـریبی بـود جلب کـردم. او درخـواست کـرد بـه وی اجـازه داده شود از آن نسخه عکسبـرداری کنـد، ولی بـه‌او اجـازه چنین کاری را ندادند و آن نسخه را از دسترس همگانی خارج کردند زیرا میل نداشتند یک خارجی از متون آن نسخه آگاه شود... و از آن پس نیـز کوشش کردند متن های مخالف با متن های تصویب شده موجود را از بین بردارند.[۱۶۱]

بسیـاری از نـویسندگان غربی و شرقی و حتّی پژوهندگان مسلمان باور دارند که *قـرآن* کتـاب گمـراه کننـده ای است کـه نـه دارای فـروزه الهی بـوده و نـه اینکـه با ارزش هـای اخـلاقی همخـوانی دارد. غربی‌ها عقیده دارند که این کتاب از هر گونه رسـائی مطـالب و نیـز گیـرائی ادبی بدون بهره است. از بین نویسندگان غربی، ولتر *قـرآن* را یک کتاب نامفهوم می داند که برای خرد انسان در هر سنّ و سالی که باشد، اهـانت آور به شمار می رود. نویسندگان اروپائی پس از ولتر بر این باور بوده اند که *قرآن* کسل کننده‌ترین کتابی است که می توان به پندار آورد.

«مکسیم رادینسون» نوشته است: «بدون تردید من نمی توانم باور داشته باشم که *قرآن* وحی الهی است.»[۱۶۲]

---

[160] C. E. Adams, *Qura'n: The Texts and its History*, in ER, pp. 156-157, quoted by Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 109.

[161] Quoted in Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim*, p. 110.

[162] Maxim Rodinson, Mohammed (New York: 180), pp. 217-218.

www.kavehsara.com

در سال ۱۲۸۰ میلادی نیز «ابن کمونه» نوشت: «افرادی که اسلام می آورند یا به سبب اینست که بوسیله مسلمانان زیر فشار ترور و وحشت قرار می گیرند، یا در جستجوی قدرت هستند، یا می خواهند از پرداخت مالیّات مذهبی (جزیه) خود را رها سازند، یا از تحقیر و اهانت و یا زندانی شدن بوسیله مسلمانان در امان بمانند و یا اینکه شیفته و دلباخته زن مسلمانی شده و با اسلام آوردن می‌خواهند بر آن زن دستیابی پیدا کنند.[۱۶۳] هر گاه به *قرآن* به شکل یک کتاب غیر دینی و عادی نگاه شود، هیچگونه هنر ادبی و یا گیرائی ذهنی در آن نمی توان یافت. روانشاد علی دشتی، دانشمند فرهیخته ای که در نجف بالاترین تحصیلات مذهبی را به پایان رسانیده معجزه هائی را که مفسّران ناآگاه به محمّد نسبت داده اند با بیانی بسیار توانمند ردّ می کند. دشتی با ژرف نگری ستوده ای اشتباهات وابسته به دستور زبان، صرف و نحو و مفاهیم درونمایه *قرآن* را مورد بررسی قرار داده و از نظر زبان عربی بیش از یکصد اشتباه گمراه کننده در ساختار *قرآن* تشخیص داده است.»[۱۶۴]

دشتی درباره اشتباهات وابسته به دستور زبان قرآن می نویسد:

«*قرآن* دارای جمله هائی است که غیر کامل بوده و قابل فهم نیستند. ترکیبات نارسا و غیر وافی به‌معنی و مقصود و نیازمند تفسیر، واژه های بیگانه یا نامأنوس به زبان عرب، استعمال کلمه در معنی غیر متداول، عدم مراعات مذکّر و مؤنّث یا عدم تطابق فعل با فاعل یا صفت با موصوف و ارجاع ضمیر بر خلاف قیاس و دستور یا به نسبت سجع، دور افتادن معطوف از معطوف علیه و موارد عدیده ای از این قبیل انحرافات در قرآن هست که میدانی برای منکران فصاحت و بلاغت قرآن گشوده است و خود

---

[163] Ibn Kammuna, *Examination of the Three Faiths, trans. Moshe Perlmann* (Berkeley and Los Angeles: 1971), quoted in Ibn Warraq, *Why I am not A Muslim*, p. 3.

[۱۶۴] علی دشتی، *۲۳ سال* (پاریس نشر فرقان، بدون تاریخ انتشار)، برگ ۸۸

www.kavehsara.com

مسلمـانان متدیّن نیز بدان پی برده اند و این امر مفسّران را به تکاپو و توجیه برانگیخته است... کـوتـاه اینکـه بیش از یکصد مورد از اصول و استخوان بندی زبان عربی ثبت شده است.»[۱۶۵]

معتـزلـه، یکی از فرقه های اسلام که در سده دوّم هجری پدیدار شدند و برخی از پژوهشگران آنها را «آزاداندیشان اسلام» و گروهی دیگر آنها را «خردگرایان اسلام» نـامیده اند، باور دارند که کتاب *قرآن* بوسیله خود محمّد نگارش شده و فروزه وحی بـودن آنـرا بـه گـونـه کلّی انکار می کنند. آنها بر این باورند که *قرآن* هیچ نشانی از معجزه بودن ندارد و تازی ها می توانند نه تنها کتابی مانند آن، بلکه نوشتاری بمراتب بالاتر از آنرا از نگر دستور زبان، ارزش مطالب و روش نگارش به وجود بیاورند.[۱۶۶]

مـأمـون، هفتمین خلیفه عبّاسی (۸۱۳-۱۹۸ هجری قمری)، باورهای فرقه معتزله را در بـاره *قـرآن* پـذیـرش کـرد و فـرمـان داد تمـام فرمانداران اسلامی در سراسر امپراتوری اسلام آشکارا به آگاهی مردم برسانند که *قرآن* وحی الهی نیست. بسیاری از پژوهشگران روشنفکر اسلامی، مانند جدّبن درهم، ابن ابی العوجا، و ابوالعطیّه باور دارند که کتاب *قرآن* دارای هیچگونه فروزه الهی نیست و بوسیله خود محمّد نگارش یافته است. دو نفر دانشمند نخست اعدام و قربانی روشن اندیشی‌های خود شدند.

دانشمند آلمانی Solomon Reinach می نویسد:

«از نگـر ادبی قـرآن یک کتـاب دون ارزش است. مطـالب هجـو، تهی از بلاغت، تکـراری، بـدون منطق و پیوند ادبی، نابخردانه و بچّگانه قرآن هر خواننده‌ای را که بخـواهـد مفـاهیم آنـرا دریابد به کسالت و بیزاری می کشاند. براستی برای درایت انسـان اهانت آور است که فکر کند این کتاب دونمایه مورد تفسیرهای بیشمار قرار گرفته و هنوز میلیون ها نفر برای خواندن آن وقت تلف می کنند.»[۱۶۷]

---

[۱۶۵] *کتاب بالا*، برگ ۸۵

[166] *Koran*, trans. George Sale (London: 1896), p. 53.

[167] Quoted in Craig Winn, *Prophet of the Doom* (Canada: Cricketsong Books, 2004), p. 573.

www.kavehsara.com

Craig Winn درباره دونمایگی و بیهودگی کتاب *قرآن* می نویسد:

«برای درک بی ارزشی مطالب قرآن لزومی ندارد که انسان در درک مطالب آن ژرف یابی کند، حتّی یک نگاه پالیده و شتابزده به آن کافی است نشان دهد که آن یک اثر فریبگرانه است. چگونه آفریننده این جهان می تواند کتابی بنویسد که مطالب آن از هر گونه مفهوم منطقی، ترتیب تاریخی، فروزه ادبی ویا جُستار خردآگاهانه ای تهی باشد. براستی که این مطالب بیهوده حتّی ارزش آنرا ندارد که از آثار دیگران ربوده شده باشد. هر گاه کسی با تاریخ و دانش آشنا باشد، با ایجاد چنین اثر مسخره ای نابخردی خود را آشکار نخواهد کرد. خدائی که بشر را آفریده است، نه او را فریب خواهد داد و نه اینکه مانند اللّه او را به آتش دوزخ خواهد افکند. خداوندی که آفریننده بشر است، هیچگاه به آفریده شده های خود به گونه ای که محمّد ادّعامی کند به او وحی شده، دستور نخواهد داد اموال پیروان ادیان دیگر را از آنها بربایند، آنها را به بردگی بگیرند، اعضای بدنشان را قطع کنند، ترورشان نمایند و وجود آنها را تا آخرین نفر از روی زمین پاک سازند. برای ردّ این گفتارهای نابخردانه و بیمورد ما نیازی به داشتن دانش و فضیلت ویژه نداریم تا بیهودگی این مطالب خردستیز را به اثبات برسانیم. سرشت این مطالب به خوبی نفی کننده اثر وجودی خود هستند.[۱۶۸] قرآن، تجاوز جنسی، زنای با محارم، دزدی و آدم ربائی را برای پول ستانی، برده داری و برده فروشی، کشتار دسته جمعی و بدتر از همه، پیروزی بر دیگران را بوسیله شمشیر مجاز می شمارد. افزون بر آن، قرآن یک اثر بدون ارزش ادبی است که سرشار از اشتباهات گرامری، گسیختگی مطالب و واژه های بدون مفهوم می باشد. این کتاب را می توان اثری به شمار آورد که ارزشش کمی بیشتر از یاوه گوئی‌های کودکانه، دیوانه وار و هذیان مانندی است که از توهّمات سرشتی نویسنده آن ناشی می‌شود.»[۱۶۹]

---

[168] Craig Winn, *Prophet of the Doom*, p. ix.
[169] *Ibid.*, pp. xix-xx.

www.kavehsara.com

همان نویسنده در جای دیگر می نویسد:

«من با تمام وجود نگر William Muir را در باره قرآن تأیید می کنم که می نویسد: (قرآن سرسخت ترین دشمنی است که تمدّن، آزادی، و درست اندیشی در دنیا تا کنون به خود دیده است.)»[۱۷۰]

چکیده و فرآیند مجموع پژوهش هائی که دانشمندان برجسته در باره ارزشیابی کتاب *قرآن* به عمل آورده اند اینست که براستی باید برای افراد خردباخته ای که به‌درونمایه این کتاب پوچ و خردستیز ایمان بسته اند، به سوگ و مویه نشست. همچنین باید برای آنهمه کاغذهای بیرون از اندازه ای که در درازنای اینهمه سالها به جای چاپ مطالب آموزنده، انسان پرور و زندگی ساز، برای چاپ این مجموعه روان آزار تلف شده و آنهمه نیروهای سازنده ای که برای تهیّه آن به‌هدر رفته، از بن جان آه و افسوس برکشید.

---

[170] *Ibid.*, p. xxxiv.

www.kavehsara.com

فصل سوم

بیهوده سرائی های قرآن

تمام دین ها با خدایان، نیمه خدایان، پیامبرها، مُنجی ها و مقدّسینشان، فرآیندِ ساده اندیشی ها و زودباوری های افرادی است که به رشد مغزی و خرد آگاهی دست نیافته اند.

M.A. Bakunin: *Dieu et l'etat*, 1871

دکّانداران دینی و به اصطلاح روحانیّون اسلامی برای پنهان کردن درونمایه نابخردانه *قرآن* می گویند، این کتاب را باید به زبان نزول آن ، یعنی به زبان عربی خواند. ولی واقعیّت نهفته در پس این فَرنودِ بدون دلیل آنست که آنها نمی خواهند مسلمانان و سایر افراد به پوچی و بیهودگی مطالب این کتاب پی ببرند. آنها به خوبی می دانند، مطالبی که در این کتاب آمده، بی پایه، بدون ارزش و نابخردانه بوده و گرایش دهنده به ترور و خشونت می باشد. برای اینکه در این جستار از حقیقت دور نیفتیم، باید گفت که این در این کتاب گاهی اوقات نیز به مطالبی که از منطق تهی نیست برخورد می کنیم، ولی نسبت آن به مطالب نابخردانه اش از پنج در صد تجاوز نمی کند و آنها را نیز باید از زیربنای مطلب جداکرد تا بتوان با خوش بینی و روشنگری برای آنها ترجمه و مفهوم مثبت یافت نمود.[171] ولی روبهمرفته می توان در

---

[171] Craig Winn, *The prophet of Doom* (Canada: Cricketsongs Books, 2004), p. xxi.

www.kavehsara.com

جایگاه بیطرفانه پژوهشگری اظهار داشت که درونمایه کتاب *قرآن* گمراه کننده و نابخردانه است. مطالبی که در این فصل شرح داده می شود، تنها نمادی از اثبات این دیدمان و سرشت درونمایه *قرآن* می باشد.

چگونه الله زمین را آفرید؟

دانشمندان زمان ما مطلبی را که انجیل، کتاب مقدّس مسیحیان که شمارشان از تمام ادیان روی زمین بیشتر است در باره آفرینش هنجار هستی در مدّت شش روز گفته، مورد انتقاد قرار داده و آنرا مردود دانسته اند. آفرینش زمین در مدّت شش روز، افسانه ای بود که مردم باستان که از دانش و بینش بایسته سرمایه ای نداشتند در باره چگونگیِ آفرینش کره زمین به کار می بردند و به گونه ای که از متن آیه ۳۸ سوره ق بر می آید، محمّد نیز این افسانه عوامانه و خرافاتی را مانند سایر اصول و احکام قرآن که از نوشتارهای ادیان و مذاهب دیگر برداشت کرده، از نوشتارهای مسیحیان گرفته و آنرا در کتابی که معجزه رسالتش به پیامبری بر شمرده، در باره آفرینش زمین به‌کار برده است.

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُّغُوبٍ ۝

«و ما زمین و آسمان ها و آنچه را که بین آنهاست، همه را در شش روز آفریدیم و هیچ خستگی احساس نکردیم.» (*قرآن*، ۳۸: ۵۰)

گذشته از آن محمّد بر پایه نوشته طبری گفته است:

«زمانی که اللّه می خواست هنجار هستی را بیافریند، دود را از آتش به وجود آورد. دود در بالای آب قرار گرفت و آغاز به حرکت موجی کرد. اللّه آنرا (آسمان) نامید. سپس اللّه آب را خشک اندخت و آن زمین را تشکیل داد. آنگاه او در روزهای یکشنبه و دوشنبه زمین را به هفت طبقه بخش نمود. اللّه زمین را روی ماهی بزرگی به نام (هوت) آفرید و این ماهی همان (نون) است که اللّه در آیه ۱ سوره القلم قرآن از آن نام برده و آنرا با جمله (نون، سوگند به قلم) ذکر کرده است. ماهی در آب بود و آب در پس صخره کوچکی قرار داشت. و آن صخره بر پشت

www.kavehsara.com

یک فرشته استوار بود و فرشته بر روی صخره بزرگی قرار داشت. و آن صخره بزرگ که در آیه ۱۶ سوره لقمان ذکر شده در باد وجود داشت، یعنی نه در هوا بود و نه در زمین. ماهی به‌خود حرکتی داد و به‌حالت تشویش افتاد و زمین نیز حرکت کرد و از اینرو اللّه با ایجاد کوه ها در روی زمین آنرا مستقّر و استوار نمود و کوه ها نیز با افتخار سر از زمین برکشیدند. این نکته را اللّه خود در آیه ۱۵ سوره النحل چنین گفته است، (کوه‌ها روی زمین استوار شدند تا مبادا آن حرکت کند.)»[۱۷۲]

اکنون به گونه کامل روشن شده است که محمّد با یهودی ها و مسیحی‌ها در تماس بوده و بیشتر مطالب *قرآن* را از کتاب های *عهد عتیق* و *عهد جدید* برداشت کرده و موضوع آفرینش یکی از آن موارد است. تنها تفاوت ناچیزی که بین *عهد عتیق* و *عهد جدید* در باره آفرینش وجود دارد، آنست که *عهد جدید* می گوید «خداوند روز هفتم استراحت کرد،» (تکوین، ۲ :۲)، ولی *قرآن* می گوید، «اللّه پس از آفرینش جهان هیچگونه احساس خستگی نکرد.» محمّد، پیوسته این روش را در سراسر *قرآن* به کار گرفته تا وانمود کند که رسالت او دنباله رسالت پیامبران پیشین ابراهیمی است، ولی الهاماتی که به او شده، کامل تر از سایر پیامبران است زیرا او به‌اصطلاح پیامبر پایانی بوده است.

مسلمانانی که با نوعی خودفریبی ادّعا می کنند که درونمایه *قرآن* با دانشهای جدید همخوانی دارد، خاطرنشان می کنند که *قرآن* می گوید که یک روز برای اللّه و فرشتگان برابر با ۵۰/۰۰۰ سال است. (*قرآن*، ۴ :۷۰). بدین ترتیب، آنها ادّعا می کنند که اللّه آفرینش جهان را در مدّت ۳۰۰/۰۰۰ سال (۶ x ۵۰/۰۰۰ = ۳۰۰/۰۰۰) تکمیل کرده است. این چگونگی برهان نه تنها نمی تواند در بی‌پایه بودن مطالب *قرآن* اثری بگذارد، بلکه دلیل دیگر و بیشتری در اثبات نابخردانه بودن درونمایه *قرآن* است. زیرا، دانشمندان فضائی عصر کنونی به این باور رسیده‌اند که بیلیون ها سال به درازا انجامید تا زمین به‌وضع کنونی رسید و توانست برای تولید و رشد درخت ها، جنگل ها و حیوانات زمینه مناسب فراهم آورد.

---

[172] At-Tabari, *The History of At-Tabari*, trans. And Annotated by Ismail K Poonawala, vol. 1 (Albany: State University of New York Press, 1990), p. 204.

www.kavehsara.com

گذشته از آن چنین ادّعائی با سایر متون *قرآن* ناهمخوانی و تضادّ دارد و بی پایگی درونمایه *قرآن* را زیادتر فاش می کند. زیرا آیه ۴ سوره المعارج که سخن از برابری یک روز با ۵۰/۰۰۰ سال به میان می آورد، می گوید:

تَعْرُجُ الْمَلَٰٓئِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ۝

«فرشتگان به سوی او در روزی که درازای آن ۵۰/۰۰۰ سال است، بالا می روند.»

این آیه درباره شتاب مسافرت فرشته ها سخن می گوید و حاکی است زمانی که فرشتگان در یک روز مسافرت می کنند، درازای آن روز برای افراد بشر ۵۰/۰۰۰ سال است و یا به گفته دیگر، درازای یک روز آسمانی برابر ۵۰/۰۰۰ سال زمینی است که این موضوع با متون سایر آیه های *قرآن* تضادّ آشکار دارد، زیرا متن آیه ۴۷ سوره الحجّ و آیه ۵ سوره سجّده، می گویند، درازای هر روز آسمانی برابر با ۱/۰۰۰ سال انسانی می باشد. افزون بر چنین تضادّ آشکار و مسخره ای، آیه ۱۱۷ سوره بقره درباره آفرینش می گوید، در زمان آفرینش، اللّه گفت، «باش!» و آن به وجود آمد.[۱۷۳]

بازنمود بحث

آنچه در بالا گفته شد، بدون تردید ثابت می کند که بت اللّه از سایر بت های خانه کعبه «بزرگتر» بوده است. دلیل این فراخواست آنست که اللّه با ذهنیّت نبوغمایه اش موفّق شده است، چنین شاهکاری را در آفرینش گیتی به‌وجود آورد. افسوس که دانشمندان زمان ما این واقعیّات آسمانی را درباره اسرار نهفته‌آفرینش جهان نادیده گرفته و زمان و نیروی خود را با تئوری هائی مانند Big Bang و «تکامل» به هدر می دهند و توجّه ندارند که اللّهِ قادرِ متعالِ همه چیز دان که آسمان ها و زمین را در شش روز آفریده و پیامبر محبوبش از «داروین،» «گالیله،» و «کوپرنیک» بمراتب بهتر و بیشتر می دانند. براستی که اگر اللّه سرنوشتِ یهودی هائی را که روز شنبه دست به کار زدند و به فرمان او بوزینه شدند، بسر این افرادِ کافرِ، بیدین و نجس نیز آورده بود، آنها اینچنین حرف های بزرگتر از سر خود نمی زدند!

---

[173] *Ibid.*, p. 220; http://infidels.org/library/modern/denis_giron/islamsci.html.

www.kavehsara.com

الله افراد مردم را به میمون و خوک تبدیل کرد

قرآن مقدّس می گوید، زمانی شهری در کنار ساحل دریا وجود داشت. اللّه در پیش به ساکنان آن شهر گفته بود، در روز سَبَتْ (شنبه)، از گرفتن ماهی‌های آن دریا خودداری ورزند. ولی، ماهی‌های دریا درست در روزهای شنبه به ساحل آمدند، سرهای خود را از آب بیرون آوردند و با دلبری ساکنان آن شهر را برای شکار خود انگیزش کردند. ولی در روزهای دیگر ماهی ها خود را زیر آب پنهان نمودند و خبری از آنها نبود.

برخی از ساکنان شهر فرمان اللّه را نادیده گرفتند و ماهی ها را در روز شنبه شکار کردند و گروهی دیگر به فرمان اللّه گوش فرا دادند و از گرفتن ماهی ها در روز شنبه خودداری کردند. اللّه آگاه از همه چیز به مجرّد اینکه مشاهده کرد که گروهی از ساکنان شهر از فرمان او سرپیچی کرده و در روز شنبه به ماهیگیری پرداخته اند، آنها را تبدیل به‌میمون کرد و گفت: «میمون شوید،! ای بیچاره های بدبخت و مصیبت زده زشتکار.»

هرگاه شما خوانندگان فروهنده این کتاب در درستی این آیه آسمانی تردید دارید، مِهر فرموده *قرآن* مقدّس را باز کنید و به آیه ۶۵ سوره بقره و آیه های ۱۶۳ تا ۱۶۶ سوره اعراف نگاه کنید، خواهید خواند اللّه می فرماید:

• وَسْـَٔلْهُمْ عَنِ ٱلْقَرْيَةِ ٱلَّتِى كَانَتْ حَاضِرَةَ ٱلْبَحْرِ ۘ إِذْ يَعْدُونَ فِى ٱلسَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَّعًا وَيَوْمَ لَا يَسْبِتُونَ ۙ لَا تَأْتِيهِمْ ۚ كَذَٰلِكَ نَبْلُوهُم بِمَا كَانُوا۟ يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾ وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا ۙ ٱللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا ۖ قَالُوا۟ مَعْذِرَةً إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١٦٤﴾ فَلَمَّا نَسُوا۟ مَا ذُكِّرُوا۟ بِهِۦٓ أَنجَيْنَا ٱلَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ ٱلسُّوٓءِ وَأَخَذْنَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ بِعَذَابٍۭ بَـِٔيسٍۭ بِمَا كَانُوا۟ يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾ فَلَمَّا عَتَوْا۟ عَن مَّا نُهُوا۟ عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا۟ قِرَدَةً خَـٰسِـِٔينَ ﴿١٦٦﴾

«شما بدون تردید داستان آنهائی که مقرّرات روز شنبه را زیر پا گذاشتند، شنیده اید. ما به آنها گفتیم، (شما بدبخت ها بوزینه شوید!) و این چنین ما این افراد را عبرت اخلاف آنها و پندی برای پرهیزکاران نمودیم.» (*قرآن*، ۶۵ : ۲)

«ای رسول، از شهری که در کنار دریا بود و رویدادی که برای مردم آن که مقرّرات روز شنبه را زیر پا گذاشتند، پرسش کن. هر روز شنبه ماهی های آن

www.kavehsara.com

دریـا روی آب می آمـدنـد و وجـودشان را به رخ آنها می کشیدند، ولی در سایر روزهـای هفتـه از آنهـا خبـری نبـود. چون این افراد مرتکب لغزش شده بودند، از اینـرو مـا این چنین آنهـا را بـه‌وسـوسه انداختیم. و هنگامی که گروهی از آنها گفتنـد: (چـرا شمـا افـرادی را که اللّه محکوم به‌مجازات شدید و یا نابودی کرده است، پند می دهید؟) آنها پاسخ دادند، (ما به آنها پند می دهیم، زیرا میل داریم در پیشگـاه اللّـه وظیفـه خود را به انجام رسانیده باشیم و اینکه شاید آنها پند گیرند و پرهیزکاری پیشه کنند.) بنابر این، هنگامی که آنها به پند و اندرز گوش ندادند، ما آنهـائی کـه آن افـراد را از دست زدن به کار بد منع کرده بودند، نجات بخشیدیم و گـروه خطـاکـار را به شدیدترین وضع ممکن مجازات کردیم. و زمانی که گروه لغـزشکـار در ادامـه زشتکـاری های خود اصرار ورزیدند، به آنها گفتیم، (بوزینه شوید، بدبخت ها!)» (قرآن، ۶۶ - ۱۶۳ : ۷)

در سـوره پنجم *قـرآن* اللّـه منش خود را بسیار پلیدتر می کند و خشم خود را از یهودیان نیز فراتر می برد و افراد غیر یهودی را هدف قرار می دهد و می گوید، آنهائی که لعنت و خشم او را به خود خریدند، او آنها را به خوک و بوزینه تبدیل کرده است.

قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُم بِشَرٍّ مِّن ذَٰلِكَ مَثُوبَةً عِندَ اللَّهِ ۚ مَن لَّعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ ۚ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَن سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾

«بگو ای رسول، (آیا میل دارید، به شما آگاهی دهم که اللّه به چه کسی از همه بدتر پـاداش می دهـد؟ آنهـائی کـه اللّه آنها را مورد لعنت و خشم قرار داد و به بوزینه و خوک تبدیلشان کرد ....)» (*قرآن*، ۶۰ :۵)

بشریّت براستی باید بسیار از اللّه سپاسگزار باشد که چنین قدرت معجزه ای را در بـاره بنـدگان گناهکارش به کار نبرده تا به آنها پندی عبرت آموز بیاموزد. ولی، چه کسی می دانـد، شـاید بسیاری از بوزینه هائی که در جنگل ها و باغ وحش های دنیا بسـر می بـرند، افراد بشری بوده که اللّه آنها را به بوزینه تبدیل کرده است! دلیل آنهم اینست که اللّه هیچگاه به محمّد پیامبر دلبندش دروغ نخواهد گفت!

شـرم بـر اللّـه شبـه جزیـره عربستان که «چارلز داروین» کاشف و دانشمند بزرگ جهـانی را کـه عقیـده علمی اش دنیـا را تسخیـر کـرد بـه جـای محمّد بن عبداللّه، یک کاروانزن عرب به پیامبری‌اش بر نگزید!

www.kavehsara.com

الله به کوهی فرمان داد یک شتر ماده بزاید تا برای مردم وعظ کند

اللّه به کوهی فرمان داد، شتر مادّه ای بزاید وآنگاه به‌او رسالت داد برای آزمایش قوم ثمود نزد آنها برود و برایشان وعظ کند. اللّه همچنین به مردم ثمود فرمان داد بگذارند آن شتر در سرزمین او چرا کند و بهیچوجه سبب آزار او را فراهم نکنند. بویژه اللّه تأکید کرد که هرگاه آنها به شتر مادّه او آسیبی برسانند، او به سختی آنها را مجازات خواهد کرد. پیامبر اللّه (صالح) همچنین به قوم ثمود گفت، آن شتر به اللّه تعلّق دارد و به آنها توصیه کرد از دادن آب به‌او خودداری نورزند. ولی قوم ثمود فرمان اللّه و پیامبرش (صالح) را نادیده گرفتند و با شمشیری پاهای شتر را قطع کردند و گستاخانه او را کشتند. اللّه نیز با زلزله شدیدی که برای آن قوم فرستاد، آنها را تبدیل به علف های خشکی کرد که در آغل به چهارپایان می دهند. آیه ۷۳ سوره اعراف و سایر آیه های شرح داده شده در زیر در باره این شاهکار اللّه می گویند:

وَإِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَٰلِحًا قَالَ يَٰقَوْمِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥ ۖ قَدْ جَآءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ ۖ هَٰذِهِۦ نَاقَةُ ٱللَّهِ لَكُمْ ءَايَةً ۖ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِىٓ أَرْضِ ٱللَّهِ ۚ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوٓءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ قَالَ ٱلْمَلَأُ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ لِلَّذِينَ ٱسْتُضْعِفُوا۟ لِمَنْ ءَامَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَٰلِحًا مُّرْسَلٌ مِّن رَّبِّهِۦ ۚ قَالُوٓا۟ إِنَّا بِمَآ أُرْسِلَ بِهِۦ مُؤْمِنُونَ ﴿٧٤﴾ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا بِٱلَّذِىٓ ءَامَنتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٧٥﴾ فَعَقَرُوا۟ ٱلنَّاقَةَ وَعَتَوْا۟ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا۟ يَٰصَٰلِحُ ٱئْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ إِن كُنتَ مِنَ ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿٧٦﴾ فَأَخَذَتْهُمُ ٱلرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا۟ فِى دَارِهِمْ جَٰثِمِينَ ﴿٧٧﴾ فَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ وَقَالَ يَٰقَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّى وَنَصَحْتُ لَكُمْ وَلَٰكِن لَّا تُحِبُّونَ ٱلنَّٰصِحِينَ ﴿٧٨﴾ وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِۦٓ أَتَأْتُونَ ٱلْفَٰحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّنَ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٧٩﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ ٱلرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ ٱلنِّسَآءِ ۚ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨٠﴾ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِۦٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓا۟ أَخْرِجُوهُم مِّن قَرْيَتِكُمْ ۖ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٨١﴾ فَأَنجَيْنَٰهُ وَأَهْلَهُۥٓ إِلَّا ٱمْرَأَتَهُۥ كَانَتْ مِنَ ٱلْغَٰبِرِينَ ﴿٨٢﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا ۖ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُجْرِمِينَ ﴿٨٣﴾

«وبر قوم ثمود، برادرشان صالح را به رسالت فرستادیم. او گفت، (ای قوم من، خدای خود را پرستش کنید، زیرا غیر از او خدائی نیست. اکنون معجزی آشکار از سوی خدا آمد که ناقه ((شتر مادّه)) خداست که برای شما معجزه ای بزرگ است، او را واگذارید تا در سرزمین خدا چرا کند و نیّت بدی در باره او به خود راه مدهید که به‌مجازاتی بزرگ گرفتار خواهید شد.)» (قرآن، ۷:۷۳)

«قوم ثمود با تکبّر گفتند، (ما نمی توانیم به آنچه شما می گوئید ایمان بیاوریم.) آنها

www.kavehsara.com

مادّه شتر اللّه را کشتند و از فرمان خدا سرباز زدند و به پیامبرشان صالح از روی تمسخر گفتند که ای صالح اگر تو از رسولان خدائی، عذابی که ما را با آن تهدید کردی برایمان بیاور..» (*قرآن*، ۷۷-۷۵ : ۷)

«قوم ثمود هم آیات ما را تکذیب کردند. آنها گفتند، (آیا این سزاوار است که ما بشری از جنس خودمان را پیروی کنیم، دراینصورت به گمراهیِ سختی افتاده ایم. آیا تنها اوست که به وی وحی می رسد. او باید فرد دروغگوئی باشد.)» (*قرآن*، ۲۵-۲۳ :۵۴)

«این منکران در فردای قیامت به گونه کامل معلومشان خواهد شد که یی باک کیست. ما برای آزمایش آنها مادّه شتری را فرستادیم و گفتیم از او مراقبت کامل به عمل آورید و با او شکیبا باشید. به آنها بگو، که نوشیدن آب چشمه بین شما و آن مادّه شتر تقسیم شده و یک روز سهم شتر و روزی برای شما باشد. آنها دوست خود را فراخواندند و او با کاردی او را کشت. پس بنگرید که مجازات ما تا چه اندازه شدید خواهد بود. ما برای هلاک آنها یک صیحه آسمانی فرستادیم و همه مانند گیاه خشک شدند.» (*قرآن*، ۳۱-۲۶ :۵۴)

«قوم ثمود از روی غرور و سرکشی پیامبر خود صالح را تکذیب کردند. هنگامی که زشتکارترین آنها آماده انجام گناه شد، پیامبر خدا صالح به او گفت، این مادّه شتر آیت خداست، از خدا بترسید و او را سیراب کنید. آن قوم سخن رسول خدا را نادیده گرفتند و شتر مادّه را کشتند. خدا هم آنها را به کیفر گناه مجازات و شهرشان را با خاک یکسان کرد.» (*قرآن*، ۱۵-۱۱ :۹۱)

الله یک زن ایرانی را به ستاره زهره تبدیل کرد

«باور ناکردنی است، ولی باور کنید،» آیه ۱۰۲ سوره بقره «سحر و جادو» را در اسلام مشروع و مجاز می شمارد و مهمتر از آن تمامیِ مفسّران *قرآن* باور دارند که بر پایه مفهوم این آیه، سیّاره زهره یک زن زیبای ایرانی بوده که اللّه او را تبدیل به سیّاره یاد شده کرده است. این آیه می گوید:

وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ ۖ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ

www.kavehsara.com

ٱلنَّاسَ ٱلسِّحْرَ وَمَآ أُنزِلَ عَلَى ٱلْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَآ إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِۦ بَيْنَ ٱلْمَرْءِ وَزَوْجِهِۦ وَمَا هُم بِضَآرِّينَ بِهِۦ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ ٱللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا۟ لَمَنِ ٱشْتَرَىٰهُ مَا لَهُۥ فِى ٱلْآخِرَةِ مِنْ خَلَٰقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا۟ بِهِۦٓ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا۟ يَعْلَمُونَ ۝

وسخنانی را که دیوها و شیاطین در باره پادشاهی سلیمان می گفتند باور کردند و سلیمان هیچگاه به خدا کافر نشد، ولی دیوها همه کافر شدند و به مردم سحر و جادو آموزش دادند و آنچه را در بابل به دو فرشته هاروت و ماروت نازل شده بود، یاد می دادند. و آن دو فرشته به هیچکس چیزی یاد نمی دادند، مگر اینکه بدو می گفتند که کار ما فتنه و آزمایش است، مبادا شما کافر شوید. و دیوها به مردم چیزی که بین زن و شوهر جدائی افکند، می آموختند و به کسی زیان نمی رسانیدند، مگر اینکه اللّه اراده کند و چیزی که به مردم یاد می دادند، برایشان سودمند نبود، بلکه به آنها زیان می رسانید ....»

بیشتر مفسّران *قرآن*، از جمله ابن مسعود، ابن عبّاس، عبداللّه بن عمر، و قتاده و همچنین شمار زیادی از مفسّران کنونی در نوشتارهای خود، به تفسیر این رویداد پرداخته اند، ولی نویسنده این کتاب از تفسیری که دکتر محمد ایّوب[۱۷۴] در نوشتار جامع و پژوهشگرانه اش به عمل آورده و در این راستا حتّی به ارزشیابی تفسیرهای نویسندگان دیگر که به تفسیر این آیه پرداخته‌اند، استناد جسته، بهره خواهد گرفت. بر پایه نوشته دکتر ایّوب، مفسّران این آیه باور دارند که در زمان ادریس پیامبر، هنگامی که فرزندان آدم ابوالبشر در روی زمین رو به ازدیاد نهادند و به ارتکاب گناه پرداختند، فرشتگان آسمان ها، زمین وکوهها کوشش کردند خشم اللّه را بر ضدّ آنها برانگیزند. از اینرو، به اللّه گفتند: «چرا تو نسل این گناهکاران را از روی زمین نابود نمی کنی؟» اللّه به فرشتگان خود وحی کرد: «من در دل فرزندان آدم شهوت نهاده ام. هر گاه با شما نیز چنین می کردم و به شیطان اختیار می دادم که روی شما نفوذ داشته باشد و شما را به زمین می فرستادم، شما هم مرتکب همان گناهان

---

[174] Dr. Mahmoud Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters* (Albany: State University of New York: 1984), pp. 128-136.

www.kavehsara.com

فرزندان آدم می شدید.» فرشتگان نتوانستند باورمند سخنان اللّه باشند و با خود اندیشیدند که هر گاه به زمین فرستاده شوند، مرتکب گناهان فرزندان آدم ابوالبشر نخواهند شد.

آنگاه اللّه به فرشتگانش وحی کرد که چند نفر نماینده از بین خود برگزینند تا اللّه عقیده خود را به آنها ثابت کند. فرشته ها بین خود مشورت کردند و سه نفر نماینده از بین خود که از همه بیشتر از فرزندان آدم انتقاد می کردند، برگزیدند. نام این سه نفر عبارت بود از: «عُزّا،» «عُزایا،» و «عُزازیل.» اللّه تمام فروزه های بشری، مانند خوردن، آشامیدن، شهوت، ترس و امید را در سرشت نماینده های فرشته ها کارگزاری کرد و به آنها گفت: «به زمین بروید، بر فرزندان آدم ابوالبشر فرمانروائی کنید و از دست زدن به چهار عمل دوری ورزید: به من شرک نیاورید، مرتکب قتل نفس نشوید، زنا نکنید و مشروبات الکلی نیاشامید.»[۱۷۵]

برای مدّتی فرشته ها از دستورات اللّه پیروی کردند، روزها روی زمین بر فرزندان آدم ابوالبشر فرمانروائی می کردند، با دادگری بین آنها داوری می نمودند و شب ها به آسمان می رفتند. یکی از این فرشته ها که نامش «عُزازیل» بود و از دو فرشته دیگر خردآگاه تر به نظر می رسید، خود را در برابر تمایلات هوس آلوده بشری ناتوان دید و همان روز نخست از اللّه درخواست کرد، او را از این مأموریّت معاف بدارد و به آسمان بازگشت کرد، ولی دو فرشته دیگر که از این پس، چنانکه در *قرآن* آمده «هاروت» و «ماروت» نامیده شده اند، روی زمین باقی ماندند و به‌فرمانروائی روی افراد بشر ادامه دادند.[۱۷۶]

این حدیث، کم و بیش نکاتی را که بوسیله سایر مفسّران مورد پذیرش قرار گرفته، تأیید می کند.[۱۷۷] ذکر این نکته نیز بایسته است که برخی از احادیث، این

---

[175] *Ibn Kathir*, vol. 1, pp. 395-396, quoted in Dr. Mahmoud ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 132.

[176] At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 2, p. 428f., quoted in Dr. Mahmoud Ayub, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 131.

[177] Nisaburi, vol. 1, p. 391, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, *The Qu'ran and Its Interpreters*, vol. 1, p. 131.

www.kavehsara.com

داستان را به آیه ۳۰ سوره بقره پیوند می دهند که می گوید:

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوٓاْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ ٱلدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّيٓ أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٣٠﴾

به یاد آر، هنگامی که اللّه به فرشتگان گفت، (من در روی زمین، نماینده ای از بشر خواهم گماشت.) فرشتگان گفتند، (آیا کسی را خواهی گذاشت که در روی زمین فساد کند و خون بریزد و حال آنکه ما ترا تقدیس و ستایش می کنیم.) اللّه گفت، (من چیزی می دانم که شما از آن آگاه نیستید.)»

بر پایه این دیدمان، اللّه دو فرشته «هاروت» و «ماروت» را به زمین فرستاد تا به‌فرشته های انتقادگر نشان دهد که فرزندان آدم دارای فروزه های ویژه ای هستند که اگر آن فروزه ها در فرشتگان وجود داشته باشد، حتّی آنها نیز ناگزیر از نافرمانی و ارتکاب گناه خواهند شد.[۱۷۸]

به هر روی، هنگامی که «هاروت» و «ماروت» بر زمینیان فرمانروائی می کردند، یک زن بسیار زیبای ایرانی به نام زهره (ناهید = ونوس)، که با همسرش اختلافی پیدا کرده بود، برای دادخواهی نزد آنها آمد. زیبائی آن زن، فرشته ها را افسون کرد و آنها سخت دلباخته او شدند و به وی پیشنهاد کردند، موافقت کند، او را از همسرش جدا سازند تا بتوانند از وی کام دل برگیرند. زهره با پیشنهاد آنها موافقت کرد و زمانی که آنها او را به مکان ویژه ای بردند تا با او درآمیزند، وی اظهار داشت که چون او بت پرست می باشد، به شرطی خود را به آنها تسلیم خواهد کرد که آنها نیز به کیش او درآیند و از پرستش خدای یگانه دست بردارند. فرشته ها در پاسخ او گفتند: «ما خداپرست هستیم و هرگز چنین کاری نخواهیم کرد.» زهره نیز آنها را ترک کرد، ولی دگر روز با کودک شیرخواره ای نزد فرشته ها آمد. آنها دوباره برآن شدند تا از او کام نفس برگیرند، ولی او این بار تسلیم شدن خود را موکول به این کرد که فرشته ها آن کودک شیرخواره را به قتل برسانند. آنها از انجام این کار سرباز زدند و اظهار داشتند، هیچگاه مرتکب قتل نفس نخواهند شد. مرتبه بعد، زهره با جام شرابی نزد

---

[178] Dr. Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 131.

www.kavehsara.com

فرشته ها آمد و به آنها اظهار داشت، هر گاه آن شراب را بیاشامند، او خواستشان را برآورده خواهد کرد. فرشته ها به این پیشنهاد تسلیم شدند و شراب را آشامیدند و زیر تأثیر الکل هم با او همخوابگی کردند، هم مرتکب قتل نفس شدند و هم اینکه از ادامه پرستش خدای یگانه دست برداشتند. هنگامی که اثر باده در مغز فرشته ها فرونشست و آنها به خود آمدند، زهره آنها را مورد سرزنش قرار داد و اظهار داشت: «شما پس از آشامیدن شراب، تمام اعمالی را که پیش از آن انکار می کردید، انجام دادید.»[۱۷۹]

شب بعد، هنگامی که فرشته ها پس از ارتکاب آن اعمال، می خواستند به آسمان بالا بروند، نه بالهایشان باز شد و نه اینکه به آنها پروانه ورود به آسمان داده شد. فرشته ها ناچار به یکی از فرزندان آدم که به نکوکاری شهرت داشت، پناه بردند و از او درخواست کمک کردند. آن مرد به آنها گفت: «چگونه ساکنان روی زمین می توانند در کار ساکنان آسمان دخالت و برای آنها میانجیگری کنند؟» فرشته ها گفتند: «ما در آسمان شنیده ایم که اللّه نسبت به شما فرزندان آدم، حُسن نیّت دارد.»

آن مرد نکوکار زمینی با شنیدن این گفته، درخواست فرشته ها را اجابت کرد و برای آنها دست به دعا و نیاز برداشت. دعای او در بارگاه الهی مورد پذیرش قرار گرفت و اللّه به فرشته های بدکار اختیار داد بین دو مجازات، یکی را برگزینند. یکی مجازات در این دنیا و دیگری مجازات در عالم آخرت. فرشته ها با یکدیگر به‌مشورت نشستند و مجازات این دنیا را برگزیدند.[۱۸۰] بنابر این، اللّه برای مجازات آنها در این دنیا فرمان داد که آن دو فرشته با زنجیرهای سنگین به بند کشیده شوند و در چاهی در بابِل از پا آویزان شوند. بخشی از مجازات آنها اینست که در برابر دهان آنها آب نگهداشته می شود، ولی آنها قادر به آشامیدن آن آب نخواهند بود. تمام مفسّران این آیه *قرآن* و سایر نویسندگانی که در این باره خامه زده نوشته اند، اللّه به دو

---

[179] *Ibn Kathir*, vol. 1, pp. 242, quoted in Dr. Mahmoud ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 132.

[180] At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 2, p. 428, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 131.

www.kavehsara.com

«هاروت» و «ماروت» فرمان داده است برای خنثی کردن اقدامات پیامبران دروغین در روی زمین به افراد بشر سحر و جادو یاد بدهند.[۱۸۱] این موضوع نشان می دهد که اوّلاً سحر و جادو در اسلام به رسمیّت شناخته شده و ثانیاً اللّه خود توان رویاروئی باپیامبران دروغین را ندارد و بندگانش باید در برابر آنها سحر و جادو به‌کار ببرند.

در باره سرنوشتی که به سر زهره که آن دو فرشته را فریب داد آمد باید دانست، زمانی که زهره آن دو فرشته را مست کرد، از آنها واژه های رمزیِ ورود و خروج به آسمان را پرسش نمود و با بهره برداری از واژه رمزِ ورود به آسمان به آنجا پرواز کرد، ولی اللّه ترتیبی داد که واژه رمز بازگشت به زمین را فراموش کند. پس از آن اللّه فرمان داد که او به سیّاره نورانیِ زهره (ونوس) تبدیل شود![۱۸۲] گفته شده است که چون عبداللّه بن عمر که از یاران نزدیک محمّد بود، این داستان را در باره زهره از زبان او شنیده بود، هر زمانی که سیّاره زهره را در آسمان مشاهده می کرد، به او لعنت می فرستاد و می گفت: «این ستاره لعنتی بود که هاروت و ماروت را فریب داد.»[۱۸۳]

Geiger نوشته است متن این داستان در کتاب میدراش یهودی ها ذکر شده و بسیاری از نکات آن نیز در کتاب *عهد جدید* (*رساله دوّم پطروس*، ۲ .۱۱ و یهودا، ۵.۶) و کتاب *یونس* در بخش ششم آمده است.[۱۸۴]

کوتاه اینکه، خرد اللّه و پیامبر او در کتاب مقدّس *قرآن* به ما آموزش می دهند که سیّاره ونوس که عربیِ آن زهره می باشد، یک زن زیبای ایرانی بوده که چون دو فرشته اللّه را فریب داده است، از اینرو اللّه او را تبدیل به سیّاره ونوس کرده است. از اینرو نویسنده ناچار به شرح پالیده ای از سیّاره زهره که در اصل و پایه یک زن زیبای ایرانی بوده، خواهد پرداخت تا عظمت معجزه اللّه و پیامبرش بیشتر برای اهل دین و ایمان روشن گردد.

---

[181] Dr. Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 135.

[182] *Ibn Kathir*, vol. 2, p. 242, quoted in Dr. Mahmoud ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 135.

[183] At-Tabari, vol. 2, p. 431, quoted in Dr. Mahmoud Ayub, vol. 1, *The Qu'ran and Its Interpreters*, p. 136.

[184] *E. J. Brill's First Encyclopedia of Islam*, ed. M. Th. Houtsma, A. J. Wesinck, vol. 3 (Leiden, The Netherlands: 1987), p. 272.

www.kavehsara.com

ونوس از نظر فاصله اش با خورشید دوّمین سیّاره در منظومه شمسی بعد از مرکوری است. در فرهنگ برخی از کشورها نام سیّاره ونوس با الهه عشق پیوستگی دارد، مانند ونوس، الهه رومیِ عشق و افرودیت، الهه یونانی عشق. سیّاره ونوس از تمام سیّاره های دیگر به‌زمین نزدیکتر بوده و در حدود ۲۶ میلیون میل (۴۲ میلیون کیلومتر) با زمین فاصله دارد. اگر شب هنگام از زمین به ونوس نگاه کرده شود، از هر ستاره و یا سیّاره دیگری درخشان تر به نگر آمده و پس از خورشید و ماه یگانه موجود فضائی است که می توان آنرا در هنگام غروب آفتاب و یا شکوفیدن خورشید، مشاهده کرد و به همین مناسبت *ستاره صبح* و یا *ستاره شب* نیز نامیده شده است. نه تنها ونوس از هر ستاره دیگری به زمین نزدیکتر است، بلکه از نگر حجم، قطر، اندازه نیز از هر جرم آسمانیِ دیگری بیشتر به زمین شباهت دارد، ولی گاز کربن آن یکصد بار از زمین بیشتر متراکم بوده و درجه حرارت آن ۶۰ درجه سانتیگراد (برابر ۴۶۰ درجه فارنهایت) می باشد. بیشتر سطح ونوس، یعنی در حدود ۸۵ درصد آنرا کوههای آتشفشان پوشانیده است. این سیّاره از ۹۶ درصد گاز کربن و ۳/۵۰ درصد نیتروژن و نیز گازهای هلیوم، آرگون، نئون و کریپتون تشکیل شده است.

ونوس در مدّت ۲۲۴/۷ روز زمینی یکبار به دور خورشید می گردد که بدین ترتیب، مدّت یک سال در ونوس عبارت از هفت ماه و نیم می باشد، ولی روزهای سیّاره ونوس با روزهای کره زمین به گونه کامل تفاوت دارد، زیرا ونوس و کره زمین، هر یک در جهات مختلف دور محورهای خود می گردند. ونوس در هر ۲۴۳/۱۶ روز یکبار به دور محور خود می گردد.

بازنمود بحث

مفسّران ناآگاه حرفه ای نوشتارهای مقدّس اسلامی برای گرم نگهداشتن تنور دکّان دینداریِ خود با تمام نیروهای حرفه ای دروغین خود کوشیده‌اند با تعبیرات و تفسیرهای غیر راستین زهر نابخردانه اصول و احکام بی پایه و کاوَک اسلام را کم رنگ کنند، ولی نه تنها در این باره توفیقی به دست نیاورده، بلکه ناخودآگاهانه اللّه، پیامبر و موجودیّت دیونهاد این کیش را بیشتر آشکار کرده اند. نکته های زیر، نماد

www.kavehsara.com

بارزی از این برهان می باشند:

۱- آیه ۱۰۲ سوره بقره *قرآن* بر پایه آنچه که در بالا گفته شد، آشکارا سحر و جادو را تجویز می کند و حتّی اللّه دو تن فرشته هاروت و ماروت را که به سبب نافرمانی و ارتکاب گناه در چاهی زندانی شده اند، مأمور می کند تا به افراد بشر روش های سحر و جادو آموزش بدهند. بدیهی است، زمانی که سوره هفتادو دوّمین *قرآن* «سوره جنّ» نامیده شده، تجویز سحر و جادو در این کتاب نباید شگفت انگیز به نگر برسد.

۲- اللّهِ قادر متعال، در *قرآن* اعتراف می کند که در دل فرشته هایش شهوت و شور نفسانی کارگزاری می کند تا استعداد و تمایل ارتکاب گناه و زشتکاری در آنها به وجود بیاورد. ولی پس از اینکه فرشته ها مرتکب زشتکاری شدند، آنها را با زنجیرهای سنگین به بند می کشد و در چاهی در بابِل از پا آویزانشان می کند تا جزای دست زدن به گناهی را که خود استعداد ارتکاب آنرا در آنها ایجاد کرده، به خوبی بچشند. این را می گویند، دادگریِ اللّه و اسلام!

۳- چقدر جالب است که اللّه خود اعتراف می کند در سرشت افراد بشر، هوای نفس و شور شهوت نهادینه کرده و به شیطان اختیار داده است آنها را گمراه کند، با این وجود، مراتب دادگری و مِهر او نسبت به بنده های بشَرَش تا آن اندازه زیاد است که آنها را به‌سبب ارتکاب گناه برای ابد در دوزخ کباب می کند!

۴- جای بسیار شگفت است که هیچ نشانه تاریخی و یا حتّی افسانه مذهبی وجود ندارد که ذکری از زمانی که هاروت و ماروت بر افراد بشر در روی کره زمین حکومت می کرده اند بکنند و یا اینکه از چاهی که این دو فرشته زندانی شده اند نشانی به دست بدهد.

۵- چرا از بین از همه ملّت های جهان، یک زن ایرانی برای افسانه سرایان مذهبی برگزیده شده تا فرشته های اللّه را فریب بدهد و در نتیجه به سیّاره زهره تبدیل شود. به نگر می رسد که این کار دو فرنود داشته باشد: نخست اینکه محمّد با ایرانی ها دشمنی داشته و در آیه دوّم سوره الروّم *قرآن* پیش بینی کرده است که رومی ها، در نبرد ایرانی ها را شکست خواهند داد. افزون بر آن، محمّد تا آن اندازه از ایرانی ها نفرت داشته که بر پایه نوشته المتّقی در کتاب *کنزالامم*، گفته است:

www.kavehsara.com

«خداوند، دو ملّت بیگانه را لعنت کند، ایرانی ها و بیزانتینی ها. هرگاه پسران و دختران ایرانی به رشد برسند، تازی ها را نابود خواهند کرد.»[۱۸۵] دوّم اینکه زیبائی زنان ایرانی در سراسر درازنای تاریخ مشهور همه ملّت های جهان بوده و بویژه مردان تازی پیوسته آرمان داشته اند که یک همسر ایرانی داشته باشند. Solomon Talbur در این باره نوشته است:

«ملّت صلحدوست دیگری که دارای کشوری پیشرفته، ثروتمند و فرهنگی برجسته بود و قربانی تازش اسلام و تازی ها قرار گرفت، ملّت ایران بود. پیش از اینکه ارتش تازی ها به این کشور تازش کند و آنرا غارت و چپاول نماید، ایران مرکز دانشمندان بزرگی بود که در یهودی ها و مسیحی ها، از هر جهت نفوذی ژرف برجای گذاشته بودند. هنگامی که تازی ها به کشور ایران تازش کردند، آنرا مورد غارت و چپاول قرار دادند و تمام ثروت های ایرانی ها را از آنها ربودند و برای اینکه به زنان ایرانی که از زیباترین زنان جهان به شمار می روند، دست یابند، بیشتر مردان آنها را از دم تیغ گذراندند و نابود کردند. زنان ایران در تمام درازنای تاریخ، به اندازه ای زیبا و دلربا بودند که پیوسته مورد افتخار و مباهات ایرانی ها بوده و چکامه سرایان سراسر جهان در باره زیبائی آنها چکامه سروده اند. همچنین، مردان دورترین نقاط جهان، برای هزاران سال پیوسته آرزو داشته اند که از میان زنان ایرانی برای خود همسر برگزینند. ولی، هنگامی که تازی ها به سرزمین ایران تازش کردند، این کشور از بین رفت و امروز تنها نامی از آن برجای مانده و ستمگرانه ترین حکومت های اسلامی عربی بر آن فرمانروائی می کند. ایران، این کشوری که زمانی در اوج شکوه فرهنگ و تمدّن بسر می برد، یکشبه با وحشیگری های الله به خاک فروماندگی افتاد.»[۱۸۶]

۶- بدیهی است زمانی که الله فرشتگانش را از کشتن ساکنان روی زمین منع می کند، دست به کاری بسیار اخلاقی و زیبا می زند، ولی چرا همین فرمان را برای پیامبر محبوبش صادر نمی کند؟ آیا خونریزی در روی زمین برای فرشتگان آسمانی

---

[185] A-Muttaqi, *Kanz al-Ummal*, vii, p. 204, quoted in *Islam from the prophet Muhammad to the Capture of Constantinople*, ed. And trans. By Bernard lewis, vol. 2 (London: The MacMillan Press Ltd., 1974), p. 196

[186] Solomon Talbure, *President G.W. Bush is a Moron, Islam is not Peace* (U.S.A.: Xlibris Corporation, 2002), pp. 24-25.

www.kavehsara.com

ممنوع، ولی برای آدمیان زمینی مجاز است؟ اگر کشتار افراد بیگناه در روی زمین گناه باشد، چرا الله اینهمه آیه در *قرآن* نازل کرده و به پیامبرش اینهمه دستور کشت و کشتار افراد بیگناه و خونریزی داده است؟ شاید، پاسخ این پرسش را بتوان به‌درستی در فصل دهم این کتاب داد. زمانی که یک شترچران بینوا که دارای ترکیبی از عقده های حقارت و خودبزرگ بینی است، به هر دلیلی به بالاترین زینه قدرت در سرزمینی دستیابی پیدا می کند، ناگزیر برای تسکین دادن جراحت های مزمنی که آن عقده ها در ژرفای ناخودآگاهش نشانده است، دست به شرارت هائی خواهد زد که تنها از یک جانور دوپای درّنده می توان انتظار داشت.

با معجزه الله، پرنده ها فیل ها را شکست دادند

متن سوره فیل در *قرآن* برای آنهائی که در پی تفریح و سرگرمی و مطالب خنده آور هستند، باید گنجی از ثروت به شمار برود. این سوره دارای ۵ آیه است که می گویند:

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۝ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۝ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ۝ تَرْمِيهِم بِحِجَارَةٍ مِّن سِجِّيلٍ ۝ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّأْكُولٍ ۝

«ای رسول، آیا ندیدی، الله با فیل سواران چه کرد؟ آیا الله کید و مکری که آنها برای خرابیِ کعبه اندیشیدند، تباه نکرد؟ و برای هلاک آنها مرغان ابابیل را نفرستاد؟ تا آن سپاه را با سنگ های سجیل سنگباران کردند و تنشان چون علفی زیر دندان حیوان خرد گردید.»

تمام مفسّران *قرآن* نوشته اند، مفهوم آیه‌های این سوره به‌رویداد حمله ابرحه که به نیابت پادشاه یمن در سا ۵۷۰ میلادی در حبشه فرمانروائی می کرد، پیوند دارد. هنگامی که ابرحه بر فیلی سوار بود و همراه لشگریان فیل سوارش می رفت که شهر مکّه را تسخیر کند، ناگهان مرغانی در هوا پدیدار شدند و با سنگ ریزه هائی که در منقار داشتند، تیروهای ابرحه را سنگباران کردند. بر پایه حدیثی که جزئیّات این رویداد را شرح داده، این معجزه بدین سبب رخ داد که عبدالمطّلب، پدر بزرگ محمّد که سرخاندان هاشم بود و نگهبانیِ خانه کعبه را بر دوش داشت، به درگاه الهی کعبه

www.kavehsara.com

نیایش کرد که از خانه خود نگهداری کند. در همان زمان بین تازشگران به خانه کعبه بیماریِ مسری آبله شایع شد و سبب شد که آنها از تسخیر شهر مکّه دست بکشند. ابرحه نیز خود (بر پایه احادیث مسخره اسلامی) دچار آبله و زخم های غیر قابل درمان شد و هنگام بازگشت به صنعا به وضع دردناکی درگذشت. الواقدی، تاریخنویس شهیر تازی، هنگامی که به شرح این رویداد می پردازد، به پیروی از روش *قرآن* می افزاید: «و این نخستین باری بود که بیماریِ آبله در جهان معمول گشت.»[۱۸۷]

با توجّه به اینکه عبدالمطّلب پدربزرگ محمّد پیش از اینکه او به خود فرنام پیامبری ببندد، درگذشت و حتّی محمّد اظهار داشت که چون او با باورهای یک خداناپرست درگذشت، جایگاهش در دوزخ خواهد بود[۱۸۸] و عمویش ابو طالب نیز هیچگاه پذیرای اسلام نشد[۱۸۹]، اگر فرض کنیم که این افسانه بچّگانه درست باشد، تردید نیست، هنگامی که عبدالمطّلب در برابر کعبه دست به نیایش برداشته، او دست به‌دامان بت هائی شده که در خانه کعبه نهاده شده بوده است. بنابر این، هنگامی که آیه های سوره فیل سخن از معجزه خانه کعبه به میان می‌آورند، هدفشان بت های خانه کعبه بوده و نه اللّه و یا خدائی که محمّد ادّعای پیامبریِ او را داشته است. به گونه دیگر، هنگامی که محمّد به تازی ها آموزش یکتاپرستیِ اللّه را می دهد، همچنانکه در هنگام رویداد آیات شیطانی و سجده کردن به بت های غرانیق نشان داد، هدفش پرستش اللّه بزرگ بت خانه کعبه می باشد و نه خدای یکتایِ همه جهانیان. جای بسیار شگفت است که مسلمانان جهان به درونمایه کتاب دینیِ خود نیز آشنا نیستند.

یکی از مفسّران *قرآن* که تفسیر او بوسیله دانشگاه الازهر به رسمیّت شناخته شده، درباره تفسیر درونمایه سوره یاد شده می نویسد:

---

[187] Quoted in William Muir, *The life of Mohammad* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. cxvi.

[188] Montgomery Watt, Mohammed, *Prophet and Statesman* (Oxford: Oxford University Press, 1961), p. 80.

[189] John Glubb, *The life and Times of Muhammad* (New York: Stein and Day, 1970), p. 137.

www.kavehsara.com

سوره (فیل) ۱۰۵ در سال ششم هجرت به محمّد وحی شد. هدف درونمایه این سوره آنست که به طایفه قریش یادآوری کند که بسر ابرحه، فرماندار حبشه از سوی یمن چه آمد تا بلکه آنها به خود آیند و به پذیرش اسلام تن دردهند. ابرحه که از سوی پادشاه یمن بر حبشه فرمانروائی می کرد، با خود اندیشید که هر گاه کعبه را نابود کند و مردم مکّه را زیر یوغ خود درآورد، مردم به جای روی آوردن به خانه کعبه، توجّهشان به کلیسای (خالص) که خود ساخته بود، منحرف خواهد شد. ابرحه در حمله خود به مکّه از فیل بهره برداری می کرد، ولی مرغانی که در فضا ظاهر شدند با سنگریزه هائی که در منقار داشتند و گفته شده است که از سنگ های دوزخی بوده، لشگر فیل سوار ابرحه را سنگباران و نابود کردند و بدین ترتیب، کعبه از حمله ابرحه در امان ماند. این سال، در سنّت تاریخیِ تازی ها، (سال فیل) نامیده شده و همان سالی است که محمّد پا به پهنه هستی گذاشته است. (سال ۵۷۰ میلادی).[۱۹۰]

جالب تر و خنده دارتر از تفسیر بالا، ثواب و پاداش خواندن این سوره می باشد. کتاب *مجمع البیان*، در باره ثواب قرائت این سوره، می نویسد:

«در باره ثواب و پاداش قرائت این سوره، حدیثی از قول امام جعفر صادق، امام ششم شیعیان ذکر شده که وی گفته است: (کسی که سوره فیل را در هنگام برگزاریِ نمازهای واجب قرائت کند، زمین و زمان و کوه و هر ذرّه خاکی که شاهد قرائت درونمایه سوره فیل از سوی او بوده اند، در روز قیامت انجام این عمل را از سوی او گواهی خواهند کرد و خواهند گفت که او مؤمنی نمازگزار بوده است. آنوقت در آنروز صیحه ای به ندا خواهد آمد و خواهد گفت، (شما در باره این بنده من راست می گوئید. من گواهی شما را چه به سود و چه به زیان او باشد، می پذیرم و اجازه می دهم او بدون پرسش و پاسخ و رسیدگی به اعمالش وارد بهشت شود. این براستی بنده ای است که من هم او و هم اعمالش را می پسندم و او را دوست دارم.)»[۱۹۱]

---

[190] Dr. M. M. Katib, *The Bounteous Koran*, authorized by Al-Azhar London: McMillan Press, 1984), p. 822.
[191] Majma'-al-Bayan, vol. 10, p. 539.

www.kavehsara.com

الله سوگند می خورد

بسیاری از آیات *قرآن* سخن از سوگندهای اللّه می گویند. هفتاد و چهار آیه *قرآن* به گونه کامل و بخشی از هفتاد آیه این کتاب به سوگندهای اللّه ویژگی داده شده است. سوگند چیست؟ سوگند عبارت از قول و یا تعهّد مقدّسی است که دلالت بر اثبات درستی و یا راستیِ گفته و یا عملی که به وجدان فرد سوگند خورنده وابسته می‌شود می کند. سوگند، در پایه دارای زیربنای مذهبی است، ولی در امور غیر مذهبی و عُرفی نیز کاربُرد یافته است. هنگامی انسان به‌سوگند خوردن دست می زند که با فرد دیگری در جریانی درگیر می‌شود و احساس می‌کند که در برابر فرد دیگر مورد تردید و یا نبود اعتماد و اطمینان قرار گرفته و از اینرو برای اینکه شکّ و تردید و یا نبود اعتماد فرد دیگر را نسبت به خود برطرف سازد، به سوگند خوردن پناه می‌برد. بنابر این، به گونه کوتاه می توان گفت که سوگند برای جبران کردن و یا برطرف کردن نبود اعتماد و یا ناتوانی منش انسان مورد بهره برداری قرار می گیرد. به همین سبب می توان گفت که سوگند، در زمانی که فردی دارای فروزه های مشکوک و شخصیّت مورد پرسش باشد، مانند افراد دروغگو، جرم پیشگان، قِمارباز‌ها و همانند آنها به کار گرفته می شود. بنابر این، انسانی که قصد سوگند خوردن می کند، باید به مقامات مقدّس و یا موجوداتی که دارای ارزش ویژه بوده و در بالای ارزش های سوگندخورنده قرار دارند و یا دست کم وجودشان برای سوگند خورنده دارای ارزش یکتا ست، سوگند بخورند.

ولی، با نهایت شگفتی می بینیم درحالیکه هیچ موجود مقدّسی فراتر از خدا وجود ندارد، با این وجود به گونه ای که گفته شد، اللّه در تمامی هفتاد و چهار سوره *قرآن* و بخشی از هفتاد سوره این کتاب به سوگند پناه می جوید.[۱۹۲] در *قرآن* همچنین آیه‌هائی وجود دارد که اللّهِ همه چیزدان قادر متعال بنده هایش را نفرین و لعنت می کند. از دگر سو، مفهوم و مکانیسم نفرین و لعنت آنست که هنگامی که فردی با دیگری در

---

[192] Faruq Sherif, *A guide to the Contents of the Koran* (London: Ithaca Press, 1985), pp. 30-31.

www.kavehsara.com

موردی اختلافی بهم می زند و قصد دارد زیانی به او برساند، ولی توانائی این کار را ندارد با پناهنده شدن به نفرین و لعنت، از یک مقام متافیزیکی درخواست می کند که او این زیان را به‌طرفش وارد سازد. در این موارد نیز به نگر می آید که اللّه، در همان جایگاه پست و ناتوانی بنده‌های بیچاره اش که هیچ توان و اختیاری روی طرف و یا دشمن خود ندارند، قرار می گیرد و او را نفرین و لعنت می کند. بدون تردید اللّهی که در *قرآن* دارای نود و نه نام است، بهیچوجه در جایگاه افراد فرومایه و بیچاره ای که به سوگند و نفرین و لعنت طرفهای خود پناه می برند قرار ندارد، با این وجود، با غایت شگفتی می بینیم که اللّه در *قرآن* به عوامل زیر سوگند می‌خورد:

بادها (۱ :۵۱)، ابرها (۲ :۵۱)، کشتیها (۳ :۵۱)، فرشتگان (۴:۵۱)، کوهها (۱ :۵۲)، خانه کعبه (۴ :۵۲)، طاق بلند (۵:۵۲)، دریای آتش فروزان (۶ :۵۲)، ستارگان (۱ :۵۳)، قلم (۱ :۶۸)، روز قیامت (۱ :۷۵)، نفس ملامت کننده (۲ :۷۵)، صبحگاه (۱ :۸۹)، ده شب (۸۹:۲)، فرد و جفت (۳ :۸۹)، شهر (۱ :۹۰)، شب تار هنگامی که جهان را در پرده می‌پوشاند (۹۲:۱)، روز (۲ :۹۲)، روز روشن (۱ :۹۳)، شب (۲ :۹۳)، انجیر و زیتون (۱ :۹۵)، کوه سینا (۲ :۹۵)، اسبهائی که نفسشان به‌شماره افتاده (۱ :۱۰۰).

در زیر آیه های دیگری است که در متن آنها اللّه به سوگند خوردن دست می‌زند:

وَالصَّٰٓفَّٰتِ صَفًّا ۝١ فَالزَّٰجِرَٰتِ زَجْرًا ۝٢ فَالتَّٰلِيَٰتِ ذِكْرًا ۝٣ إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَٰحِدٌ ۝٤ رَّبُّ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَٰرِقِ ۝٥

سوگند به صف زدگانی که صف آرائی کرده و در دفع شرّ دیونهادان توانمند بوده و پیام اللّه را اعلام می کنند که در حقیقت اللّه تو یکتا و آفریننده زمین و آسمانها و آنچه در بین آنها واقع است، می باشد. (قرآن، ۵-۱ :۳۷)

هیچیک از مترجمین و یا مفسّران قرآن تا کنون نتوانسته اند برای جمله: «صف زدگانی که صف آرائی کرده اند،» تفسیری ارائه داده و هدفی برای ذکر این جمله مسخره و بدون مفهوم به دست دهند.

وَالذَّٰرِيَٰتِ ذَرْوًا ۝١ فَالْحَٰمِلَٰتِ وِقْرًا ۝٢ فَالْجَٰرِيَٰتِ يُسْرًا ۝٣ فَالْمُقَسِّمَٰتِ أَمْرًا ۝٤ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ ۝٥ وَإِنَّ الدِّينَ لَوَٰقِعٌ ۝٦

«سوگند به بادهای عالم که پراکنده گر بوده و سوگند به آنهائی که بارهای سنگین را بلند کرده و به دوش می گیرند و سوگند به کشتی ها که آسان به روی آب روان

www.kavehsara.com

می‌شوند و سوگند به آنهائی که فرمانها را تقسیم می کنند که حقایق دینی واقع خواهد شد.» (قرآن، ۶ : ۵۱)

لَآ أُقْسِمُ بِهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ۝١ وَأَنتَ حِلٌّۢ بِهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ۝٢ وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ ۝٣ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِى كَبَدٍ ۝٤

«به این شهر و خانه ای که تو در این شهر داری سوگند یاد نکنم و سوگند به پدر و فرزندان او که ما بشر را در رنج و مشقّت آفریدیم.» (قرآن، ۵ - ۹۰:۱)

وَٱلطُّورِ وَكِتَٰبٍ مَّسْطُورٍ ۝٢ فِى رَقٍّ مَّنشُورٍ ۝٣ وَٱلْبَيْتِ ٱلْمَعْمُورِ ۝٤ وَٱلسَّقْفِ ٱلْمَرْفُوعِ ۝٥ وَٱلْبَحْرِ ٱلْمَسْجُورِ ۝٦ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَٰقِعٌ ۝٧

«سوگند به کوه تور، سوگند به کتاب نوشته شده، سوگند به تومار کتاب گشوده قرآن ، سوگند به خانه غیر مسکونی ، سوگند به طاق بلند و سوگند به دریای آتش افروز، روز قیامت که اللّه قول داده است، خواهد رسید.» (قرآن، ۷-۱ : ۵۲)

وَٱلتِّينِ وَٱلزَّيْتُونِ ۝١ وَطُورِ سِينِينَ ۝٢ وَهَٰذَا ٱلْبَلَدِ ٱلْأَمِينِ ۝٣ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِىٓ أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝٤

«سوگند به انجیر و زیتون و سوگند به کوه سینا و سوگند به سرزمین امن که ما انسان را به بهترین شکل آفریدیم.» (قرآن، ۴-۱: ۹۵)

مترجمین و مفسّرین قرآن واژه «والد» (پدر) را در آیه ۳ سوره البلد که در بالا شرح داده شد، «آدم ابوالبشر» که در ادیان سامی پدر افراد بشر ذکر شده است، دانسته اند. اگر چنین باشد، بسیار جالب توجّه است که اللّه، او را به سبب نافرمانی و ارتکاب گناه از بهشت اخراج کرده و با این وجود اللّه در کتاب مقدّس به او سوگند یاد می کند.

وَٱلْعَٰدِيَٰتِ ضَبْحًا ۝١ فَٱلْمُورِيَٰتِ قَدْحًا ۝٢ فَٱلْمُغِيرَٰتِ صُبْحًا ۝٣ فَأَثَرْنَ بِهِۦ نَقْعًا ۝٤ فَوَسَطْنَ بِهِۦ جَمْعًا ۝٥ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لِرَبِّهِۦ لَكَنُودٌ ۝٦

«سوگند به اسبانی که نفسشان به شماره افتاد. سوگند به آنهائی که جرقه های آتش برافروختند. سوگند به آنهائی که صبحگاهان به دشمن تاختند و گرد و غبار برانگیختند و سپاه دشمن را در میان گرفتند که انسان نسبت به پروردگارش ناسپاس است.» (قرآن ۶ - ۱۰۰:۱)

نٓ وَٱلْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ ۝١ مَآ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ ۝٢

«سوگند به نون و قلم و آنچه قلم می نگارد که تو به مهر پروردگارت دیوانه

www.kavehsara.com

نیستی.» (قرآن، ۲-۱:۶۸)

وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝١ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝٢

«سوگند به ستاره، چون فرود آید، که پیامبر هیچگاه نه در گمراهی بوده و نه اینکه به هوای نفس سخن می گوید.» (قرآن، ۳-۱:۵۳)

وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ ۝١ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ ۝٢ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۝٣ إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَّىٰ ۝٤

«سوگند به شب، هنگامی که جهان را در پرده سیاه بپوشاند. سوگند به روز، هنگامی که جهان را به ظهور خود روشن سازد. سوگند به مخلوقاتی که نر و مادّه آفریده شده اند و سوگند که کوشش های شما مردم بسیار مختلف است.» (قرآن: ۴-۱:۹۲)

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ۝١ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۝٢ أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَلَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُ ۝٣ بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ ۝٤

سوگند به روز قیامت و سوگند به نفس پر ملامت انسان، آیا او فکر می کند که ما نمی توانیم استخوان های او را بهم بپیوندیم؟ اینگونه نیست، ما توان آنرا داریم که سرانگستان او را نیز به شکل منظّم درآوریم.» (قرآن، ۴-۱:۷۵)

جای بسیار شگفت است که در حالیکه اللّه بکرّات در *قرآن* به چنین عوامل و موجودات مسخره و بی پایه ای سوگند یاد می کند، آیه ۱۰ سوره القلم، سوگند خوردن را محکوم می سازد. بیشتر تفسیرنویسان *قرآن* برای ایجاد زمینه انسانی برای مفهوم آیه بالا، درباره تفسیر آن نوشته اند: «تنها افراد دروغگو هستند که در هر موردی، خواه مهمّ و خواه بدون اهمیّت سوگند می خورند، زیرا سخنان عادی آنها را نمی توان باور کرد. بر پایه یک گفته، (سخن یک مرد راستگو به اندازه قول او ارزش و اعتبار دارد.)»[۱۹۳] خنده دار تر از مورد بالا، متن آیه های ۳۲ و ۶۰ سوره الزّمر می باشد. در این دو آیه محمّد آنهائی را که به اللّه دروغ می بندند به گونه شدید محکوم می کند، ولی در آیه های بالا خودش را به جای اللّه می گذارد و اینچنین بیشرمانه از زبان او سوگند می خورد.

---

[193] *The Holy Qur'an* (Saudi Arabia: undated), p. 1794; Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Qur'an*, vol. 2, (New York: Hafner Publishing Company, 1946), p. 1586.

www.kavehsara.com

فردی که کتاب قرآن را با چشم خرد و نه با ایمان مذهبی می خواند تا آنرا بفهمد، بدون تردید به این نتیجه می رسد که نویسنده این کتاب، فردی است با یک ذهنیّت میانه و فرهنگی سطح پائین، ولی با عقده خود بزرگ بینی فراسوی پندار که با گفتن این سخنان بدون مفهوم و بی پایه، از هر موقعیّتی برای دستیابی به قدرت و فرمانروائی بر همنوعانش بهره برداری می کند. بنابر این، سوگندهای بدون مفهوم و بی اساسی را که او از قول اللّه خودساخته اش می خورد، تراوشات پلشت مغزیِ انسان کژنهادی است که برای جامه عمل پوشانیدن به هدف های خودخواهانه اش تکاپو می کند. ولی چون مفسّران سودجوی قرآن با همه هنری که در این راستا دارند قادر نیستند برای چنین مطالب بیهوده ای مفهوم ادبی به وجود آورند، از اینرو مجبورند مفاهیم واژه ها را با پیچش های ادبی درهم شکسته و از آنها مفاهیمی بزایانند که به مغز نویسنده آن نیز نیامده بوده است.

یأجوج و مأجوج

قرآن در چندین آیه درباره دو طایفه یأجوج و مأجوج سخن می گوید. بر پایه آیه های ۹۱ تا ۹۸ سوره کهف و آیه های ۹۶ و ۹۷ سوره الانبیاء و احادیث مربوط، یأجوج و مأجوج دو طایفه از فرزندان یافث، پسر نوح هستند که به گونه کامل دارای تمام فروزه های انسانی می باشند و در پشت سدّی بسر می برند. هنگام فرا رسیدن روز قیامت این افراد به فرمان اللّه از محلّ سکونت خود، در شمار غیر قابل پندار بیرون می ریزند و چون دارای سرشت ویرانگر هستند، در همه سرزمین ها رخنه کرده و تمام خوراک ها و آشامیدنی های موجود افراد بشر را می بلعند، به گونه ای که کره زمین از آب تهی می شود. افراد این دو طایفه هر زمانی که به افراد بشر دست می یابند، آنها را مورد آزار و اذیّت قرار می دهند و بدینمناسبت، تمام افراد مردم با پدیدار شدن این دو طایفه از آنها وحشت کرده و با حیوانات و متعلّقات خود به داخل خانه ها و پناگاههای خود می روند. هر گاه باور کردن چنین رویدادی برای شما خوانندگان فرهیخته این کتاب امکان ناپذیر است، به آیه های ۹۱ تا ۹۸ سوره کهف *قرآن* به‌شرح زیر نگاه کنید:

www.kavehsara.com

ثُمَّ أَتۡبَعَ سَبَبًا ﴿٩٢﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ بَيۡنَ ٱلسَّدَّيۡنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوۡمٗا لَّا يَكَادُونَ يَفۡقَهُونَ قَوۡلٗا ﴿٩٣﴾ قَالُواْ يَٰذَا ٱلۡقَرۡنَيۡنِ إِنَّ يَأۡجُوجَ وَمَأۡجُوجَ مُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَهَلۡ نَجۡعَلُ لَكَ خَرۡجًا عَلَىٰٓ أَن تَجۡعَلَ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَهُمۡ سَدّٗا ﴿٩٤﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيۡرٞ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجۡعَلۡ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُمۡ رَدۡمًا ﴿٩٥﴾ ءَاتُونِي زُبَرَ ٱلۡحَدِيدِ حَتَّىٰٓ إِذَا سَاوَىٰ بَيۡنَ ٱلصَّدَفَيۡنِ قَالَ ٱنفُخُواْ حَتَّىٰٓ إِذَا جَعَلَهُۥ نَارٗا قَالَ ءَاتُونِيٓ أُفۡرِغۡ عَلَيۡهِ قِطۡرٗا ﴿٩٦﴾ فَمَا ٱسۡطَٰعُوٓاْ أَن يَظۡهَرُوهُ وَمَا ٱسۡتَطَٰعُواْ لَهُۥ نَقۡبٗا ﴿٩٧﴾

حَتَّىٰٓ إِذَا فُتِحَتۡ يَأۡجُوجُ وَمَأۡجُوجُ وَهُم مِّن كُلِّ حَدَبٖ يَنسِلُونَ ﴿٩٦﴾ وَٱقۡتَرَبَ ٱلۡوَعۡدُ ٱلۡحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَٰخِصَةٌ أَبۡصَٰرُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يَٰوَيۡلَنَا قَدۡ كُنَّا فِي غَفۡلَةٖ مِّنۡ هَٰذَا بَلۡ كُنَّا ظَٰلِمِينَ ﴿٩٧﴾

«سپس، او (ذوالقرنین)،[۱۹۴] راهش را ادامه داد تا به میان دو کوهی رسید که قومی در آنجا بسر می بردند که سخن فهم نمی کردند. آنها گفتند، (ای ذوالقرنین، دو طایفه یأجوج و مأجوج در اینجا بسیار ستمگری و وحشیگری می کنند. اگر ما هزینه آنرا بر دوش بگیریم، آیا بین ما و آنها سدّی خواهی ساخت که ما از شرّ آنها آسوده شویم؟) ذوالقرنین پاسخ داد، (نیرو و توانی که اللّه به من دهش فرموده، از هزینه شما برتر است. شما با نیروهای انسانیِ خود به کمک من آیید تا میان شما و آنها سدّی بسازم تا از مزاحمت های آنها نجات یابید.) آنگاه ذوالقرنین دستور داد، برایش آهن بیاورند و زمین را تا به آب حفر کنند و از عمق زمین تا برابر سطح دو کوه، دیواری از سنگ و آهن بسازند، سپس آهن را گداخته کنند و آنگاه مس گداخته بر آن آهن و سنگ بریزند. از آن پس، آن دو طایفه نه توانستند، آن سدّ را

---

[۱۹۴] سوره کهف قرآن در ۱۶ آیه سخن از داستان ذوالقرنین می گوید. در این آیه ها اللّه به محمّد می گوید: «آنها درباره ذوالقرنین از تو پرسش می کنند. بگو، (ما داستانش را برای شما بازگو می کنیم. ما در روی زمین او را به‌قدرت رساندیم و تمام امکانات را در اختیارش گذاشتیم.)»

یوسف علی در قرآن مشهورش در تفسیر آیه های وابسته به ذوالقرنین می نویسد: «ذوالقرنین در لغت معنی (کسی که دو شاخ دارد) می دهد که در این مورد معنی (پادشاه دو شاخ) و یا فردی که (دو زمانه است) می‌دهد. ما نمی دانیم ذوالقرنین چه کسی بود و در چه زمانی بسر می برد؟ لزومی هم ندارد که ما پاسخ این پرسش ها را بدانیم. زیرا این رویداد در قرآن به عنوان یک ضرب المثل به کار رفته است. آگاهی های همگانی باور دارد که ذوالقرنین، اسکندر بزرگ بوده است. عقیده دیگر در باره ذوالقرنین آنست که او یک پادشاه ایرانی و یا یک پادشاه باستانی از دودمان هیماریت ها بوده است.

Abdullah Yusuf Ali, *The Holy* Qur'an (U.S.A. Brentwood, Maryland: 1992), p. 753.

www.kavehsara.com

بشکنند و نه اینکه بر روی آن بروند و نه اینکه رخنه ای در آن ایجاد کنند.» (*قرآن*، ۱۸:۹۱ – ۹۸)

«تا روزی که راه یأجوج و مأجوج باز شود و آنها از هر سوی پست و بلند زمین شتابان درآیند. آنگاه وعده الله بسیار نزدیک شود و ناگهان چشم کافران ازحیرت بدون حرکت فروماند و فریاد کنند، ای وای بر ما که از این روز غافل بودیم و سخت به ستمکاری شتافتیم.» (*قرآن*، ۹۷ – ۹۶ :۲۱)

محمّد خود درباره دو طایفه یأجوج و مأجوج می گوید:

«گروهی از آنها به رودخانه ها می روند و تمام آبهای آنرا می آشامند، به گونه ای که رودخانه خشک می شود. آنهائی که پس از آنها می آیند و از کنار این رودخانه گذر می کنند، می گویند، (اینجا رودخانه ای وجود داشت و آب در آن جاری بود، ولی طایفه های یأجوج و مأجوج همه آب آنرا آشامیدند.) رهبران یأجوج و مأجوج به آنها نگاه می کنند و می گویند، (اینها افراد روی زمین هستند ما دیگر با آنها کاری نداریم. آنچه که ما برایشان باقی گذاشته ایم، در آسمان است.)»[۱۹۵]

محمّد می افزاید:

«یکی ازافراد طایفه یأجوج و مأجوج نیزه ای در دست می گیرد و آنرا به‌سوی آسمان پرتاب می کند. نیزه در حالیکه پر از خون شده است به‌سوی او باز می گردد. پس از آن مصیبت و ناآرامی به وجود می‌آید. هنگامی که آنها مشغول ویرانگری در روی زمین هستند، الله کرمهائی می‌فرستد که به پشت گردن آنها می چسبند و همه آنها را می کشند. دیگر کسی از آنها آثاری نخواهد دید.»[۱۹۶]

حدیث دیگری به شرح زیر، درباره یأجوج و مأجوج بوسیله محمّد گفته شده

---

[195] Abdullah Muhammad Khoje, *The End of the Journey* (Washington, D.C. The Islamic Center, 1987), p. 58.

[196] *Ibid.*

www.kavehsara.com

که براستی قصّه گویان جنّ و پری باید آنرا از شاهکارهای جهانی به شمار آورند:

«زینب بنت جحش روایت کرده است که روزی پیامبر اللّه وارد اتاق او شد و در حالیکه وحشت زده به نگر می آمد، اظهار داشت (پرستش ویژه اللّه یکتاست. وای بر تازی ها که بلای بزرگی ممکن است برایشان در راه باشد. زیرا امروز در سدّ آهنی که اسکندر در میان دو کوهی که دو طایفه یأجوج و مأجوج در پشت آن بسر می برند، ساخته، سوراخی پدید آمده است.) سپس محمّد با دو انگشت شست و اشاره‌اش دایره ای می کشد و می افزاید، (سوراخ شبیه این است.) زینب از محمّد پرسش می کند، (یا رسول اللّه، با وجود اینکه افراد نکوکاری در بین ما هستند، ولی آیا ما نابود خواهیم شد؟) محمّد پاسخ می دهد، (بله، هر گاه افراد گناهکار بر نکوکاران فزونی یابند، همه نابود خواهند شد.)»[۱۹۷]

تمامی مفسّران و افراد عادی «ذوالقرنین» و «اسکندر مقدونی» را یکی می دانند، ولی تاریخ می گوید که او یک ژنرال یونانی بود که پس از پیروزی های بسیار، به‌سبب زیاده روی در خوردن مشروبات الکلی و عیّاشی، در سنّ ۳۳ سالگی درگذشت. او یک فرد بت پرست بود که ادّعا می کرد، فرزند «آمون» الهه مصری خورشید بوده است. هنوز در کشور مصر تصویری وجود دارد که نشان می دهد، اسکندر مشغول پرستش الهه «آمون» می‌باشد. در جهان ما هیچ اثر و یا نشانه ای وجود ندارد که دلالت بر ساختن یک سدّ و یا دیوار آهنین و برنجی بین دو کوه بکند. هر گاه اسکندر موفّق به ایجاد چنین شاهکاری می شد، نامش به عنوان یکی از بزرگترین معماران آثار پابرجای تاریخی در تاریخ ثبت می شد.[۱۹۸] **جای بسیار شگفت است که تاریخ نام محمّد را با این افسانه بافی های شرم آور آنهم به نام الهامات آسمانی به عنوان یکی از شیّادان بزرگ و بدون رقیب جهان به‌شمار نیاورده است.**

---

[197] *Sahih al-Bhari*, trans. Dr. Muhammed Muhsin Khan, 9 vols. (New Delhi: India: Kitab bhavan, 1984), vol. 9, No. 249, p. 187.

[198] Winn, *The prophet of Doom*, p. xlvi.

www.kavehsara.com

مخلوقات نادیدنی به نام جنّ

بیهودگی های *قرآن*، در سراسر مطالب این کتاب دیده می شود. تمامیِ سوره هفتاد و دوّم *قرآن* در باره برخی موجودات نادیدنی به نام جنّ سخن می گوید. این موجودات مرموز نادیدنی می گویند:

وَأَنَّهُۥ لَمَّا قَامَ عَبْدُ ٱللَّهِ يَدْعُوهُ كَادُوا۟ يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا ﴿١٩﴾

«و چون بنده ویژه اللّه (محمّد) برای نیایش به درگاه او قیام کرد، جنّ ها برای شنیدن سخنان او ازدحام کردند.» (*قرآن*، ۷۲:۱۹)

نکته جالب اینجاست که این موجودات نادیدنی را بغیر از یک فرد شیّاد، هیچکس دیگر نمی تواند ببیند. اللّه بارها در *قرآن* به محمّد فرمان می دهد، به مردم بگوید که او هم مانند آنها تنها یک فرد بشر می باشد و دانش او توان آنرا ندارد که چیزهای غیر قابل دیدن را مشاهده کند. او نه فرشته است و نه اینکه به گنج های اللّه دسترسی دارد و نه اینکه دارای توان غیر عادی است، بلکه تنها یک پیامبر می باشد. (*قرآن*، ۷:۱۸۸، ۵۰:۶) در آیه ۶ سوره فصّلَت نیز اللّه به محمّد فرمان می دهد به مردم بگوید، که او نیز مانند سایر افراد بشر یک انسان بوده و دارای توان برتر از عادی نیست. ولی جای شگفت است که او درونمایه این آیه ها را فراموش می کند و سخن از دیدن موجودات مرموزی به میان می آورد که بغیر از او کسی توان مشاهده آنها را ندارد.

جانوری که بین دو شاخش چهار میل فاصله است

آیه ۲۸ سوره النّمل دارای آنچنان مفهوم شیرین و خنده آوری است که افسانه نویس های کمدی را به‌شگفت وامی‌دارد. این آیه می گوید، هنگامی که وعده عذاب کافران فرا برسد، اللّه از ژرفای زمین جانوری را می فرستد تا حساب کافران را برسد. این جانود، دارای انگشتر سلیمان پسر داود و عصای موسی پسر عمران است. این جانور که «دابّةُالارض» نامیده می شود با عصای موسی سبب می شود که چهره ایمانداران بیشتر نورانی شود. او بینیِ کافران را با مهر سلیمان مهر می‌کندمردم

www.kavehsara.com

گـرد هم جمع می آینـد و هـر یک می گـوید: «تو یک فرد با ایمان هستی.» دیگران می گویند: «تو یک کافر هستی.»

پیـامبر در باره فروزه های «دابّةُالَارض» گفته است، او دارای جثّه ای بس بزرگ و پشمـالو و دم و ساق پاهای دراز است. بین دو شاخ او ۶ کیلومتر (در حدود ۴ میل) فـاصلـه است؛[۱۹۹] سـرش شبیـه بـه گاو، گردنش مانند شترمرغ و سینه اش به سینه شیر شبـاهت دارد.[۲۰۰] نخستین بار او از مناطق بیابانی پدیدار می شود و کسی از اهالی مکّه از او آگاهی پیدا نمی کند. سپس، او ناپدید می شود. آنگاه دوباره پدیدار می شود و در این هنگـام بیـابان نشین ها از آمدنش آگاهی می یابند و خبر آمدنش در شهر مکّه نیـز شـایع خـواهـد شـد. مرتبه سوّم که «دابّةُالَارض» پدید می آید، مردم در مسجد بـزرگ مکّـه، او را بین گوشه خانه کعبه و مقام ابراهیم مشاهده خواهند کرد. هنگامی کـه او سـرش را تکـان می دهد، کرد و خاک از آن بیرون می ریزد. هر کسی بغیر از افراد با ایمان از او فرار می کنند.[۲۰۱]

آیـا بـراستی مسلمـانان جهان به این اراجیف خردآزار ایمان دارند؟ هر گاه پاسخ مثبت باشد، باید برای خرد مرده آنها به سوگ نشست!

تئوری ناسخ و منسوخ، برهان علمیِ پوچیِ قرآن

بـرای پنهـان نگهـداشتن بیهـودگی هـای *قرآن*، یک رشته به اصطلاح علمی در فقه اسلامی به وجود آورده اند که تئوری ناسخ و منسوخ نامیده می شود. این تئوری در دو آیه *قرآن* به شرح زیر وارد شده است:

مَا نَنسَخْ مِنْ ءَايَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَآ أَوْ مِثْلِهَآ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٠٦﴾

مـا هیچ آیه ای را نسخ نمی کنیم و یا حکم آنرا متروک نمی سازیم، مگر اینکه بهتر

---

[199] Abdullah Muhammad Khoje, *The End of the Journey* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1987), pp. 48-49.

[200] Mehdi Elahi Ghomsheie, *Koranelkarim* (Ghom: Osweh Publications, 1991), p. 384.

[201] Khoje, *The End of the Journey*, pp. 48-49.

www.kavehsara.com

از آن یا مانند آنرا بیاوریم. آیا مردم نمی دانند که الله بر هر چیزی قادر است. (قرآن، ۱۰۶ : ۲)

وَإِذَا بَدَّلْنَآ ءَايَةً مَّكَانَ ءَايَةٍ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مُفْتَرٍۭ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝

هنگامی که ما آیه ای را از روی مصلحت نسخ کنیم، به جای آن آیه دیگری می آوریم و الله خوب می داند، چه آیه ای نازل کند. می گویند، تو همیشه بر الله افترا می بندی، چنین نیست، بلکه بیشتر آنها نمی فهمند. (قرآن، ۱۰۱ : ۱۶)

هیچکس این حقیقت را انکار نمی کند که برخی از آیه های *قرآن* منسوخ شده اند، ولی در بین مقامات مذهبیِ اسلام درباره شماره آیه های منسوخ شده اختلاف بسیاری وجود دارد. برخی از به اصطلاح علمای اسلام، شماره آیه های منسوخ شده را بسیار ناچیز دانسته و آنها را به پنج آیه محدود می کنند، ولی گروهی دیگر باور دارند که شماره آیه های منسوخ شده، به ۲۲۵ آیه می رسد.

بسیار تماخره آمیز است که در حالیکه آیه ۲۶ سوره کهف می گوید: «... الله به گونه کامل به تمام اسرار و رموز آسمان ها و زمین آگاهی دارد و او هر چیزی را می بیند و می شنود .....» و نیز آیه ۶۴ سوره یونس می گوید: «... سخنان الله را بهیچوجه نمی توان تغییر داد .....» ولی درباره آیه های ناسخ و منسوخ، الله نخست آیه های اشتباه و نامناسبی را به اصطلاح به پیامبرش وحی می کند و سپس، در پی اصلاح و بهترسازی و تغییر آنها برمی آید. باید گفت که اگر براستی الله همه چیزدان و قادر متعال بوده و هیچگونه تغییری در سخنان او امکان پذیر نیست، چگونه است که او در آغاز بهترین آیه را وحی نمی کند که بعد ناچار به تغییر آن نباشد. هرگاه غایت نیکی ها از الله ناشی می شود، چرا او در آغاز مرتکب اشتباه می شود و سپس در پیِ اصلاح و تغییر آن برمی آید. بدیهی است که اگر یک فرد عادی بشر (البتّه نه یک فیلسوف، یا سیاستمدار و غیره)، در ابراز عقیده و یا تصمیمی مرتکب اشتباهی بشود، اعتبار و ارزش خود را از دست خواهد داد، ولی به نگر می رسد که الله لوده اسلام و پیامبرش در ارتکاب اشتباه مصونیّت دارند.

بیشتر آیه های منسوخه، وابسته به زمانی هستند که محمّد در مکّه بسر می برده است. زیرا هنگامی که محمّد در مکّه بسر می برد و هنوز مزه قدرت را نچشیده بود، وانمود می کرد که او اندرز گوئی بیش نیست و وظیفه اش تنها اینست که آیه هائی را

www.kavehsara.com

کـه اللّه به او فرمان می دهد به آگاهی مردم برساند و در برابر آنها و بازتابی که در این راستـا نشـان می دهنـد، شکیبـائی بـه خـرج دهـد و مجـازات افراد نافرمان را به اللّه واگـذارد. ولی هنگـامی کـه به مدینه رفت و قدرت حکومت را در این شهر به دست گـرفت، «کشتیبـان را سیـاستی دگر آمد.» در مدینه محمّد بسیاری از آیه هائی را که دلالت بـر نـرمشِ منش داشت، منسـوخ کـرد و بـرای وادار کردن مردم به پیروی از دستـوراتش سیـاست شمشیـر در پیش گرفت. آیه های جدیدی که محمّد در مدینه بـه‌وجـود آورد، آیـه هـای مکّی را نسخ و لغـو می‌کننـد و بـه او و مسلمـانان فرمان می دهنـد، به‌جنگ و جهاد دست بزنند، ترور کنند و بکشند. در زیر چند نمونه هم از آیه های ناسخ و هم منسوخ خواهیم آورد:

آیه های منسوخ شده - «بگو، ای مردم شما هر چه می‌خواهید بکنید، من نیز به‌وظیفه خـود عمل می کنم، بـه زودی شمـا خواهید دید چه کسی در آخرت رستگار خواهد شـد....» (۶:۱۳۵). پس اگر شما از حقّ روی گردانیده و اندرز مرا نپذیرید، از شما مزدی نخواهم خواست، زیرا پاداش من با اللّه است ....» (۷۲ : ۱۰). «امّت را از روزی کـه مـردم از آن غـافلنـد، آگاه کن.» (۳۹ : ۱۹). «بنابر این، در کار آنها شتاب مکن ....» (۸۴: ۱۹). «کوشش کن در برابر آنچه که آنها می گویند، شکیبا باشی ....» (۱۷ :۳۸، ۱۳۰: ۲۰). «بگـو هر یک از ما شکیبائی به کار گرفته ایم، شما هم همین کار را انجـام دهیـد....» (۲۰:۱۳۵). بگـو، ای مـرد، من به رسالت برگزیده شده ام که تنها بـه‌شمـا آگـاهی بدهم.» (۴۹ :۲۲). «اگر آنها با تو با تو دشمنی ورزیدند، بگو، (اللّه خوب می داند، شما چه می کنید.» (۶۸ : ۲۲). «کوشش کن، برای مدّتی آنها را در جهل و نـاآگـاهی بـاقی بگـذاری.» (۵۴ : ۲۳). «تـو آزار و بـدیهای آنها را به آنچه نیکـوتـر است، پاداش ده....» (۹۶ :۲۳). «و نسبت به آنچه که آنها می گویند، شکیبا باش، و به گونه نیکوئی از آنها دوری گزین.» (۱۰ :۷۳).[۲۰۲]

آیـه هـای نـاسخ - «هر زمانی که به آنها دست یافتی، آنها را بکُش... (۱۹۱ : ۲). «تا آن انـدازه از آنهـا بکش تـا فتنه و فساد از روی زمین برداشته شود و دین اللّه همه جا گسترش یـابـد ....» (۱۹۳ :۲). «جنگ و کشتـار بـرای شمـا مقرّر گردیده، اگرچه

---

[202] Sherif, *A guide to the Contents of the Koran*, p. 59.

www.kavehsara.com

ممکن است، شما به آن تمایلی نداشته باشید ....» (۲:۲۱۶). «... هر کجا آنها را یافتید بگیرید و بکشیدشان ....» (۴ : ۸۹). «مشرکین را هر کجا یافتید، آنها را بکشید ....» (۹:۵). «در برابر آنهائی که به الله و روز قیامت ایمان ندارند، جهاد کنید ....» (۹ : ۲۹). «با غیر مسلمانانی که پیرامون خود می یابید، جنگ و جهاد کنید ....» (۹ : ۱۲۳). هر زمانی که آنها یافت شوند، باید دستگیر شده و بیرحمانه کشته شوند ....» (۳۳ : ۶۱).[۲۰۳]

الهیّات اسلامی به اندازه ای دامنه تئوری ناسخ و منسوخ را گسترش داده که آنرا به یک رشته علمی تبدیل کرده است. یکی از کتاب های تفسیر قرآن (*کشف الاسرار*، در تفسیر آیه ۱۰۶ سوره بقره می نویسد: «عقیده نخستین این بوده که تئوری ناسخ و منسوخ، هم شامل *قرآن* می شود و هم حدیث.» بدین ترتیب می توان گفت که از یکسو، *قرآن* خود را نسخ می کند و حدیث *قرآن* را و از دگرسو، حدیث خودش را نسخ می کند و *قرآن* حدیث را. تمام این نکات را فقه اسلامی مورد پذیرش و تأیید قرار داده است.[۲۰۴]

تردید نیست که مباحث بچّگانه فقه اسلامی که تمام اصول و احکام اسلام را دربرگرفته، مغز های افراد مسلمان را سنگی و ایستا کرده است. شگفت نیست که ملّت های اسلامی که دارای بزرگترین بخش ثروت های طبیعی جهان هستند، از واپسگراترین ملّت های دنیا به شمار می روند. Michael Moravesik بر پایه تعریفی که Whewell در سال ۱۸۴۰ برای «دانشمند» به عمل آورده، آمار دانشمندان نویسنده را در سال ۱۹۷۶ به شرح زیر پژوهش کرده است:

تمام جهان	۳۵۲/۰۰۰
کشورهای جهان سوّم	۱۹/۰۰۰
کشورهای مسلمان	۳/ ۳۰۰
اسرائیل	۶/۱۰۰

---

[203] *Ibid.*
[204] *Ibid.*, p. 60.

www.kavehsara.com

نکته جالب آنست که در حالیکه در سال ۱۹۷۶، شمار نویسندگان هندوستان ۲.۲۶۰٪ و پاکستان یک کشور اسلامی ۰.۰۵۵٪ بوده است. اهمیّت این آمار در آنست که هندوستان و پاکستان، هر دو تا سال ۱۹۴۷ یک ملّت واحد بودند و این دو کشور تشکیل شبه قارّه هندوستان را می دادند. ولی، در سال ۱۹۴۷ که این شبه قارّه به‌سبب وجود اختلاف بین هندوها و مسلمانان به دو سرزمین هندوستان و پاکستان تجزیه شد و بخش های شمال غربی و شمال شرقی که مسلمان نشین بودند، تشکیل کشور پاکستان و بقیّه شبه قارّه که هندونشین بود، به شکل هندوستان باقی ماند. از زمان جدائی این دو سرزمین اختلاف بین مسلمانان و هندوها از نگر علمی آشکار شد تا به نسبت ذکر شده در آمار رسید. پژوهش دیگری در باره شماره کتاب های علمی که در این دو کشور به چاپ رسیده، نشان می دهد که در سال ۱۹۸۸ در هندوستان (با جمعیّت هفتصد میلیون نفر)، ۹۰ کتاب و در پاکستان (با جمعیّت نود میلیون نفر)، تنها ۴ کتاب بوده است.[۲۰۵]

مسلمان حقّ اندیشیدن ندارد، الله و پیامبر برای او می اندیشند و تصمیم می گیرند

بر پایه آیه ۳۶ سوره احزاب *قرآن*، هنگامی که اللّه و پیامبرش در باره امری تصمیم گرفتند، دیگر فرد مسلمان حقّ اندیشیدن برای تغییر تصمیم اللّه و پیامبر را ندارد. متن آیه چنین است:

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا ﴿٣٦﴾

«هیچ مرد و زنی را در کاری که اللّه و رسول حکم کنند و تصمیم بگیرند، اراده و اختیاری نیست و هر کس از رسول و اللّه نافرمانی کند، سخت به گمراهی افتاده

---

[205] Date on trade and technology in Muslim countries has been collected in useful form in the *International Conference on Science in Islamic Polity*, vol. 1, (Islamabad: Ministry of Scienc and Technology), pp. 350-354, quoted by Parvez Hoodbhoy, *Islam and Science* (New Jersey: Zed Books, 1991), pp. 33-34.

www.kavehsara.com

است.»

قرآن یوسف علی، آیه بالا را چنین تفسیر می کند: «ما نباید با خرد تو در پی رقابت با خرد اللّه برآئیم... ما باید تصمیم اللّه را با کمال وفاداری و ایمان بپذیریم و برای اجرای دستور و تصمیم او غایت کوشش خود را به کار گیریم. ما باید برای همیشه اراده خود را در خواست و اراده الهی ادغام کنیم.»[۲۰۶] قرآن دیگری با فرنام The Bounteous Koran که با کوشش کاتب به چاپ رسیده، آیه بالا را چنین تفسیر می کند: «این آیه درباره زینب بنت جحش، دختر عموی پیامبر به او وحی شد. بدین شرح که پیامبر میل داشت، زینب بنت جحش را به ازدواج پسرخوانده اش زید بن حارث درآورد، ولی زینب و برادرش، هر دو با این کار مخالف بودند و از اینرو، آیه بالا نازل شد که زمانی که اللّه و پیامبرش درباره موضوعی تصمیم گرفتند، فرد با ایمان، چاره ای بجز پذیرش آن ندارد. بنابر این زینب با وجود اینکه مایل به ازدواج با زید نبود، ولی ناچار به پذیرش دستور محمّد شد. ولی، بعدها از زید طلاق گرفت و همسر محمّد شد.»[۲۰۷] (این همان زینبی است که محمّد، روزی که برای دیدن زید به خانه اش رفته بود، بدن نیمه لختش را دید و عاشق او شد و او را با پشت هم اندازی از دست زید درآورد و او را به زنان حرمسرایش افزود. این بازنمود از نویسنده کتاب است.)

بازنمود

متن آیه بالا بدون هیچ تردید، نشان می دهد که اسلام یک کیش فاتالیسم و جبری است. در اسلام، همه چیز از پیش بوسیله اللّه مقدّر شده و فرد مسلمان بهیچوجه دارای آزادی اندیشه و گزینش داوطلبانه نیست. مسلمان باید در خرد و سایر سرمایه های ذهنی اش را قفل کند و منتظر باشد تا ببیند اللّه برای او از پیش چه

---

[206] Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Qur'an*, vol. 2, (New York: Hafner Publishing Company, 1946), Commentary 2731, p. 1117.

[207] Dr. Katib *The Bounteous Koran*, Commentary 34, p. 555.

www.kavehsara.com

تصمیمی گرفته و برایش چه مقدّر کرده است. اصل تقدیر و سرنوشت، مسلمانان را وادار می کند باور داشته باشند که رویدادهای زندگیِ آنها بوسیله یک نیروی خارجی مطلق و نرمش ناپذیر زیر کنترل قرار دارد و اختیار زندگی آنها در دست خودشان نیست. بدین ترتیب، یک مسلمان راستین از خرد خود جدا بسر می برد و گیاهوارانه زندگی می کند.

نکته جالب در تفسیر دوّم آیه بالا که بوسیله کاتب به عمل آمده، اینست که یک زن بینوا نخست بر خلاف احساسات درونی اش، آلت ارضاء تمایل خودپسندانه یک فرد حیله باز به نام پیامبر اللّه شده و به ازدواجی که او برایش مصلحت می داند، تن در می‌دهد و سپس قربانیِ شهوتِ نفسانیِ همان فرد پیامبر قرار می گیرد، از ازدواجی که او به فرمان اللّه برایش مصلحت دیده، می بُرد و به ازدواج خود پیامبر در می‌آید. در مورد نخست، آن زن بینوا مجبور می شود بر خلاف اراده اش به یک ازدواج ناخواسته تن دردهد و در مورد دوّم همسر جوانش را که ممکن است نسبت به او احساسات عاطفی پیدا کرده باشد، طلاق دهد و به ازدواج مرد سالخورده شیّادی درآید که سنّ پدرش را دارد. اگر چه موضوع ازدواج، مهمترین رویداد تاریخ زندگیِ آن زن به شمار می رود، ولی در هیچیک از آنها، اراده وی هیچ نقشی ندارد و اللّه و پیامبر برایش تصمیم می گیرند.

این رویدادآشکارا ثابت می کند که اسلام کیش تقدیر و سرنوشت از پیش ساخته شده است. مسلمان در اداره امور زندگیِ خود، دارای اندیشه آزاد و اختیاری نیست و باید به جای بهره برداری از اراده‌اش منتظر بماند تا دریابد اللّه و پیامبر برای او در پیش چه تصمیمی گرفته اند.

یکی از کاتبان قرآن شیادی محمد را کشف کرد و از اسلام خارج شد

یکی از منطقی ترین فرنودها برای اثبات اینکه کتاب *قرآن* بوسیله خود محمّد به‌رشته نگارش درآمده، رویداد وابسته به «عبداللّه بن سعد بن ابی سرح،» یکی از کاتبان *قرآن* می باشد. هنگامی که محمّد در مدینه سکونت داشت، عبداللّه و چهار نفر دیگر را استخدام کرده بود تا به اصطلاح الهاماتی را که به او می شود، به رشته نگارش درآورند. در چندین مورد، هنگامی که محمّد موضوعی را به عبداللّه دیکته

www.kavehsara.com

می کـرد، وی عقیـده اصـلاحی اش را در آن بـاره اظهار می داشت و محمّد نیز بدون هیچگـونـه اعتـراض و یـا مقاومتی عقیده او را می پذیرفت. پس از چندین مرتبه که عبـداللّـه نگـر مشـورتی و اصـلاحیِ خـود را برای محمّد بیان کرد و وی بدون هیچ بـازتـابی بـه پیشنهـادات او تسلیم شـد، عبـداللّـه ایمانش را نسبت به محمّد و *قرآن* بـه عنوان یک کتاب الهی از دست داد و محمّد را ترک کرد و به مکّه رفت و به قریش پیوست.[۲۰۸]

محمّـد دستور داده بود، چند نفر از مخالفانش ولو آنکه خود را به پرده های خانه کعبه چسبانیده باشند، اعدام شوند که یکی از آنها عبداللّه بود. در زمانی که محمّد بر مکّه پیروز شد، عبداللّه دستگیر شد و محمّد دستور داد او را اعدام کنند. ولی، عثمان، دامـاد محمّـد کـه برادر رضاعیِ عبداللّه بود، از محمّد درخواست بخشش او را نمود. محمّـد، بـرای مـدّتی سکوت کرد و به درخواست عثمان پاسخی نداد. پس از مدّتی محمّـد سکـوتش را در بـاره سرنوشت عبداللّه شکست و به پیروانش گفت: «من در بـاره عبـداللّه سکوت کردم تا یکی از شما سر او را برای من بیاورید.» یکی از انصار گفت: «چـرا تو به من اشاره ای نکردی تا سرش را برایت بیاورم.» محمّد، پاسخ داد: «پیـامبر با اشاره دستور کشتن کسی را نمی‌دهد.»[۲۰۹] محمّد، سرانجام از روی بی میلی عبداللّه را بخشید.»

بازنمود

محمّـد در باره کشتن «عبداللّه بن سعد بن ابی سرح» که مچ او را در پشت هم اندازی بـاز کـرد، به گونه ای که گفتیم اظهار می دارد: «پیامبر با اشاره دستور کشتن کسی را نمی دهد،» در حالیکه به کیفیّتی که در مطالب فصل پنجم همین کتاب خواهد آمد، او آشکارا دستور داد، مخالفانش به وحشیانه ترین وضع ممکن ترور و کشته شوند.

---

[208] Ibn Warraq, *Why I am not a Muslim* (Amherst, New York: Prometheus Books, 1995), p. 114.

[209] At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 8, pp. 178-179, Ibn Ishaq, p. 550.

www.kavehsara.com

خرافات قرآن باید بر اصول اخلاقی برتری داده شوند

در دانش حکمت الهی دیدمانی وجود دارد که Antinomianism نامیده می‌شود. این دکترین حاکی است که ایمان به باورهای مذهبی باید بر اصول و موازین اخلاقی برتری داده شوند و رستگاری انسان تنها بوسیله ایمان به‌باورهای دینی او به وجود می آید و نه کاربُرد اصول اخلاقی و ارزش های انسانی. این تئوری که در زبان فارسی می توان آنرا به(دین برتر از اخلاق) برگردان کرد، در اصول و احکام اسلامی بیش از سایر ادیان ابراهیمی کاربُرد کامل دارد و به همین دلیل نیز دین اسلام از سایر ادیان ابراهیمی جزمی تر و بنیادگرایانه تر به شمار می‌رود.

هنگامی که دین و اخلاق با یکدیگر مقایسه می شوند، پیوسته باورهای دینی در بالای اصول اخلاقی قرار می گیرند. یک فرد انسان در همبودگاه بشر بوسیله عقاید دینی اش ارزشیابی می شود و نه اصول و ارزش های انسانی او. بویژه اسلام باور دارد، پیش از اینکه فرد بشر پا به پهنه هستی بگذارد، بوسیله خداوند در سرشت یا نیکو آفریده شده و یا مردود و ملعون. در این راستا، به نگر می رسد که محمّد، بر آنچه که مارتین لوتر و جان کالون برای بشریّت به ارمغان آوردند، هزاران سال پیشی گرفته است. زیرا، آنها به بشر گفتند: «هیچیک از شما تنها بوسیله اعمال و رفتارتان رستگار نخواهید شد، زیرا رستگاری انسان یا در نتیجه اینکه عیسی مسیح خود را برای نجات پیروانش قربانی کرد به وجود خواهد آمد و یا بوسیله شفاعت و میانجیگری او و نه مِهر خدا نسبت به بندگانش.»[۲۱۰] محمّد نیز پیش از آنها به‌پیروانش گفته بود: «در رفتارتان پیوسته میانه روی را پیشه کنید. ولی اگر در انجام این کار توفیق نیافتید، از بهشت بگذرید و هرچه می خواهید انجام دهید، زیرا هیچکس تنها به‌سبب کردار و رفتارش به بهشت نخواهد رفت.»[۲۱۱]

امانوئل کانت، فیلسوف والاجاه سده هیجدهم باور داشت که منش اخلاقی یک

---

[210] *Sahih Muslim*, trans. Abdul Hamid Siddiqi, 4 vols., vol. 4, (Beirut, Lebanon: Dar al Arabia, 2002), pp. 1472-1473.
[211] *Ibid.*, p. 1473.

www.kavehsara.com

پدیده درون ذاتی است که نباید آنرا با عوامل خارجی پیوند داد. او باور داشت انگیزه انسان برای انجام عمل نیکو باید نفس درونی او باشد و نه اینکه در انتظار گرفتن پاداش و یا حتّی جبران آن به عمل نیک دست بزند. این فلسفه اخلاقی که Deontology نامیده می شود حاکی است که عمل نیک و بد را باید از فروزه های ذاتی آن شناخت و نه نتایج و فرآیندهای آن. برای مثال، هر گاه انسان به‌سبب پیوند دوستی با دیگری دست به عمل نیکو می زند نمی توان به عمل او ارزش مثبت داد، زیرا انگیزه فرد برای انجام آن عمل پیوندهای دوستی اش با دیگری بوده و نه اینکه منش نیک را به خاطر نفس مثبت عمل انجام داده باشد. این دیدمان فلسفی باور دارد که برخی از اعمال بدون توجّه به نتایجی که به باور خواهند آورد، در نفس نکوهیده و زشت هستند، مانند دروغگوئی، شکستن قول و پیمان، مجازات فرد بیگناه و ارتکاب آدمکشی. ولی به گونه ای که در شرح رویدادهای زندگی محمّد نوشته شد، او آشکارا دروغگوئی را در برخی موارد تجویز کرده و در مذهب شیعه، «تقیّه» یعنی «دروغگوئی شرعی» مجاز شده است. (به صفحه ۲۷۸ همین کتاب و مطالب صفحه ۱۳۹ به بعد کتاب *شیعه گری و امام زمان* نگارش همین نویسنده مراجعه فرمائید.)

گفتارهای سپنتای مشهوری مانند «انجام وظیفه باید به خاطر نفس وظیفه انجام بگیرد،» «پاداش پاکدامنی، وجود نفس پاکدامنی است» و «عدالت به بهای خراب شدن آسمان باید اجرا گردد» از دست آوردهای همین دیدمان فلسفی است. ولی در فرهنگ ادیان آسمانی اندیشه و منش نیک را تنها در خواست های سودجویانه نمایندگان موجودات نادیده آسمانی که در وجود خودخواه و نفس پرست خود آنها دگردیس شده و غیر از خودشان فرد دیگری توان تماس با آنها را ندارد باید جستجو کرد. به هر روی، کانت فیلسوف والا رتبه آلمانی اصول اخلاق و ارزش های اخلاقی انسان را بالا و برتر از «متافیزیک» قرار می دهد، ولی پیامبران و دکّانداران دینی خرافات و افسانه های خودساخته متافیزیکی را بالاتر از اخلاق و ارزش های اخلاقی انسان بر می شمارند.

به گونه ای که می دانیم چون محمّد اظهار داشت که او پیامبر پایانی بوده و کتاب قرآن برای همه ملّت ها و تمام دوره های گوناگون به وجود آمده، از اینرو امکان ایجاد هر گونه جنبش اصلاحی را در اسلام از بین برد و این دین به شکل یک کیش

www.kavehsara.com

جزمی و دربسته درآمد. هر گاه نیز به ندرت جنبش هائی مانند جنبش معتزله برای اصلاح اسلام و دادن یک چهره نسبتاً انسانی به آن پدید آمده بیدرنگ سرکوب و نابود شده است. ولی در مسیحیّت جنبش های مذهبی بسیاری برای دین مسیح به‌وجود آمد که یکی از آنها پس از جنگ دوّم جهانی در برابر تئوری Antinomianism پدید آمد و در سال های دهه ۱۹۶۰ به اوج خود رسید. این تئوری Situation ethics نامیده شده که در زبان فارسی می توان آنرا به «اخلاق متناسب با موقعیّت» برگردان کرد. این تئوری بازتابی بود که در برابر قانونمندیِ متافیزیکی و مطلق گرائیِ مذهبی پدید آمد و نوآوران آن زیر تأثیر شدید فلاسفه اکزیستانسیالیسم Existancialism (وجودگرائی) فرانسه و تا حدودی مبتکرین دیدمان Nihilism (انکار گرائی) آلمانِ پس از جنگ دوّم جهانی قرار گرفته بودند.

بر خلاف اصولِ اخلاقیِ سنّتی که عمل انسان را تنها بر پایه نفسِ فیزیکیِ عمل ارزشیابی می کرد، فلاسفه نوآور تئوری Situation ethics باور داشتند که ارزشیابیِ عملِ انسان تنها بر پایه نفسِ فیزیکیِ عمل، بسنده نیست، بلکه افزون بر آن قصد و هدفِ عاملِ عمل، شرایطی که عمل در آن انجام گرفته و فرآیندهای قابل پیش‌بینی از عمل نیز برای ارزشیابی عمل انسان باید در نظر گرفته شود. این تئوری اصول سنّتی اخلاقی را ردّ نمی کرد، بلکه معتقد بود که عوامل یاد شده نیز باید در هنگام ارزشیابیِ عمل در نظر گرفته شوند. به گونه کلّی باید گفت که این تئوری اصول و مقرّراتِ اخلاقی را که بر پایه حقوق طبیعی بنیاد گرفته بود ردّ می کرد و باور داشت که ارزش اخلاقی عمل انسان باید از وجدان او و بدون اینکه عادات و رسوم و آداب در آن نقشی داشته باشند انجام بگیرد و داورِ لزومِ انجامِ عمل و یا خودداری از عمل باید وجدانِ آزادِ انسان باشد. به گفته دیگر، این تئوری باور داشت هنگامی که انسان به انجام عملی تصمیم می گیرد نباید خود را در چارچوب قوانین و مقرّرات جزمی و دوگماتیسم سنّتی محدود کند، بلکه باید عمل را با داوریِ کاملِ وجدان و بر پایه وظائفی که اجتماع بر دوشش گذاشته مسئولانه انجام دهد.

اگر چه مسیحیان نسبت به سایر ادیان ابراهیمی از برخی آزادی های نسبی بهره می برند با این وجود، پاپ پی دوازدهم اصول عقاید فلاسفه نوآورِ این تئوری را

www.kavehsara.com

مخـالف اخـلاقیّات کاتولیک ها تشخیص داد و آنها را متّهم به Moral relativism (نسبی گرائی اخلاقی)، Subjectivism (احساس گرائی فردی) و Individualism (فردگرائی) کرد.

ثروتمندان نباید به نیازمندان کمک کنند

در فصل دوّم این کتـاب در بـاره نـادیـده گرفتن حقوق بشر در اسلام بررسی بایسته انجـام گردید و روشن شد که نگر اسلام در باره حقوق بشر با سایر ادیان و مذاهب و فـرهنگ هـای گوناگون جهان به گونه کامل متفاوت بوده و قرآن بیشتر به حقوق اللّه تـوجّـه دارد و نه افراد بشر. دلیل این امر نیز آنست که محمّد با تمام وجود در سراسر قـرآن کـوشش می کنـد خـود را در ردیف اللّـه جای دهد. یکی دگر از کاستی های کتـاب قـرآن در این راستـاآنست کـه در این کتـاب و نیز سایر نوشتارهای اسلامی به‌انسانگرائی نیز توجّهی نشده است. از درونمایه *قرآن* چنین به نگر می رسد که اللّه جهـان را برای آن آفریده است که موجوداتش در سراسر عمر آلت شکنجه او باشند. شـایـد بتـوان گفت، هیچ مکتب فکـری به اندازه اسلام نسبت به انسانگرائی بی اعتنا نبـوده، چـه رسـد به سایر مذاهب. در قرآن آیه های زیادی وجود دارند که در باره بـرده داری و چگـونگی رفتـار بـا برده ها سخن می گویند. درست است که *قرآن* و اسـلام، زنـان را بـرابـر با کالا و یا آلت برآوردن نفسانیّات مرد به شمار آورده، با این وجود وضع برده ها در اسلام از زنها نیز اسفبارتر است. آیه ۷۱ سوره نحل می گوید:

• وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٧١﴾

«اللّـه رزق و روزی بـرخی از شمـا را بر بعضی دیگر فزونی داده است. آنهائی که رزقشـان بـر دیگـران افـزونتـر شـده، به زیردستان و برده هایشان افزونی خود را نخواهد داد تا با آنها برابر شوند. پس آیا موهبت ایمان به خدا را باید انکار کنند.»[۲۱۲]

مـانـنـد سـایـر مـواردی کـه مفسّـرین قـرآن کوشش کرده اند، با هنر پیچانیدن

---

[212] Faruq Sherif, *A guide to the Contents of the Koran*, pp. 135-136.

www.kavehsara.com

واژه های قرآن، معانی آنها را دگرگون کرده و برای مفاهیم آنها، یک چهره انسانی به‌وجود بیاورند، سیّد ابوالعلاء معدودی نیز در این راستا در باره تفسیر آیه بالا می نویسد: «حقیقت آنست که متن این آیه بهیچوجه با امور ومسائل اقتصادی پیوندی ندارد. بلکه هدف این آیه تأیید یگانگی وجود اللّه و ردّ شرک و چندخداپرستی است.»[۲۱۳] ولی تردید وجود ندارد که هدف این آیه بهیچوجه با موضوع یکتاپرستی و چندخداپرستی پیوندی ندارد و معدودی با این سخنان غیرمنطقی خواسته است وظیفه زشت ملاّئی خود را به مورد اجرا بگذارد و ذهن خواننده را از مفهوم نابخردانه و انسان ستیزانه این آیه منحرف سازد. در متن عربی این آیه دو بار واژه «رزق» ذکر شده است، باید از این ملاّی سنگی مغز پرسش نمود، در کدام فرهنگ لغتی واژه «رزق» مفهوم «یکتاپرستی» و «چندخداپرستی» دارد.

در آیه ۲۸ سوره روم، اللّه مثالی می زند تا مِهر خود را نسبت به طاغوتی هائی که به آنها بیش از دیگران ثروت بخشیده وآنها را بر دیگران برتری داده است به اثبات برساند. آیه های بعدی نیز با همین موضوع پیوند دارند.

ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٨﴾

«در اینجا مثالی از زندگی خود شما برایتان زده می شود. آیا هیچیک از غلامان و کنیزان ملکی شما در آنچه که ما روزی شما کردیم با شما شریک هستند تا شما و آنها در آن چیز برابر باشید؟ و آیا همانگونه که شما از یکدیگر ترس دارید از آنها هم می ترسید؟»

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَّزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا ۖ هَلْ يَسْتَوُونَ ۚ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٧٥﴾

«اللّه مثالی برای شما می‌زند. دو نفر مرد وجود دارند، یکی بنده مملوکی که قادر

---

[213] Sayyid Abul Alaa' Mawdudi, *Toward Understanding the Qur'an*, English version of *Tafhim al-quor'an*. (United Kingdom: The Islamic Foundation, 1993), p. 345.

www.kavehsara.com

به‌هیچ چیز نیست و به گونه کامل زیر قدرت اربابش بسر می برد و دیگری بنده آزادی که ما به او روزی نیکو و مال فراوان دهش کردیم و او آشکار و پنهان به هر کس اراده کند، بخشش می کند. آیا این دو یکسان هستند؟ ستایش ویژه اللّه است، ولی بیشتر مردم آگاه نیستند.» (قرآن، ۷۵ :۱۶)

وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٧٦﴾

در آیه ۷۶ همان سوره (نحل)، اللّه با پرسشی که می کند، نشان می دهد که او افراد مردم را چنین آفریده که برخی فرمانبردار بعضی دیگر باشند و این سرشت طبیعی زندگی بشر است:

أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾

آیا بین یک فرد گنگ و لال و عاجز که باری بر دوش مالک خود هست و مردی آزاد و توانمند که با دادگری رفتار می کند و راه درست را می پیماید، برابری وجود دارد؟ (قرآن، ۷۶ :۱۶)

آیه های بالا و سایر متون قرآن نشان می دهند که فرمانبرداری برخی از افراد مردم نسبت به بعضی دیگر غیر منصفانه و ناعادلانه نیست، بلکه برعکس از اصول ثابت زندگی به شمار می رود. در آیه ۳۲ سوره زخرف، اللّه آشکارا می گوید، «او روزی بعضی از مردم را بر برخی دیگر برتری و افزونی داده تا گروهی از مردم گروه دیگری را به خدمت خود درآورند.»[۲۱۴]

آیه ۲۵ سوره نساء به مسلمانان توصیه می کند که اگر توان مالی برای ازدواج با یک زن آزاد را ندارند، می توانند یک زن برده مسلمان را به‌ازدواج خود دربیاورند. آیه ۶ سوره المؤمنون و آیه ۳۰ سوره المعارج، مردان ازدواج کرده را از پیوندهای جنسی نامشروع منع می کند، ولی این قاعده درباره زنان برده به‌کار نمی رود و مرد ازدواج کرده می تواند با زنان برده مسلمان نیز روابط جنسی داشته باشد. آیه ۵۲ سوره احزاب، محمّد را از زندگی جنسی با گروهی از زنانی که نام می برد، نهی

---

[214] *Ibid.* p. 136.

www.kavehsara.com

می‌کنـد، ولی زنـان بـرده را از شمول آن قاعده برکنار می‌نماید. آیه ۳۱ سوره النّور مقرّر می‌کند که زنان باید شرمگاه خود و زیورآلاتشان را از مردان (بغیر از آنهائی که در طبقـه خـویشاوندی ویژه ای قرار دارند) بپوشانند، ولی این قاعده نیز شامل زنان برده نخواهد شد.[۲۱۵]

اگـر چـه مـارکسیسم در این زمـان به شکل یک تئوری ورشکسته درآمده، ولی بـه‌نگـر می‌آیـد که حتّی این تئوری نیز از جهت انسانگرائی با اسلام شایسته برابری نبـوده و بمـراتب بالاتر از آن قرار دارد. فرنود این باور آنست که بر پایه مارکسیسم، پس از انقـلاب پـرولتـاریـا، نخستین مـرحلـه کمـونیسم کـه «کمـونیسم خـام» و یا «سـوسیالیسم» نامیده شده، آغاز می شود. در این مرحله حکومت و قانون که شامل تشریفات اداری، پلیس و نیروهای نظامی است، بتدریج از بین خواهند رفت. در پایان این دوره انتقالی، مرحله دوّم که «کمونیسم کامل» نامیده شده، آغاز خواهد شد. بنابر نوشتارهای مارکسیست ها، «سوسیالیسم» و یا «کمونیسم خام» بمراتب از کاپیتالیسم دمـوکراتیک تر خواهد بود، ولی دموکراسیِ «کمونیسم کامل» به اندازه ای تمامیّت و کمال خواهد داشت که هر گونه اختلاف عقیده ای بدون ایجاد هیچگونه اثر نامطلوبی حلّ خواهد شد.[۲۱۶]

اکنـون بـایـد تـوجّـه داشت کـه در مـرحلـه «کمـونیسم خـام» هر کسی بر پایه توانائی اش کار می کند و به اندازه زمانی که کار کرده، مزد می گیرد. ولی، در مرحله «کمـونیسم کـامل» هـر فردی بر پایه توانائی اش کار خواهد کرد و به اندازه نیازهای زنـدگی اش مزد خواهد گرفت. به گفته دیگر، در یک همبودگاه کمونیستی، مزد کار بر پایه «نیازهای انسانی» پرداخت خواهد شد و چون نیازهای افراد گوناگون انسان با یکـدیگـر تفـاوت دارد (یک فـرد ازدواج کـرده که دارای چهار فرزند است، نیازش بمراتب بیش از یک فرد مجرّد است)، مزد کار نیز به همان اندازه متفاوت خواهد بود. بـه گفتـه دیگـر، بـرابری مزد بر پایه توانائی کار انسان، در سیستم کمونیسم به همان انـدازه دادگـرانـه خـواهـد بـود کـه بـرابـری مـزد بـر پایه ساعت‌های کار در رژیم

---

[215] *Ibid.*

[216] P. H. Vigor, *A Guide to Marxism* (New York: Humanities Press: 1966), p. 104.

www.kavehsara.com

سوسیالیسم.[۲۱۷]

این بود شرح چگونگی سیستم کار و مزد، در همبودگاههای سوسیالیسم و کمونیسم، ولی در سیستم دادگری اللّه و اسلام بر پایه آیه ۷۱ سوره نحل که در بالا شرح داده شد، «اگر ثروتمندان به برده های خود و آنهائی که از نگر مالی پائین تر از آنها هستند، کمک بکنند، مِهر اللّه را نسبت به خود انکار کرده اند.»

مسلمانان دروغین

در زمان کنونی اسلام پس از مسیحیّت از نگر جمعیّت دوّمین دین روی زمین بوده و مسلمانان بیش از یک بیلیون نفر و یا یک ششم از جمعیّت کره زمین راتشکیل می دهند. ولی می توان گفت که شاید بیشتر مردم مسلمان دنیا و بویژه مسلمانان غیر عرب، از اسلام چیزی نمی دانند، اصول و احکام آنرا به جای نمی آورند و تنها با برچسب مسلمان» زندگی می کنند. بنابر این این گروه از مسلمانان را باید براستی «مسلمانان دروغین و یا غیرراستین» خواند. این افراد، اسلام را از پدران و مادران خود به ارث می برند و هیچگاه نه در پی خواندن *قرآن* بر می آیند و نه اینکه با اصول و احکام اسلام آشنائی دارند و نه اینکه آنها را می‌فهمند. از نگر روانشناسی آنها فکر می کنند که پدرانشان *قرآن* را برای آنها نیز خوانده و احکام آنرا پذیرفته اند و دیگر لزومی ندارد که آنها آنرا بخوانند و در باره پذیرش و یا ردّ آن تصمیم بگیرند و همان پیوند عاطفی و احساسیِ ناخودآگاهانه‌ای را که نسبت به‌پدر و مادر و سرزمینی که در آن زاده شده اند، دارند به دین موروثی خود نیز پیدا می کنند. بدین ترتیب، بیشتر مسلمانان جهان در باره درونمایه *قرآن* و اسلام به آنچه که پدران آنها آموخته اند، بسنده می کنند و در باره فروزه های انسانیِ فردی که خود را پیامبر اسلام نامید و اللّه خودساخته او نیز آگاهی های درست ندارند و تنها خود را مسلمان می نامند.

به تازگی یکی از دانشجویان نویسنده این کتاب برای پایان نامه تحصیلی اش با من دیدار کرد تا در باره آن با من گفتگو کند. این دختر دارای موهای طلائی و

---

[217] *Ibid*. p. 162.

www.kavehsara.com

چشمان آبی بود و من از ظاهر او در آغاز فکر کردم که باید یک دختر مسیحی و یا یهودی امریکائی باشد. ولی در جریان گفتگو او اظهار داشت که مسلمان است. آگاهی از این موضوع به سختی نویسنده را شگفت زده کرد و هنگامی که در این باره کنجکاوی کردم، معلوم شد که مادرش آلمانی و پدرش یک عرب فلسطینی است. او برایم توضیح داد که مادرش تمایل به ازدواج با پدرش را داشته و پدر شرط این کار را مسلمان شدن مادرش تعیین کرده و از اینرو مادرش به اسلام درآمده و بر پایه تمایل هر دو او نیز مسلمان زاده شده و در همین دین باقی مانده و از این موضوع نیز بسیار شاد و راضی است.

هنگامی که نویسنده در باره درونمایه *قرآن* و اصول و احکام اسلام با او سخن می گفتم، متوجّه شدم که او کوچکترین دانشی نسبت به این دین ندارد. سپس به‌چگونگی وضع اندوهبار حقوق زن در اسلام اشاره کردم و او با نزاکت بایسته و لبخندی کنجکاوانه وانمود کرد که باور کردن سخنانم در این باره برایش بسیار مشکل است. بیدرنگ یک جلد کتاب قرآن مشهور یوسف علی را که در کتابخانه کوچک دفترم داشتم به او نشان دادم و توجّهش را به متن آیه ۳۴ سوره نساء که به مرد حقّ می دهد تا «اگر همسرش نافرمانی کرد او را کتک بزند،» جلب کردم. سپس نیز فرنام چند کتاب را به او یادآوری کردم و از او خواستم در این باره بررسی کند و نتیجه را بامن در میان بگذارد. افزون بر آن جهت کنجکاوی چند پرسش در باره اسلام از او به عمل آوردم و برایم معلوم شد که او حتّی با شماره رکعت های نمازهای واجب روزانه مسلمانان نیز آشنا نیست و تا کنون نیز در عمرش روزه نگرفته است. از همه جالب تر اینکه او اظهار داشت، اگرچه خود را مسلمان می داند، ولی با حجاب اسلامی نیز به گونه کامل مخالف است. به هر روی، در حالیکه از آگاهی از متن آیه ۳۴ سوره نساء سخت به شگفت افتاده بود، دفترم را ترک گفت. دگر روز که در این باره با او به‌سخن نشستم، اظهار داشت، مطالب کتاب‌های پیشنهادی مرا خوانده و از آگاهی از آنها به شگفت افتاده و موضوع را با مادر خود نیز در میان گذاشته است. ولی پاسخ مادر به او این بوده که اگرچه او پس از ازدواج با پدرش هیچگاه در صدد برنیامده است که با اصول و احکام اسلام آشنائی بایسته پیدا کند، ولی از ازدواج و زندگی با پدرش بسیار شاد و راضی بوده و از آن پس نیز میل دارد بدون اینکه

www.kavehsara.com

در بـاره سـرشت *قـرآن* و اسـلام، دانشی به دست بیاورد، مانند گذشته یک مسلمان بـاقی بمـاند و به‌او نیز توصیه کرده است، از کنجکاوی در باره شناسائی اسلام دست بردارد و مانند گذشته یک مسلمان باقی بماند و با اسلام زندگی کند.

شـرح زنـدگیِ اسلامدینیِ این خانواده نماد راستینی از بسیاری از مردم مسلمان دنیـاست. بـویژه زمانی که این افراد زیر افسون های ملّاهای اسلامی قرار می گیرند، نـاخـودآگاهانه خود را تسلیم خرافات اسلامی می کنند و حتی به مسلمان بودن خود افتخار می ورزند. آنچه که برای تاریخ دنیا به اثبات رسیده اینست که دکّانداران دینی و یـا بـه اصطـلاح خود این افراد، روحانیّون به هر دین و مذهب و مسلکی که وابسته بـاشنـد، بـویـژه مـلّاهـای اسـلام از فرومایه ترین‌چینه های همبودگاه بشری بوده و هیچکس انتظـار نـدارد این افراد بر پایه نیوند اخلاقی و شرافت انسانی با مردم رفتار کنند، زیرا آنها برای خود یک زندگی انگلی گزینش کرده و سود زندگیِ مفتخوارگی وطفیلیِ خـود را در کـاربُرد فریب و نیرنگ و افسون کردن پیروان دین می بینند. اگر اسـلام بـه گـونـه ناگهانی ناپدید شود، بدیهی است که در حدود یک میلیون ملّاهای اسلام و پادشاهان و فرمانروایان کشورهای اسلامی نیز یکباره قدرت، ثروت و حرفه مفتخوارگیِ خود را از دست خواهند داد.[۲۱۸]

اگـر آنهائی که به خود برچسب مسلمانی زده، *قرآن* را برای درک مطالب و نه از روی ایمـان بـه اینکـه کلام خداست بخوانند، گواهی می‌کنند که حتّی اگر ما به‌فرض محـال بـاور کنیم کـه محمّد پیامبر یک خدای راستین موجود در جهان بوده که برای هـدایت مردم به رسالت برگزیده شده، بر پایه خود متون *قرآن*، دین اسلام تنها برای ده در صـد مسلمـانـان دنیـا یعنی تنها تازی هائی که در داخل مرزهای عربستان بسر می‌برند مقرّر شده و نود درصد آنها چه بخواهند و چه نخواهند مسلمانان دروغین و یا غیـر راستین بـه شمـار می رونـد. این نکته ای است که در خود کتاب قرآن چندین مـرتبـه بـا واژه هـا و عبارات روشن تأکید شده، ولی مسلمانانی که در خارج از شبه جزیره عربستان بسر می برند به‌آسانی از آن گذر کرده و هیچگاه به آن نیندیشیده اند. برهان فراخواست بالا، چندین آیه خود کتاب *قرآن* است که آشکارا می گوید، ما

---

[218] Winn, *The prophet of Doom*, pp. xxxiv-xxxv.

www.kavehsara.com

محمّد را بدانمناسبت به پیامبری برگزیدیم تا تنها ساکنان مادر شهرها (اُمّ القُری = مکّه) و نواحی اطراف آنرا به اسلام فراخواند و با زبان مردم همان سرزمین که عربی است با آنها گفتگو کند. آیه های زیر به خوبی و آشکارا این دیدمان را به اثبات می رسانند:

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

«برای هر ملّتی رسولی است که هر گاه رسول آنها آمد، حجّت بر آنها تمام خواهد شد و به هیچکس ستمگری روا نخواهد گردید.» (قرآن، ۴۷ : ۱۰)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

«وما هیچ رسولی برای قومی نفرستادیم مگر اینکه به زبان همان قوم با آن مردم سخن گوید و حجّت را بر آنها تمام کند.» (قرآن، ۴ : ۱۴)

وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴿٧﴾

و چنین قرآن فصیح عربی را به تو وحی کردیم تا مردم اُمّ القُری (مکّه) و اطراف آنرا از روز قیامت که بدون تردید خواهد آمد و گروهی را به بهشت و گروه دیگری را به دوزخ خواهد فرستاد، بترسانی.» (قرآن، ۷ : ۴۲)

وَإِنَّهُ لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٩٢﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿١٩٣﴾ عَلَىٰ قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ﴿١٩٤﴾ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ ﴿١٩٥﴾

«و این قرآن به حقیقت از سوی اللّه نازل شده است. جبرئیل آنرا بر قلب تو فرود آورده تا به حکمت و اندرزهای آن مردم را از اللّه به زبان فصیح عربی بترسانی.» (قرآن، ۱۹۶-۱۹۲ : ۲۶)

وَهَٰذَا كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾

«واین کتابی است که ما فرستادیم با برکت بسیار تا در برابر سایر کتابهای آسمانی آسمانی گواه راستین باشد و مردم مکّه و اطراف آنرا پند و اندرز آموزش دهد ....» (قرآن، ۹۲: ۶)

گذشته از آنچه که در بالا گفته شد، برخی از آیه های قرآن می گویند، این کتاب

www.kavehsara.com

تنها برای تازی ها نازل شده (۱۲:۴۶، ۳:۴۳، ۴:۱۴)، در حالیکه برخی آیه های دیگر می گویند، برای تمام بشریّت نازل شده است (۴۰:۳۳، ۲۸:۳۴). آیه های گروه نخست، زمانی که محمّد در مکّه بسر می برد و هنوز قدرت را در مدینه در دست نگرفته بود اختراع شده و گروه دوّم در مدینه و زمانی که او به قدرت فرمانروائیِ آن شهر دست یافته، خود را پیامبر پایانی خوانده و رؤیای حمله به سایر کشورها و گرایانیدن آنها را به کیش خرافاتیِ اسلام در سر می پرورانده نوشته شده است. از هر جهتی که ما اسلام رامورد بررسی قرار دهیم، آنرا بی پایه، پوچ، خرافاتی و خردآزار خواهیم یافت.

به گونه ای که در بالا گفته شد، هرگاه فرض کنیم که محمّد پیامبر برگزیده یک خدای راستین باشد، بر پایه آیه‌های خود قرآن که در بالا آوردیم، این کتاب سرشار از خرافات که نشان از مغزی بیمارگونه دارد، تنها برای ساکنان شبه جزیره عربستان آمده و به‌هیچ ملّت دیگری ارتباطی ندارد. بنا به‌این دلیل و سایر فرنودهائی که در بالا ذکر شد، مسلمانان غیرعرب را باید «مسلمانان دروغین» خواند.

www.kavehsara.com

فصل چهارم

قرآن و دانش های فضائی

کسی که قانون علیّت را در باره گردش جهان هستی پذیرفته، دخالت موجودی را در هنجار هستی برای یک لحظه نیز نخواهد پذیرفت.
اینشتین

کوپرنیک در سده شانزدهم و گالیله در سده هفدهم برای نخستین بار از گردش زمین به دور خورشید سخن گفتند، ولی کوپرنیک تا زنده بود از ترس کشته شدن بوسیله مقامات مذهبی کلیسا جرأت انتشار کتابی را که در این باره نوشته بود پیدا نکرد و گالیله نیز مجبور شد در برابر مقامات مذهبی از انتشار کشف خود در باره گردش زمین به دور خورشید توبه کند. سپس در حدود سیصد سال بعد، پس از پایان جنگ دوم جهانی نخستین پژوهش های فضائی آغاز گردید. در روز ۴ اکتبر سال ۱۹۵۷ شوروی Sputnik 1 را به فضا پرتاب نمود و در روز ۲۰ ژوئیه سال ۱۹۶۹ کشور امریکا «نیل آرمسترانگ» را در ماه پیاده کرد و از آن پس بشر به فضا پر کشید و به کشف ستارگان و سیّاراتی که تا کنون برای او ناشناخته مانده بودند و چگونگی گردش آنها پرداخت. ولی اللّه، قرآن و نویسنده آن محمد بن عبداللّه از چگونگی ستارگان و سیّارات فضائی سخنانی گفته اند که هرگاه بنیادگراترین مسلمانان با چشم خرد به این افسانه بافی ها توجه کنند، از اینکه زمانی به این کیش خرافاتی و نابخردانه ایمان باخته بودند هیچگاه خود را نخواهند بخشید. در این فصل

www.kavehsara.com

به چند مورد از مطالبی که الله، قرآن و محمّد در این باره دانش پراکنی کرده اند، سخن خواهیم گفت.

آفرینش زمین ها و آسمان ها چه مدتی به درازا انجامید؟

کشفیّات فضائی داشمندان نشان می دهد که هنجار هستی در حدود بیست بیلیون سال پیش در نتیجه انفجار بزرگ Big Bang به وجود آمده، ولی قرآن می گوید زمین ها (قرآن این واژه را در یک مورد مفرد و در سایر موارد به گونه جمع به کار برده است) و آسمان ها بوسیله الله آفریده شده است. کتاب قرآن نه تنها می گوید آسمان ها و زمین ها بوسیله الله آفریده شده، بلکه حتّی در باره مدّت زمانی که الله برای آفرینش آنها یعنی اجرای این تئوریِ مسخره و نابخردانه صرف کرده نیز سخنان ناهمگون به کار برده است. *قرآن* بکرّات در ۴۳ آیه از آفرینش زمین ها و آسمان ها بوسیله الله سخن می گوید. ولی، در باره مدّت زمانی که برای الله به درازا کشید تا آفرینش زمین و آسمان ها را کامل کند، سخنان ناهمگون به کار می برد و این زمان را در آیه های گوناگون بین ۲ تا ۶ روز ذکر می کند.

الله در ۴ آیه (۴ :۳۲، ۵۹ :۲۵، ۷ :۵۴،۱۱ : ۷) می گوید، زمین و آسمان ها را در شش روز آفریده است. در یک آیه (۱۰ : ۴۱)، الله تأکید می کند که زمین و آسمان ها را در مدّت ۴ روز آفریده و در دو آیه (۱۲ و ۹ :۴۱)، می گوید، زمین و آسمان ها را در مدّت ۲ روز آفریده است. نکته بسیار جالب در این بحث آنست که آیه های ۹ و ۱۰ سوره فُصِّلت، یکی پس از دیگری می آیند، با این وجود، درباره شمار روزهائی که الله به آفرینش زمین و آسمان ها پرداخته با یکدیگر اختلاف دارند.

اکنون اگر کسی بخواهد براستی بداند الله این جهان را در چه مدّتی آفرید، پاسخ آنست که الله در نتیجه آفرینش جهان به خستگی افتاده و مغزش درهم شده و پیامبر شیّاد هم از بس از قول الله پشت هم اندازی کرده، دچار پریشان مغزی گردیده است.

قرآن به ما می آموزد که در آغاز آسمان ها و زمین به یکدیگر چسبیده بودند، ولی الله همه چیزدان آنها را از یکدیگر جدا کرد. او همچنین تا آن اندازه نسبت به بنده هایش مهربان و با گذشت بود که در روی زمین، کوههای ثابت و بیحرکتی

www.kavehsara.com

به وجود آورد که از تکانهای زمین جلوگیری کنند. آیه های زیر، آیت های اثبات مهربان های فراسوی پندار اللّه بخشنده و مهربان نسبت به بندگانش می باشند:

• أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾

«آیا کافران نمی بینند که آسمان ها و زمین در آغاز به یکدیگر چسبیده بودند و ما آنها را از یکدیگر جدا ساختیم .... (۲۱: ۳۰)

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾

و ما در روی زمین کوههای ثابت و بدون حرکت قرار دادیم تا از تکان و حرکت زمین جلوگیری کنند .... (۲۱:۳۱)

گذشته از تمام بیهوده سرائی هائی که آیه های بالا درباره آفرینش آسمان ها و زمین گفته اند. آیا براستی چند زمین در منظومه خورشیدی وجود دارند؟ در آیه های یاد شده در بالا و نیز سایر آیه های قرآن ، اللّه و پیامبر عزیز دُردانه اش سخن از هفت آسمان و یک زمین به میان می آورند، ولی در آیه ۱۲ سوره الطّلاق، گفته می شود که شماره زمین ها و آسمان ها برابر هستند:

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴿١٢﴾

«اللّه آن کسی است که هفت آسمان آفرید و به همان تعداد نیز زمین آفرینش کرد و فرمان نافذ خود را در بین هفت آسمان و زمین نازل کرد تا بدانید که اللّه بر همه چیز توانا بوده و بوسیله علم و دانش بر همه چیز احاطه دارد.» **(ظریف مؤمن مسلمانی که این آیه را می خواند و در هنگام قرائت آن از هیبت اللّه، اشک از چشم فرو می ریخت، می گفت: «بر منکر چنین حقیقتی که ما با چشم و خرد و جان و روان می بینیم، لعنت باد!»**

به هر روی، اگر در منظومه خورشیدی هفت زمین وجود دارند، پس شش تای دیگر آن در کجا قرار گرفته اند؟ شاید پاسخ آن باشد که شش زمین دیگر برای زندگیِ اجنّه که سوره هفتاد و دوّمین قرآن به آن ویژگی داده شده، انحصار یافته است. چون ما توان دیدن جنّ ها را نداریم، بدیهی است که محلّ سکونت آنها را نیز نمی توانیم ببینیم. ولی تردید نیست که اللّه همه چیزدان و بصیر و سمیع و پیامبر فروهنده اش، هم از موقعیّت آن

www.kavehsara.com

شش زمین آگاهی دارند و هم اینکه می توانند آنها را ببینند!

چند مشرق و مغرب در دنیا وجود دارند؟

آیه ۲۵۸ سوره بقره، آیه ۴۰ سوره المعارج و آیه ۹ سوره المُزّمِلّ قرآن می گویند، در جهان یک «مشرق» و یک «مغرب» وجود دارد. آیه ۱۷ سوره الرّحمان حاکی است که دنیای ما دارای دو «مشرق» و دو «مغرب» است. و آیه ۵ سوره الصّافات می گوید، دنیای ما چندین «مشرق» و «مغرب» دارند.

بنابراین چگونه می توانیم بفهمیم که دنیای ما دارای چند مشرق و چند مغرب است؟ گوئی پاسخ وابسته به سرزمین ها و دنیای اجّنه است. زیرا ممکن است آن مشرق ها و مغرب هائی که قرآن و اللّه به آن اشاره فرموده و ما افراد بشر از آنها ناآگاه هستیم، وابسته به دنیای اجنّه باشند که ما از آنها آگاهی نداریم. اللّهی که در *قرآن* بکرّات خود را «مکّار» و «گمراه کننده» نامیده، بسیار چیزهائی می داند که ذهن ما افراد بشر و دانشمندانمان اگر چه به سایر کرات زمین دست یافته اند، از آن دانش‌ها و آگاهی ها تهی است! شاید هم اللّه در وحی این آیه ها به پیامبرش خواسته است ایمان ما را آزمایش کند. بدیهی است که هر گاه ما به‌خزعبلات الهی گردن نهیم، او میفهمد که ما افراد مؤمن و با ایمانی هستیم و هر گاه آنها را نپذیریم، دلیل آن خواهد بود که ما از او و پیامبر راستگو و درستکردارش، ایمان خود را بریده ایم.

خورشید و ماه لباس بر تن می کنند

ابو ذر غفّاری روایت می کند: «من یک روز در هنگام غروب زمانی که خورشید در حال غروب کردن بود، شانه به شانه محمّد راه می رفتم. ما به گونه دائم به خورشید نگاه می کردیم، تا غروب کرد. من از پیامبر اللّه پرسش کردم: (خورشید پس از غروب به‌کجا می رود؟) او پاسخ داد، (آن در آسمان غروب می کند و سپس در هنگام طلوع تا آن اندازه از یک‌آسمان به آسمان دیگر می رود تا به آسمان هفتم که بالاترین آسمان است می رسد. هنگامی که به زیر عرش اللّه رسید، به‌سجده می‌افتد

www.kavehsara.com

و فرشتگانی که از او نگهداری می‌کنند نیز با او در برابر اللّه به سجده می افتند. آنگاه خورشید می گوید، [ای اللّه بزرگ! از کجا فرمان می دهی من طلوع کنم، از جائی که غروب کردم و یا از محلّی که به گونه عادی طلوع می کنم؟] آنگاه به محلّی می رود که شب ها در آنجا سکونت دارد و در زیر عرش الهی واقع شده است. سپس جبرئیل برایش لباس درخشانی می آورد که نورش از عرش اللّه گرفته شده و برابر نوری است که در ساعات روز باید به زمین بتاباند. آن لباس در تابستان ها بلندتر و در زمستان ها کوتاهتر و در بهارها و پائیزها متوسّط می باشد. خورشید آن لباس را می پوشد و در هوای آسمان آزادانه گردش می کند تا زمان طلوعش فرا برسد.» محمّد ادامه داد: «ماه نیز برای طلوع بدون کم و زیاد همین مراحل را می پیماید. تنها تفاوتی که ماه با خورشید دارد آنست که جبرئیل برای او لباسی می آورد که نورش از یکی از چهارپایه های عرش اللّه تأمین می‌شود. لباس یاد شده خورشید را تابناک و ماه را نورانی می کند.»[۲۱۹]

محمّد افزود: «اللّه برای خورشید از نور عرش خود کالسکه ای آفریده که دارای ۳۶۰ دستگیره است و ۳۶۰ فرشته که در آسمان پائین تر با خورشید بسر می‌برند، هر کدام یکی از آن دستگیره ها را در دست نگهمیدارند. اللّه به همان ترتیب ۳۶۰ فرشته نیز در اختیار ماه قرار داده است.»[۲۲۰] **(وای بر حال مسلمانانی که به این اسرار و رموز مقدّس الهی شکّ کنند.)**

خورشید در یک چشمه آب تیره غروب می کند

الکساندر پوشکین، چکامه سرای روسی و مهمترین نویسنده در تاریخ روسیّه که برابر با ویلیام شکسپیر در انگلستان و دانته الیگری در ایتالیا به شمار رفته، می گوید: «کتاب *قرآن* از نگر دانش نجوم بسیار مسخره و مزخرف، ولی از نگر شعر و شاعری کتاب بزرگی است.» اگر کسی نمی داند و یا نمی تواند باور کند که خورشید در

---

[219] At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 1, pp. 231-232.
[220] *Ibid.*, p. 234.

www.kavehsara.com

چشمه آب تیره ای غروب می کند، باید این دانش مرموز را از مسلمانان مؤمن بیاموزد و یا اینکه به آیه ۸۶ سوره کهف نگاه کند که می گوید:

«درباره ذوالقرنین (اسکندر مقدونی) از تو پرسش می کنند، بگو، (من داستان او را برایتان باز خواهم گفت.) ما او را در زمین قدرت و ثروت بخشیدیم و از هر رشته ای به او سرمایه ای دادیم تا بتواند به پیروزی هائی دست یابد. او هم از فرمان ما پیروی کرد و به پیروزی هائی دست یافت. او به مسافرت پرداخت تا هنگامی که در مسیرش به سوی مغرب، به چشمه آب تیره ای رسید و مشاهده کرد که خورشید در آنجا غروب کرده است و آنجا قومی را یافت که به او فرمان دادیم، (تو اختیار داری که این قوم را با مجازات کنی و یا اینکه نسبت به آنها مهربانی نمائی.)»

بازنمود بحث

اللّه قادر متعال همه چیزدان، در آیه بالا به چند نکته نابخردانه ای اشاره کرده که بازنمود آنها شایسته بررسی است:

۱- اسکندر بزرگ را قرآن با ذوالقرنین، یکی می داند و او را پیامبر به شمار آورده است.

۲- اللّه که یکی از نود و نه نامش در *قرآن* «دادگر» می باشد، به «ذوالقرنین» و یا «اسکندر مقدونی» اختیار می دهد که بنا به گزینش خود آن قوم را یا مجازات کرده و یا با مهربانی با آنها رفتار کند. درود بر دادگری چنین اللّهی!

۳- اللّه که یکی دیگر از نود و نه نامش «همه چیزدان» هست، به پیامبرش آموزش می دهد که خورشید در چشمه آب تیره ای غروب می کند. به نگر می آید که گویا در روزی که اللّه چنین الهامی را برای محمّد فرستاده بسیار سر حال بوده و بر آن بوده است که یا سربسر پیامبر عزیز دُردانه اش بگذارد و یا اینکه با همه چیز دانی اش، فراموش کرده بوده است که هنگامی که خورشید را آفریده فرمان داده است که ۹۳/۰۰۰/۰۰۰ میل از زمین فاصله داشته باشد. **براستی که چه اللّه همه**

www.kavehsara.com

چیزدان لوده ای و چه پیامبر شیّاد نادانی!

خورشید در برابر الله سجده می کند و ممکن است از مغرب طلوع نماید

افزون بر روایتی که در پیش از ابو ذر غفّاری درباره طلوع و غروب خورشید نقل شد، او در جای دیگری روایت کرده است: «پیامبر اللّه در هنگام غروب از من پرسش کرد، (آیا می دانی خورشید در هنگام غروب به کجا می رود؟) و پس از اینکه من تمایلم را برای شنیدن پاسخ ابراز داشتم، اظهار داشت، (خورشید هر روز پس از غروب به زیر عرش الهی می رود و برای طلوع بعدی از اللّه اجازه می خواهد و پس از دریافت اجازه طلوع می کند و به کار روزانه اش ادامه می دهد، ولی زمانی خواهد آمد که به او اجازه معمول همیشگی داده نخواهد شد و او ناگزیر است، به همان محلّی که غروب کرده بود برود و از آن محلّ که مغرب می باشد طلوع کند. و این امر حاکی از تفسیر آیه زیر است:

وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾

«و خورشید تابان که بر مدار معیّنی که برایش تصمیم گرفته شده در حرکت می باشد. این دلیل قدرت الهی است.» (۳۶:۳۸)

آیه ۳۷ همان سوره (یاسین)، شاهکار معجزه گر اللّه را درباره آیه بالا به شرح زیر تأیید می کند و می گوید:

وَآيَةٌ لَّهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾

«و برهان دیگر برای مردم در اثبات قدرت اللّه شب است که چون روز را از آن برگیریم ناگهان همه چیز را تاریکی فرا می گیرد.»

اللّه در آیه ۳۹ همان سوره (یاسین)، تشبیهی درباره ماه و محور حرکت آن به عمل آورده که براستی از زیبائی خردها را به لرزه و شگفت در می آورد، بدین شرح که:

وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾

«و ما برای گردش ماه منازلی مقرّر کرده ایم تا مانند ساقه خشک و لاغر و زرد خرما باز گشت کند.» (۳۶:۳۹)

www.kavehsara.com

بازنمود بحث

محمّد یک عرب بیابانی جاه طلب سده ششم میلادی بود که در بیابان های عربستان پرورش یافت و بنابر این دانش او از بیهوده گوئی های خردآزاری که در *قرآن* آمده فراتر نمی رفته و از اینرو مطالب بی پایه ای که در قرآن آمده نباید، شگفت به نگر آید. ولی آنچه که براستی برای افراد خردآگاه جای شگفتی آمیخته بااندوه دارد، آنست که در هزاره سوّم میلادی، بیش از یک بیلیون نفر از مردم جهان پیشرفته پیرو این مطالب بیهوده، کودکانه و خردآزار هستند. بدیهی است هر اندازه که دانش و آگاهی های افراد مردم فزونی یابد به گونه طبیعی باورهای خرافی آنها پالایش خواهد یافت، ولی به همین سبب اسلام و دگاندداران آن با تمام وجود کوشش می کنند، مسلمانان را در ژرفای واپسگرائی و ماندگی ذهنی نگهدارند.

چرا و چگونه خورشید می گیرد؟

سبب گرفتگی ماه و خورشید، در دبیرستان ها به دانش آموزان آموخته می شود و آنها یاد می گیرند زمانی که ماه در حرکت خود بین زمین و خورشید قرار می گیرد از تابش نور خورشید بر روی زمین جلوگیری می کند و آن بخش از زمین که زیر سایه ماه واقع می شود از نور خورشید محروم می گردد که آنرا «کسوف» و یا «خورشید گرفتگی» می گویند. «ماه گرفتگی» و یا «خسوف» نیز در زمانی ایجاد می شود که زمین بین خورشید و ماه قرار بگیرد و از تابش نور خورشید روی ماه جلوگیری کند. ولی دانشمندان اسلام مکانیسم گرفتگی خورشید و ماه را از اللّه و پیامبر آموخته و آنها را در این باره عقیدتی دیگر است. برای آگاهی از دانش اللّه و پیامبر او در باره «خسوف» و «کسوف» نخست شرح پالیده ای از چگونگی وضع خورشید در دستگاه الهی (از *تاریخ طبری*، جلد اوّل، برگ ۲۳۳ به‌بعد) و از قول محمّد به‌خامه می‌آوریم.

«هنگامی که اللّه، آفرینش جهان را به پایان رسانید و تنها آفریدن آدم و حوّا برایش باقی مانده بود از نور عرش خود دو خورشید آفرید. ولی او می دانست که این جهان به بیش از یک خورشید نیاز ندارد زیرا اگر دو خورشید در جهان وجود

www.kavehsara.com

می داشتند تشخیص روز از شب امکان پذیر نمی بود. بنابر این از روی مهری که اللّه به بنده هایش داشت برآن شد تا یکی از خورشیدها را که بزرگی اش به‌اندازه جهان ما از شرق به غرب بود نگهدارد و دیگری را تبدیل به ماه کند. نور خورشید از نور عرش الهی و نور ماه از نور چهارپایه ای که نزدیک عرش قرار دارد ناشی می شود.»

محمّد ادامه می دهد: «اللّه برای خورشید عرّابه ای آفریده که دارای ۳۶۰ دستگیره است که این دستگیره ها از نور عرش الهی به وجود آمده و ۳۶۰ فرشته که با خورشید در پائین ترین آسمان بسر می برند و مسئول نگهداری عرّابه خورشید هستند هر کدام یکی از آن دستگیره ها را در دست می گیرند. دلیل اینکه خورشید می گیردآنست که بندگان اللّه که در روی زمین بسر می برند مرتکب گناه و نافرمانی می‌شوند و از اینرو، اللّه برای ترسانیدن آنها و وادار کردن آنها برای فرمانبرداری از خود به خورشید فرمان می دهد از عرّابه اش خود را به اقیانوس فضائی بیندازد. هنگامی که اللّه بخواهد بندگانش را بسیار بترساند تمام وجود خورشید درآبهای اقیانوس فضائی فرومی افتد که در این زمان کسوف کامل به‌وجود می‌آید و هوا در روز روشن تاریک می شود. ولی‌اگراللّه اراده کند تا حدودی بندگانش را بترساند، یک سوّم یا نیم و یا دوسوّم وجود خورشید در آبهای اقیانوس قضائی می افتد و بقیّه وجودش روی عرّابه باقی می ماند. در این زمان است که ما در روی زمین خسوف را جزئی و غیر کامل می بینیم. خورشید و ماه به انجام چنین کاری تمایل ندارند ولی ناچار از اجرای فرمان الهی هستند. هنگامی که خورشید و ماه به‌خواست و فرمان اللّه می گیرند، بندگان اللّه به وحشت می افتند و ناچار می شوند دست به توبه بر دارند و از او درخواست بخشش کنند. اللّه نیز در این زمان در برابر لابه های بندگانش فرمان می دهد خورشید و یا ماه به جایگاه خود بازگشت کنند و بدین ترتیب کسوف و یا خسوف پایان می پذیرد. ولی چگونه؟»

«۳۶۰ فرشته ای که اللّه مأمور نگهداری از عرّابه خورشید کرده به دو گروه تقسیم می شوند و درحالیکه افراد هر دو گروه به نیایش و ستایش اللّه می پردازند، افراد یک گروه نزد خورشید می روند و آنرا به سوی عرّابه می کشند و افراد گروه دیگر عرّابه را می گیرند و آنرا به سوی خورشید حرکت می دهند تا آنرا در جای خود مستقرّ نمایند. بدین ترتیب خورشید در جای خود قرار می گیرد و به‌وظیفه

www.kavehsara.com

معمولی خود ادامه می دهد.»

سخنان بالا را همان مردی ادا کرده که همانند گفتار بالا یک کتاب سرشار از مطالب یاوه و پوچ زیر فرنام قرآن از قول اللّه به خورد مردم ناآگاه و ساده دل داده و انسان با خردی که غربی ها او را Homo Sapient یعنی انسانِ با هوش و درایت و خرد و منطق می نامند، به‌درونمایه آن ایمان باخته است. خوانندگانی که از ناسوت فریبگر این مرد آگاه می شوند ناچار از استعداد لجام گسیخته او در افسانه بافی و دروغگوئی در ژرفای شگفتی وامانده می‌شوند، در حالیکه در واقع باید از علّت به معلول تغییر توجّه داده و از اینهمه انسانی که در عصر digital به این خرافاتِ خردآزار ایمان بسته اند شگفت زده شوند.

بدر و هلال ماه نشانه عبادات حج است

شاید گزافه گوئی نباشد اگر بگوئیم بهترین کمدی نویسان نبوغمایه جهان نیز توان رقابت با نوشتارهای *قرآن* را در باره چگونگیِ کارکرد عوامل نجومی ندارند. برای مثال، آیه ۱۸۹ سوره بقره، سبب بدر و هلال ماه را برگزاری عبادات حجّ که یکی از رسوم خرافه گرائی تازی ها پیش از ظهور اسلام بوده می داند. این آیه می گوید:

«يَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلْأَهِلَّةِ قُلْ هِىَ مَوَٰقِيتُ لِلنَّاسِ وَٱلْحَجِّ

«از تو در باره بدر و هلال ماه پرسش می کنند. بگو، (بدر و هلال ماه نشانه هائی برای امور و معاملات مردم و تعیین اوقات عبادات حجّ است.)»

این عقیده نابخردانه در باره ماه و تغییرات شکلی آنرا محمّد از نوشتارهای ادبی یهودی ها برداشت کرده است. در کتاب TalmudYerushalmi می خوانیم که ماه نشانه ای برای روزهای تعطیلی و اوقات زیارت است. همچنین در Midrash آمده است که شکل ماه و تغییرات آن نشان دهنده اوقات زیارت و اعیاد و جشنهاست.[۲۲۱]

---

[221] *Gen.* 1:14; *Ps.* 104: 19.

www.kavehsara.com

دانش هـای ستـاره شنـاسی و فضـائی به ما می آموزند که ماه نیز مانند سایر اقمار آسمـانی نـور خود رااز خورشید می گیرد. به همین جهت ما تنها آن بخش از ماه را کـه بوسیله اشعّه خورشید روشن است در فضا می بینیم. استثنای این قاعده در زمان نزدیک به‌هلال ماه انجام می گیرد. در این زمان نور زمین روی ماه بازتاب می یابد و آنـرا تـا حـدودی روشن می کنـد و سبب می شود که ماه کهنه در بازوی ماه نو قرار حدودی روشن می کند و سبب می شود که ماه کهنه در بازوی ماه نو قرار بگیرد.

مـاه در مـدّت ۲۷ روز و ۷ مـاه و ۴۳/۲ دقیقه یک دور کامل (۳۶۰ درجه) دور زمین گـردش می کند. در خلال این مدّت، زمین نیز به دور خورشید در همان محور دور می زنـد. بدین ترتیب، معلوم می شود که موقعیّت نسبیِ سه سیّاره خورشید، ماه و زمین، پس از هـر حرکت ماه به دور خود تکرار نمی شود، مگر پس از ۵۳ ساعت. بـه گـونـه متـوسّط، قـرص کـامل مـاه نیز هر ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و ۱/۴۴ دقیقه که درونمـایـه زمـانیِ مـاه را تشکیل می دهد، مشاهده می‌شود. هر سال خورشیدی نیز دارای ۳۷/۱۲ ماه قمری است، به گونه ای هر ۷ سال از ۱۹ سال می توان قرص کامل ماه را در ۱۳ هر ماه مشاهده کرد.[۲۲۲]

ولی، مغـز بیـابان پروردهِ محمّد از تمام این حقایق علمی تهی بوده و یاوه سرائی می کند که «بدر و هلال ماه نشانه معاملات و اوقات عبادات حجّ است.»

ورود به خانه از در پشت، یک عمل غیر مذهبی و غیر اسلامی است

با کمال شگفتی آیه بالا (۱۸۹ سوره بقره) چنین ادامه می یابد:

وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَن تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِن ظُهُورِهَا وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٨٩﴾

«... و نیکـوکـاری بـدان نیست کـه از پشت دیـوار بـه خـانـه درآئید، چه این کار ناشایست است. نیکوکاری آنست که از درهای عادی وارد خانه های خود شوید. پارسا باشید، شاید رستگار شوید.»

---

[222] *Collier's Encyclopedia*, 1994 ED., S. V. by Haold C. Urey.

www.kavehsara.com

نویسنده این کتاب براستی از متن این آیه به شگفت افتادم، زیرا بین «بدر و هلال ماه» و «زشتی ورود به خانه ها از در پشت» نتوانستم پیوند منطقی بیابم. بنابراین، برای گشودن این پیوند شگفت انگیز و بغرنج به چند تفسیر *قرآن* نگاه کردم، ولی شوربختانه، نه تنها آنها نتوانستند این گره پیچیده ادبی را برایم بگشایند، بلکه بمراتب بیشتر به سردرگمی من افزودند، زیرا کتابهای تفسیری که به تفسیر آن آیه پرداخته اند، همه با یکدیگر ضدّ و نقیض و حتّی از خود آیه ها پیچیده تر بودند. قرآنی زیر فرنام The Qur'anthe Fundamntal; Law of Human Life نوشته سیّد انور علی می نویسد:

«تازی ها بسیار خرافاتی بودند و هر زمانی که عربی تصمیم به انجام کاری می گرفت و از عهده آن برنمی آمد، از در عادی وارد خانه اش نمی شد، بلکه کوشش می کرد، از در پشتی وارد خانه اش شود و این کار را برای مدّت یک سال ادامه می داد. همچنین، زمانی که آنها در حالت احرام (انجام مناسک حجّ بودند)، از در جلوئی وارد خانه هایشان نمی شدند، بلکه در پشتی را برای ورود بر می گزیدند و فکر می کردند، این کار بسیا نیکو و پارسایانه است.»[۲۲۳]

یوسف علی نیز در قرآن مشهورش می نویسد:

در باره این گفته اسلامی بسیار می توان نوشت که تنها چند مورد آن ذکر خواهد شد. (۱) اگر شما وارد اجتماعی می شوید، به رسوم و آداب آن اجتماع احترام بگذارید. (۲) هر گاه شما قصد دارید با افتخار به هدفی دستیابی پیدا کنید، آشکارا آن کار را انجام دهید و نه به شکل پوشیده و پنهانی. (۳) هر گاه در پی رسیدن به‌هدفی هستید از این شاخه به آن شاخه نپرید و کوشش کنید در جهت هدف پیش بروید. (۴) اگر برای دستیابی به هدف در پی پیروزی هستید، تمام وسائل بایسته را

---

[223] Syed Anwar Ali, *Qur'an, The Fundamental Law of Human Life*, vol. (Karachi, Pakistan: Hamdard Foundation Press, 1984), p. 98.

www.kavehsara.com

به کار ببرید.[۲۲۴]

مفسّر دیگری به نام دکتر کاتب می نویسد:

«این آیه به گونه مجازی و غیر مستقیم قصد دارد برخی افراد را که از محمّد پرسش هائی می کردند که به آنها ارتباطی نداشت، سرزنش کند. این آیه می خواهد بگوید که این کار شبیه ورود به خانه ها از در پشتی است که عادتی نکوهیده به شمار رفته است. به هر روی، بیشتر مفسّرین در باره تفسیر این آیه نوشته اند، هدف این بخش آیه آنست که تازی ها را از این عادت نکوهیده دور نگهدارد و آنها را وادار سازد که از درهای جلوئی وارد خانه هایشان شوند.»[۲۲۵]

بازنمود بحث

اگر ورود به خانه‌ها از درهای پشتی عملی نکوهیده به شمار رفته، پس (۱) چرا اللّه آشکارا به تازیها در یک آیه جداگانه نگفت که این کار زشت است (۲) چگونه تازی های بیسواد می توانند به مفهوم مجازی این آیه پی ببرند و بدانند که اگر می خواهند در عملی به پیروزی دست یابند، باید تمام وسائل ممکن را در راه رسیدن به هدف به کار گیرند؟ (۳) چرا اللّه زشتی های این عمل نکوهیده را آشکارا برای تازی ها بیان نکرد و آنرا در چنین مفهوم پیچیده ای پنهان نمود؟ (۴) چرا تازی ها باید از دانستن هلال ماه نگران باشند؟ آیا آنها در این دنیا بسر نمی برند؟ (۵) اگر ورود از در پشتی خانه‌ها عمل نکوهیده ای به شمار می رود، چرا باید برای خانه ها در پشتی ساخت؟ (۶) چرا اللّه به تازی ها دستور نداده است، از ساختن درهای پشتی برای خانه هایشان خودداری کنند؟ (۷) آیا فلسفه و فرنود الهی، در

---

[224] Abdullah Yusuf Ali, *The Holy Qur'an* (United States: McGregor & Werner, Inc., 1946), p. 75.

[225] Dr. Katib, *The Bounteous Koran*, p.37.

www.kavehsara.com

رابطه با «بدر و هلال ماه» و «زشتی ورود به خانه ها از در پشتی» چیست؟ شاید، برای دانستن پاسخ اینهمه چیستانها یگانه راه آن باشد که در کیسه شعبده بازی یک فرد شیّاد را باز کرد و پاسخ های آنها را از درون آن کیسه استخراج نمود!

الله آسمان را نگهداشته است که روی زمین نیفتد

آیه زیر را بخوانید و باور کنید که آیه ۶۵ سوره الحجّ می باشد:

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَن تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٦٥﴾

«آیا ندیدید که الله هرچه را که در روی زمین است در اختیار شما قرار داده و کشتی ها به فرمان او در دریا سیر می کنند؟ **و اینکه او آسمان را نگهداشته است که روی زمین نیفتد و براستی که الله بسیار رئوف و مهربان است.**»

براستی که الله تا چه اندازه نسبت به بندگانش مهربان و نوازشگر است. اگر چنین نبود، یکباره زمین را رها می کرد و آن زمان گناهکاران سرشان به حساب می آمد و می فهمیدند، دنیا دست کیست! کاترلیون‌ها بار شُکر و شُکر الله بزرگ بخشنده و مهربان را که کلیمی‌ها را به میمون تبدیل کرد (*قرآن*، ۲:۶۵ و ۱۶۵ تا ۷:۱۶۳)[۲۲۶]، و برخی از آنها را به موش و خوک تبدیل شکل داد[۲۲۷] و قوم ثمود را به سبب اینکه از مادّه شترش مراقبت نکردند با زلزله نابود کرد (قرآن، ۱۴، ۱۳، ۱۱:۹۱، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۷، ۲۳:۵۴، ۷۷، ۷:۷۳)، به پرنده های ابابیل دستور داد، ریگ هائی در منقار جای دهند و بوسیله آنها لشگر فیل سوار ابرحه را نابود کنند (۵ – ۱ : ۵)، یهودی‌ها و مسیحی‌ها را که به‌اسلام ایمان نیاوردند، فرمان داد چهره و پشت سرشان با یکدیگر عوض شوند (۴۷ : ۴)، ولی خوشبختانه تا کنون آسمان را روی زمین رها نکرده است! **گفر و لعنت بر بنده های حقّ ناشناس الله مهربان، بخشنده، بنده دوست و....**

---

[226] See also *Sahih al-Bukari*, vol. 4, p. 415.
[227] *Sahih al-Bukari*, vol. 4, p. 333.

www.kavehsara.com

فرشته‌ها، شیاطین و اجنّه‌ای را که اطراف عرش الله جاسوسی کنند با شهاب می رانند

اللّه در *قرآن* می گوید که او پائین ترین آسمان را با زمین با ستاره ها آراسته کرده و به‌آنها توان موشکی داده تا بتوانند اجّنه ای را که در اطراف عرش الهی جاسوسی می کنند برانند و برای مجازات آنها آتش دوزخ را آماده کرده است. بسیار جالب است که در آیه های ۸ و ۹ سوره جنّ *قرآن* می گوید، اجنّه برای آگاهی از اسرار الهی در آسمان فضولی می کردند، ولی اللّه نگهبانانی را در آنجا گماشت تا آنها را با شهاب بزنند. جنّ‌ها می گویند، آنها در اطراف عرش الهی برای جاسوسی و گوش دادن به اسرار الهی کمین می کردند، ولی پس از آن فهمیدند که نگهبانان با شهاب آماده زدن آنها هستند.

براستی که بیهوده سرائی های *قرآن* فراسوی درونمایه این پژوهش است. در زمان کنونی، بشر دامنه کشفیّاتش را به آن سوی کره زمین و به سیّاره های دوردست کشانده و حتّی موفّق شده است در سایر کرات انسان پیاده کند، ولی *قرآن* سخن از اجنّه ای می گوید که در اطراف عرش الهی جاسوسی می کنند و هدف تیرهای فرشتگان قرار می گیرند. **قصّه های جنّ و پری سرگرم کننده، ولی بیهوده سرائی های قرآن خردآزار است.** به آیه های زیر توجّه کنید تا به‌سرشت خردآزار *قرآن* بیشتر پی ببرید:

إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ ۝٦ وَحِفْظًا مِّن كُلِّ شَيْطَانٍ مَّارِدٍ ۝٧ لَّا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ
وَيُقْذَفُونَ مِن كُلِّ جَانِبٍ ۝٨ دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ۝٩ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۝١٠
وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا ۝٨

«ما نزدیکترین آسمان را با ستاره ها آراسته کردیم. و با شهاب های ثاقب آسمان را از شیاطین گمراه در امان داشتیم تا آنها از وحی و سخنان فرشتگان عالم بالا هیچ نشنوند و از هر سو مورد حمله شهاب های ثاقب قرار بگیرند و به قهر از آسمان رانده شوند و هم اینکه سرانجام به مجازات و عذاب دائم روز قیامت گرفتار آیند. و اگر کسی بخواهد خبر چینی کند، تیر شهاب او را براند.» (*قرآن*، ۱۰- ۶ :۳۷)

وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِّلشَّيَاطِينِ وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابَ السَّعِيرِ ۝

www.kavehsara.com

«و ما آسمان دنیا را با ستارگان زینت بخشیدیم و با تیرهای شهاب، شیاطین را راندیم و عذاب آتش فروزان را برایشان آماده کردیم.» (قرآن، ۶۷:۵)

وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا

«و جنّ ها گفتند، ما به آسمان می رفتیم تا اسرار وحی را به دست آوریم، ولی آگاهی یافتیم که آنجا فرشتگان زیادی با قدرت تیر شهاب گمارده شده اند.» (*قرآن*، ۷۲: ۸-۹)

«ابوقتاده در تفسیر گفته الله ابراز داشته است، (آفرینش این ستارگان به سه دلیل است. یکی زینت دادن آسمان. دوّم، شهاب هائی که شیاطین و اجنّه را برانند. و سوّم اینکه مسافران را راهنمائی کنند. به همین دلیل، هرگاه کسی در پی این باشد که تفسیر دیگری برای این آیه ها بیابد، در اشتباه است و بیهوده وقت و نیروی خود را برباد می‌دهد و برای دستیابی به دانشی که در فراسوی مغزش قرار دارد، خود را به زحمت می‌اندازد. (بنابراین، فرستادن انسان به ماه و سایر سیّارات، نتیجه اش تنها اتلاف پول و نیرو می‌باشد.)»[۲۲۸]

به این سوره ها و آیات نیز توجّه فرمائید (۳-۲ :۸۶، ۳۵-۳۳ :۵۵، ۱۸-۱۶ :۱۵)

بنابه آنچه که گفته شد، *قرآن* مقدّس و احادیث هر دو می گویند که الله قادر متعال با آنهمه قدرت های فراسوی پندارش در آسمان امنیّت ندارد، زیرا جنّ‌ها برای گروهی از فرشتگان را مأمور دفع آنها کرده است. احادیث اسلامی نیز مطالب *قرآن* را به گونه کامل تأیید و تشریح می کنند. بنابر این، معلوم نیست که چگونه کشورهای پیشرفته برای کشفیّات فضائی هوانورد به سایر کرات می فرستند. چه کسی در این باره دروغ می گوید و فرنام شارلاتان برای خود خریده است؟ الله، قرآن و شیّادی که نام پیامبر به خود بسته و یا دانشمندان دانش های فضائی؟ **آیا مسلمانان دنیا شهامت آنرا دارند که در این باره خود به داوری بنشینند؟**

---

[228] *Ibid.*, p. 282.

www.kavehsara.com

کره زمین ساکت و بدون حرکت است

قرآن آسمانی باور دارد که کره زمین ساکت بوده و بدون حرکت است. راز دیگری که دانش فرجودگر نجومی قرآن در آیه های گوناگون برای افراد بشر آشکار کرده، آنست که اللّه همه چیزدان، آسمان ها را بدون ستون‌های قابل مشاهده خلق کرده، زمین را مانند بستری گسترده و کوههای غیرقابل حرکتی را همانند میخ در آن فرو کرده که از حرکت زمین جلوگیری کنند و نگذارند افراد بشر با حرکت کوه ها به جنبش درآیند. به‌آموزش‌های آیه‌های زیر توجّه فرمائید تا به‌دانش نجومی اللّه، قرآن و پامبر اللّه پی ببرید:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ۝

او آسمان ها را بدون ستون های غیرقابل مشاهده آفریده و کوههای ثابت و بدون حرکتی را روی زمین قرار داده که مبادا زمین شما را به حرکت درآورد و در روی زمین انواع حیوانات آفریده و ما از آسمان باران می فرستیم تا برای شما سبب باروری شوند. (قرآن، ۳۱:۱۰)

• وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝

و او کوهها را به گونه محکم روی زمین قرار داد، مبادا شما با آن به حرکت درآئید و رودخانه ها جاری کرد و راهها پدیدار ساخت تا مگر شما راهنمائی شوید. (قرآن، ۳۱ :۲۱، ۱۵ :۱۶)

أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۝ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ۝

«آیا ما زمین را مانند بستر نگستردیم و کوههائی مانند میخ در آنها قرار ندادیم؟» (قرآن، ۷۸:۶-۷)

براستی که ما زمینیان چه اللّه توانمند، همه چیزدان، مهربان و بشردوستی داریم که اینهمه به فکر ما بوده، ولی ما قدردان او نیستیم. آیا ما بنده های حقّ ناشناس هیچ فکر کرده ایم که اگر او کوهها را مانند میخ در زمین فرو نمی کرد که زمین را از حرکت بازنگهدارد، بسر ما افراد نادان و از خود راضی بشر چه می آمد؟

www.kavehsara.com

تنها الله می داند چه زمانی باران می بارد و آیا در زهدان زن باردار جنین مذکر وجود دارد و یا مؤنث؟

دانش پراکنی های الله نیز در *قرآن* خالی از سرگرمی نیست. الله در آخرین آیه سوره لقمان می گوید، تنها اوست در تمام جهان که از پنج چیز آگاهی دارد: (۱) فرارسیدن روز قیامت، (۲) زمان ریزش باران، (۳)، جنس جنین در شکم زن باردار، (۴) پولی که انسان در روز بعد به دست می آورد، (۵) سرزمینی که انسان در آن جان می دهد.

إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِى ٱلْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِى نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِى نَفْسٌۢ بِأَىِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾

همانا این الله است که از روز قیامت، زمان ریزش باران و آنچه از نر و مادّه و زشت و زیبادر رحمهای زنان آبستن است، آگاهی دارد. و بغیر از الله کسی نمی داند، فردا انسان چه کسب خواهد کرد و در کدام سرزمین مرگش فرا می رسد. پس تنها این الله است که بر همه این حقایق آگاهی دارد. (*قرآن*، ۳۳ :۳۱)

یک مفسّر قرآن ممکن است، در خوشبینی به غایت سخاوتمند باشد و چشمش را به‌سه مورد از موارد پنجگانه بالا ببندد، ولی دو مورد آن کلاه ریا و فریب را از سر الله و آفرینندگان شیّادش بر می دارد. این دو مورد عبارتند از: جنس جنینی که در زهدان زن باردار وجود دارد و دیگری زمان آمدن باران.

به احتمال زیاد می توان گفت، اللّهی که در ۱۴۰۰ سال پیش، چنین آگاهی هائی را به پیامبرش وحی کرده با الله کنونی مسلمانان جهان تفاوت کامل دارد. حال اگر مسلمانان کنونی نمی خواهند چنین حقیقتی را پذیرا شوند، این کاستیِ خود آنهاست. بدون تردید اللّهی که در ۱۴۰۰ سال پیش چنین یاوه هائی را به‌خورد تازی های شبه‌جزیره عربستان داده یا بوسیله پیامبری که او را آفریده تغییر سمت یافته، یا بازنشسته شده و یا اینکه مرده است. زیرا، در دنیای امروز بر پایه روش های دانشهای Micrometeorology و Hydrometeorolog سازمان های گوناگون هواشناسی، قادرند چگونگی وضع هوا را تا ده روز تعیین کنند. همچنین برپایه آزمایش‌های علمیِ Amniocentesi, Sonogram و Radioimmunoassay

www.kavehsara.com

به‌آسانی می توان جنسیّت جنین را ۱۴ تا ۱۶ ماه پس از باردار شدن زن تعیین نمود.

در حالیکه دانش و تکنولوژی بشر در زمان کنونی دارای چنین پیشرفت های شگفت انگیزی شده، ولی به نگر می رسد که خرد و نیوند ذهنیِ ما افراد بشر در همان فراز ۱۴۰۰ سال پیش ایستا و سنگی مانده است. درست است که در همان زمان نیز بسیاری از افراد در برابر وسوسه های شیّادانی که دکّان دینفروشی و دینداری می گشودند، به چالش برمی خواستند، ولی به هر روی، ایمان به چنین خرافاتی در زمان کنونی که ۳۰۰ سال از دوره روشنگری پشت سر گذاشته شده، بسیار اندوه آور است.

اقیانوس آویزان در فضا

در مطالب این فصل تا آنجائی که گنجایش کتاب اجازه می داد، پاره‌ای از بیهوده‌سرائی های کتاب قرآن و یاوه گوئی های محمّد را به‌رشته نگارش درآوردیم و اکنون جُستار این فصل را با چند حدیث که از نگر خردستیزی رقیب شایسته ای برای بیهوده گوئی های قرآن به شمار می رود، به پایان می‌بریم.

اگر افسانه سرائی که در خیال پردازی بیمانند است، سخن از «اقیانوس آویزان در فضا» به میان آورد، شاید حتّی یک کودک خِرَد نارس نیز وقتش را برای خواندن چنین مطلب خردآزاری به هدر ندهد، ولی مسلمانان باید به حقیقت چنین یاوه‌هائی باور ببندند تا در ایمان مذهبیِ آنها خللی وارد نشود. به هر روی، بر پایه نوشته طبری، و بنا به روایت ابوذر غفّاری، محمّد برای شش نفر از یاران نزدیکش که پیوسته با او بوده اند، توضیح داده است که: «محمّد گفته است: «اللّه اقیانوسی آفریده که ۱۸ کیلومتر از آسمان فاصله دارد. این آسمان به امر اللّه در فضا (میان زمین و آسمان) آویزان بوده، قطره ای از آب آن روی زمین نمی چکد و امواج آن ساکت و بدون حرکت است (قرآن، ۳۳ :۲۱). تمام اقیانوس ها ساکت و بدون حرکت هستند ولی آب های این اقیانوس با شتاب تیر در حرکت می باشد. جریان آب این اقیانوس مانند تنابی که از شرق به غرب کشیده باشند در حرکت می باشد. خورشید، ماه و ستاره های بازگردنده (قرآن، ۱۵ :۸۱) در ژرفای این اقیانوس فرو می روند و مانند

www.kavehsara.com

عـرّابـه ای در ژرفـای اقیـانوس حرکت می کنند. سوگند به اَللّهی که جان محمّد در دست اوست، هـر گـاه خـورشید از آن اقیانوس طلوع کند آنچه را که در روی زمین وجـود دارد حتّی صخـره ها و سنگ ها را نیز می سوزانید و اگر ماه از اقیانوس سر به درآورد، حـرارتش آنچنـان در افـراد مـردم اثر می گذارد که آنها بغیر از اللّه خدایان دیگـری را می پـرستیدند. تنهادوستان اللّه ممکن است بنا به اراده خود او استثنائاً از ارتکـاب این گنـاه برکنار بمانند ... سایر ستارگان مانند چراغ های مساجد از آسمان آویـزان هستنـد و بـه گرد آسمان دور می‌زنند و اللّه را ستایش می کنند.» پیامبر اللّه سپس افـزود: «اگـر شمـا می خـواهیـد این جریان را به خوبی درک کنید به گردش عوامل گوناگون در اینجا و آنجا نگاه نمائید.»[۲۲۹]

بازنمود

آیـا بـراستی چـه کسی را می توان مسلمان نامید؟ یک مسلمان (آنهم نه یک مسلمان خـوب) آنست کـه به‌آنچه که اللّه، پیامبر، قرآن و حدیث می گویند باور داشته باشد. اگـر چنین تعـریف سـاده ای از یک فـرد مسلمان درست باشد باید در حدود بیش از یک بیلیـون مسلمـان جهـان بـه آنچـه که در بالا گفته شد ایمان و اعتقاد داشته باشند وگـرنه آنها نه مسلمان بوده و نه اینکه می توان آنها را مسلمان نامید. اگر براستی این افراد مسلمان باشند باید به افسانه بافی هایِ روان پریشانه ای که یک تازیِ شتر چران بـه شـرح بالا در یکهزار و چهار صد سال پیش گفته باور داشته باشند. حال اگر این افـراد بخواهند به ندای خرد خود گوش کرده و به این یاوه گوئی ها خنده تمسخرآمیز بـزنند، دیگر نمی توانند ادّعای مسلمانی بکنند! از دگرسو بدون تردید آنهائی که بـه این یـاوه گـوئی‌هـا ایمـان می بنـدنـد و خـود را قـربانی همنوعان شیّادشان می کننـد، نفـرین هـای خـردشـان را بـه جان می خرند و توجّه ندارند که خرد و درایت آنهـا پیوسته آنها را لعن و نفرین می کند. شرم بر روان آنهائی که با این یاوه گوئی ها خرد همنوعان ناآگاهشان را آلوده کردند.

---

[229] At-Tabari, *The History of Tabari*, vol. 1, pp. 235-236.

www.kavehsara.com

چه کسی خود را مسلمان می نامد؟ یک مسلمان (آنهم نه مسلمان خوب)، کسی است که به اموزش های اللّه، پیامبر او، *قرآن* و حدیث ایمان داشته باشد. اگر چنین باشد، بیش از یک بیلیارد نفر از مردم دنیا که مسلمان هستند باید به مطالبی که در بالا گفته شد ایمان داشته باشند وگرنه مسلمان نیستند. هر گاه این بیش از یک میلیارد نفر مردم جهان مسلمان باشند باید به‌یاوه هائی که یک فرد شتربان در حدود ۱۴۰۰ سال پیش افسانه بافی کرده است، ایمان داشته باشند.

www.kavehsara.com

فصل پنجم

حدیث

آموزشنامه اجرای اصول و احکام اسلامی

محمّد: «ترور مرا پیروز کرده است. هنگامی که من در خواب بودم، کلیدهای گنجهای جهان برای من آورده شد و در دست های من گذاشته شد.»[۲۳۰]

صحیح البخاری، جلد چهارم، صفحه ۱۴۰

اسلام تنها یک کیش دینی نیست، بلکه یک ساختار سیاسی، نظامی، اجتماعی، جزائی، اقتصادی و آداب و رسوم پرستشی است.[۲۳۱] دنیای غیر مسلمان با اهمیّت و نقش حدیث و یا سنّت در فقه اسلامی آشنائی ندارد. آنها *قرآن* و یا قانون اساسی اسلام را مهمترین نوشتار مقدّس اسلامی می دانند، در حالیکه حدیث که دربردارنده مقرّرات، دستورات عبادتی و آداب و رسوم اسلامی است، اهمیّتش در اسلام از

---

[۲۳۰] اگر محمّد راست می گوید، چرا مرتکب اینهمه کارواژنی شد و با زجر و شکنجه اموال و دارائی های مخالفانش را به زور از آنها می گرفت. (به مطالب صفحه ۶۱ به بعد همین کتاب مراجعه فرمائید.)

[۲۳۱] در نوشتارهای اسلامی حدیث و سنّت هم معنی و به جای یکدیگر به کار رفته اند. با این وجود بین آنها تفاوت اندکی وجود دارد. به این شرح که واژه «سنّت» مفهوم عادت دارد و تنها در باره اعمال و رفتار محمّد به کار می رود. ولی «حدیث» معنی خبر، رویداد و یا آنچه که در پیش رخ داده می‌دهد. در واقع «حدیث» در باره اعمال و رفتاری که محمّد آنرا تصویب و یا ردّ کرده است، به کار می رود. حدیث، دارای دو بخش می باشد: افرادی که آنرا سینه به سینه روایت کرده و متن.

www.kavehsara.com

قرآن کمتر نیست. فقهای اسلامی، برخی اوقات حدیث را «الهام نخست» و *قرآن* را «الهام دوّم» می خوانند.

به گونه کلّی می توان گفت که ساختار اسلام از *قرآن* و حدیث تشکیل شده است. مسلمانان باور دارند که *قرآن* کلام اللّه و حدیث عامل توضیح و روشن سازی *قرآن* می باشد. همانگونه که فقهای اسلام میل ندارند درونمایه بی پایه اسلام بر افراد غیر مسلمان آشکار شود، به همان ترتیب نیز آنها مایل نیستند، این بخش از کالای دینی آنها به آگاهی افراد غیر مسلمان برسد. در این باره موير می‌نویسد: « من تا کنون نتوانسته ام درک کنم که چگونه یک مترجم به خود اجازه می دهد، مطالبی را که در احادیث اسلامی ذکر شده، مانند ازدواج، آداب طهارت در آبشتنگاه، طلاق و برده داری به خامه درآورد.»[۲۳۲]

واژه «حدیث» از فعل «حَدَثَ» که مفهوم «نو بودن» می دهد، گرفته شده است. در زبان عبری "hadash" همان مفهوم را داشته و واژه "hodesh" معنی «ماه نو» می دهد. *قرآن* و حدیث دو ستون ثابتی هستند که زیربنای اسلام را به وجود می آورند و هر دو اختراع محمّد می باشند. به درستی می توان ادّعا کرد که *قرآن* بدون وجود حدیث در زندگی روزانه مسلمانان چشمه ای بدون آب می باشد. *قرآن* در پایه متن و حدیث، واژه های سازنده متن را به‌وجود می آورد. برای مثال، بر پایه باورهای فقهای اسلام *قرآن* بکرّات می گوید، «نماز بر پای دارید و زکات بپردازید،» ولی در باره چگونگی انجام این اعمال توضیحی نمی دهد. و این حدیث و یا چگونگی انجام این اعمال بوسیله محمّد است که آداب و رسوم برگزاری و پرداختن زکات را روشن می سازد. بنابر این در اسلام محمّد چگونگی انجام هر فریضه دینی را با گفتار، اعمال و رفتار خود به قاعده درآورده است. به‌همین دلیل، در اسلام، یک فرد مسلمان، همانگونه که به *قرآن* نیاز دارد، برای آشنائی

---

[232] Willaim Muir, *The life of Mohammed* (Edinburgh: John Grant, 1923, quoted by Suhas Majumdar, *Jihad, The Islamic Doctrine of Permanent War* (New Delhi, India: Voice of India, 1994), p.18.

www.kavehsara.com

به‌چگونگی روش های زندگی به داشتن حدیث نیز نیازمند می باشد.[۲۳۳] در واقع *قرآن* بدون حدیث قابل درک نیست و برای روشن کردن پیچیدگی های *قرآن* باید از حدیث یاری گرفت.[۲۳۴] حدیث را می توان گوشت و خونِ به اصطلاح الهامات *قرآن* و تعبیرکننده انگیزه های دنیویِ آن به شمار آورد.[۲۳۵] به گونه پالیده باید گفت که تمامیِ گفتار و رفتاری را که به محمّد نسبت داده شده و نیز در مواردی که او در برابر انجام آداب و رسومی سکوت کرده و این اعمال بوسیله همسران، منسوبین و یاران او مورد تأیید قرار گرفته، درونمایه حدیث را در اسلام به وجود می آورند. بدین ترتیب، حدیث را باید تالمود اسلام دانست و ارزش و اهمیّت آنرا برابر *قرآن* به شمار آورد. محمّد گفته است:

> «کسی که حدیث را به کار نبندد، از امّت من نیست. هر کس در هنگام نیاز و گرفتاری به حدیث عمل کند، به ثواب یکصد شهید دست خواهد یافت.»[۲۳۶]

تا زمانی که محمّد زنده بود پیروانش نیازی به حدیث نداشتند، زیرا در تمام امور دینی و دنیوی از او پیروی می کردند. ولی حدیث و یا سنّت به مفهوم عملی از زمان درگذشت او به‌وجود آمد. نفوذ گسترده ای که محمّد روی پیروانش داشت سبب شد پس از مرگ، گفتار و کردار او در زندگی در موقعیّت های گوناگون نسخه برداری شده و راهنمای زندگی مسلمانان قرار بگیرد.[۲۳۷] باید توجّه داشت که

---

[233] Alhaj Maulana Fazlul Karim, *Mishkat-ul-Masabih*, trans. Alhaj Maulana Fazlul Karim, book 1 (Calcutta, India: Mohammadi press, 1938), p. 3.

[234] Alhaj Maulana Fazlul Karim, *Mishkat-ul-Masabih*, vol. 1, p. 2.

[235] Ram Swarup, *Understanding the Hadith* (Prometheus Books, 2002), p.7.

[236] J. Murdoch, *Arabia and its Prophet* (Madras, India: The Christian Literature Society for India, 1922), p. 29.

[237] Alfred Guillaume, *The Traditions of Islam* (Salem, New Hampshire: Ayer Company, 1987), p. 13.

www.kavehsara.com

شیعیان دوازده امامی که امامهای خود را لغزش ناپذیر به شمار می آورند، روش های زندگی آنها را به احادیث اسلامی افزون می سازند. هر حدیثی در اسلام از دو بخش تشکیل می شود: یکی متن و دیگری افرادی که متن را سینه به سینه از گفتار و یا کردار محمّد روایت می کنند.

مجموعه احادیث در اسلام، چندین برابر *قرآن* بوده و از جهت بی پایگی و پوچی مطالب با *قرآن* رقابت می کند و شامل جزئیّات بی‌اهمیّت زندگیِ محمّد می‌شود که مسلمانان به‌آنها به شکل اصول اخلاقیِ جزمی نگاه می کنند. اگر چه محمّد در *قرآن* (۶۸:۴)، می گوید، او هم فرد بشری است مانند سایر افراد بشر و با دیگران هیچ تفاوتی ندارد، ولی از قول اللّه مزایای بسیاری در *قرآن* برای خود قائل شده که می گوید ویژه اوست و از جمله گفتار و کردار او برای مسلمانان به شکل الگوی اخلاقی درآمده است. اصول و موازین اسلام در تمام جنبه‌های زندگی انسان، حتّی امور خصوصیِ زندگیِ او، مانندازدواج، امور جنسی، پوشاک، خورد و خوراک، چگونگیِ غذا خوردن، همچنین مسواک کردن دندان و آداب تخلیه روده و مثانه نیز کاربُرد می یابد و به گفته دیگر از زمانی که یک کودک مسلمان از زِهدان مادر پا به پهنه هستی می گذارد تا زمانی که به گور میرود، در کنترل اسلام است. بدین ترتیب به نگر می رسد که مسلمانان ساختار خرد و درایت خود را به فسیل های یک مغزِ فاسد گره زده وکهنه گرائی را بر آزادزیستی و بهگرائی خود برتری داده اند. برای مثال گفته شده است که امام ابن حنبل، رهبر مذهب حنبلی، اگر چه می دانست که محمّد هندوانه می خورد ولی او از خوردن هندوانه خودداری می کرد، زیرا نمی دانست وی چگونه هندوانه می خورده است. همین مورد در باره بایزید بسطامی گفته شده، اگرچه او عارف بزرگی بود که آموزش‌هایش نه تنها از نوشتارهای *قرآن* فراتر می رفت، بلکه در بسیاری موارد خلاف آن می بود.[۲۳۸]

به گونه پالیده باید گفت که مسلمانان به‌تمامیِ ساختار اسلام ایمان باخته و در برابر اصول و موازین خرافاتیِ آن، خرد و درایت خود را نادیده می گیرند. یک غیر مسلمان هنگامی که به‌چگونگیِ زندگیِ یک فرد مسلمان نگاه می کند، آنرا

---

[238] Swarup, *Understanding the Hadith*, p. 4.

www.kavehsara.com

احساساتی، ستمگرانه و خردستیزانه می یابد. ولی در دید یک مسلمان، غایت ارزش‌های اخلاقی و انسانی از روش های زندگیِ محمّد و آنچه که او بدان عمل می کرد، ناشی می شود و نه اینکه مسلمان فکر کند که روش های زندگیِ محمّد را باید بر پایه اصول اخلاقی و انسانی ارزشیابی کرد. دلیل روانشناسیِ این امر آنست که فرد مسلمان فکر می کند، اللّه براستی یک خدای راستینی بوده که فرمان‌هایش جنبه غایت نیکی ها را داشته و بر پایه چنین اندیشه غیر منطقی و نابخردانه‌ای، کردار و عادات محمّد برای مسلمانان فروزه تقدّس پیدا کرده و به‌عنوان اصول شرعیِ اسلام در این کیش خرافاتی نهادینه شده است.[۲۳۹]

حدیث و قرآن

در *قرآن* ۲۳ بار از حدیث سخن گفته شده است. حدیث، بعد از *قرآن* مهمترین بنمایه فقه اسلام به شمار می رود و مانند *قرآن* اجرای درونمایه آن برای مسلمانان اجباری است. چنانکه به‌گونه رسمی بوسیله فقهای اسلامی در مقدّمه *قرآن* نوشته شده: «*قرآن* یکی از دو پای بنیاد اسلام و دوّمین آن حدیث و یا سنّت محمّد است. تفاوت *قرآن* با حدیث در شکل آنهاست. بنا به باور به اصطلاح علمای اسلام، *قرآن* کلام مستقیم و خالص اللّه و حدیث الهامات اللّه است که در سخنان و کردار محمّد تجلّی یافته است.»[۲۴۰] نکته تماخره آور در این گفته آنست که به گونه ای در فصل دوّم گفتیم، برخی از واژه هائی که در *قرآن* آمده آنچنان رکیک و خارج از ادب و نزاکت ادبی است که حتّی افراد عادی مردم نیز از کاربُرد آنها خودداری می کنند، چه رسد به اهل خامه، معنی و ادب.

محمّد گفته است: «من دو چیز برای مسلمانان به ارث گذاشته ام که افرادی که

---

[239] *Ibid.*, p. 11.

[240] Craig Winn, *Mohammed, Prophet of Doom* (Canada: Cricketsong, 2004), p. v.

www.kavehsara.com

بـه آنهـا عمل کننـد، هیچگـاه گمـراه نخـواهند شد و آنها عبارتند از *قرآن* و حدیث.»[۲۴۱]
بنـابـر این، اهمیّت حـدیث در حکمت الهی اسـلام، پس از *قرآن* به شمار رفته است. *قرآن* در باره اهمیّت حدیث می گوید:

وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝

«و پیامبر هیچ چیزی را از خود نمی گوید. سخن او غیر از وحی اللّه نیست.» (قرآن، ۵۳:۳-۴)

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانتَهُوا

«و هـر چـه رسـول بـه شمـا می دهـد آنرا بپذیرید و هر چه را نهی کند از آن دست بردارید ....» (قرآن، ۵۹ : ۷)

مَّن يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا ﴿٨٠﴾

«کسی کـه از رسـول پیـروی کنـد از اللّـه فـرمـانبـرداری کرده و هر که با رسول به‌مخالفت برخیزد کیفر مخالفتش با اللّه است ....» (قرآن، ۴ : ۸۰)

لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ

«شمـا در پیـروی از رسول به نیکی و سعادت دست خواهید یافت ....» (قرآن، ۳۳: ۲۱)

یک نـویسنـده تـازی می نـویسد، تمام گفتار و کردار محمّد از اللّه ناشی می شده است. او می نویسد:

«سنّت و حـدیث را نباید گفتارها و سخنان فلاسفه و افراد خردگرا و یا فرمان های فـرمـانـدهان و رهبران به شمار آورد. هر کسی با تمام وجود باید ایمان داشته باشد کـه گفتـار و کـردار پیـامبـر اراده اللّه بوده و آنرا در تمام شئون زندگی خود به کار ببرد.»[۲۴۲]

آیه ها و نوشتارهای بالا به خوبی نشان می دهند که ارزش گفتارها و کردار محمّد

---

[241] Mohammed Abdu Rauf, *Al-Hadith* (Washington, D.C.: The Islamic Center, 1974), p. 11.
[242] Dr. Mazhar U. Kazi, *A Treasury of a Hadith*, Introdution.

www.kavehsara.com

برابر با آیه های *قرآن* بوده و مسلمانان باید برابر اصول و احکام قرآن برای حدیث اعتبار قائل باشند. افزون بر آن، هر زمانی که در آیه های *قرآن* ابهامی وجود داشته باشد، حدیث می تواند بیانگر اصول و احکام *قرآن* باشد.[۲۴۳] فقهای اسلام بین *قرآن* و حدیث تفاوتی قائل نبوده و هر دو را وحی و یا الهامات اللّه می دانند. آنها باور دارند که حدیث *قرآن* عملی است، بدین شرح که در *قرآن*، اللّه از زبان خود سخن می گوید و در حدیث در وجود محمّد عمل می کند.

هر کسی با *قرآن* آشنائی داشته باشد، گواهی می کند که مطالب خرافاتی و بدون پایه آن به سادگی قابل فهم نیست. در این موارد حدیث به‌کمک *قرآن* می آید و در برخی موارد بر مفاهیم آیه‌های آن نیز برتری می یابد. برای مثال، *قرآن* برای مسلمانان سه بار در روز نماز تعیین کرده (۱۷ : ۷۸، ۳۰ : ۱۷، ۱۱۴ : ۱۱)، ولی حدیث از پنج بار نماز در روز سخن گفته است.[۲۴۴] جالب است که مسلمانان نیز گوئی رفتار محمّد، یعنی گفته حدیث را بر سخنان اللّه در *قرآن* برتری داده و روزی پنج مرتبه نماز می گزارند.[۲۴۵]

دست کم، بنا به‌یک برهان می توان گفت که در اسلام حدیث از *قرآن* نیز مهمتر می باشد وآن دلیل اینست که مفسّرین گوناگون آیه های قرآن را به گونه متفاوت ترجمه کرده‌اند، ولی چون حدیث به روش زندگی و عمل محمّد وابسته است، از اینرو ابهامی در آن وجود ندارد که نیاز به تفسیر داشته باشد و بنابر این می توان آنرا از قرآن نیز مهمتر به شمار آورد.

شیعیان و بویژه شیعیان دوازده امامی نیز به حدیث بسیار وابسته هستند و به بسیاری از احادیثی که متعلّق به سنّی هاست، ایمان دارند و به آنها عمل می کنند. ولی به احادیثی که از امامان شیعه گری نقل شده، بیشتر اهمیّت می دهند. سنّی ها چون شیعه را رافضی می دانند و در پایه به تشیّع به شکل مذهب نمی نگرند، از اینرو

---

[243] *Ibid.*

[244] Craig Winn, *Mohammed, Prophet of Doom*, p. v.

[245] Suhas Majumdar, Jihad, *The Islamic Doctrine of permanent War* (New Delhi: Voice of India, 1994), p. 10.

www.kavehsara.com

به احادیث امامان شیعه نیز اعتقادی ندارند و به آنها اهمیّت نمی دهند.[۲۴۶] اکنون پس از اینکه از سرشت حدیث آگاه شدیم به شرح احادیثی که از ترور و کشتار دم می زنند، می پردازیم.

جایگاه الله پیش از آفرینش و نخستین چیزی که او آفرید

یکی از یاران محمّد از او پرسش کرد: «آیا خدای ما پیش از آفریدن زمین و آسمان‌ها در کجا بود؟» محمّد پاسخ داد: «در آن زمان او روی ابر زندگی می‌کرد و هم در بالا و هم در زیر او هوا وجود داشت. آنگاه نخستین چیزی که او آفرید عرشش بود که آن را آفرید و بیدرنگ روی آن نشست ... و سپس پیش از اینکه چیز دیگری بیافریند، فرمان داد آنچه که باید آفریده شود روی لوح رویدادها نگارش یابد.»[۲۴۷]

بازنمود

درباره شرح جایگاه اللّه پیش از آفرینش به نظر می رسد که پیامبر اللّه در زمانی که گرفتار آثار بیماری صرع بوده در مورد جایگاه اللّه پیش از آفرینش به ذکر چنین مطالب سرگرم کننده ای پرداخته است. دلیل این امر آنست که جایگاه اللّه پیش از آفرینش در لابلای درخت های شبه جزیره عربستان بوده و تازی ها از آن چوب ها بت او را ساخته و آنرا در بین سایر بت های خانه کعبه قرار داده‌اند. ولی چون تازی ها بت او را بزرگتر از ۳۵۹ بت دیگری که در خانه کعبه نگهداری می شد ساختند، از اینرو به آن فرنام «اللّه اکبر» که معنی «اللّه بزرگتر» از سایر بت هاست دادند. بنابر این ای کاش این پیامبر بینوا می دانست که بر پایه تئوری Big Bang هنجار آفرینش

---

[246] Mircea Eliade, ed., *The Encyclopedia of Religion*, vol. 6 (New york: MacMillan Publishing Company, 1987), p. 150.

[247] Tabari, *The History of al-Tabari*, trans. And annotated by Ismail K. Poonawala, Vol. I (Albany: State University of New York Press, 1990), p, 204.

www.kavehsara.com

مدت بیست بیلیون سال پیش به وجود آمد. براستی که پیامبر اسلام از نگر شرح قصه‌های سرگرم کننده چه سرمایه نبوغمایه و بی انتهائی دارا بوده است!

الله ترور و غارت و چپاول اموال را در جنگ برای محمد مشروع و مجاز کرده است

محمّد موسویّت و مسیحیّت را به رسمیّت می شناسد و موسی کلیم و عیسی مسیح را پیامبر می‌خواند، ولی ادّعا می کند که اللّه او را در شش مورد بر آنها برتری داده که یکی از آن موارد، مشروع بودن مالکیّت اموالی است که در جنگ ها غارت و چپاول می کند که اصطلاح فقهی و قرآنیِ آن «غنیمت» می باشد. حدیث شماره ۱۰۶۲ جلد اوّل صحیح مسلم و حدیث شماره ۳۳۱ جلد اوّل صحیح البخاری در این باره می نویسند:

جابربن عبداللّه روایت کرده است که محمّد گفت: «اللّه به من پنج مزیّت داده است که پیش از من آنرا به هیچکس دهش نکرده است. آنها به شرح زیر می باشند:
۱- اللّه از فاصله مسافتی که یک ماه مسافرت می باشد، در دل دشمنان من ترس و هراس افکنده است.
۲- کره زمین برای نمازگزاری و تیمّم من و پیروانم ویژگی داده شده است. بنابر این، پیروان من می توانند در هر نقطه ای از کره زمین در اوقات مقرّر شده، نماز بگزارند.
۳- غنیمت (غارت و چپاول اموال مردم در جنگ) پیش از من برای هیچکس مشروع نبود، ولی برای من مجاز شده است.
۴- هر پیامبری تنها برای ملّت خویش به پیامبری برگزیده شده، ولی من برای تمام افراد بشر به‌این مقام بگزیده شده ام.[۲۲۸]

---

[۲۲۸] این گفته محمّد با متن آیه ۷ سوره شوری و آیه ۱۴ سوره ابراهیم ناهمگونی بسیار آشکار دارد. زیرا، آیه ۷ سوره شوری می گوید: «ما قرآن عربی را به تو وحی کردیم تا تو مردم مادر شهرها (امّ‌القراء) را از روز قیامت که در آن هیچ تردیدی وجود ندارد بترسانی ...» و آیه ۱۴ سوره ابراهیم می گوید: «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر اینکه به زبان خود آن مردم سخن بگوید، به گونه ای که پیام او برای همه روشن باشد ....»

www.kavehsara.com

۵- در روز قیامت به من اختیار شفاعت داده شده است.»[۲۴۹]

«غنائم جنگی» که اصطلاح ادبیِ غارت و چپاول اموال مردم در جنگ ها می‌باشد، آنچنان در کیش اسلام و انگیزش مسلمانان به خونریزی اهمیّت دارد که *قرآن* و حدیث در بسیاری از موارد به آن اشاره کرده‌اند. در فقه اسلام، اموال و دارائی هائی که مسلمانان در نتیجه جنگ، غارت و چپاول می کنند به دو بخش تقسیم شده است: «غنیمت» و «فئی.» غنیمت، شامل اموال و دارائی هائی می شود که مسلمانان در نبردها غارت و چپاول کرده و پس از پایان جنگ بین آنها تقسیم می‌شود. فئی عبارت از اموال و دارائی هائی است که مردم بدون ورود به جنگ به مسلمانان تسلیم می نمایند.

در فصل دوّم شرح داده شد که بر پایه قرآن (۴۱ : ۸)، یک پنجم غنائم جنگی به‌محمّد ویژگی داده شده است. ولی نگهداری و اختلاس غنائم جنگی بدون آگاهی به فرمانده اسلامی، گناهی بزرگ به شمار می رود. محمّد در این باره گفته است:

«در برابر آنهائی که به اللّه ایمان ندارند نبرد کنید، ولی اموالی را که در این نبرد مقدّس به دست می آورید بدون اجازه از آنِ خود نسازید.»[۲۵۰]

دکترین خودداری از اختلاس غنائم در نبردها در *قرآن* نیز شرح داده شده است. هیچکس نمی تواند انکار کند که غارت و چپاول اموال دیگران، پیشه دزدان و راهزنان است. هنگامی که گروهی از دزدان برای دزدی اموال دیگران اقدام می کنند، هر یک از آنها کوشش می کند تا آنجا که ممکن است، سهم بیشتری

---

[249] *Sahih Muslim*, trans. Abdul Hamid Siddiqi, 4 vols., vol. 1 (Beirut, Lebanon: Dar al Arabia, 2002), pp. 265-266; *Sahih al-Bukhari*, trans. Dr. Muhammed Muhsin Khan, 9 vols. (New Delhi: Kitab Bhavan, 1984), 1: 199-200.

[250] *Sahih Muslim*, No. 4294, p. 943.

www.kavehsara.com

به دست آورد و تنها انظباط شدیدی که از سوی رهبر گروه به افراد آن تحمیل می شود، آنها را از اینکه سهم بیشتری به خود ویژگی دهند، باز می دارد. اکنون، روشن است که اگر کسی توان آنرا داشته باشد که برای غارت و چپاول اموال دیگران از سوی خدا آیه و فرمان بیاورد، به همانگونه نیز خواهد توانست برای منع از اختلاس اموال غارت شده از سوی خدا فرمان بیاورد و این کاری است که محمّد در قرآن و حدیث انجام داده است.[۲۵۱]

در مطالب فصل دوّم توضیح داده شد که بر پایه یکی از آیه های *قرآن* (۲۴ : ۴)، مسلمانان حقّ دارند با زنانی که در جنگ ها دستگیر می کنند ولو آنکه شوهر داشته باشند، همخوابگی کنند. حدیث زیر این موضوع را آشکارا شرح می دهد:

«ابو سعید خدوری گزارش داد که در نبرد حُنین پیامبر اللّه گروهی از مسلمانان را به‌آوتاس گسیل داشت ... مسلمانان بر دشمنان خود پیروز شدند و گروهی از زنان آنها را دستگیر کردند، ولی چون آنها شوهر داشتند، از همخوابگیِ با آنها خودداری کردند. از اینرو اللّه آیه ۲۴ سوره نساء را نازل کرد که می گوید، (همخوابگی با زنانی که در نبردها دستگیر می کنید، مشروع و مجاز است، ولی این کار را پس از اتمام عدّه آنها انجام دهید.)»[۲۵۲]

حدیث درباره تئوریِ «غنیمت» از *قرآن* بسیار فراتر می رود و تمامیِ کره زمین را مِلک اللّه و پیامبرش می داند. *قرآن* سخن از غنائمی به میان می آورد که هنوز مسلمانان نتوانسته اند به‌آن دست یابند. (۲۱: ۴۸) حدیث زیر در این راستا سخن از اسلامی کردن تمام افراد بشر به میان می آورد. صحیح البخاری به روایت از ابوهریره نقل کرده است:

«ما در مسجد نشسته بودیم که پیامبر اللّه وارد شد و اظهار داشت، (آماده شوید تا به سراغ یهودی ها برویم.) ما همراه او به راه افتادیم تا به محلّ سکونت آنها رسیدیم.

---

[251] Majumdar, Jihad, *The Islamic Doctrine of permanent* War, p. 31.
[252] *Sahih Muslim*, No. 3432, p. 743.

www.kavehsara.com

پیامبر اللّه سر پا ایستاد و گفت: (ای گروه یهودی، اسلام را بپذیرید تا بتوانید در امان زندگی کنید.)»

مفهوم سخنان بالا آنست که تمام زمین منطقه غارتگریِ مسلمانان است و چون محلّ سکونت یهودی ها نیز جزئی از کره زمین است، اگر آنها اسلام را نپذیرفتند، محلّ امنی برای زندگی نخواهند داشت.

نوع دوّم چپاول و غارت اموال در نبردها که «فئی» نامیده می شود، حتّی از نوع دوّم نیز بمراتب جالب تر است. زیرا این نوع اموال مربوط به‌مواردی است که افراد مردم بدون ورود در نبرد تسلیم می شوند و اموال و دارائی های خود را به‌مسلمانان تحویل می دهند. قرآن و حدیث می گویند، این نوع اموال همه باید به پیامبر داده شود. آیه ۶ سوره الحشر در این باره می گوید:

وَمَآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ مِنْهُمْ فَمَآ أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ

«و آنچه که اللّه از مال آنها (یهودیان بنی نضیر) به رسم غنیمت داد، متعلّق به‌رسول است، زیرا شما مسلمانان بر آنها اسب و استری نتاختید.»

حدیث آیه بالا را تأیید می کند و می گوید:

«ابو هریره روایت کرده است که محمّد گفت، (هر گاه شما وارد شهری شوید که ساکنان آن بدون نبرد به شما تسلیم شوند و در آنجا بمانید، از اموالی که از آنها به دست می آورید تنها به شما پاداشی داده خواهد شد. ولی، هر گاه هنگام ورود شما به آن شهر مردم در برابر شما نافرمانی و نبرد کنند، از اموالی که به دست می‌آید یک پنجم سهم اللّه و پیامبر او بوده و بقیّه بین شما تقسیم خواهد شد.)[۲۵۳] عمر همچنین گفته است، (اموال و دارائی هائی که از یهودی های بنی نضیر به غنیمت گرفته شد اللّه به رسولش داد، زیرا شما در آن درگیری اسب و استری نتاختید و از اینرو تمامیِ این اموال به رسول تعلّق دارد.)»[۲۵۴]

---

[253] *Ibid.*, No. 4346, pp. 953-54.
[254] *Ibid.*, No. 4347. p. 954.

www.kavehsara.com

محمّد قطعه ای از زمین هائی را که از غارت و چپاول اموال مردم به‌دست آورده بودو «باغ تابستانیِ ماری» نامیده می شد، به‌ماریه قبطیّه یکی از صیغه های برده اش که مقوقس پادشاه مصر به‌او داده بود، بخشید. محمّد همچنین در مدینه دارای هفت باغ بودکه گروهی می گویند، یکی از یهودی ها به نام «موخایریق» در اختیارش گذاشته بود و برخی دیگر باور دارند، باغهای یاد شده بخشی از املاکی بود که مسلمانان در هنگام حمله به طایفه یهودی بنی قریظه، چپاول کرده بودند. محمّد در خیبر نیز دارای املاکی بود که آنها را در زمان حمله به‌یهودی‌های خیبر از آنها غارت نموده بود.[۲۵۵]

کوتاه اینکه، حدیث روندهای خردستیزانه و شرارت‌های محمّد را در فرهنگ کیش خرافاتیِ اسلام جاودانی و نهادینه کرد و روح تجاوز و خشونت را نسل بعد از نسل در مسلمانان دنیا شرطی نمود.

بازنمود

اگر چه محمد الله را مانند پوست بدن به خود نزدیک نگه می‌دارد، ولی چون هیچکس توان دیدن و سخن گفتن با الله را جز خود او ندارد، بنابر این هر زمانی که محمد در *قرآن* از الله و رسولش سخن می راند، بدیهی است که هدف او خودش بوده و به گفته دیگر واژه الله نام مستعار محمّد می باشد. محمّد به خوبی می داند چگونه با زبان اللّه به سود خود سخن بگوید و به آرمان‌هایش رنگ وحی الهی بزند و به خورد پیروانش بدهد تا فرمانبرداری آنها را نسبت به خود استوار سازد.

ولی، آیا براستی این اللّهی که اینگونه با پیامبرش گره خورده، چگونه موجودی است؟ این موجود نادیده پیش از اینکه محمّد اندیشه نامزدی پیامبری اللّه را در سر بپروراند، یکی از سرنشینان خانه کعبه بود. او یکی از بت های چوبیِ خانه کعبه و بزرگتر از سه دخترش بود. محمّد روان این بت را نگهداری کرد و نامش را روی خدائی گذاشت که می خواست خود را پیامبر او به شمار آورد. در خانه کعبه ۳۶۰ بت

---

[255] Swarup, *Understanding the Hadith*, p. 113.

www.kavehsara.com

وجـود داشت کـه بت اللّـه از همه آنها و بویژه سه بتی که دختران او (بَناتُ اللّه) نامیده می شـدنـد، بـزرگتـر بود. به همین سبب است که در حدود بیش از یک بیلیون نفر از مسلمـانـان سـراسـر جهان، هر روز هم در هنگام عبادات مذهبی و هم به عنوان یک شعار دینی، دهها بار عبارت «اَللّهُ اکبر» را بر زبان می آورند که معنی آن «اللّه بزرگتر» است. آیـا اللّه بزرگتر از چه کسی می باشد؟ پاسخ، بزرگتر از سایر بت های موجود در خانه کعبه. (به کتاب *الله اکبر* همین نویسنده مراجعه فرمائید.)

بـه هـر روی، بـا آگاهی از احکامی که محمّد از زبان اللّه در *قرآن* آورده و بویژه آشنائی با شرح حال محمّد، هر کسی می تواند گواهی بکند که ترور از عوامل جدائی نـاپـذیـر مغـز محمّد بود که او را برای رسیدن به هدفهای جاه طلبانه اش به ارتکاب شرارت و خونریزی رهنمون شد. بنابر این، زمانی که او خود می گوید، «وجود ترور در دل دشمنـانش بـه او کمک کـرده،» در واقع درونمایه ناخودآگاه مغزی اش را که کاربُرد ترور برای دستیابی به‌امیال کوفته شده‌اش می باشد، آشکار می سازد.

همچنین، هنگامی که می گوید، «غنائم جنگی و یا اموال به‌دست آمده از غارت و چپـاول بـرایش مشـروع و مجاز» شده، او در واقع به یک مکانیسم دفاع روانی دست می زنـد تـا غـارت و چپـاول امـوال و دارائی هـای مـردم را نـاشی از فرمان اللّه سر به فرمانی وانمود کند که ساخته خود اوست.

یک گفته مشهور می گوید، «دروغگو حافظه ندارد.» نه تنها در حدیث بالا، بلکه در آیـه ۱۵۸ سـوره اعراف، محمّد لاف می زند که پیامبر تمامی مردم سراسر جهان و همچنین پیـامبـر پـایـانی است. هنگـامی کـه محمّد زبان به این ادّعای ریاکارانه باز می کند، فراموش کرده است که زمانی که در مکّه اقامت داشت و تنها چند نفر از جمله افراد خانواده اش دور او گرد آمده بودند، در آیه ۴ سوره ابراهیم، آیه ۴۷ سوره یونس و آیه ۷ سوره شوری از قول اللّه گفته است که او پیامبر هر ملّتی را تنها از درون خود آن ملّت به پیامبری بر می گزیند و اینکه اللّه او را تنها برای مردم مکّه و اطراف و حول و حـوش آن بـه پیـامبری برگزیده که به زبان فصیح عربی به اصطلاح الهامات اللّه را به آنها برساند.

این سخنـان غیـر منطقی نشان می دهد که محمّد، تشنه دستیابی به قدرت است و بـرای رسیـدن بـه هدف و حکومت بر عربستان، از تمام حیله ها و ترفندهای ممکن

www.kavehsara.com

بهره می گیرد. این مطالب ناهمگون و خردستیزی که سراسر آیه های *قرآن* و درونمایه احادیث را پر کرده اند، نشانگر آنست که محمّد با این نیرنگ ها، برآنست تا بوسیله این افسون ها تازی ها را از خرد تهی کرده و آنها را فرمانبردار اندیشه های نابخردانه اش بکند.

بهشت زیر سایه شمشیر قرار دارد

شعار بالا گفته مستقیم محمّد است.[۲۵۶] او همچنین گفته است: «شمشیر کلید بهشت و دوزخ می باشد.»[۲۵۷] عبداللّه بن ابی عوفا روایت کرده است که محمّد گفت: «شما باید بدانید که بهشت زیر سایه شمشیر قرار دارد.»[۲۵۸] تازی ها گفته ای دارند که حاکی است: «تاریخ شمشیر تاریخ بشریّت می باشد.» و «هر گاه شمشیر وجود نمی داشت، شریعت محمّد نیز به وجود نمی آمد.» در زمان امپراتوری عثمانی، شمشیر اسلام (سِیفُ الاسلام) شعار رژیم آن امپراتوری بود و به مسلمانان آن کشور آموزش داده می شد که: «نیازهای زندگی در سه عامل کوتاه می شوند: آب، خوراک و جهاد.»[۲۵۹]

درونمایه احادیث اسلامی نشان می دهند که محمّد برای گسترش دین نوبنیادش تنها به شمشیر می اندیشید. هزاران حدیث اسلامی پر است از اصول و احکامی که به مسلمانان آموزش می دهد که برای گرایانیدن غیرمسلمانان به اسلام باید با آنها نبرد کرد. انس بن مالک روایت می کند:

«... پیامبر اللّه آنها را نابود کرد و رزم آورانشان را از دم شمشیر گذرانید و زنان و

---

[256] Bernard Lewis, editor and translator, *Islam from the Prophet Muhammad to the Capture of Constinople*, 2 Vols., vol. I (United Kingdom: Macmillan Press, 1975) ,p. 210.; *Sahih al-Bukhari* xxxxx

[257] Al-Muttaqi, *Kanzal al-Ummal*, p. 258.

[258] *Sahih al-Bukhari*, vol. 4, p. 55.

[259] Ameen Rihani, *Arabian Peak and Desert* (London: Constable & Co Ltd, 1930), p. 109

www.kavehsara.com

فرزندانشان را اسیر کرد. یکی از زنان اسیر شده صفیّه دختر حیّ بن اخطب (همسر کنانه بن ربیع بن الحقیق) و همچنین دو دختر عموی او بودند. صفیّه از زیبائی بیمانندی برخوردار بود و هنگامی که محمّد چشمانش با او برخورد کرد، ردایش را بر روی او انداخت که در رسم تازی ها مفهومش این بود که او متعلّق به‌وی می‌باشد. دحیّه کلبی از محمّد درخواست کرد، صفیّه را به او بدهد، ولی محمّد درخواست او را ردّ کرد و به جای صفیّه، دو دختر عموی او را به دحیّه کلبی داد. محمّد با صفیّه ازدواج کرد و مهریّه اش را بهای آزادی اش قرار داد.»[۲۶۰]

در تفسیری که درباره کتاب غزالی زیر فرنام کتاب پرستش نوشته شده، آمده است که واعظان اسلامی هنگامی که در مسجد به وعظ می پردازند، دست خود را روی قبضه شمشیر و یا عصائی قرار می دهند. سنّت نگهداری شمشیر در دست به‌زمان خود محمّد و روزهای نخستینی که او در مدینه بالای منبر می رفت برمی گردد. George Lane دانشمند اسلام شناسی که در این باره پژوهش به‌عمل آورده، به این نتیجه رسیده که منبر در پایه محلّی بوده که محمّد روی آن می نشسته و درباره امور و اختلافات مردم به کار داوری می پرداخته است. در تاریخ اسلام منبر و شمشیر از یکدیگر جدائی ناپذیر هستند. محمّد بنیانگزار دین اسلام از ابتدا موعظه های اسلامی را با تبلیغات نبردطلبانه و انگیزش مسلمانان به جنگ با یکدیگر گره زد.[۲۶۱]

شرق شناس مشهور، Becker دیدمان «لین» را درباره کاربُرد شمشیر در اسلام به گونه کامل پذیرا شده و در این راستا می نویسد: «واعظ اسلامی با یک عصا، شمشیر، نیزه و یا کمانی که در دست داشته، بالای منبر می رفته است.»[۲۶۲]

---

[260] *Sahih al-Bukhari*, vol. 2. No. 68, p. 35.

[261] Edward William Sale, *Manners and Customs of the Modern Egyptians* (London: Darf Publishers Ltd, 1986).

[262] C. H. Becker, *Die Kanzel im Kultus des alten Islam* ("Islam Studien," Leipzig, 1924), pp. 451, 456, 469, quoted by Zwemer, *Studies in Popular Islam*, p. 35.

www.kavehsara.com

دانشمند دیگری به نام Valentine Chirol می نویسد:

«بین تمام ادیان روی زمین، اسلام تنها دینی است که با شمشیری که در دست بنیانگزارش بود، زائیده شد. اسلام همیشه به شمشیر متّکی بوده و برای یکهزاروسیصد سال، ملّاهای اسلام که نماز روز آدینه را برگزار می کنند با شمشیر به‌انجام این کار می‌پردازند. اگر هم امکان بهره گیری از شمشیر واقعی برایشان ممکن نباشد با یک شمشیر چوبی به برگزاری نماز می پردازند تا از کاربُرد وسیله ای که نشان عقیده مذهبی آنهاست، دور نیفتند.»[۲۶۳]

ویلیام موير نیز می نویسد: «... **شمشیر پاسخ چاره ناپذیر انکار اسلام می‌باشد** ....» او ادامه می دهد: «**شمشیر محمّد و کتاب *قرآن*، خطرناک ترین دشمنان تمدّن بشریّت، آزادی و راست نگری هستند که جهان ما تاکنون به‌خود دیده است.**»[۲۶۴]

در سال ۱۷۳۴، George Sale برای نخستین بار قرآنی به زبان انگلیسی ترجمه کرد که نقطه عطف مهمّی در بازشناسی این کتاب در غرب به وجود آورد، می نویسد: «ایجاد اسلام و گسترش آن به گونه کامل وامدار شمشیر است.»[۲۶۵]

اسلام و صلح با یکدیگر سازگاری ندارند

در مطالب فصل دوّم گفتیم که قرآن بر پایه آیه ۳۵ سوره محمّد آشکارا به مسلمانان توصیه می کند از صلح و آرامش بپرهیزند و به جنگ و جهاد روی کنند. افزون بر

---

[263] William Chirol, *Foreign Affairs*, vol. I, No. 3.

[264] William Muir, *The Life of Mohammad* (Edinburgh: John Grant, 1923), p. 522.

[265] Norman Daniel, *Islam and the West* (Edinburg: Edinburg University press, 1960), p. 300.

www.kavehsara.com

قـرآن، احـادیثی نیـز وجـود دارد که حاکی است، اسلام دین صلح و آرامش نیست و اینکـه اللّـه رزم آوری را دوست دارد. آنهـائی که با متون قرآن و حدیث آشنا هستند می داننـد که تنها مسلمان شدن برای رهائی از کوره دوزخ و رستگاری کافی نیست، بلکـه قـرآن مسلمـان را یا خوب و یا بد می داند. بدین شرح که مسلمان خوب کسی است کـه بـرای نبـرد، کشتن و تـرور کردن شور و تمایل داشته باشد. چنین مسلمانی خـانـه اش را تـرک می گوید و مال و ثروت و زندگی اش را در راه اللّه برای جنگ و نبـرد با غیر مسلمان هزینه می کند. اللّه در قرآن می گوید، چنین مسلمانی اگر پس از دست زدن بـه جنگ و آدمکشی زنـده بمـانـد، امـوال و دارائی هـا و زنان افرادی که خونشان را ریخته به او تعلّق خواهد یافت و هر گاه در جهاد کشته شود، با جای گرفتن در عشـر تکـده بهشت بـه او پـاداش داده خواهد شد. ولی، مسلمان بد کسی است که صلح جـو و آرامش طلب بـاشـد. اللّـه حتّی می گـویـد، مسلمـانـان صلح جـو، «فـرومـایـه ترین مخلوقات به شمار می روند،» و شعله های گدازنده آتش در دوزخ انتظار آنها را دارد.[۲۶۶]

مشکـات المصابح، حدیثی را ذکر کرده که آشکارا نشان می دهد، اسلام و صلح بهیچـوجـه با یکدیگر همخوانی ندارند. این حدیث نشان می دهد که محمّد به ادیانی کـه دم از صلح و آرامش زده انـد با دیدی اهانت آمیز نگریسته است. در این حدیث ابو عمامه روایت می کند:

> «زمـانی ما با محمّد به نبرد می رفتیم. در سر راه ما مزرعه ای وجود داشت که چاه آبی در کنـار آن واقع شـده و گیـاهـان سبز و دلنوازی در اطراف آن روئیده بودند. یکی از افـرادی کـه در بین مـا بـود، زیر تأثیر زیبائیِ آن منظره و سبزه و آب قرار گـرفت و اظهار داشت، (آرمان داشتم تمام موهبت های زندگی را کنار می گذاشتم و بـاقیمانده عمرم را در کنار چنین منظره زیبائی می گذراندم.) و پس از اظهار این هدف آرمانگرایانه روی به محمّد کرد و از او پرسش نمود، آیا او چنین اجازه ای را بـه‌وی می‌دهـد؟ محمّد با چهره ای که نشانه های نارضائی آشکارا در آن مشاهده

---

[266] Craig Winn, *Prophet of Doom*, p. v.

www.kavehsara.com

می شد، به او پاسخ داد، (گوش بده، ای مرد ناآگاه! من بوسیله اللّه برای آن به‌پیامبری برگزیده نشده ام تا در باره دین موسی و عیسی به‌وعظ بنشینم. زمانی که انسان تنها یک روز بامداد و یا یک پس از نیمروز در راه اللّه و هدف ها و خواست های او گام بردارد، بر تمام دنیا و تمام ثروت های آن برتری دارد. و درگیر شدن در جبهه جنگ و جهاد بهتر از مدّت ۶۰ سال برگزار کردن نمازهای اضافی است.»[۲۶۷]

متن و مفهوم حدیث بالا نشان می دهد که حتّی، آرامش طلبی و مسالمت جوئیِ نسبیِ دین های موسویّت و مسیحیّت نیز مورد پذیرش محمّد و کیش او اسلام نبوده است.[۲۶۸]

اللّه نسبت به آنهائی که بوسیله محمّد کشته می شوند، خشمگین می گردد

حمّام بن منبّه احادیث چندی از قول محمّد روایت کرده است که یکی از آنها می گوید: «فردی که بوسیله پیامبر اللّه کشته می شود، اللّه نسبت به او بسیار خشمگین می گردد.»

این حدیث نشانگر این حقیقت است که نه تنها محمّد، پیامبر عزیزدُردانه اللّه مجاز است هر فردی را که مایل است به قتل برساند، بلکه قربانی عمل او نیز مورد خشم شدید اللّه عادل، بخشنده و مهربان قرار خواهد گرفت. همان اللّهی که پیوسته و در همه جا همراه پیامبر است تا هر گامی که او برای استوار کردن قدرتش بر می دارد ولو آنکه منتهی به ریختن خون دیگران بشود، بیدرنگ عمل او را با آیه ای تأیید سازد.[۲۶۹]

---

[267] *Mishkat al-Masabih*, No. 4489, quote by Majumdar, *Jihad, the Islamic Doctrine of permanent War*, p. 22.
[268] *Ibid.*, p. 23.
[269] *Ibid.*, p. 986.

www.kavehsara.com

مجازات بازگشت از دین در اسلام مرگ است

یک فرد انسان داوطلبانه می تواند به اسلام درآید، ولی هنگامی که این کیش را پذیرفت، هر گاه بخواهد از آن خارج شود، مرتدّ به شمار می رود و مجازات ارتداد در اسلام مرگ می باشد. در مجموعه احادیث صحیح البخاری در جلد نهم در باره مجازات کسی که از اسلام بازگردد، می خوانیم:

«ابوموسی روایت می کند، (یک مرد یهودی اسلام آورد و سپس دوباره به دین خود برگشت. معاذ بن جبل روزی او را در نزد من دید و در باره او از من پرسش کرد. پاسخ دادم، او نخست اسلام آورد و سپس دوباره به دین پیشینش بازگشت نمود.) ابو موسی اظهار داشت، (تا این مرد کشته نشود من نخواهم نشست، زیرا اللّه و پیامبر او دستور داده اند هر کس از دین اسلام برگردد باید کشته شود.)»[۲۷۰]

صحیح البخاری در حدیث دیگری می نویسد:

«... ابن عبّاس روایت می کند که محمّد گفت: (اگر مسلمانی از دین اسلام بازگشت کرد، او را بکشید.)»[۲۷۱]

جالب تر از همه احادیثی که در باره بازگشتگی از دین در اسلام گفته شد، حدیث زیر می باشد:

«اکرمه روایت می کند، گروهی از مشرکین را نزد علی آوردند و او دستور داد آنها را بسوزانند. خبر این عمل به ابن عبّاس رسید و او با شنیدن این خبر اظهار داشت، (هر گاه من به جای علی می‌بودم دست به چنین کاری نمی زدم، زیرا پیامبر اللّه

---

[270] *Sahih al-Bukhari*, vol. 9 , p. 201.
[271] *Ibid.*, vol. 4, No. 260, p. 161.

www.kavehsara.com

سوزانیدن افراد را منع کرده و در این راستا گفته است: ((سوزانیدن کار اللّه است، شما هیچکس را با مجازات اللّه که آتش زدن آنهاست، کیفر ندهید.)) بنابر این هر گاه من به جای علی می بودم، دستور می دادم آنها را با وسیله ای بغیر از سوزانیدن به قتل برسانند. از این پس هر مسلمانی که از اسلام بازگشت کرد، او را بکشید.)»[۲۷۲]

یکی از ناهمگونی های قرآن در بین سایر ناهمگونی های فراوان آن، گزینش دین و مذهب است. آیه ۲۵۶ سوره بقره می گوید: «در گزینش دین اجباری نیست، راه درست از نادرست روشن و آشکار است.» متن این آیه بدون اینکه نیازی به تفسیر داشته باشد آشکارا می گوید، گزینش دین یک امر ارادی است و هر کسی می تواند آزادانه هر دینی را که میل داشته باشد، پذیرش کند. ولی با کمال شگفتی، آیه ۸۵ سوره مائده برخلاف متن آیه بالا می گوید: «هر کسی بغیر از اسلام دینی را قبول کند از او پذیرفته نخواهد شد و او در زندگی آخرت از زیانکاران خواهد بود.» افزون بر آیه بالا، آیه ۳۳ همان سوره می گوید: «تنها مجازات آنهائی که بر ضدّ اللّه و پیامبر او دست به نبرد می زنند و در روی زمین فساد می کنند، باید کشته شوند و یا به دار آویزان گردند و یا دست ها و پاهایشان را بر خلاف ببرند (یعنی دست راست را با پای چپ و بر عکس) و یا باید از محلّ سکونتشان اخراج شوند ....»

بازنمود

براستی که مسلمانان جهان باید بسیار خوشبخت باشند که دارای چنین اللّه و پیامبر دادگری هستند! این اللّه و پیامبر دادگر برای مسلمانان اصول و احکام ضدّ و نقیض صادر می کنند و سپس به سبب تخلّف از اجرای آن اصول، آنها را به دوزخ می برند و برای همیشه هر روز بدنشان را با آتش دوزخ کباب و استخوان هایشان را به خاکستر تبدیل می کنند!

---

[272] *Ibid.*, vol. 9:57, p. 45.

www.kavehsara.com

اگر اللّه در سرزمین عربستان، عربی را که کمتر از محمّد در شید سرشتی و فریبگری هنرمند باشد، در اختیار نداشت، آیا عرب دیگری را که حافظه اش توانمندتر از محمّد باشد نیز نمی‌شناخت تا دست کم آبروی نسبیِ خود را نگهداری کرده باشد؟

مجازات بازگشت کننده از اسلام، زناکار[۲۷۳] و قاتل مرگ است

حدیث ۴۱۵۲ صحیح مسلم می گوید:

«مسعود بن عمر روایت کرده است که محمّد گفت: (هر گاه مسلمانی شهادت داد که در این دنیا خدائی بجز اللّه وجود ندارد و من نیز پیامبر اللّه هستم، جان او در امان خواهد بود و کسی حقّ کشتن او را ندارد، مگر در سه مورد: مسلمانی که از اسلام دست بکشد، زن شوهرداری که مرتکب زنا شود و کسی که دست به ارتکاب قتل بزند. مجازات زنای ساده برای هر یک از زن و مرد، یکصد ضربه تازیانه ((۳ : ۲۴))، ولی برای زنای زن شوهردار مرگ بوسیله سنگسار کردن[۲۷۴]

---

[۲۷۳] رابطه نامشروع جنسی در اسلام «زنا» نامیده می شود و عبارت است از موردی است که یکی از دو طرفی که با یکدیگر همخوابگی می کنند ازدواج کرده و یا هر دو مجرّد باشند. ولی در فرهنگ زبان انگلیسی بین "adultery" و "fornication" تفاوت وجود دارد. بدین شرح که "adultery" در باره مرد و زنی به کار می رود که یکی از آنها ازدواج کرده باشد و واژه "fornication" در باره زن و مردی که هیچیک ازدواج نکرده باشندمورد استعمال پیدا می کند. حدیث شماره ۴۱۴۹ صحیح مسلم می نویسد، مجازات همخوابگی بین زن و مردی که هر دو مجرّد باشند، یک صد ضربه تازیانه و یک سال اخراج از محلّ سکونت برای هر یک می باشد. و مجازات برای همخوابگی بین زن و مردی که هر دو ازدواج کرده باشند، یک صد ضربه تازیانه و مرگ بوسیله سنگسار می باشد.

[۲۷۴] ماده ۱۱۹ قانون مجازات عمومی ایران (در بخش حدود و قصاص) حاکی است، سنگ هائی که در هنگام مجازات سنگسار به گناهکار پرتاب می شود باید نه تا آن اندازه بزرگ باشد که گناهکار با سنگ اوّل و دوّم از پای درآید و نه تا آن اندازه کوچک باشد که نتوان نام سنگ بر آنها گذاشت.

www.kavehsara.com

می باشد.)» همان حدیث تأکید می کند که همه فقها موافقت دارند که مجازات بازگشتگی از اسلام مرگ می باشد.

صحیح البخاری نیز حدیثی را ذکر می کند که آشکارا می گوید، هر گاه فردی از اسلام دست بردارد، باید کشته شود:

«اکرمه روایت می کند از محمّد شنیده است که گفت: (اگر کسی از اسلام بازگشت کرد، او را بکشید.)»[۲۷۵]

توجیهی که فقهای اسلام برای اجرای مجازات مرگ درباره آنهائی که از اسلام بازگشت کرده اند به عمل می آورند، شایسته بررسی است. یکی از حدیث نویسان می نویسد، مجازات مرگ برای مسلمانانی که از اسلام دست می کشند نباید وحشیانه به‌شمار رود. فرنودگرائیِ این حدیث نویس در مورد این دیدمان آنست که مقرّرات آسمانی که پایه شان در قلب مسلمانان کارگزاری شده باید در تمام جنبه های اجتماعیِ زندگیِ بشر، از قبیل سیاست، اقتصاد، حقوق، روش های زندگی و روابط بین المللی کاربُرد داشته باشند. بنابر این، به گونه کامل بدیهی است که هر گاه فردی در دل خود از مقرّرات الهی و آسمانی سرپیچی و نافرمانی کرد، او در واقع بر ضدّ حکومت آسمان در روی زمین مرتکب خیانتی بزرگ شده است. گناه این فرد درست مانند کسی است که بر ضدّ ساختار سیاسیِ کشورش شورش کند و بدان مناسبت بوسیله حکومت آن سرزمین محکوم به مرگ شود. دین را در اسلام نباید بین فرد انسان و خدا یک امر فردی و خصوصی به شمار آورد، بلکه این رابطه با اجتماعی که فرد انسان در آن بسر می برد درهم پیچیده شده است. بنابر این، هنگامی که مسلمانی از دین خود اسلام دست می کشد، در واقع او در برابر حکومت و اجتماع اسلامی بر پا خاسته و مانند کسی که به کشورش خیانت می کند باید بوسیله مرگ مجازات شود.[۲۷۶]

---

[275] *Sahih al-Bukhari*, vol. 4, pp. 161-162.
[276] *Sahih Muslim*, Nos 4152-4156, pp. 899-90.

www.kavehsara.com

بازنمود

در فرهنگ دموکراسی های غرب، دین و مذهب از عوامل خصوصی زندگی افراد و حکومت از عوامل اجتماعی به شمار می رود. دلیل این امر آنست که دین با ارزش های اخلاقی افراد بشر و رابطه یکسویه او با خدای نادیده و سایر مقامات متافیزیکی سروکار دارد، ولی سیاست به روابط دوسره بین افراد یک کشور و حکومت آن وابستگی پیدا می کند. بدین ترتیب، در فرهنگ غرب حکومت ها شهروندان خود را آزاد می گذارند تا هر دینی را که میل دارند بپذیرند و هر گاه اراده کردند، آن دین را ترک کرده و یا آنرا به دین دیگری تبدیل سازند. دیدمان های Laicism و Secularism که اوّلی از منع دخالت روحانیّون در امور حکومت و دوّمی از جدائی کامل دین از حکومت سخن می گویند، تکلیفِ حقوقیِ دو عامل دین و حکومت را به گونه کامل روشن ساخته و حاکی است که این دو عامل نباید در یکدیگر هیچ اثری داشته باشند. افزون برآن ، قانون اساسیِ کشورهای غیر مسلمان، تبعیض دینی را تخلّف از حقوق بشر شهروندان خود به شمار آورده و آنرا مستوجب مجازات می داند.

ولی در اسلام و کشورهای اسلامی ، موضوع پیوند دین و حکومت با کشورهای دموکراسی به گونه کامل تفاوت دارد و در فرهنگ اسلامی حکومت و ایمان مذهبی، دو روی یک سکّه به شمار می رود. در دموکراسی های غرب ، خدا را تنها در کلیساها می توان یافت، ولی در اسلام وجود خدا هیچگاه از انسان جدا نمی شود و در تمام ساختار ارکان های حکومتی از قبیل مجلس قانونگزاری، فعّالیّت های اقتصادی، تشریفات اداری و جزئیّات زندگی فردی مسلمانان حضور فرمانروایانه دارد.

در کشورهای دموکراسی اگر حکومت برگزیده شده از سوی مردم آنگونه که آنها از آن انتظار داشته اند، به وظائف خود عمل نکند و یا به خواست های مردم توجّهی نداشته باشد، قانون به مردم حقّ داده است نارضائی خود را از حکومت بیان داشته و حتّی مسئولان امر را زیر پیگرد قانونی قرار دهند. ولی در همبودگاههای اسلامی، مقامات حکومتی خود را نماینده خدائی که هیچک او را ندیده است، به شمار آورده و هرگونه انتقاد از حکومت و ابراز نارضائی از کارکنان او را یک گناه

www.kavehsara.com

مذهبی و در بسیاری از موارد برابر بازگشتگی از دین به شمار می آورند. چنانکه در حکومت جمهوری اسلامی ایران هرگونه مخالفت با حکومت اسلامی نافرمانی در برابر اللّه بوده و مجازات آن مرگ می باشد. آخوند روح اللّه خمینی تنها در سال ۱۹۸۸ شمار دست کم ۱۲/۰۰۰ نفر[۲۷۷] از مخالفان خود را بدون حکم دادگاه به طناب های دار سپرد. سازمان عفو بین المللی نام ۲/۰۰۰ نفر زندانی سیاسی را که در میانه های سال ۱۹۸۸ اعدام شده اند به ثبت رسانیده و توضیح داده است که بیشتر قربانیان این اعدام ها افرادی بودند که نه تنها مرتکب خلافی بر ضدّدولت نشده بودند، بلکه حتّی پرونده ای نیز بوسیله مقامات قضائیِ خود رژیم برایشان تشکیل نشده بود.[۲۷۸]

اگر مسلمان فرد غیر مسلمانی را بکشد، نباید مجازات شود

هرگاه یک مسلمان یک فرد کافر و یا غیر مسلمانی را بکشد نباید مجازات شود، زیرا کشتن انسان کافر و یا غیر مسلمان حقّ هر فرد مسلمانی می باشد.

«ابو جحیفه روایت می کند: من از علی بن ابیطالب پرسش کردم، آیا بغیر از *قرآن*، در اسلام نوشتار مقدّس دیگری نیز وجود دارد؟ و یا به گونه ای که زمانی اونینه اظهار داشت، بغیر از آنچه که در دست مردم است، نوشتار مقدّس دیگری نیز در اسلام وجود دارد؟ علی پاسخ داد، (به خداوندی که دانه را در زمین می رویاند و زمین را آفریده است، ما بغیر از قرآن و استعداد فهم درک کتاب اللّه که او به مخلوقاتش دهش می کند و آنچه در روی کاغذهای آن نوشته شده، هیچ چیز دیگری نداریم.) من پرسش کردم، (چه چیزی روی کاغذهای *قرآن* نوشته شده؟) علی پاسخ داد، (اصول ومقرّرات دیه ((پول خون)) و بهای آزاد کردن

---

[۲۷۷] دکتر مسعود انصاری، *کشتار ۶۷* (واشینگتن، دی سی: ۱۳۸۱-۲۰۰۲). همچنین به کتب زیر نگاه فرمائید.

N. Mohajer, "The Mass Killings in Iran," *Aresh* 57 (August 1996): 7.

[278] Amnesty Internationsl, *Iran: Violations of Human Rights, 1987-1990* (London: 1991), 12.

www.kavehsara.com

اسیران جنگی و داوری در اینکه قصاص در هنگام کشتن یک فرد غیر مسلمان به‌دست یک مسلمان اجرا نخواهد شد.)»[۲۷۹]

وظیفه یک فرد مسلمان آنست که تمام نیروی خود را برای کشتار غیر مسلمان به کار بندد و همه افراد غیر مسلمان و یا آنهائی را که با اسلام مخالفت دارند، از دم شمشیر بگذرانند و نابودشان سازند.[۲۸۰] William Montgomery Watt استاد دانشگاه ادینبورگ که از مدافعان اسلام می باشد، نوشته است:

«باید این نکته را تأکید کرد که تازی ها در پایه کشتن فرد دیگری را جرم به‌شمار نمی آوردند. بلکه این عمل را زمانی جرم می دانستند که عربی یکی از افراد خاندان خود و یا متّحدان قبیله‌اش را به قتل برساند. مفهوم این گفته آنست که در اسلام کشتن هر فرد غیر مسلمانی جائز به شمار می رود. اگر زمانی یک فرد تازی از کشتن دیگری خودداری کند، به سبب آنست که فرد مورد نظر به یک طایفه نیرومند وابسته می باشد و به علّت ترسی که او از قصاص بوسیله افراد آن طایفه احساس می کند، از کشتنش خودداری می ورزد. در سایر موارد یک تازی برای کشتن فرد دیگر بیمی به خود راه نخواهد داد.»[۲۸۱]

آزار رسانیدن به غیر مسلمانان و دزدیدن از آنها مجاز است

یکی از خبرنگاران روزنامه پر تیراژ واشینگتن پست که یکی از مشهورترین و معتبرترین روزنامه های امریکاست، گفتگوئی با دانش آموزان آموزشگاه اسلامی

---

[279] *Sahih al Bukhari*, vol. 9, pp. 37-38.

[280] Dr. Solomon Talbure, *Islam Exposed* (Coral Springs, Florida: Metier Books, 2002) p. 139.

[281] William Montgomery Watt, *Mohammed's Mecca* (Edinburgh: Edinburgh University press, 1988), pp. 18-19.

www.kavehsara.com

عربستان سعودی در ویرجینیای شمالی انجام داده که روزنامه یاد شده آنرا در شماره روز دوشنبه ۲۲ فوریه سال ۲۰۰۲ به شرح زیر به چاپ رسانیده است:

«مقامات آموزشگاه که حتّی کوشش می کنند در عربستان سعودی آزاداندیشی مذهبی به‌وجود آورند، به خبرنگاران اجازه شرکت در کلاس های آموزشگاه را نخواهند داد، ولی شماری از دانش آموزان آموزشگاه در باره مطالبی که در کلاس های آموزشگاه تدریس می شود و درونمایه جزوه ها و کتاب هائی که در اختیار دانش آموزان قرار داده می شود، مطالبی اظهار داشته اند. یکی از دانش آموزان این آموزشگاه به نام علی الاحمد که بسیاری از کتاب های درسی آموزشگاه را خوانده می گوید، هدف بسیاری از مطالبی که در این آموزشگاه تدریس می شود آنست که در مسلمانان نسبت به غیر مسلمان ها و پیروان شیعه گری احساس تنفّر به وجود بیاورد. برای مثال، کتاب‌های درسیِ کلاس یازدهم می نویسند، یکی از نشانه های فرارسیدن روز قیامت آنست که مسلمانان با یهودی ها نبرد می کنند و آنها را می کشند. یهودی ها برای فرار از کشته شدن بوسیله مسلمان ها پشت درخت ها پنهان می شوند، ولی درخت ها فریاد می زنند، (ای مسلمان! ای بنده اللّه! یک یهودی در پشت من پنهان شده است، بیا و او را بگیر و بکش.) چند نفر از دانش آموزانی که به گروه های سنّیِ متفاوت متعلّق بودند و نخواستند نامشان برده شود اظهار داشتند، در کلاس های آموزشگاه به آنها آموزش داده می شود که بهتر است از یهودی ها، مسیحی ها و شیعیان مسلمان دوری کنند و حتّی نسبت به آنها احساس تنفّر نمایند. یکی از دانش آموزان زیر ۲۰ سال که نشانه های فرارسیدن روز قیامت را از بر کرده بود اظهار داشت، آموزگاران آموزشگاه کوشش می کنند هرچه که بیشتر ممکن است در دانش آموزان احساس نفرت به وجود آورند. آنها به دانش آموزان می آموزند که هر عملی که نسبت به کفّار (غیر مسلمانان) انجام دهند مشروع بوده و آنها مجازند به افراد غیر مسلمان آسیب رسانده و یا اینکه اموال آنها را بربایند.»[۲۸۲]

---

[282] Valerie Strauss and Emily Wax, "Where Two Worlds Collide," *Washington Post*, Monday February 25, 2002, sec. A1, p. 1.

www.kavehsara.com

چشمهای افرادی که فضولانه نگاههای کنجکاوانه می کنند باید از حدقه در آید

سَهل بن سعدالاسدی روایت کرده است که مردی از سوراخی به درون خانه محمّد نگاه می کرد و در آن زمان محمّد میله آهنیِ نوک تیزی در دست داشت که با آن مشغول خاراندن سرش بود. زمانی که محمّد مشاهده کرد فردی فضولانه از آن سوراخ به درون خانه او نگاه می کند، از جای خود برخاست و به او گفت: «هر گاه من اطمینان داشتم که تو از سوراخ در به درون خانه من نگاه می کردی، چشمهایت را با این آهن برنده از حدقه در می آوردم.» محمّد سپس افزود: «چون هر کس بخواهد وارد خانه دیگری شود باید نخست از او اجازه بگیرد، بنابر این کسی بدون اجازه دیگری حقّ نگاه کردن درون خانه او را نیز ندارد.»[۲۸۳]

ابوهریره نیز روایت کرده است که محمّد گفت: «اگر کسی بدون اجازه شما و فضولانه به‌خانه شما نگاه کند و شما چشم های او را از حدقه درآورید، گناهی مرتکب نشده و سزاوار مجازات نخواهید بود.»[۲۸۴]

جهاد (جنگ مقدس)، روح نامقدس اسلام

در مطالب فصل دوّم شرح دادیم که جهاد یک واژه مذهبی است که امپریالیسم و تروریسم اسلامی در زیر آن پنهان شده اند. در این فصل به شرح احادیثی خواهیم پرداخت که تروریسم و یا خونریزیِ به اصطلاح مقدّس را ترغیب می کنند. دیدمان جهاد را می توان نیروی زاینده و گسترش دهنده اسلام به شمار آورد. محمّد گفته است: «جهاد تا روز قیامت برقرار خواهد بود.»[۲۸۵] یکی از نویسندگان نوشته است،

---

[283] *Sahih al-Bukhari*, vol. 9, pp. 30-31

[284] *Ibid.*, p. 31.

[285] Marcel A. Boisard, *Jihad: A Commitment to universal Peace* (Indianapolis, Indiana: American Trust Publication, 1979), p. 31.

www.kavehsara.com

هدف جهاد نابود کردن سیستم های حکومت غیر اسلامی بوسیله نبرد و ایجاد حکومت های اسلامی به جای آنهاست.[۲۸۶]

صحیح البخاری در حدیث زیر نشان می دهد که مقدّس ترین عملی که یک فرد مسلمان می تواند انجام دهد، جنگ کردن و یا جهاد است. هرگاه این حدیث درست باشد، بنابر این می توان گفت که «اسلام براستی دین ترور می باشد.»

«ابوهریره روایت کرده است که فردی نزد محمّد آمد و گفت، (به من انجام عملی را آموزش بده که پاداشش برابر با جهاد باشد.) محمّد پاسخ داد، (من از چنین عملی آگاهی ندارم.) و سپس افزود، (مگر اینکه هنگامی که مسلمانان به نبرد اشتغال دارند، شما وارد مسجدی بشوید و نماز به جای آورید و روزه بگیرید بدون اینکه هیچگاه از نماز باز ایستید و یا اینکه روزه خود را بشکنید.) آن مرد گفت، (ولی چه کسی می تواند چنین کاری انجام دهد!)»[۲۸۷]

حدیث دیگری بوسیله صحیح البخاری درباره جهاد می گوید:

«انس بن مالک روایت کرده است که محمّد گفت، (یک کوشش جزئی در جهاد در راه اللّه پیش از نیمروز و یا پس از نیمروز بهتر از تمام دنیا و آنچه در این دنیا وجود دارد می باشد.)»[۲۸۸]

متن حدیث بالا تأیید می کند که ثواب جهاد بر انجام همه اصول دین برتری دارد. حدیث شماره ۳۵ جلد اوّل مجموعه احادیث صحیح البخاری می گوید:

«ابوهریره روایت کرده است که محمّد گفت: (کسی که در نبردهای مقدّس شرکت

---

[286] A. Ghosh, *The Koran and the Kafir (Islam and the Infidel)*, (Houston, Texas, 1983), p. 88.

[287] *Sahih al-Bukhar*, vol. 4, p. 36.

[288] *Ibid.*, vol. 4, p. 41.

www.kavehsara.com

می جـوید و تنها هدفش ایمان به اللّه و پیامبرهایش می باشد هر گاه زنده بماند، اللّه از غنـائم بـه دست آمـده در جهاد به او مزد و پاداش خواهد داد و اگر در نبرد کشته شـود، اللّـه به‌عنوان شهید او را در بهشت جای خواهد داد. هر گاه به خاطر پیروانم نبود، من پیوسته برای شهید شدن در راه اللّه در جهاد داوطلبانه پیشدستی می کردم و آرمـان می داشتم دوبـاره و چنـد بـاره زنـده شـده و هر بار در راه اللّه به شهادت برسم.»

حدیث بالا بوسیله ابوبکر، عثمان، علی، معاذ بن جبل، ابو موسی اشعری، عبداللّه بن عبّـاس، خـالد بن ولید و بسیاری دیگر از یاران محمّد تأیید شده و تمامی احادیث اسلامی آنرا ذکر کرده اند.[۲۸۹] آیا براستی محمّد در ذکر این سخنان راستگوئی می کرد؟ مـوعظه های ملاّهای اسلامی امروز در افسون کردن تروریست های انتحاری وآماده کـردن آنها برای بستن بمب های انفجاری به‌بدن خود و منفجر کردن خود و دیگران، بـه این پـرسش پـاسخ داده و بـه مـا نشـان می دهـد کـه آیـا محمّـد در اظهـار این یـاوه گـوئی ها راستگو بود یا نه؟ زیرا آیا تا کنون هیچکس دیده است که یک ملاّی اسـلامی کـه جـوان هـا را برای انجام عملیّات انتحاری ترغیب وآماده می کند، برای دستیـابی بـه ثواب و یا رفتن به بهشت به‌بدن خود و یا یکی از افراد خانواده‌اش بمب ببنـدد و در راه دین و اللّـه خـود را نـابـود کند؟ ولی این کار را وظیفه دینی قربانیان خـردباخته دکّان ریاکاری خود می داند و آنها را به این کار تشویق و ترغیب می کند. در جنگ هشت سـالـه ایـران و عـراق (۱۳۶۷-۱۳۵۹)، در حدود یک میلیون نفر از ایـرانی هـائی کـه بیشتـرشـان جوان بودند، جانشان را در جبهه های جنگ از دست دادنـد. ملاّیان با فریب و نیرنگ کلیدهای پلاستیکی را که در کشور چین کمونیست ساخته شده بود، به عنوان کلید به‌گردن جوانهای در حدود ده ساله می بستند و آنها را روی مین‌هائی که عراقی‌ها کار گذاشته بودند می‌فرستادند، ولی در بین اینهمه کشته، حتّی یک نفر ملاّ و یا فردی از افراد خانواده او مشاهده نشد. جای بسیار شگفت است

---

[289] Robert A. Morey, *Winning the War Against Radical Islam* (Las Vegas, Nevada: Christian Scholars Press, 2002), p. 92

www.kavehsara.com

که تا کنون هیچیک از تروریست ها و یا بمب‌پوشان انتحاری از این ملاّهای روان پریش و جانورخوئی که آنها را ترغیب به منفجر کردن خود و دیگران می کنند پرسش نکرده اند که، (اگر این اقدام دارای چنین ثواب بزرگی بوده و انسان را به گونه مستقیم روانه بهشت می کند، چرا خود شما به این کار دست نمی زنید؟)

حدیث دیگری در این باره از محمّد روایت شده که وی گفته است:

«بهیچوجه کسی مجاز نیست خون مسلمانی را که شهادت می دهد بغیر از اللّه خدای دیگری وجود ندارد و من پیامبر او هستم بریزد، ولی این اصل در سه مورد استثنا دارد: (۱) کسی که دست به کشتار دیگری زده و عمل او سزاوار قصاص باشد. (۲) فرد ازدواج کرده ای که مرتکب زنا شود. (۳) کسی که از اسلام دست بکشد و امّت اسلامی را ترک گوید.»[۲۹۰]

بر پایه اصول قرآن و درونمایه احادیث هیچ تردیدی وجود ندارد که جهاد در اسلام بزرگترین و مهمترین وظیفه دینیِ مسلمانان به شمار می رود. همچنین تردیدی وجود ندارد که جهاد و نبرد مفهوم آدمکشی و برادرکشی دارد. در خلال ده سالی که محمّد تا زمان مرگ در مدینه سکونت داشت، دست به ۸۲ نبرد زد که خود در ۲۶ مورد آن شرکت داشت و عملیّات جنگی را رهبری می کرد. این ۲۶ جنگ «غزوه» نامیده شده اند، زیرا خود محمّد به عنوان «غازی» و یا «رزم آور» در آنها شرکت داشته و مخالفانش را از دم تیغ گذرانده است.[۲۹۱]

در احادیث امام صحیح مسلم می خوانیم:

«ابوهریره روایت کرده است که محمّد گفت، (کسی که با زندگی بدرود بگوید و نه

---

[290] *Ibid.*

[291] Majumdar, *Jihad, The Islamic Doctrine of permanent War*, p. 20.

www.kavehsara.com

در راه اللّـه نبرد کرده و نه اینکه تمایلی به شرکت در جهاد از خود نشان داده باشد، در جایگاه یک فرد منافق خواهد مرد.)»[۲۹۲]

برای درک کامل حدیث بالا ما باید نخست به مفهوم واژه «منافق» بپردازیم. واژه «منافق» در قرآن برای آن گروه از مردم مدینه به کار می رود که هنگام فرار محمّد از مکّه به مدینه به او پناه دادند و پس از اینکه محمّد و پیروانش در مدینه سکونت اختیار کردند و قدرت را در دست گرفتند، مشاهده نمودند که آنها گروهی افراد خشونتگر و تجـاوزپیشـه هستند، ولی چون محمّد رهبری آنها را در دست داشت، از اینرو ساکنان مدینه توان رویاروئی با آنها را نداشتند. رهبر آنها فردی بود به نام «عبداللّه بن اوبی» کـه بین مردم مدینه قدرت قابل توجّهی داشت. محمد این گروه را در قرآن زیر فرنام «منـافق» بـه سختی مـورد سـرزنش و اهـانت قـرار داده است. دلیل اینکه در *قرآن* اینچنین بـه این افـراد تـوهین شـده آنست کـه آنهـا نسبت به اسلام روی خوش نشان نمی دادنـد و از شـرکت در نبردهای محمّد خودداری می کردند. محمّد همچنین در قرآن می گوید، مسلمانان صلح دوست بدترین مخلوقات روی زمین هستند و جایگاه آنهـا در دوزخ محلّی است کـه سـوزنده ترین آتش ها وجود دارند. اللّه از آنهائی که صلح دوست هستند نفرت دارد.[۲۹۳]

حـدیثی همچنین گفتـه است که جایگاه منافقین پائین ترین طبقه دوزخ است - و این محلّ یک طبقـه پـائین تـر از جایگاه بت پرست ها می باشد.[۲۹۴] بنابر این حدیث بالا مجـازات مسلمـانان صلح دوست را حتّی از قرآن نیز شدیدتر ذکر کرده است. بر پایه این حـدیث، کسی کـه در جهـاد شـرکت نکند و یا فرد غیر مسلمان را نکشد، در پایه مسلمان نیست و جایگاه او در زندگی اخروی دوزخ می باشد.[۲۹۵]

---

[292] *Sahih Muslim*, No. 4696. p. 1057.
[293] Craig Winn, Muhammad, *Prophet of the Doom*, p. v.
[294] Majumdar, *Jihad, the Islamic Doctrine of permanent War*, p. 20.
[295] *Ibid*., p. 21.

www.kavehsara.com

احـادیث زیر که از کتاب *کنزالاعمال*[۲۹۶] برداشت شده و همه آنها از زبان محمّد گفته شـده است، آشکـارا نشـان می دهد که ارزش و پاداش فردی که در جهاد به شهادت برسد، از انجام تمام اعمال و فریضه های مذهبی بیشتر است:

هنگـامی کـه قلب مسلمـان بـا ایمـانی در راه اللّـه بـه طپش افتـد، مانند خرمای رسیده ای که از نخل فروافتد، بیکباره گناهان او فرو خواهد ریخت.

اگر کسی در راه اللّه به دشمن تیری پرتاب کند، خواه تیر او به هدف بنشیند یا نه، ثواب عمل او برابر فردی است که برده ای را آزاد کند.

کسی که یک روز و یک شب جهاد کند، ثواب عملش بیش از کسی است که یک ماه نماز بخواند و روزه بگیرد.

بهترین چیزی که یک فرد مسلمان می تواند در راه اللّه در اختیار داشته باشد، یک تیر است.

شمشیرها، کلیدهای بهشت هستند.

هـر پیـامبـری دارای یک رشته اصولی است که دلالت بر پارسائی دارند و اصول پارسائیِ اسلام نبرد مقدّس در راه اللّه می باشد.

اگـر یک مبارز اسلامی در دریا دچار بیماری دریا شود، ثواب یک شهید و هر گاه در این راه غرق شود، ثواب دو شهید خواهد داشت.

نبـرد نوعی فریب است.

یهودی ها و مسیحی ها را از شبه جزیره عربستان اخراج کنید.

گزش یک مورچه برای یک شهید دردناکتر از ضربه یک سلاح جنگی می باشد. در واقع ضـربه یک سلاح جنگی برای یک شهید، مطلوب تر و شیرین تر از آب سرد در یک روز داغ تابستان است.

التّـرمیزی و ابن ماجه روایت می کنند که محمّد گفته است: «اللّه به یک فرد شهید شش مـزیّت می دهـد: (۱) بـا نخستین قطـره خونی که از بدنش خارج می شود، تمام گنـاهـانش بخشـوده خواهد شد، (۲) جایگاه او در بهشت به او نشان داده خواهد شد،

---

[296] Quoted by Lewis, *Islam, from the Prophet Muhammad ton the Capture of Constantinople*, pp. 210-121.

www.kavehsara.com

(۳) او از مجازات فشار گور و آتش دوزخ در امان خواهد بود، (۴) تاج افتخاری از جواهر روی سرش گذاشته خواهد شد که هر یک از جواهرات آن بیش از تمام این دنیا و آنچه که در آن وجود دارد، ارزش خواهد داشت، (۵) او با هفتاد حوری باکره چشم سیاه ازدواج خواهد کرد، (۶) و اینکه او می تواند برای هفتاد نفر از خویشاوندانش شفاعت بکند.»[۲۹۷]

یکی از دانشمندان مصری به نام احمد حسن الزّایات در مشهورترین نشریّه مصری الازهر نوشت:

«جنگ مقدّس (جهاد) یک موهبت عربی و یک وظیفه مذهبی است. فرد مسلمان باید همیشه به یاد داشته باشد که دین او *قرآن* و شمشیر است ... بنابر این، مسلمان را باید همیشه یک فرد جنگجو دانست.»[۲۹۸]

شیخ صالح الفوزی، نویسنده مطالب آموزشیِ کشور عربستان سعودی و کتاب های مذهبی که هم اکنون کتاب هایش برای پنج میلیون دانش آموزان و دانشجویان آموزشگاههای درون و بیرون کشور عربستان از جمله منطقه واشینگتن، پایتخت امریکا تدریس می شود، به گونه بسیار آشکار پشتیبانیِ خود را از «برده داری» ابراز داشته و گفته است: «برده داری جزئی از اسلام و جهاد بوده و تا اسلام وجود دارد، برده داری نیز وجود خواهد داشت.»[۲۹۹] الفوزی، یکی از مقامات مهمّ حکومتیِ عربستان سعودی، عضو ارشد شورای روحانیّون بلند پایه ترین سازمان مذهبیِ عربستان، عضو شورای پژوهش مذهبی، امام مسجد شاهزاده میتاب در ریاض و استاد بزرگترین مرکز آموزشیِ کشور، دانشگاه اسلامیِ امام محمّد بن سعودی است. این دانشمند بلند پایه اسلامی، دیدمان آن گروه از مفسّران اسلامی را که باور

---

[297] Guillaume, *The Traditions of Islam*, p. 112.

[298] Ahmad Hassan az-Zayat, *al-Azhar*, August, 1959.

[299] 2004-Saudi Information Agency, quoted from the websight: www.arabiannews.org/english/article.cfm?qid=132&sid=2 by Ali Al-Ahmed.

www.kavehsara.com

دارنـد اسـلام کـوشش کـرده است بر پایه برابری بین نژادها برده داری را لغو کند ردّ کـرده است. او از نـابـرابـریِ بین نـژادها دفاع کرده و می گوید: «آنهائی که از چنین نکـاتی سخن می گـویند، افرادی ناآگاه بوده وهنرشان تنها نویسندگی است. هر کس چنین مطالبی را بر زبان می آورد کافر می باشد.»[۳۰۰]

مشهـورتـرین کتاب الفوزی زیر فرنام التّوحید نوشته شده و در مدارس متوسّطه عـربستـان سعـودی تـدریس می شـود. او در این کتاب می نویسد، بیشتر مسلمانان مشـرک بـوده و خـون و مـال آنها برای «مسلمانان راستین» مباح و حلال است.[۳۰۱] در کتاب دیگرش *الملخص الفتح*، فتوائی صادر کرده و بر پایه آن تماشای تلویزیون منع و حـرام اعـلام شده است. او همچنین نوشته است که انتخابات مجالس قانونگزاری و تظاهرات مردم برای ابراز خواست هایشان، تقلیدات غربی می باشد.[۳۰۲]

The Dictionary of Islam می نـویسـد: «یکی از اساسی ترین وظایفی که پیـامبـر اسـلام برای مسلمانان راستین مقرّر کرده و بوسیله آیه ۲۴۴ سوره بقره تأکید شـده عبـارتست از، (جهـاد فی سبیل اللّـه) و یا کشتن در راه اللّه. بدینمعنی که برای گسـترش اسـلام در درون و بیـرون عـربستـان بـایـد نبـرد (جهاد) کرد. با این تعبیر می توان گفت که اسلام دنیارا به دو بخش تقسیم می کند، (دارالحرب) و (دارلاسلام) یعنی منطقه جنگ و منطقه صلح.»[۳۰۳]

طبـری می نـویسـد، زمانی محمّد به یکی از یاران نزدیکش به نام قیس بن ثابت دستور داد، در پاسخ فردی که در حضور او به یک سخنرانیِ چالشگرانه پرداخته بود، پـاسخ گـویـد، ثابت برپا خاست و از جمله گفت: «اعراب شریف ترین و بهترین نژاد روی زمین بوده و از نگر رفتار و کردار نیز بیمانند هستند. به همین مناسبت ما نخستین مـردمی بودیم که به ندای اللّه برای پیروی از پیامبرش پاسخ مثبت دادیم. ما فرمانبر

---

300 *Ibid.*
301 *Ibid.*
302 *Ibid.*
303 Thomas Patrick Hughes, *Dictionary of Islam* (New Delhi: Cosmo publications, 1977), p. 710.

www.kavehsara.com

اللّـه و یاری دهنده پیامبر او هستیم. کسی که به اللّه و پیامبر او ایمان داشته باشد، جان و مـالش در امـان خواهد بود، ولی کسی که به اللّه و پیامبرش ایمان نداشته باشد ما در راه آنهـا بـا وی بـرای همیشـه نبرد خواهیم کرد و کشتن او کمترین کاری است که ما انجام خواهیم داد.»[۳۰۴]

محمّـد، عـربی که بسیار مسافرت و با بادیه نشینان نشست و برخاست کرده بود، بـه خوبی می‌دانست که بادیه نشینان تازی زمانی به یک دین تازه خواهند پیوست که بـه آنهـا تفهیم شـود کـه بـاید برای دستیابی به مال و منال دست به نبرد بزنند.[۳۰۵] با این وجـود برخی از آنها پرسش می کردند: «هرگاه ما در جهاد کشته شویم، مزد و پاداش مـا چـه خواهد بود؟» و محمّد، بیدرنگ پاسخ می داد: «بهشت! اگر شما در نبرد کشته شـوید، شهید به شمار خواهید رفت و هر قطره خونی که از بدن شما روی زمین بریزد و یـا هر شبی را که شما در نبرد بگذرانید، ثوابش از دو ماه نمازگزاردن و روزه گرفتن بیشتر خواهد بود. هر کسی که در نبرد مذهبی کشته شود، بیکباره از گناه پاک خواهد شد. زخمهای بدن چنین کسی در روز قیامت با شکوه ویژه ای درخشش خواهد کرد و بـوی مشگ از آن بـرخـواهـد خاست و فرشته های آسمان بالهای خود را جانشین اعضای قطع شده بدن او خواهند نمود.»[۳۰۶]

این سخنـان افسونگرانه در بادیه نشینان ساده دل اثری عمیق به جای می گذاشت و چگـونگیِ انـدیشـه گـریِ آنهـا را زیرورو می کرد و آنها با میل به صفوف سربازان اسـلام در می آمدند. این نویدهای دلپذیر از هر عاملی که برای جنگیدن لازم بود، اثر بیشتـری در بـادیـه نشینـان تـازی بـه وجود می آورد. با شنیدن این نویدها مقاومت تـازی هـا در بـرابـر خستگی، ناراحتی و حتّی استقبال از مرگ افزون می شد و از هر پـاداش زمینی و یـا آمـوزش رزمی نیـز سـودمنـد تـر واقع می گردید. این سخنان فـریبگـرانـه چنـان در مغـز و روان تـازی ها نهادینه شد که هم اکنون نیز آثار آنرا در

---

[304] Tabari, *The History of al-Tabari*, vol. ix, p. 69.
[305] R.V.C. Bodley, The Messenger: The Life of Mohammed (New York: Doubleday & Company, Inc., 1946), p. 151.
[306] Bodley, *The Messenger, The Life of Mohammed*, p. 157.

www.kavehsara.com

نسل های کنونیِ تازی ها مشاهده می شود. با شنیدن این افسون های ترفندگرانه، ترس تازی ها از مرگ، تبدیل به استقبال از رویدادی می شد که آنها را از رنج و تعب زندگی رهائی می بخشید. این گفته هائی که بشارت دهنده رهائی از رنج دنیا و زندگی با مهرویا ن آسمانی می شد، هنوز انگیزه تروریست های تشنه به خونی است که با بستن بمب های انتحاری به بدن خود، به ریختن خون افراد بیگناه در سراسر دنیا دست می‌زنند.[۳۰۷] کوتاه اینکه حدیث حتّی از قرآن نیز بمراتب در صلح و دوستی مسلمانان بیشتر سختگیری و تأکید می کند که یک مسلمان صلح‌دوست را در پایه نمی توان مسلمان نامید.[۳۰۸]

بر پایه اصول و احکامی که در *قرآن* و حدیث در باره جهاد مقرّر شده، می توان گفت که جهاد در اسلام دست کم پنج هدف را پیروی می کند: (۱) گسترش اسلام با کاربُرد زور و تجاوز، (۲) کشتن و نابود کردن غیر مسلمانان بوسیله جهاد، (۳) گرفتن جزیه از مردم شکست خورده در جهاد، (۴) غارت و چپاول اموال و دارائی های شکست خوردگان، (۵) اسیر کردن زنان و کودکان و سایر افراد خانواده ملّت های شکست خورده.[۳۰۹]

غیر مسلمانان ناگزیر از پذیرش سه گزینه هستند: یا اسلام، یا پرداخت جزیه و یا مرگ

هنگامی که مسلمانان سرزمینی را می گشایند، سه گزینه به ساکنان آن پیشنهاد می کنند: (۱) پذیرش دین اسلام، (۲) پرداخت مالیّات مذهبی، (۳) مرگ برای آنهائی که از پرداخت جزیه و یا پذیرش اسلام خودداری می کنند.

چگونگیِ وصول جزیه را *قرآن* در آیه ۲۹ سوره توبه به شرح زیر پیش بینی کرده است:

---

307 *Ibid.*
308 Majumdar, *Jihad, The Islamic Doctrine of Permanent War*, p. 21.
309 *Ibid.*, p. 34.

www.kavehsara.com

قَٰتِلُوا۟ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱللَّهِ وَلَا بِٱلْيَوْمِ ٱلْءَاخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ ٱلْحَقِّ مِنَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْكِتَٰبَ حَتَّىٰ يُعْطُوا۟ ٱلْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَٰغِرُونَ ﴿٢٩﴾

«ای اهل ایمان، با آنهائی که به الله و روز قیامت ایمان نیاورده و آنچه را که الله و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند، قتال و کارزار کنید تا آنگاه که با ذلّت و خواری جزیه بپردازند.»

در فرهنگ مذهب اسلام، تمام غیر مسلمانان جهان کافر نامیده شده اند. ولی کافران به دو گروه بخش می شوند: دینداران و اهل ذمّه. واژه «ذمّی» از ریشه «ذمّ» برداشت شده و معنی «نکوهش» می دهد. یهودی ها و مسیحیان نیز مانند مسلمانان اهل دین به شمار می روند، ولی پیروان سایر ادیان، مانند زرتشتی ها، ستاره پرستان (صائبین)، هندوها، جین ها، سیک ها و غیره همه کافر نامیده می شوند. اسلام برای گروه دوّم حقّ زندگی قائل نیست و افراد وابسته به این گروه باید یا بدون قید و شرط به اسلام روی آورند و یا کشته شوند. به هر روی، افراد این هر دو گروه باید به حکومت اسلامی جزیه بپردازند تا جان و مالشان از گزند در امان بماند.

به گونه ای که در متن آیه بالا آمده، «ذمّی ها باید با خواری و ذلّت جزیه بپردازند.» به همین دلیل و برای اجرای این بخش از آیه، ذمّی ها نمی توانند بوسیله دیگری جزیه بپردازند، بلکه باید خود با پای پیاده و در حال ایستادن جزیه بپردازند. ولی جزیه گیرنده در زمان جزیه گیری نشسته و در حالیکه دستش را روی بدن ذمّی می گذارد، فریاد می زند: «ای ذمّی، جزیه خود را بپرداز.»[۳۱۰]

بسیاری از نویسندگان شهیر جهان، اسلام را با چپاول و غارت اموال و دارائی های دیگران برابر می دانند. برتراند راسل، فیلسوفی که فرنام فیلسوف سده بیستم به او ویژگی داده شده، می نویسد:

«اگر چه تازی ها بخش بزرگی از جهان را به نام دین نو تسخیر کردند، ولی یک نژاد مذهبی نبودند و انگیزه آنها در پیروزی هائی که به دست آوردند غارت و چپاول اموال سایر ملّت ها بود و نه دین و مذهب. دلیل اینکه شمار محدودی جنگجوی عرب به آسانی موفّق شدند بر جمعیّت بزرگی از دنیا که دارای تمدّنی

---

[310] Ghosh, *Islam and the Infidel*, p. 85.

www.kavehsara.com

برتر از تازی ها و مذهب ویژه خود بودند فرمانروائی کنند، آن بود که تازی ها از معتقدات مذهبیِ عمیق برخوردار نبودند و مبانیِ ایدئولوژیکیِ آنها از جمع آوری ثروت و دستیابیِ به قدرت سرچشمه گرفته بود. ایرانی ها برخلاف آنها از ابتدای تاریخ خود قومی بسیار مذهبی و اندیشمند بودند. از اینرو از اسلامی که تازی ها با خود به کشورشان وارد کردند دینی بمراتب جالب تر، مذهبی تر و فلسفی تر از آنچه که بوسیله خود محمّد و یارانش می توانست پندار شود به وجود آوردند.»[۳۱۱]

یک تاریخنویس تازی به نام متوّل می نویسد، برای بادیه نشینانان تازی عامل دیگری وجود داشت که بمراتب از اسلام و جهاد مهمتر بود و آن عامل، غارت و چپاول اموال و دارائی های ملّت هائی بود که بر آنها پیروز می شدند![۳۱۲] نویسنده دیگری نیز می نویسد، اگر چه تازی ها سه گزینه به ملّت هائی که آنها را از پای درمی آوردند پیشنهاد می کردند که عبارت بودند از: (۱) پذیرش اسلام، (۲) پرداخت جزیه و یا (۳) مرگ، ولی در حقیقت آنها برتری می دادند که ملّت های مغلوب از پذیرش اسلام خودداری کنند و به آنها جزیه بپردازند. این نویسنده ادامه می دهد که اگر چه کشاورزان ایرانی حاضر به پذیرش اسلام شدند، ولی حجّاج بن یوسف ثقفی فرماندار وقت به آنها اظهار داشت که باید همان مبلغی را که پیش از پذیرش اسلام می پرداختند، مانند پیش بپردازند که این کار منجر به شورش آنها شد![۳۱۳] همچنین نویسنده دیگری می نویسد، انگیزه اصلیِ جنگ های اسلامی برای تازی ها پیروزی هایِ سیاسیِ اسلام بود و نه هدف هایِ دینی. او باور دارد که تازی ها بر آن بودند که یک امپراتوریِ عربیِ اسلامی در دنیا به وجود آورند.[۳۱۴]

---

[311] Bertrand Russell, *A History of Western philosophy* (New York: Simon and Schuster, 1945), p. 421.

[312] Motavval, *Tarikh ol'Arab*, vol. 1, p. 195.

[313] Ibn Khordad Beh, *Almasalik Valmamalik*, ed., M. J. De Goege (1889), pp. 14-15.

[314] Abdolaziz al-Dowry, *Moghaddamah fi Tarikh Sadre Islam* (Beirut: Catholic Press, 1960), pp. 44-46.

www.kavehsara.com

تـازی هـا نـه تنهـا با توهین و اهانت از ذمّی ها جزیه می گرفتند، بلکه عمل پول ستانی را با روش های وحشیانه و زجر و شکنجه هائی که به مرگ منتهی می شد انجام می دادنـد. نمـاینـدگـان تازی ها در شمال شرقیِ ایران (خراسان)، برای وادار کردن مـردم آن منطقـه بـه پـرداخت جـزیـه به‌آنها تازیانه می زدند و دست هایشان را نعل می کردند.[۳۱۵] در یک مورد ساکنان یکی از شهرهای ایران (اصفهان)، از پرداخت جزیه خـودداری کردند. حجّاج بن یوسف ثقفی فرماندار کوفه، عربی را به اصفهان گسیل داشت تـا جزیه های عقب مانده را از ساکنان آن ایالت دریافت کند. هنگامی که این فـرد وارد اصفهان شد، دو نفر از بزرگان آن شهر را به‌ضمانت گرفت و به مردم دو ماه مهلت داد تـا جزیه عقب افتاده خود را بپردازند. پس از دو ماه آندو نفر را احضار و از آنهـا مطـالبه پول کرد. آنها اظهار داشتند، چون با ماه روزه روبرو بوده و در این ماه با مشکـلات مالی درگیر بوده اند شوربختانه توان پرداخت نداشته، ولی آنها شهروندان فرمانبرداری بوده و به‌زودی آنرا پرداخت خواهند کرد. نما ینده عرب سوگند خورد که هر گاه تا پایان آن روز آنها جزیه عقب افتاده خود را پرداخت نکنند، سرشان را از بدن جدا خواهد کرد. چون مردم شهر نتوانستند تا پایان آنروز جزیه عقب افتاده خود را بپـردازنـد، نمـاینـده عـرب ضـامن ها را احضار کرد و سرهایشان را یکی پس از دیگـری بـرید. آنگاه سرهای هر یک از آنها را در کیسه ای گذاشت، نام هر کدام از آنهـا را روی آن کیسـه نـوشت و آنـرا مهـر و موم کرد. هنگامی که مردم شهر چنین جنـایت وحشیـانه ای را از سوی عرب یاد شده مشاهده کردند، از او یکی دو ساعت مهلت خواستند و سپس پول را در اختیارش قرار دادند.[۳۱۶]

حمله و یورش به غیر مسلمانان نیازی به آگاه کردن آنها ندارد

بـر پـایـه حـدیث شمـاره ۴۲۹۲ صحیح مسلم، حمله و هجوم به‌غیر مسلمانان نیازی

---

[315] Dr. Mohammed Malayeri, *The History and Culture of Iran*, vol. 3 (Tehran: Tus Publications, 1379), P. 231.

[316] *Ibid*., pp. 220-221.

www.kavehsara.com

به آگاه کردن آنها پیش از حمله و تازش ندارد. عبدالله بن عمر پسر عمر بن الخطاب خلیفه دوّم که جزء افرادی بود که به طایفه بنی مصطلق حمله و هجوم برد و نیز جویریّه، زیباترین زن آن طایفه که هنگام حمله محمّد به‌طایفه او به اسارت سربازان محمّد درآمد و وی او را به‌سبب زیبائی خیره کننده اش به زنان حرمسرایش افزود، هر دو گواهی داده اند که محمّد بدون آگاهانیدن این طایفه و زمانی که آنها بدون خبر از تهاجم محمّد مشغول آب دادن به چهارپاهایشان بودند به آنها حمله و یورش برده است. در این حمله ای که محمّد بدون آگاهی پیشین به‌طایفه یهودیِ بنی مصطلق انجام داد، آنهائی را که در برابر او سلاح به دست گرفتند همه را از دم تیغ گذرانید و دیگران را به اسارت درآورد.

> ابن عون روایت کرده است: «من نامه ای به نافی نوشتم و از او پرسش کردم، آیا پیش از حمله و تهاجم به غیر مسلمانان لازم است که آنها را به اسلام دعوت کرد و به‌آنها آگاهی داد که هر گاه از پذیرش اسلام خودداری کنند، مورد حمله قرار خواهند گرفت؟ او در پاسخ من نوشت ،این کار در آغاز ظهور اسلام معمول بود، ولی پس از مدّتی متروک گردید. زیرا پیامبر الله بدون آگاهی پیشین و در زمانی که افراد طایفه یهودی بنی مصطلق مشغول آب دادن به چهارپایانشان بودند، به گونه ناگهانی به آنها حمله برد. در این حمله پیامبر الله یهودیانی را که در برابرش سلاح به دست گرفتند کشت و دیگران را اسیر کرد و در همان روز (جویریّه بنت الحارث) را به اسارت گرفت. نافی اظهار داشت که این حدیث را عبدالله بن عمر که خودش جزء سربازان حمله کننده به‌طایفه یهودیِ بنی مصطلق بوده، ابراز داشته است.»[۳۱۷]

جابر و ابو هریره از یاران نزدیک محمّد روایت کرده اند که محمّد آشکارا گفته است: «جنگ بغیر از فریب و نیرنگ چیز دیگری نیست.» (صحیح مسلم، حدیث شماره ۴۳۱۱)

---

[317] *Sahih Muslim*, No. 4292, p. 942.

www.kavehsara.com

کشتن زنان و کودکان در یورش های شبانه مجاز است

صعب بن جثّامه از محمّد پرسش کرده است که آیا کشتن زنان و کودکان در یورش های شبانه مجاز است؟ محمّد بنیانگزار در واقع دین وحشت پاسخ داده است: «آنها هم متعلّق و وابسته به مردانشان هستند.»[۳۱۸]

این حدیث دنباله و کامل کننده حدیث بالاست. زیرا در حدیث پیش محمّد حمله و یورش به غیر مسلمانان را بدون آگاهیِ پیشین آنها مجاز و مشروع به شمار آورده و در این حدیث کشتار زنان و فرزندان افرادی را که به آنها حمله می شود، مجاز و اخلاقی برشمرده است. بدیهی است که یک دین ترور و وحشت بدون دست زدن به چنین شرارت ها و جنایت های وحشیانه ای به‌هدف های شرم آور و دَد منشانه اش دست نخواهد یافت.

بازنمود

حمله به افراد بیگناه و غارت و چپاول اموال آنها بدون اینکه از پیش به آنها آگاهی داده شود روش مجرمین حرفه‌ای است، چه رسد به کسی که با غایت گستاخی برچسب پیامبری خدا به خود چسبانده است. در فرهنگ حقوق جزائی «دزدی ساده» و «دزدی تجاوزگرانه» با یکدیگر تفاوت داشته و دوّمی بمراتب زشت تر و ناپسند تر از اوّلی بوده و مجازاتش نیز بسیار شدیدتر از آنست. بدین شرح که «دزدی ساده» عبارت است از تصرّف مال دیگری به گونه پنهانی و بدون آگاهی، اجازه و رضایت مالک آن. ولی «دزدی تجاوزگرانه» عبارتست از تصرّف اموال دیگری با حمله و تهدید و جبر و زور و در حضور خود مالک آن.

بدیهی است که چون پیامبر اللّه هیچ کاری را بدون آگاهی و رضایت او انجام نمی دهد، بنابر این برای حمله و هجوم به افراد مردم و تصرّف اموال و دارائی آنها با جبر و زور و خونریزی و اسیر کردن زنان و فرزندان آنها، از پیش اجازه اللّه و رضایت

---

[318] *Sahih Muslim*, Nos. 4319-4324, pp. 946-947.

www.kavehsara.com

اللّه را بـه دست آورده و لزومی نمی بیند که این کار را بدون آگاهی قربانیان جنایت خود و به گونه پنهانی انجام دهد.

گذشته از آنچه که گفته شد، در حالیکه اللّه خود را با افتخار در قرآن، مکّار و آنهم بـدترین مکّارها (۴۲،۲۲:۵۰ :۲۱،۱۳ :۱۰ ،۳۰ :۸ ،۵۴،۷:۹۹ :۳)، قاهر (۶:۱۸)، ممیت بـه معنی کشنده (۷:۲۸)، گمراه کننده (۳۱ :۷۴ ،۸ :۳۵،۴۳:۲۹ ،۴:۲۶ ،۳۹:۲۳ ،۳۳، ۱۳:۳، ۱۸۶،۱۴۳ :۴)، غـالب (۱۲:۲۱)، قهّار (۴۲ :۱۳)، جبّار (۵۹:۲۳)، منتقم بزرگ ۳۶:۳۹) و همـانند آنها می نامد، بنابر این، شگفت نیست که پیامبر چنین اللّهی جنگ را فریب و نیرنگ دانسته و به ارتکاب چنین جنایاتی دست بزند.

قاتل اسلامی مالک قانونی اموال مقتول است

ابـو قتـاده روایت کـرده است کـه در جنگ حنین، او یکی از مشرکین را بـه هلاکت رسـانید و نبـرد بـا پیـروزیِ مسلمانان پایان پذیرفت. سپس محمّد کار تقسیم اموال غـارت شـدهٔ شکست خـوردگـان را بـر دوش گرفت و در خلال انجام این کار اظهار داشت: «کسی کـه دشمنی را می کشـد و دلیلی در دست دارد که این عمل را به اثبات برساند، اموال و دارائی های او را مالک خواهد شد.» ابو قتاده ادامه می‌دهد: «در این جـریـان یکی از سـربازان اسلام جلو آمد و ضمن اینکه گواهی داد که فرد مورد نظر بوسیله من کشته شده است، اظهار داشت که اموال فرد کشته شده در اختیار اوست و از من خـواست که از حقّ خود در باره تصاحب اموال او چشم پوشی کنم. ولی محمّد و ابـوبکـر بـا پیشنهـاد آن مرد مخالفت کردند و داوری نمودند که اموال او به من باید تعلّق بگیرد. بنابر این آن مرد اموال فرد کشته شده را به من تحویل داد و من با فروش پـاره ای از آنهـا بـاغی در خیابان بنوسلمه خریداری کردم. این نخستین مالی بود که من پس از پذیرش اسلام به دست آوردم.[۳۱۹]

عبدالرّحمن بن عوف نیز روایت می کنـد: «در جریان جنگ بدر، دو نفر از جوانان انصـار کـه بـه گـونـه کـامل جوان بودند نزد من آمدند و به من گفتند، اگر ابوجهل را

---

[319] *Ibid.*, No. 4340, pp. 950-951.

www.kavehsara.com

بشناسند بااو به نبرد خواهند پرداخت و تا آن اندازه نبرد را با او ادامه خواهند داد تا یا آنها و یا ابوجهل کشته شود. من ابوجهل را به آنها نشان دادم. آن دو جوان با او درآویختند و سرانجام او را با شمشیرهای خود از پا درآوردند. سپس، آنها نزد محمّد رفتند و شاهکار خود را به آگاهیِ او رساندند. محمّد شمشیر آنها را بررسی کرد و هنگامی که مشاهده کرد از شمشیرهای آنها خون می چکد، دستور داد اموال و دارائی های ابو جهل در اختیار آن دو جوان قرار داده شود. یکی از این جوان ها (معاذ بن عمر بن الجموه) و دیگری (معاذ بن افرا) نامیده می شد.»[۳۲۰]

سلامه بن الکوا روایت کرده است: «ما در جنگ هوازین در کنار محمّد مشغول نبرد بودیم. یکی از روزها هنگامی که با محمّد مشغول خوردن صبحانه بودیم، مردی که سوار شتر سرخرنگی بود از راه رسید، از شتر پیاده شد و پس از آنکه آنرا بست نزد ما آمد و به خوردن صبحانه مشغول شد و پیوسته کنجکاوانه به اطراف خود نگاه می کرد. ما نه او را می‌شناختیم و نه اینکه در وضع دفاعیِ مطلوبی بودیم. سپس به گونه ناگهانی آن مرد با شتاب برخاست، شترش را سوار شد و فرار اختیار کرد. من او را تعقیب کردم و هنگامی که به وی رسیدم، افسار شترش را در اختیار گرفتم و آنرا وادار به زانو زدن کردم. آنگاه شمشیرم را کشیدم و به فرق شترسوار نواختم و او را از پای درآوردم. پس از آن تمام اموال و از جمله سلاح های او را نزد محمّد آوردم. پیامبر اللّه با پیروانش به استقبال من آمد و هنگامی که آگاهی یافت که او به دست من کشته شده، دستور داد تمام اموال و دارائی هایش به من تعلّق بگیرد.[۳۲۱]

بازنمود

در حدیث بالا محمّد این پیامبر خدا، برای پیروان مسلمان مؤمنش وعظ می کند که ریختن خون فرد دیگری برهان مالکیّت اموال و دارائی های اوست. به گفته دیگر، اللّه و پیامبر و قرآن، مردان با ایمان مسلمان را تشویق و ترغیب میکنند تا برای

---

[320] *Ibid.*, No. 4341, pp. 951-952.
[321] *Ibid.*, No. 4344, pp. 952-953.